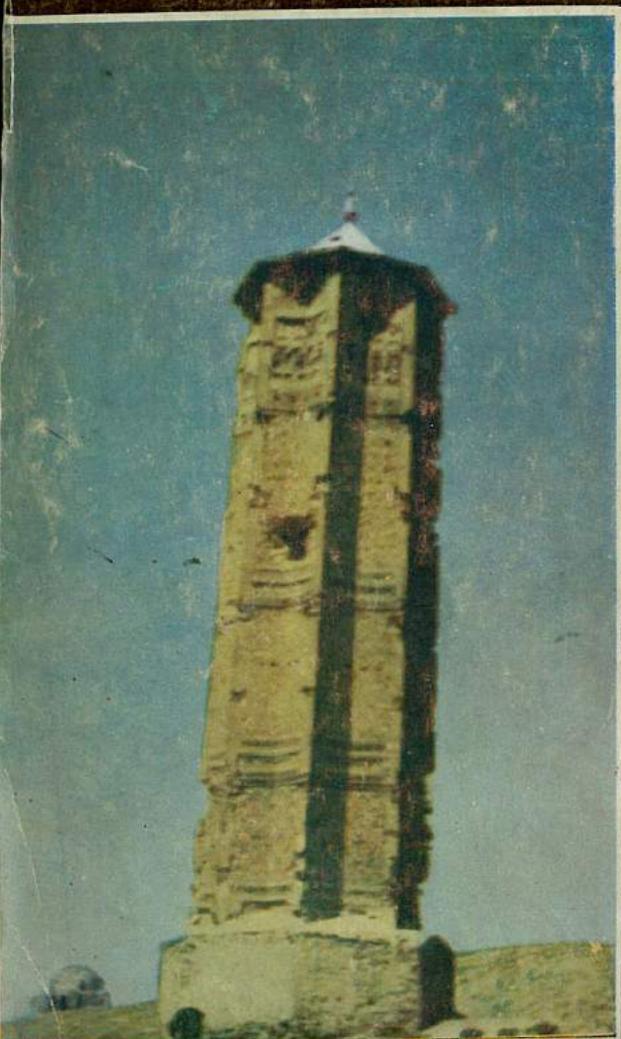


سامسله نشرات (۱۸)

# غزنه و غزنويان



هاف هاستا، غلام حیدری جلالی

دیمچی کتابخانه دوکوس

غزنه و غزنويان

اس تاریخی میان جملی

دینیگان نیمه هرگز

D&R  
۷۷<sup>۰</sup>  
۱۲۹  
ن ۳۰

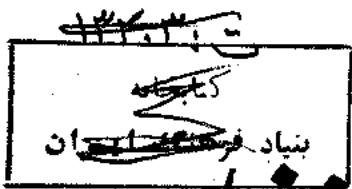
دولتی مطبعه



به مناسبت سال بین المللی کتاب

تعداد طبع (۱۰۰۰)

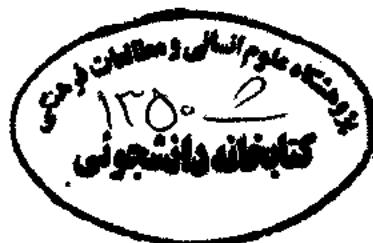
شماره نشرات (۱۸)



# غزنه و غرلوبیان

مؤلف و استاد غلام جیلانی جلالی

از سلسله کتابخانه داروهسته



کابل - افغانستان

۱۳۵۱ شمسی

DSR

VV.

12.9

pp. 0

## پیش گفتار

با کنجهکاوی‌ها و گردش‌های مکرر در خرابه‌های متروک ماحه شهر کهن غزنه  
و مشاهده آبدات، و خواندن کتیبه‌های (بر جسته و منقول) در سنگهای  
مساجد قدیمی و الواح مزا رات سلاطین، شهزادان، دانشمندان، عرفان،  
شعراء و رجال حربی همان دوره وطن ..... و تاریخ مختصر کارنامه‌های آنان  
علاوه تأثیر مدا رکش دو ره آل ناصر، و دواوین خطی و چاہی آنزمان و کتب  
تاریخ نو و کهن تاجائیکه پدست آمد، و یاد داشتهای مولانا شبیلی و پوسورت  
و بعضی دیگر از شرق شناسان و انسایکلو پیدیهای نیز مراجعه و مطالعاتی نمود،  
در عین زمان با برخی از دانشمندان ارخیو لوئی‌ایتا لوی که در صفحات معین  
شهر کهنه غزنه مصر و فکاو شها بودند، صحبتها نمود و باهم در شناخت  
القسام خط‌های روی آبدات تبادل نظر بعمل آورد....  
والحاصل از مجموع زحما تیکه در نگارش این مختصر تعلم نمود، این  
اثر کوچک تدوین و بمطالعه هموطنان عزیز باکمال احترام اهدای گردید.

؛ غلام جیلانی «جلالی»

جاده میوند سال ۱۳۳۶

## غزنهوغز نویان

بقا یای هنری و کلاهوری سا چه قدمیم شهر غزنی، کشکها  
آبدات، منارها، مدارس، جوامع، و تعبیین جاهای قلعه های  
(سو) و نای، عروس‌الملکی، کاخها، مسکوکات، قبه های  
سلطانان، شهزاده گان، جنرالهای معروف، دانشمندان  
عرفا، شاعران بزرگ با مختیه صر تاریخ و کار نامه های  
هر یک و دیگر معلومات در پنج منظمه نهاده آمده  
است. « مؤلف»

## بسم الله الرحمن الرحيم

### منظرة اول این مختصر :

عبارت از سطآلله تاریخ مختصر غزنویان است که براساس شیوه نگارش  
عصری یعنی انتقادی نوشته آمده است : امپراطوری وسیعی که بالآخر نفوذ  
آن بشرق و غرب و شمال و جنوب خاکهای آریانی کهن (افغانستان) پیغام  
شد . اساس آن در حدود سالهای (۳۵۱ - ۳۵۲) هجری در گزنه بدست  
الپتکین سپهسالار جنگجوی خراسان گذاشته شد . این مرد دلیر در حدود  
(۲۶۷) یادی آمد و بعد از رسیدن بسن رشد در زیره گارد احمد بن اسحیل  
سامانی منسلک گردید نوح بن نصر او را بقوماندانی دسته‌ئی از قشون افسر  
ساخت . الپتکین در اثر هوش و ذکاء در دستگاه عبدالملک قدر و متزلق در یافته  
متدرجأ بمقام حاجب الحجاجی ترقی کرد . پس از چندی که پکر بن سلک  
سپهسالار خراسان عاصی شده و بربخارا پایتخت سامانیان تاخت آورد ، الپتکین  
بمقابل او قد علم نموده در اثنای بک محاربه سخت سالار عاصی را بقتل رساند .  
اما سعی الاسف بر لیاقت و کفایت نظایر او دیگر امراء سامانی حسنه برداشت  
تا اینکه در خفا شاه سامانی را بر وی ظنین ساختند و الپتکین را بولایت بلخ والی  
مقرر فرمود . چون حکومت بلخ در نظر حاجب الحجاج کوپک آمد و موافق  
طبع بلند خود ندید ، از قبول آن عهده معافی خواست . عبدالملک از این وضعیت

به خوف افتاده بنابران جهت استمالت خاطر الپتگین اورا به حکومت و سپهسالاری خراسان عزاقتخار بخشید . ذیحجه ۳۴۹ ه . چون در سال ۳۵ هجری عبدالملک شاه سامانی وفات کرد الپتگین در نظریه خود بسایة حس و فادری و پاس حقوق ولیعمرت متفوای خود اشعار داشت که باید پسر صغیر السن عبدالملک (پادشاه) شود ولی در مرکز برخلاف عقیده و نظر او یعنی (الپتگین) بعای پسر عبدالملک ، برادر او پادشاهی برداشته شد . الپتگین ازین حادثه برآشت و خواست تصمیم خود را به نیروی شمشیر عملی نماید بنابران باقشون خوش جانب بخارا حرکت کرد ولی این نقشه الپتگین نیز به سبب مخالفت امراء حتی برخی از سران سپه خود ش جامعه عمل نیوشید . واز عزیمت بخارا واپس به بلخ مراجعت کرد امیر منصور سامانی لازم دید بقول گردیزی ۱۲ هزار سوار جرار را بقوماندانی ببداج و بقولی بسالاری اشعت بن محمد به تعقیب الپتگین سوق داد بناریخ نیمه ربيع الاول سال ۳۵ هجری هردو لشکر بددهه (خلم) باهم مصاف دادند . در این محاربه باوصف اینکه تعداد قشون الپتگین بیش از هفتصد نفر بود ، مگر در نتیجه جنگ ماسای امیر منصور با چند نفر صاحب منصبان اردوی بخارا بدست الپتگین اسیر گردیده باقی سپه منصور به زیمت رفت الپتگین بعد از حصول این فتح نمایان جانب غزنین عزیمت نمود تا بیاری مردمان این دیار که خواستار شاهی مستقل بودند حکومت جوانسی در غزنین تأسیس نموده و عهد اطاعت سامانیان را نسخ نماید چون در آنها گام حکومت غزنین بدست ابویکر لاویک بود که از امراضی محلی غز نه است نا میرده به الپتگین تسلیم نگردید بنابران الپتگین بعد از سه چهار ماه محاصره غزنین را بتصرف آورد . وابویکر لاویک منهزم گردید - الپتگین در غزنین پادشاهی خود را اعلام نمودو با استقلال به حکومت پرداخت این حرکت

پیشگین باعث خشم امیر منصور سامانی گردید و بتعداد؛ پس از هزار سهه بمسالاری ابو جعفر بعرض خلخ الپیشگین بوزنه فرستاد. اما چون این لشکر گران نیز از مقابل امیر پیشگین بهزیمت رفت امیر منصور بعرض حفظ شون خود و دفع حوادث ناگواری که آینده ازان سابل بود مصلحت چنین دید که با پیشگین صلح نموده حکمرانی قلمرو مفتوحه اش را بدوسالم داشت.

امیر پیشگین بتاریخ ۲۰ شعبان سنه ۳۵۲ هجری از حیات چشم پوشید و بجایش ابواسحق ابراهیم پسرش امیر غزنه گردید. ولی چون این شخص عیاش وضعیف النفس بود عساکر بر وی بشوریدند. بتاریان ابوعلی لاویک و پسر او ابویکر لاویک از فرصت استفاده کرد و برابراهیم تاخت آورد نه ابراهیم تاب مقاومت نیاورده به بغا را نزد ساما نیان گریخت و مدد خواست امیر منصور سامانی سال بعد با ابراهیم اردوی گرانی جهت سرکوبی ابوعلی لاویک به غزنه فرمود و غزنه بحسب ابراهیم فتح و دوباره بر تخت کشور جلوس نمود. پس لاویک فرار کرد اما کمی بعد بتاریخ ۲۵ ذی القعده سال ۳۵۵ ه ابراهیم بن پیشگین فوت کرد.

بلکاتگین: بزرگ ابراهیم سلسله شاهی خانواده پیشگین منقطع گردید زیرا او دیگر وارثی نداشت. لذا اشراف سلطنت پر بلکاتگین بیعت نموده او را به پادشاهی برداشتند بلکاتگین که قوماندان گارد محافظ پیشگین بود مرد دلیر و جنگجو و درین قشون شهرت بسزا داشت. او اساس شاهی خود را بر عدل و رعیت پروری نهاد مردم دینه دادگستری او بر این امور اطمینان زیست. پس از مردگانی مدت ده سال سلطنت راند. اما در سال ۳۶۷ هجری در اثنای محاصره گردید وفات کرد. بعد از بزرگ بلکاتگین مردم غزنه بربیشگین را که او نیز از خلامان

الپتگین و سردار سپه بود پادشاهی برداشتند.

بریتیگین چون شخص مفاک و بی عاطفه بود مردم از ستم او ناراض گردیده ایوغلى لاویک را به پادشاهی غزنی دعوت کردند؛ او با پسر کابلشاه دست یکی کرد، ترغیب قشون کشی نمود ولی سبکتگین در اطراف چرخ لهو گرد با هنجصد نفر خلام خود راه را برلا ویک مسد شد کرد و درنتیجه جنگی که بوقوع پیوست ایوغلى و پسر کابلشاه اسیر و بقتل رسیدند بنابران مردم غزنی بربیتگین را از پادشاهی خود بخلع و بجای او سبکتگین را سلطنت برداشتند.

### سبکتگین

معین الدوله و ناصر الدین امیر ایون منصور سبکتگین یک روایت بعد از مرگ اباوسحق ویراولت دیگر بعد از خالع بریتگین به اتفاق اها لی سلطنت و سران سه باارت غزنی پذیرفتند شد روز تخت نشینی او ۳۶۷ شعبان هجری قمری بود سبکتگین در سال ۳۴۳ هجری بدنی آمد و سال ۳۸۸ پسلک که سلامان پتگین داخل گردید. ولی نظر با استعداد فکری و کسب مهارت در فتوح حربی بخصوص شمشیر بازی بیان انداز رتبه بزرگی حاصل کرد. اخیراً پتگین دختر خود را بعقد نکاح اورد آورده گرایید لذا پتگین برای حفظ وقاری قدرت دولت بوسامان بضعف و سواده گرایید و سبکتگین داشت. چون ملی درین دیار تشکیل سلطنت نوی را در قلب سلطنت افغانستان لازم شمرد سبکتگین درین آمریگانه مشوق و معین او بود جلوس سبکتگین را بر ایکنه شاهی غزنی اهالی فخرنده شمردند و جشن گرفتند.

سبکتگین نخستین کار یکه انجام داد توسعه نفوذ و بسط شاهی او بود که آنرا باتشکیلات متینی ایجاد و کشور را از خطر تفرقه و اتحاد طلاق نجات بخشید و وحدت ملی افغانستان را تأمین نمود.

سبکتگین قوای عظیم جیال رادرچندین میدان شکست داده در حدود سال ۳۷۶ گذارا تمام اراضی بین پناور و غمان را از تصرف جیال متزع نموده ضمیمه کشور افغانستان و غزنیان گردانید.

شاه غزنه درجنگ با جیال هزاران سوار از افغانان این دیار را در فوج خود داخل کرده بهمراه پیشوون بر دشمن فیروز گردید والقب همایون سبکتگین را طراز خطبه و سکه ایسوان نمود.

سبکتگین چون سوی خانواده سامانیان در حال اقتدار خوش وضع آنان بنظراحترامی تکریست در هنگام طغیان ابوعلی سیمجری و فایق علیه امیرنوح سامانی از امیرنوح حمایت نمود و سخalfین او را درجنگهای میدان شکستهای فاحشی داده رفت تا اینکه امیرنوح سبکتگین لقب ناصر الدوله ویه امیر محمود پسرش که در آن جنگها هنرهای نمایان از خود نشان داده بود لقب سيف الدوله و سالاری سپاه خراسان عنایت کرد - بعداز انجام این حوادث ، ایلک خان پسرحدات پخارا پیشند سی نمود . این دفعه باز امیرنوح از ناصرالدین سبکتگین استمداد نمود . وی بالشکر گران و امیر محمود پسرخود بداد امیرنوح رسیدند و با ایلک خان صلح ابرومندانه نموده شد . سهی به بلخ مراجعت کرد . ناصرالدین سبکتگین بعد از قوت امیرنوح که بتاریخ ۳۸۷ رجب سال ۳۸۷ ه روی داد در بلخ مریض شد و بهوای غزنه مبتلا شد و گردیده از بلخ جانب غزنه عزمت نمود . ولی در ارض راه پیو ضع رباط ( مادرموی ) که بین باستان و بلخ واقع واکنون هم بنام ( مدر موئی ) شهرت دارد و فات کرد . مامشب عبان سال ۳۸۷ هجری .

از آنجا جنواش را بغزنه نقل داده در میدان ( افغان خال ) بخاک سپردند افغان خال که بعیت یادگار یاشعار افغان است در همین موقع وقوع داشت که اکنون قبر سبکتگین در آنجا است و بهقی آنرا نوشته است .

سبکتگین چنانکه در کتاب سلطنت خز نو یا ن تا لیف استاد خلیلی نگاشته آمده است پا دشاد عادل مجاهد و پرهیزگار بود قامت بلند و رخسار ابله گون داشت . مردیلیر ، جواد وعدالت گسترش بوده است سیاست او حفظ آبر وی افغانستان و تجدید عظمت باستانی این کشور را خواج سلطه پیگانگان بود . بدورة اوقاصیان ملی تامین شد ملوک خانیه تر که دیده برخاک آریاناد وخته بودند مایو س ماخته شدند خلافت بغداد سلطنت اورا شناخت میم جوری و فایق عبد الله بن عزیز وزیر بخارا که بازیگران صحنه سیاست خراسان بودند از پادر افتادند . بست ، قصدار ، طوس و نیشابور مسترد گردیدند لفغان تاپنهاور که از حوزه سربوطرات کشور خارج شده بود ، دوباره تسخیر و جیبال گو شعالی سختی یافت معاونت وی پادر بار بخارا مظہر حسن قدرشناسی و نجابت اوست . عقد شهزاده خانم زابلی بخدوش و نکاح یکی از شهزاده خانمهای فریغونی جوزجان به پسرش محمود ، اشراف سلکت را بیوی نزدیک گردانید سبکتگین شش پسرداشت از آنجله حسن و حسین درطفلی بمر دند وی محمود ، اسماعیل ، تصریف یوسف باقیماندند . اسماعیل ، از بطن دختر اپنگین و محمود از شهزاده خانم زابلی بود .

او ۶۵ سال عمر و ۴۶ سال پادشاهی کرد . کنیته مزار او چنین است .  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَحْمُودُهُ مَحْمُودُهُ مَحْمُودُهُ مَحْمُودُهُ  
الْكَبِيرُ بِاللَّهِ كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَتُهُ الْمَوْتَ ثُمَّ أَيْنَا تَرْجِعُونَ . بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ .  
مِنْ عَمَلِ صَالِحٍ فَلِنَفْسِهِ وَمِنْ أَسَأَ فَعَلَيْهَا «الامیر الحارب الا جل ابومنصور سبکتگین»  
ابوالفتح دیرداد نشمند اورا در رثائقهای غرائی در عربی است . علاوه‌تا ناگفته  
باید گذاشت :

این اثیرالکامل ص ( ۹۵ ) طبع صفوی و العتبی در تاریخ عتبی ص ۱۸۱  
متذکرند که ناصرالدین سبکتگین در بیان و غزین ساختهای باشکوه

وکاخهای زیبا ویزرنگ تعمیر کرد . و پکننه اعلیٰ یکی از آن کوشکها  
بنام ( سهل اباد ) نام نمیشد . سهل اباد هم آخرین قصری بود که سپاهکنین  
پا مصارف گزاف و تجمل فوق العاده آن بنارا بنیاد نهاده و هنوز کار تعمیر آن  
انجام نشده بود که بانی آن از زندگی چشم پوشید ولی مح الاسف جانشینان وی  
آن عمارت زیبارا بدشگون تصور نموده و مسابقی کارآفران با تمام نرسانیدند در  
حال حاضر ساند بعضی دیگر از کوشکهای سپاهکنین جای وقوع ( سهل اباد )  
هم معلوم نیست که بکدام بخش غزنه یا بلخ بی ریزی شده بود . او در مورد  
اكمال بنای مهم به محمود فرزند خود فرمود :

پادشاهان رالازم است بایادی دلهای خلق الله همت گمارند تا آبادی —  
کوشکها از سنگ و خشت و گل — رحمت الله علیه .

## یمین‌الدوله و امین‌المله محمود بن سبکتگین

هنجام وفات ناصرالدین سبکتگین، امیر محمود پسر بزرگ او در لیشاپور سپه سالار افواج خراسان بود و اسماعیل برادر محمود که از بطن دختر سبکتگین بوده است در غزنه .

محمود که بهدهم بحرب سال ۳۶۱ هـ - ۹۷۱ میلادی بدنبال آشده در زمان وفات پدرش ۲۷ سال عمر داشت .

مادر محمود از شهزاده خانمهای زابل بود . در آن وقت ایالات دور غزنه و سرزمین بیان خاشرود و هلند را زابل یازابستان می‌نامیدند باین جهت است که مورخان و شاعران همان عهد اورا محمود زابلی یاد کرده‌اند . بهر کیف محمود دریان پسران سبکتگین به جنگجوئی و تدبیر و اداره امور حربی معروف بوده عساکر ورعایا او را دوست داشتند .

محمود فقه و علوم عربیه را از والد قاضی حینائی خوانده و فنون حرب و سیاست ادا ره لشکر وزمام داری را از پدرنامور خویش . که در میدانهای مردمی بالو همراه و همکار بوده فرآگرفته بود .

ناصرالدین سبکتگین به محمود نظر مخصوصی داشته و در سفرهای سخت او را پا خود میبرد زما نیکه سبکتگین به بسته رفت با وصف اینکه محمود از سال ییش عمر نداشت اورا بهمین هفت سالگی بوکالت خود در غزنه گذاشت چنانکه چند سال بعد اورا بولایت زمین داوری مقرر کرد .

جنگها یکه میان سبکتگین و چیال شاه در گرفت محمود جوان پانزده ساله بود ولی در همان جنگها رای عسکریت معمود بکامیابی قشون افغان دست مؤثری داشته است .

در میهاریات ابوعلی سیمجری و فایق واپلک خان نیز شجاعت و تدبیر عسکریت  
محمد علت فتوحات و باعث سر بلندی سبکتگین و خور سندی دربار سامانی  
گردید چنانکه به شهزاده محمود لقب سيف الدوله همدران زبان عنایت شد  
والحاصل محمود چون ازاقعه مرگ پدر پادشاه شدن اسمعیل برادر خود -  
خبرشد بعد از مراسم عزاداری عنوان برادر خود تعزیت نامه نوشته و ابوالحسن  
حملی را با آن نامه بسفارت نزد اسمعیل فرستاد واز وی خواهش کرد که های  
تحت غزنه را بحکم کفایتی که می بینی من بگذار و من بلخ را بتوسل مسلم شمارم  
وعلاوه کرد هرگاه در توجهانکه متقاضی است کفایت و تجربه عسکری و لیاقت  
سرداری موجود می بود و تحت و تاج پدر تهدید نمی شد من از وصیت پدر  
انحراف نمی کرم .

اسمعیل به نصایح محمود گوش نداد و با مر سلطنت خود مصروف گردید  
ابوالحارث فریغونی که خسر محمود بود بواسطه برخاست و اسمعیل را تنبیه کرد  
تمامگر قته فرونشیند و هردو برادر با هم ملاقات کنند محمود قبول کرد ولی  
اسمعیل را خی نگردید - حتی نویسنده یمینی نویسد . خودم درین باره نیز  
با اسمعیل نصیحت ها نمود اما سودی نکرد چون ابوالحارث از اسمعیل مایوس  
گردید محمود را ذریغه نامه بحرکت جانب غزنی و حصول تاج و تحت تحریص  
نمود . و محمود هم با قوای معیتی خویش جانب غز نین روان شد چون بهرات  
رسید دوباره بد برادر نوشت و او را بصلاح دعوت کرد ولی اسمعیل باز هم از محمود  
نپذیرفت . در انحال باصطلاح استاد خلیلی محمود مجبور شد آنچه بقلم خواسته  
بود به شمشیر فیصله کند .

امیرنصر و بغازجق عم محمود نیز در هرات به دستگاه محمود پیوستند و ابوالحارث  
فریغونی هم با تمام قوایاردوی محمود یکجا شد .

اسعیل نیز بغزنه آمد و تخت پدر را شغال کرد متعاقباً اسعیل و محمود دردشت غزین باهم روپروردند . جنگ بشدت درگرفت در پایان روز محمود شخصاً برقوای اسعیل زد و قوای اسعیل بهزیمت وقتی دشمن اسعیل اول بقلعه غزنه درآمد درنتیجه با غروب خورشید همان روز سтарه سلطنت هفتماهه اسعیل نیز افول کرد سپس از برادر امان خواست محمود با پسیار به ریانی به برادر امان داد و کلید خزانی غزنی را از اوی باز ستد اسعیل با عزت و آزادی در غزنه میزیست تا اینکه در سال ۵۳۸ هجری اسعیل بدگمان شد و اسعیل را بقلعه چوزجانان تبعید کرد تا در آنجا باجل خود بمرد .

اسعیل در مدت هفتماهه سلطنت خود پسیار مال و خزانی را بعساکر بخشید تا اگر در معركه محمود باوی یاری کنند شخص فرم طبیعت ادیب و اشعاری هم در فارسی و عربی میسرود امامت نیاز جمعه رادر زمان حکومت خود شخصاً انجام میداد و بجای ذکر نام خودش این آیه کریمه را بخواند .

( ربِ قدَّاتٍ يَتَّبِعُونَ مِنَ الْمَلَكِ وَعَلِمُتُنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَهَادِيثِ، فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

انت ولی في الدنيا والآخرة توفى مسلماً والعطى بالصالحين )

محمود چون از کاربرادر فارغ شد نخستین کاریکه با ان اقدام کرد تأمین وحدت مملک و ملت بسود زیرا از یکطرف دولت سامانی قریب سقوط و ترکان ایلکخانی در صدد تجاوز بودند - هند و شاهان گنده هارا بعضی حصص شرقی افغانستان را در دست داشتند اختلاف مذهب باعث برخودوث تفرقه دیلمه بشد غرجستان در وسط مملکت وال فریغون علیحده دم از استقلال میزدند سیستان در دست خلف، در بست طغیان دم از سلوک الطوایفی میزد، دیلمیان که آله دست بغداد شده نفوذ خود را در پیش غربی کشورها بسط میدادند مملکت افغانستان دوره بی راسپری میکرد که شیوه بیک بحران خانگی شناخته میشد .

محمود باعزم آهنین از غزنه به بلخ رفت و سامانیان را از شاهی خود کسه با تفاق عسکر صورت گرفته بود خبرداد. امیر سامانی سفیری در بلخ نزد محمود فرستاد و بلخ و غزنی، هرات و بست را قلمرو شاهی او شناخته هردو حضرت پای تختهای آریانهای (غزنی و بخارا) بحسن تدبیر و کسب اقتدار محمود پاهم متعدد گردیدند.

چون دربار بخارا سپهسالاری خراسان را به بکتوzon داده بود گرچه امیر بخارا از آن حادثه تأسف کرداما محمود که العاق خراسان وابرا حفظ بر کزیت حضرت افغانی ویقای مدنیت و تهدیب کشور حتمی میدانست و در آنرا خود پسرش رنجها بود چون در آن باره مفاهمه نتیجه نداد راساً از بلخ بر نیشاپور حمله کرد. بکتوzon شهر را گذاشت واز بخارا استمداد نمود. ابوالحارث سامانی خود به ساعنت سپهسالار خود شتافت و پسرخس آمد. محمود با وصف اینکه میتوانست حادثه را بخیر خود حریاً دفع کند ولی نخواست بالامیر سامانی داخل محاربه شود. از نیشاپور به مرور و آمد و متظر حوادث نشست. بکتوzon بعداز تعریف نیشاپور پسرخس نزد امیر بخارا شتافت چون بقول یعنی از امیر پیش آمد خوب ندید و بروایت یهقی بروی بدگمان هم شد لذا بکتوzon با فایق متعدد شله بحیله امیر منصور رامیل در چشم کشیدند و بجای او عبدالملک برادر غیر امیر نوح را بشاهی اعلام کردند. محمود بطرفداری امیر منصور پسرخس شتافت و بکتوzon و فایق به مرگ ریختند. محمود مرووا احاطه کرد عاصیان په محمود عذرها پیش آور دند. محمود قبول کرد و جنگ از میان برخاست اما چون سهاه محمود از حوالی مروجانب هرات بدهرکت آمد از عقب سهاه امیر پرسانه فوج محمود زد. شاه غزنه هم با تمام قوای بد عقب برگشت در نتیجه جنگ قشون متعدد امیر عبدالملک بکتوzon و ابوالقاسم سیمجروری را گو شمال بواجب داده امیر عبدالملک

به بخارا و یکتوزون پیرجان و ابوالقاسم به قهستان گریخت. این جنگ در ۴۷-  
جمادی الاول سنه ۳۸۹ بوقوع پیوست.

محمود با حصول فتح شاندار امیر نصر برادر خود را سپه سالار خراسان مقرر  
کرد و ارسلان جاذب رانقر کرد که ابوالقاسم را از خراسان اخراج نماید و خود  
به نیشاپور مستولی شد از آنجا به بلخ رفت و از آنجا خبر فتح و شکست و فرار  
امیر عبدالملک را به خلیفه بغداد نوشت. خلیفه القادر بالله محمود را حکمران  
همه ممالک مفتوحه پذیرفته بوی خلعتی فرستاد که تا آنوقت به هیچ پادشاه  
نفرستاده بود علاوه‌تاً لقب یمین‌الدوله و امین‌المملک نیز بوی ارزای داشت ( این  
لقب در ذی الحجه سنه تسع و همانین و ثلاثة‌مائه مطابق ۹۹۹ عیسوی ) به  
محمود اعطای گردیده امیر عبدالملک سامانی بعداز آن برای استرداد خراسان چد و  
جهد بسیار نمود ولی کوشش او بجهائی نرسید چون از سیاست‌های محمود وحدت  
ملت و برآنداختن سلوک‌الطوابیق بود که هرچه زودتر در افغانستان تأیین شود  
بنابران به تدریج امایمده اندک توانست شارها را از خربستان خلف را از  
سیستان و سوریها را از غور وال فرغون را از جوزجان یا بکلی برآنداخت و یامانند  
ال فرغون که سابقه خدمت و خویشاوندی با محمود داشتند واوامر حضرت غزنه  
را باحترام اطاعت می‌کردند و در جنگ‌های هند و مقابله با ترکان ایلکخانی وغیره  
با سبکتگیں و می‌نمود از در اخلاص و همکاری و کمک بر آمده بودند بصورت  
مستحکمی پرکرزاً بر بوط گردانید. البته مدتی آن خانواده اهل علم و ادب  
و دادرا ای تمام صفات عالی‌جنایی را به حکومت جوزجان باقی کذاشت تا به آنکه بعد  
از سال ۳۹۸ « هجری چون محمد بن احمد مرد و جانشین کافی نداشت  
امارت اوجزء ایالات معمودی گردید. ابوالفتح بستی رادر مسلح این خانواده  
دانش پزور به عربی اشعار تغزیست که دو مجلد یتیمه‌الدھر امام ثقائی  
ضبط گردیده است ».

**خوارزم :** این هم از مالک تحت الحماية دولت غزنی افغانستان بسود در حدود سال ۷۰۰ هجری محمود مصمم گردید که به جواب جرئتی که ابوالعباس من در قیام مراوده مخفی با ایلک خان نموده بود او را فران داد خطبه و سکه خوارزم را بنام محمود سطز کند. ابوالعباس اخیراً بقول آن حاضر شد وی سال مذکور رو پنج شوال در نسا و فراوه بنام سلطان محمود خطبه خواند. مگر اینکه سپه سالار شاه خوارزم از آن بهم برآمد و مسلمه ابوالعباس را کشتند لذا سلطان از بخش بخونخواهی خوارزم شاه که داماد محمود هم بود با سپه گران بر گرگانیج حضرت خوارزم حمله کرد سپه خوارزم به مدافعه برآمد<sup>۲۰۸</sup> هجری در نتیجه سپه خوارزم منهزم گردید و قاتلان خوارزم شاه وابعد از دستگیری در برای قبر امیر مظلوم خوارزم و داماد محمود به درخت ها آویخت و بر قبر امیر شهید امر کرد چنین کتاب نظر کنند : « هدا قبر ما من بنی علیه حشم و اجتر علی دمه خدمه قسطلا لله یعنی الدهله و امین الدهله حتی صلبهم على العجز وع عبرتاً للناظرین و اية للعالمين » عتبی گوید، اسیران دیگر خوارزم را بغزینی فرستاد مغلولاً و بعد از چندی آن همه را آزاد کرد و در عسکر هند منسلک گردانید، خوارزم را ضمیمه سلطنت افغانستان ساخته حاجب بزرگ التوتاش را شاه خوارزم تعیین نمود و خود بامال فراوان بحضور غزین مراجعت فرمود. عنصری و فرخی را در فتح خوارزم قصائده است .

## سلطان فغانستان و ترکان معاور ئالنھر

طوريكه در آريانا تأليف « توروایانا » نگاشته آمد : تورکان به سعد و معاورآ آمو پيش آمدند چون سعد يانه جزء افغانستان شمرده بيشد محمود اين تسلطرا بنظر نفرت ديد از آنجا كه کار هند نا انجام بود مصلحت دراين ديد كه عجالتاً سفيران به اورگنج فرستاد و دختری از آن ايلكخان راخواستگاري کسرد شاه ترکان آنرا بمنت پذيرفته و درسته ۳۹۰ ه عروس را باهاي يسرا به خراسان آوردند اما اين وصلت گرگ آشتي بود باعث دوام دوستي نگردید و بطوريكه دكتور ناظم و ديجران نوشته اند همینکه محمود در سال ۳۹۶ هجري بملتان قشون کشي نمود ايلكخان برای تسخير خراسان قوای بزرگی بهدو دسته از آمو عبر داده دسته ای بلخ و عده دیگر هرات را گرفتند. چون سلطان محمود قبل از سفر سلطان راه های اطراف را كه بحضرت غزنيين متوجه بيشد مستحکم ساخته وار سلان جاذب را در رأس قوای مدافع تعين داشته بو د قشون خان عزم مرکز نکردند - سلطان افغانستان وقتی از جرئت خان ترک و تجاوز او خبر شد کار تسخير آن حصة هند را با فسروان خود گذاشته خود بغزنيين آمد و از آنجا با سپاه گران جانب بلخ آمد. چغر تگين برادر و سپهدار ايلك خان که از عزيمت سلطان خبر شد از بلخ به ترمذ گريخت از جانب دیگر سپاهستي تگين سalar قشون دسته دیگر ايلك خان از مقابل ده هزار عسکر ارسلان جاذب تعقيب شده يك قسمت مال هائیکه از هرات خارت گرده بودند اکثر در راه انداختند و خود سباشي با قوا ترک از راه سمنقان بخوار زم شد.

عبدالله طائي سالار قشون عرب مجموعدي با مر سلطان راه را در يلک ببابان بروي گرفت و هفتصد نفر را با برادرانش امير نموده نزد سلطان فرستاد و سلطان همه را مغلولا به غزنيين روان کرد. چون قوای گران ايلكخان را با آن

فضیحت افسران سلطان محمود از خراسان طرد نمود میاستی تگین با چندتن محدود نزد ایلکخان رسیدخان به شگفت و هراس اقتاده از قدرخان امداد گرفت و با پنجاه هزار سوار و پیاده از آمو بگذشت سلطان باشیدن این اطلاع از تخارستان پسرعت به بلخ آمد در آنجا اردوی زیاد تعیبه نموده به چهار فرسخی بکناریل چرخیان بمیدان وسیعی معسکر گرفت. ایلکخان نیز با پنجاه هزار ترک خونخوار مقابله سلطان اردوگاه ساخته دودشمن بزرگ باهم روپرو شدند. در روزاول هر دولشکر به تعیبه جنگ مصروف شدند. فرای آنروز سازهای جنگی از هردو طرف نواخته شد. سلطان در قلب نخبه جنرالان خودرا چون امیر قصر وابوتصر فریغونی والی جوزجان و ابو عبد الله محمد الطائی با پتجصد فیل مقرر نمود. سپه سالار بزرگ التو نتاش به میمنه و ارسلان جاذب به میسره موضع گرفتند از جانب مقابله نیز بین انتظام ترتیبات بعمل آمد ایلکخان در قلب قدرخان در میمنه چفرتگین به میسره با ستاد - جنگ باشد شروع شد غلامان ترکستانی ایلکخان با تھور زیاد بر قلب اردوی سلطان حملات پنیرو کردند محمود که اوضاع را فازک دید بعداز دعا که عادت او بود از اسپ بر قیل جنگی خود سوار شد و بر قلب ایلکخان زد. فیل او عالم سیاه خصم را با علمدارش به هوا پرازد و خانیان با سپاه خویش شکست فاحش نمودند و اردوی غزنی شاهد پنیرو زی پاخوش کشیدند. از سپاهیان خانیان دسته در آمو غرق شدند و خنیمت عظیمی بدست قشون غزنیه اقتاد سلطان با وجود زمستان شدید تصمیم داشت دشمن را در ناورآ آمو دنبال کند اما دو اثنای حال خبر شورش سخیال از ملتان بوی رسید لهذا به غزنیه مراجعت نمود این جنگ ۲۶ ربیع الثانی ۳۹۸ هجری واقع شد فرخی آنرا چنین توصیف کند :

از حدیث بلخ وجنگ خانیان  
 اندران صمرا همی کنندن جان  
 خوشکه گشته دست ایلک برعنان  
 از طباقچه لعل کرده روی وران  
 کی توان کوشید باشیر ژیان

ایلکخان قاسال ۳. ۰ کهوفات کرد درصد این بودتا همه خانیان باوی  
 متفق شو ندو انتقام کست فاحش خان عظیم الشان ترکستان را ز سلطان افغانستان  
 پستانند ولی موفق نگردید و به غم و غصه بمرد . بار دیگر چون احمد تخان به  
 قوت واقتدار فوق العاده نایل آمد و مردم ماوراءالنهر از ستم علی تگین برادر رغان  
 به سلطان محمود شکایت ها کردند - سلطان بالای جیحون کشته ها را یک  
 بد یکر ز تجیر کرد چرخ های آهنین آنرا به جرم خام رویه نمود لیف های خرمara  
 از سیستان آوردند و در کار ارتباط پل بکار بردن و بالای آن انتقال واردورا عبور  
 دادند و بتجصد فیل جنگی بیشاپیش سپاه حرکت سیکرد در بن یو رش زنان  
 و اطفال علی تگین اسیر شده مگر خودش بدون جنگ فرار کرد و سلطان در حوالی  
 سمرقند اردوگاه زد. قدر خان بخدمت آمد و عقد ووصلت ها بهیان آمد هدایای  
 شاهانه تپادله شد بعد از آن سلطان سالم و خانم بحضور خوزه مراجعت کرد .

## ترکمن‌های سلجوقی

در اوائل قرن پنجم هجری اسرائیل پسر سلجوق به علتی که باعثی تگین مددکرده بود پدست قراولان سلطان گرفتار آمد ( سال ۳۱۶ هجری مطابق ۱۰۲۵ میلادی ) و در کوهسار کشیده به قلعه کار لیبر مجبوس شد .

در آن هنگام سهو بزرگ سیاسی بوقوع پیوست و آن چنان بود که رف‌سای قبیله ترکمان پیخدمت سلطان آمده از سلطان درخواست کردند آنها را بخراسان جای سکونت پدهد سلطان از جاده مر وت یا مید گرفتن تشنون از ایشان ۱۶ قبایل مذکور را بر خلاف رأی جنرال‌های شجاع محمودی چهار هزار خانه آنها را به خراسان پذیرفت - ترکمنان بمجرد عبور از آمویه دست به آزار اهالی سرخ، فراوه و ابیور د کشادند. در سال ۳۱۸ هجری یا از دست آنها به سلطان شکایت نمودند سلطان به آنها (ترکمنان) ذریعه ارسلان جاذب و قوای شاهی گوشمال پس زاداده گر پختند .

## سلطان محمود و سر زمین هند

سلطان محمود به شیوه سلطانان یونانی باخته، پادشاهان بزرگ کوشانی و کابل شاهان هیاطله و مسلمین ادوار نخستین عرب و لودی‌های افغان باعیده راست که برا اعلای کلمه الله داشت بسته پدر ناسور خویش می‌خواست فتوحات خود را بطرف شرق افغانستان و به ماوراء‌النهر در کشور پهناور هند وسعت بدله و چنان که معلوم است فتوحات و نشر تهذیب افغانی - اسلام می‌این شخصیت مهم و بزرگ افغانستان در تحول زندگی هندو کشور هند و افغانستان اهمیت بسزائی هم دارد. در عهد این سلطان افغانی باشندگان کشور وسیع - هند را با فرزندان این سر زمین که هم‌جوار نزدیک آنها هستند روابط فنا فاپذیری پدید آمد و درین دولت ارتباط علمی - تهذیبی - مذهبی و اجتماعی برقرار گردید - شک نیست در زمان محمود بزرگ شاهنشاه افغانستان به فتوحات مسلسل او، راه انتشار دیانت مقدس اسلام - زبان - ثقافت و هنر اسلامی افغانی در مارا ایاسیند باز شده پاسپاه افغانی و بدنیان نقش قدم عساکر مظفر غزنی فسافله دانشمندان، روحانیون و فلاسفه از این مرزویوم بآن سر زمین به حرکت آمد و باین وسایل اساس تمدن و ثقافه نوین گذاشتند که مظاہر آنرا مستشرقین بنام تمدن ( هندو افغان ) پاد می‌کنند و آثار این تهذیب و تمدن مشترک دو قرون وادوار استمادی ماقد و در فلسفه و ادب - درآزرت و صنعت در اقتصاد و زیست با همی تا ثیر مشترک افکند و تا مروز که تقریباً بیش از نهم‌سال از آن سپری شده هنوز هم استوار است .

همین آئین توحید و یگانه برسی که محمود بزرگ دروازه آنرا بروی هند و هندیان مفتح گردانید و معماران کاخ هنر، علم و ادب ما آنرا بی‌ریزی نمودند طوری عظیم است که اقلای بوریش عیق در آن مرز بوم بهن آمد ، بین

حوزه سیند و کنگا و اثر آن در تمام زمینه های حیاتی ارزقیل دیانت - اجتماع ادب و فلسفه، آرت و هنر نیمتاره هند به حدی متمایز، مبارز و ریشه دار است که در طی بیش از نهم صد سال بد نصیح رسیده و پیغمه ورشده است. اینکه درین اوآخر پانجهزیه هند کشوری بنام پاکستان بیان آمد که امثال محمود شاهنشاهان افغان شاهزاده آفرانه صدواندی سال پیش ریخته بود بعبارة دیگر ذاتی که نخستین با، دامنه این افق جدید را بروی هندیان مفتح کرده بود شخص یمنی الدوله — محمود زابلی شاهنشاه غزنی افغانستان است (رحمت الله عليه) از امتد اج — واختلاط این روابط اجتماعی بنیادی گذاشتند که آثار آن بدپنه ها نور میبخشد و شجره نیک آن میوه اخوت و پیرادری پارمیاورد — بمالغه فدارد شمشیر سپاهیان سلطان افغانستان راهی کشود که دانشمندان و روحانیون عهد غزنویان دین و تمدن اسلام و افغانی را بآن سرزین نقل دادندواز علوم و فرهنگ باستانی هند استفاده برداشت سلطان رادر این زمینه عشق و اراده بود که هوای سوزان، پادهای مرگبار، رودهای خروشان، مدافعه و شهامت مردانه سردمان هند، پاشاری راجگان، تبلیغات روحانیون و ثروت های عظیمی که درین راه صرف شد هیچ یک مقابل — عزم متین او سدلشده نتوانست و توانفود خود را در بیشین قاطع استوار نکرد آرام نشست.

سلطان هفده دفعه به هندوستان حمله برد و تقریباً در محاربات پیروزی باوی بود شرح جنگ های در هند تاریخ های ضمیمی دارد که ذکر آن همه از موضوع — این اثراخراج است. خنایمی که آن فاتح بزرگ از هند بوطن آورد و در ساحه تداول تجارت و اجتماع شرق عرضه کرد جهانی را از بحران تعادل داد. صرف آن چیزی که سلطان از تفتح سویقات آورد تنها و تنها بیست میلیون دینار زیر سرخ تخمین شده است.

**فتح نور و قیرات :** این دودرگه کو هستانی بود که مردم آن بت پرست بسودند

سلطان سلطان در سال ۱۷۰ هجری بر آن دودره تا خت و آنرا فتح نموده پائین اسلام  
شرف شان ساخت این دودره در داخل سلکت و شمال لغمان متصل نورستان  
وقوع داشته است.

### منا سپاه سلطان با آل زیار و بویه

زمانیکه فرزندان سامان بلخی در بخارا بر افتادند پرجم عظمت و استقلال —  
افغانستان را سلطان محمود زابلی از خزنه بلند کرد و آوازه جلالش از خوارزم تا  
وادی گنگابخش شد. اوضاع عراق دچار بحران بود، درری و اصفهان آل زیار و در غارس  
آل بویه حکمرانی بیکرد. این دو خانواده با ادانتن حوزه های کوچک حکمرانی  
با زهم بروی همدیگر افتاده بجنگ وزدو خورد گرفتار بودند. سلطان افغانستان  
که هندوستان را کشوده و ماقونیان رادر خوارزم ازها درآوردند ویرخانیان —  
ترکستان تفوق حاصل کردند در صدد برآمد که دولت خود را درری و اصفهان  
گیلان و طبرستان نیز توسعه پخشد و دیگر با جمله اخ فرخی اگر —  
حرمت نگه ندا رد حتی سراپهده به بغداد کشید. خلاصه که درری قره طیان نفوذ  
پیدا کرده بودند و آنها در نظر سلطان تنور بودند و فتح ری یکی از آرزو های دولت  
عزنی بود چنانکه شعر اهم آنها ذریعه شعر پسران پیشنهاد میکردند.

### فرخی راست :

ری را بهانه نیست باید گرفت ری وقت است اگر بجنگ سوی ری کشد عنان  
سلطان ری را فتح کرد. فرخی در تهیت خود پسران گوید: تو مردمی را بدست  
آوردی که همه لاف میزدند و میگفتند جهان مال ماست و بیهوده مغرور بوده اند:  
لاف زنانی را کردی بدست کایشان میگفت جهان زان ماست  
حاجب توجون پدرری رسید هیچگس از جای نیارا است خاست  
دار فروبردی پاری دوست گفتی کاین در خور خوی شماست  
( فرخی )

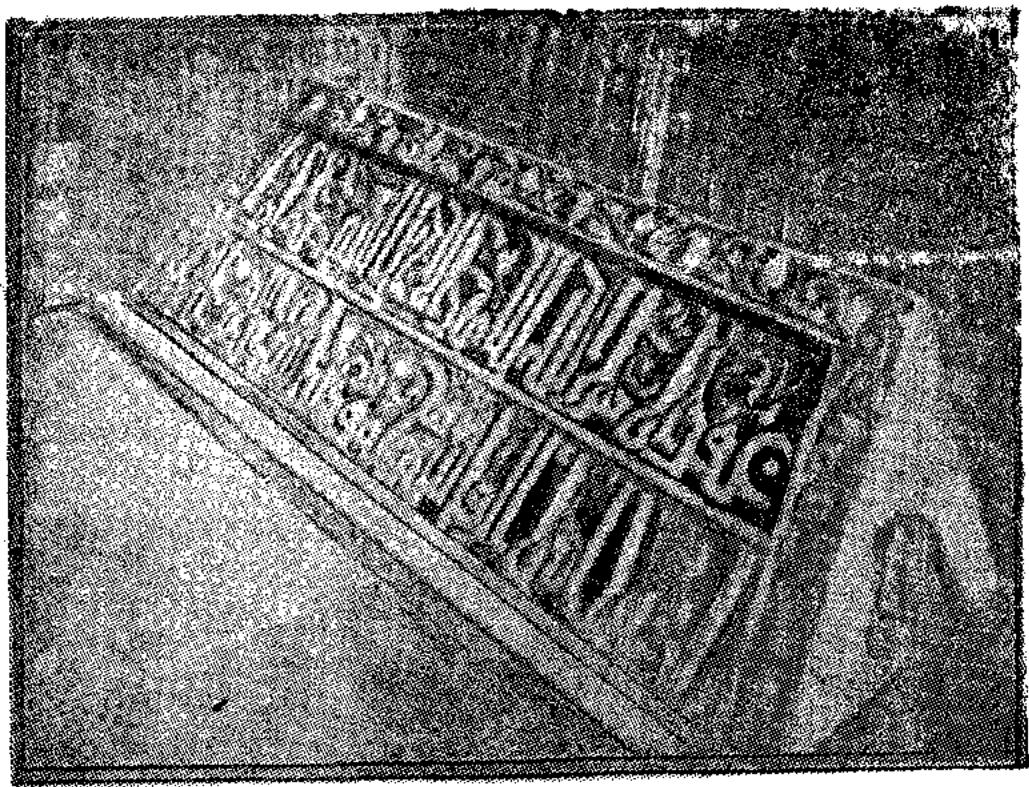
زیاریها که در گرگان و طبرستان حکومت داشتند چون مؤسس خانواده زیار -  
قوت کرد برادر او قابوس پسر زیار سلقب به شمسالمعالی بر تخت نشست  
در جمادی الاول سال ۳۷۰ میلادی وله پسر رئیس این دولت از شاهان آل بویه بروی تاخت  
ود راست آباد اورا شکست داد. قابوس بدربار نوح پسر منصور سامانی التجاورد اما  
از آن نتیجه نگرفت، پس بدربار سبکتگین سنجی گردید. سبکتگین رایروی رحمت  
آمد و وعده معاونت داد ولی قبل از اقدام سبکتگین بر حمایت حق رفت مدتنی -  
قابوس سرگردان بود اخیراً وقایع چنان تقاضا کرد که بعداز وفات فخرالدوله  
قابوس از فرصت استفاده نموده چنان را بدست آورد و آهسته جانب  
طبرستان و جبال نیزدست درازی کرد. چون شخص مستبدی بود سپاهیانش بروی  
با غی شدند و قابوس را کشتند پنجای او منوجه پسرش را بر تخت نشاندند از دربار  
خلافت اورا فلكالمعالی لقب داد مشد منوجه اطاعت خود را بسلطان محمود  
اظهار کرد سلطان هم پیشنهاد وی را قبول کرد و در ولايت خود خطبه و سکه  
رابنام سلطان مطرز نمود و سالانه پنجاه هزار دینار مالیه قبول کرد بعداز آن  
قلمرو اوجزء شاهنشاهی غزنه گردید. بعداز قوت او پسرش اتوشیروان بدولايت  
رسید و محمود ولايت اورا منظور فرمود.

### شاهنشاه افغانستان و آل بویه

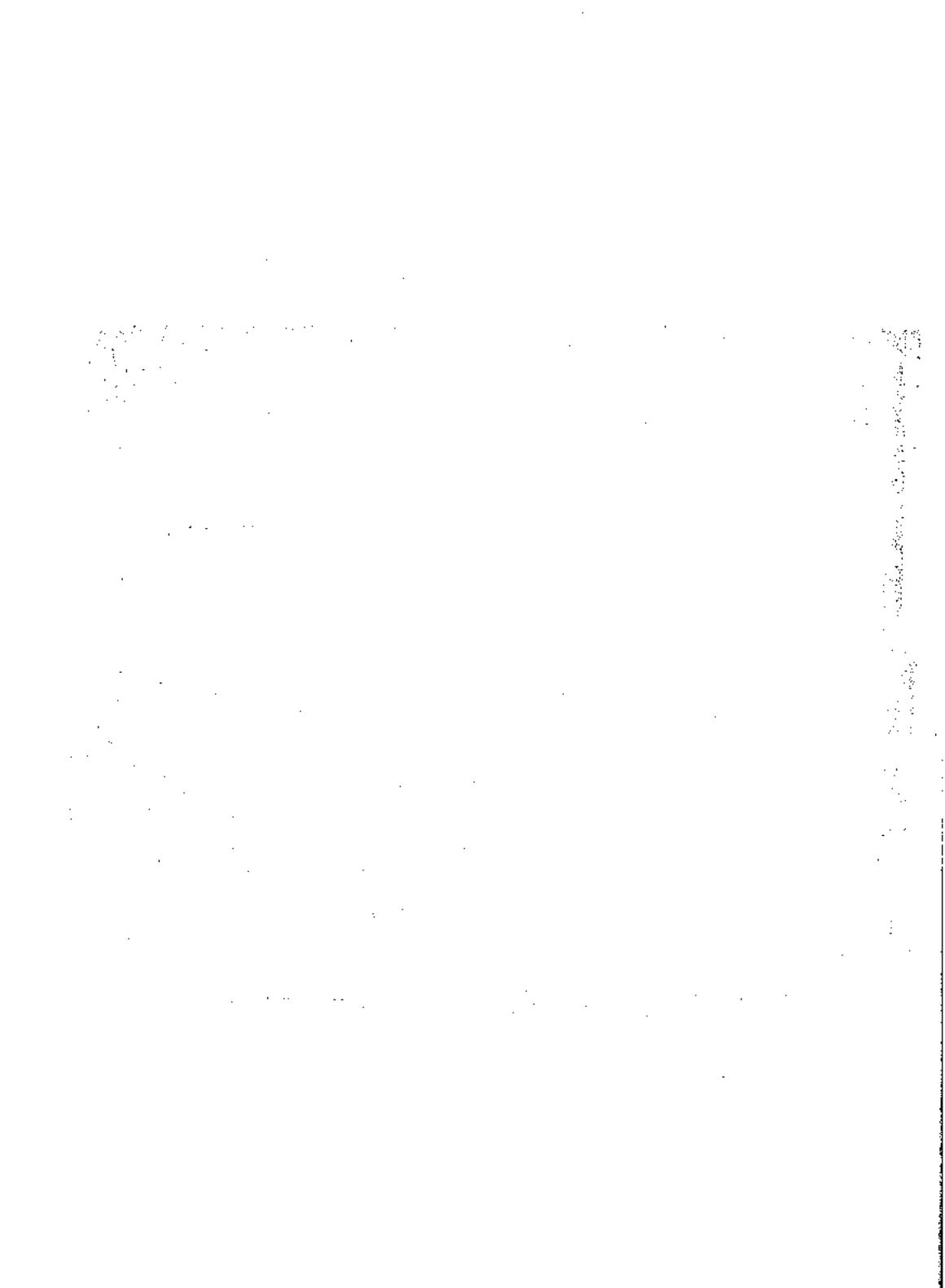
بعداز قوت فخرالدوله آل بویه (۳۸۷) پسرش مجده الدله صغير بود لذرا  
(صيده) مادرش امور شاهی راداره میکرد و تا وقتی که سملکت در دست سیده بود  
محمود بر کشورش تعرض نکرد. صيده نیز اظهار میکرد سلطان محمود پادشاه  
باناموس است و به بزرگی خود خواهد دید و لشکر برسپریه زنی نخواهد کشید  
ولی در سال ۱۱۹ چون مادر مجده الدله نوت کرد و مجده الدله بشاهی رسید -  
چون جوان عیاش وضعیف الاراده بود سپاهیان دیلمی بروی شوریدند و خزانه  
اورا تاراج نمودند. مجده الدله بسلطان محمود استغاثه نمود و بطور یکه این -

اییروانی الفدا نوشتہ اند سپاهیان دیلم از مجدد الدوله بسلطان شکایت کردند  
بهرحال سلطان علی حاجب را با هشت هزار سوار فرستاد و خود نیز پر اثرا و حرکت  
کرد. علی در ماه ربیع الاول وارد ری شد و شهرو را اشغال کرد و از فتح خود در  
جرجان بسلطان خبرداد سلطان نیز به ری آمد مردم شهر از شاهنشاه بزرگ —  
استقبال کردند و از قرمطیان تالیدند. در این فتح غنایم فراوان به دست سلطان  
افتاد و چنانکه اندازه آن یک میلیون دینار تقد و نیم میلیون جواهر و شش هزار لباس  
بود. ظروف طلا و نقره بشماره آمد.

گردیزی گوید: چون سلطان محمود دل از حدیث ترکمانان فارغ کرد قصد ری  
کرد و از راه دره دینار داری بگرگان شدواز آنجا بری آمد و شهر بگرفت بی هیچ  
رنج و تکلف و خزینه های بیوان را که از مالهای بسیار نهاده بودند همه برداشت  
مالی یافت که آنرا عدد و انتها پدید نبودی — خبر آوردند امیر محمود را که اند  
شهری و نواحی آن مردمان باطنی و قرمطی بسیارند، بفرمود تا آن کسان را حاضر  
آورند و یکشند و بعضی را به بست و خراسان فرستاد و چندی بری قرار کرد تا همه  
شغل های آنرا نظام داد و کارداران نصب کرد و ولایت ری واصفهان را به  
امیر مسعود داد. فتح ری در جمادی الاول ۵۲۰ بود. در منزل مجدد الدوله پنجاه  
زن یافتند. سلطان از یوی پرسید. گفت این رسم اسلام است «الکامل مجلد ۹ —  
ص ۱۵۵»، سلطان به خراسان مراجعت کرد و به بلخ آمد و در آن جاییما ری  
او شد. کرد از آنجا به پایتخت زیبای خود غزنیین آمد و در غزنی به عصر روز  
۲۳ ربیع الثانی سال چهارصد و پیش و یکم هجری مطابق ۱۰۳۰ آپریل  
برحمت حق رفت. دکتور ناظم و استاد خلیلی مرض سلطان را سل پاسلا ریا نوشتہ  
اند. گویند هنگامی که بدن اورا می شستند هفتاد و دو زخم تیر و شمشیر و یوزه در وجود  
وی نمودار بود — میت سلطان در یاغچه سیب زار قصر فیروزه دفن شد.



سنگ هزار سلطان محمود غزنوی پختکوفی که از جناب شریف عکاسی شده



## مقام ذاتی و فضیلت سلطان

سلطان از اول زندگانی به تحصیل و مطالعه در علوم مختلفه اشتغال داشت  
غیری میگوید: وی ازیدو ادراک بربrecht از علوم نظر و جدل مواظب و از عقاپید  
اهل سنت و مذاهب دیگر مستکشف بود ویر معرفت تفسیر و تاویل و قیاس و  
دلیل و تاسیخ و منسوج اخبار و آثار از روی بصیرت میدانست ویر احوال ملل و  
نحل آگاه بود و چنانچه نگاشتم علوم اسلامی را از پدر قاضی بوعلی حینائی فسرا  
گرفته بود حتی میگویند کتابی نیز در فقه نوشته است - در علوم ادبی و شعر و  
شاعری نیز مطالعه و ممارست نیکوداشت.

یک پارچه از نشر سلطان که یهقی در کتاب خود نقل نموده معلوم است سلطان  
آنرا بقلم خود نگاشته است و از آن بر می‌آید چه تشریف موجز و قاطع و دور از حشو و زوائد  
می‌نوشته است این پارچه فرمائی است که درباره مسعود نوشته است درینجا  
آنرا بسبیل اثری از او نقل رفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد بن سبکتگین راقیان چنان است این خیلناش را که بهرات به هشت روز  
رود چون آنجارسد یکسر تسرای پسرم مسعود شود واز کس بالک ندارد و شمشیر  
بر کشد.

و هر کس که دوی را از رفتن بازدارد گردن وی بزند و همچنان بسرای فرود رود  
و پر دست راست با غ حوضی است و بر کران آن خانه، بر په درون آن خانه رود دیواره آن نیکو  
نگاه کند تا برچه جمله است و در آن خانه بینند و در وقت بازگرد چنانچه با کس سخن  
نگوید و سبیل قلت فتگین حاجب بهشتی آنست که براین فرمان کار کند اگر  
جاشن بکار است و اگر مجاہابی کند جانش برفت و هر یاری که خیلناش  
را ایبا بد داد بددهد تا بمو مع رضا باشد بمنه الله و عونه والسلام.

سلطان به دیانت اسلامی شدیداً پابندی داشت پادشاه خداشنا من و متبع بود  
به آداب دین سخت پابندی داشت همیشه پر تلاوت قران کریم پیرداخت و در  
نماز به جماعت حاضر نمیشد او مذهب اهل سنت و جماعت داشت و با پند مذهب  
شافعی بود مدام الحیات بآن مذهب باقیماند .

#### فرزندان سلطان :

سلطان هفت پسر داشت :

- ۱ - ابوسعید مسعود
- ۲ - ابواحمد محمد
- ۳ - سلیمان
- ۴ - اسماعیل
- ۵ - نصر
- ۶ - ابراهیم
- ۷ - عبدالرشید .

سلطان سه دختر داشت که یکی را به متوجهر و دومی را به بخاتگین پسر —  
قدرهان و سومی را به عنصرالمعالی داده بود .  
محمد نسبت به همه فرزندانش بیوی بیشتر شبیه بود .

#### غز نین و وجه تسمیه آن

شهریکه امروز بر سر راه کابل — قندھار واقع آمده و خانه ها و عمارت آن از —  
سنگها و آجر ریخته و شکسته عمارات شهر مخربه قدیم بنا گردیده است البته  
طوریکه از حفريات و آثار شهر باستانی دوره غزنیان بر میاید شهر قدیم در سمت  
شمال شرقی و جنوب شرقی و غربی شهرک حالیه واقع بوده و از حدود تلغیزار  
حالیه گرفته تا شمالیج و آزو حتى بخش جنوب شرقی آن که عمارت و مساجد و  
قصرها و خانه ها و سرای های دوره غوریها بعضی موص کاخ های سلطان شهاب الدین

غوری در آن کاین بود تارامک و دهک سیرسیده واژروی آثار و آجر ثقیلی که اسروز از تادابهای عمارات بخوبیه همین حصه کشیده میشود بقایای شهر قدیم غزنین است که ساختمانهای باشکوه آن فوری خشته و بمرور زمان در خاک مدفون گردیده است. رقبه جانب شمال و جنوب غزنین گرچه تجدید آن در حال حاضر مشکل است ولی به شهادت آثار سنگی خزفی و آجری که در اثر حفریات ارز بر توده‌های خاک پیرون کشیده شده و کشیده میشود بعد از نزدیک به یقین روضه حالیه که مزار محمود در آن وقوع دارد بشمولیت دو منار غزنین و خرابه افغان شال و کشك فاصر الدین سبکنگین که فعلان قبر آن سلطان عادل در آن پخش است با سزار سلطان ابراهیم و خرابه‌های دور پیش آن و مزار سلطان مسعود شهید که در بیان باعهای قلعه بیهول افتاده و مخداداد را تقلعه سردار واز قلعه سردار گرفته تا قلعه نوسریک پیروز از تاباغ شاه خواجه احمد و قلعه آهنگران که در قدیم مسکن خدادیان بود واز عیدگاه موجوده غزنین تاقریه کشک مسعودی واز قلعه آزادخان تا قلعه چهل پچگان واطراف دور پیش آن تا کوی آهن همه و همه متن شهر قدیم غزنین بوده که اکنون روی خرابه‌های شهر باستانی قلعه‌های گلی باع هاویزارع آباد شده است. گرچه محله‌های شهر محمودی را تانانی قره باع و کوی آهن که موقع اخیر! لذت بر قدر سه را با ط جانب جنو ب شهرک حاضره غزنین بکنار جاده بین غزنی و قندهار افتاده حدس میزند ولی بفکر نگارنده همان سقطه که از آن آثار بوجود آیده و میاید و در آن ذریعه هیأت های ارخیولوژی فرانسوی و ایتالوی حفریات شده است بصورت یقین مرزا بادی شهر غزنین قدیم شناخته میتوانیم چنانچه قلباً به تجدید آن اشاره نمودیم. به هر تقدیر شهر غزنین کرسی دولت محمود در روزگار سلطان یمین الدوله و امین الملک محمود و فرزندان اویکی ازیلا در باشکوه وزیبا و مشهور جهان شناخته میشد، قبل از دوره غزنیان نیز در کتب تاریخ و جغرافیا از آن نام برده شده. هیون تسا نگ

سیاح چینی در حدود ۱۳۰۰ میلادی این شهر را سیاحت کرد و آنرا پایتخت — (تساوکیسوتو) زایستان خوانده و نام شهر غزنی را «هوسی نا» نکاشته است . پروفیسر «بن ونیست» راعقیده بین بود که شاید این کلمه (غزنی) همان (کانزاك) باشد اما طوریکه از تحقیقات اخیر پروفیسر مذکور برمیآید دربارچه مغذی این کلمه را به تلفظ (گزنه) یافته که معنی خزانه میباشد (۱) بطیموس این بلده را یاد کرده : مؤرخین و جغرافیه نگاران عرب آنرا گاهی غزنی گاهی غزني و گاهی غزنین نوشته‌اند یاقوت درالمعجم البلد ان شکل صحیح آنرا (غزنین) خواند — در رساله که پناگلی کهزاد پاس مدنیت اوستائی نگاشته سرزمین کسخره را از روی اوستا سیزدهمین سرزمین خوب و مقدس اوستائی یافته و معتقد است بقول بعضی مئ رخان کخره عبارت از همین کفرک غزنی است . چون بحث دروجه تسمیه غزنین است ذکر سرزمین (کخره) در اوستا خوبی و مقدس بودن آن به عقیده بنده بموضع ربط ندارد و اگر (کخره) یا کفرک بربوط جنوبی غزنی بدل شهر غزنین تصور شود این حسن باین دلیل بور د ندارد که کفر لک یکدره تنگ است که بجز بعض چشیده های کم آب و کاریزها جو بیار و رو دخانه ندارد وطبعاً چنین یک موضع صلاحیت تجمع نفوس و مرکزیت داشته نمیباشد درحالیکه منطقه امروزه شهر غزنین در ساحل رودخانه خروشانی واقع آمده وازنده سراج که روی بند سلطان آباد شده تا شلگر و رامک و جوار سرده حوزه وسیع دارد و خاک آن نیز حاصلخیز و هر نوع زراعت در آن کرده میشود و حاصل فراوان میدهد .

درینصورت صلاحیت تجمع و تهر شدن نیز در تمام آن حدود به همین موضع موجود است و چنانکه بسراه کابل و قندھار نیز واقع شده و بدورة غزنیویان حوزه وسیع آن ذریعة چندین بند میراب میشده که عبارتند از «بندسلطان»

۱ - آریانا مقاله بن ونیست ترجمه پناگلی نعیمی .

بند «تالاب حسینی» بند «زنخان»، «بند سرمه» بند قرهچه، بند ز ردنگ و خیره اکثراً این بندها گرچه امروز خراب است اما علامات قدیمی و مواد پخته سدهای سده کور باقیمانده و نمایان است. هرگاه دره سنگستانی کفرلک در عهد اوستائی تقدیس میشده شاید، ولی در سرزمین مذکور صلاحیت تجمع - شرایط مرکزیت (ظاهراً دیده نمیشود). بهر حال نویسنده‌گان روزگار آن ناصر نیز به نقش ولهجه غزین از آن نام برده‌اند. فرخی درقصاید خود آنرا غزین خوانده چنانکه مسعود را از زیر بفرض خبط تخت پدر به غزین دعوت میکند و گوید:

عزم کسی دارد که غزین را یارا بدبروی

رای کی دارد که برتحت پد رگدد سکین؟

گردیزی هم این شهر را برسم (غزین) خبط کرده است. درین پاره از همه بهتر واولی تر عقیده حضرت سائی میباشد که یک صورت بسیار ادبی درایبات صحت اسم غزین از صنعت تصحیف کار گرفته و چنین گفته است:

عرش و غزین بنوش هردو یک است

گرچه غزین رفیع تر فلک است

در بیت بالا سائی غزین را تصحیف عرش خوانده است و آن پدین دلیل که قلب المؤمن عرش الله تعالی) و در غزین هزا ران دل مؤمن و جود دارد.

علاوه‌تا شکوه و جلال غزین و آن تزئیناتی که درین شهر بزرگ بکار برده شده بود در کتب تاریخ و اشعار توصیف حوادث از جانب نویسنده‌گان و شاعران آنژ مان مفصل یاد شده است. تختی را که برای مسعود اول در مدت سه سال ساخته بودند و ماشیر آنرا در محلش خواهیم نوشت از اعجوب عجائب روزگار بوده است.

این اثیر درالکامل تذکر دهد که مقسم‌های آب با غهای دولتی همه‌ازقره و طلابود که سپاهیان سنجار زمانیکه برای برتحت نشاندن بهرام شاهو راند ارسلان شاه به غزنه آمد بودند آنرا به غارت بردن. نیز دیوارهای کاخهای دولتی را بالواح نقره آراسته بودند قصور معمو دویمودیان هر کدام دارای برجهای بلند بود. در وسط سرای صفة تربیع تعمیر و تسطیع بیکر دند بسیار بلند و پر ان سی نشستند و با دیدادند یا بزم بیکردند و در دیوارها صور تھای سلطان و مناظر طبیعی و شکارگاه را به سنگ نقش مینمودند. از خرابه‌های غزنه سنگ سفیدی برآمده که از حیث نوعیت و کشیدگی مناظر لابد بقصر سلطان مربوط و روی همین سنگ مناظر شکاریه بسیار مهارت و نهایت نفیس و قشنگ آشکار دیده بیشود. نگارنده همین قسم یک سنگ‌کار از قلعه‌خواجه احمد بادست آورده و بمویم کابل تحويل کرده است. نیز دیوارهara بکافور و گلاب رنگ میدادند پشم‌ترکی و مرمر بسیار اعلی در آن بکار می‌بردند بجای سنگ‌گرف فاصله سنگ‌کهانی را که در مسجد غزنه به کار برده بودند به لا جورد تکحیل شده بود، کنگره کاخها را بشاخ گوزن و آهو که سلطان و شهزادگان شکار می‌کردند آرایش میدادند، تالاب‌هایی که در میان با غها می‌ساختند را ناهمان سی افگندند در گوش آن ما هیها حلقه‌های طلا و نقره می‌کشیدند. در آنوقت شهر غزنی دارای ریض و شهرستان بود، قلعه‌کهن برای دفاین و گنجهای دولتی و ذخایر حریق تخصیص داده شده بود، علاوه بر قلعه مذکور خود شهر چندین قلعه و حصار دیگر نزدیک شهر داشته که در آن مجرمین بزرگ را محبوس می‌نمودند، علامات همان دژها و بحابس در آنجا روی بلندیها و کوه‌های طرف شرق و شمال غزنی بخصوص کوه باد نمودار است. اکثر این مجرمان از افراد سیاسی و شهزادگان بودند چنانکه سلطان ابراهیم بن سعود نیز یکی ازین محبوسین بوده است. با غهای سلطنتی در آن عصر هر کدام بنام جدا گانه یاد می‌شد، با غ فیروزی

که از آن شاعران و سورخین بکثرت ذکر کرده اند در همین موضع وجود داشت که فعلاً قبرسلطان محمود در آن واقع آمده است. آورده اند در بیان این باع کاخی بود مجغل که فخر مدیر از آن در حادث بهرام شاه نام برزده است. باع صد هزار بطرف شرق غزنی قدیم در جوار قلعه سردار حالیه واقع آمده بود چنانکه اکنون خطوط کهن آن سلوم و از جانب ولايت و بنا روا لی غزین به تعداد کافی سرازنو نهالهای فراوان در آن غرس شده ولی آب ندارد در قدیم این باع از بند زنه خان آبیاری میشد. کاربری هم پهلوی قلعه سردار حالیه دارد که آب قلیلیکه از دهنه کاربری میبراید از طرف سردم بزرگ است زین مصرف میشود و باع مذکور اجازه داده نمیشود - لذانهالهای که بلدیسته غزني در آن موقع غرس کرده بود از بی آبی خشک شده است این باع در قدیم آوانیکه سلطان از شکار ژه خروار بربیگشت قبل از نزول اجلال شهر غزین در آن باع فروود میآمد و نشاط میکرد.

باع محمودی یا نویاغ در شهر غزین واقع آمده بود چنانکه از روی آثار کهن که از آن باقیمانده حصه جنوب غربی روضه حالیه را در برگرفته به هزو پهلوی مزار حضرت رضی الدین علی لالا راضی شمال غربی و جنوب شرقی آن مزار رقبه اصلی شامل واحاطه باع مذکور تاحدود «جامع عروس الفلك» استداد یافته بود فعلاً در گوش جنوب مغربی آن باعهای باشندگان قریه بهلوان آباد است. از مطالعه اشعار شاعران دوره محمود آشکار میگردد که نویاغ باعی بود در غزنه نهایت باز هشت آبادان - امیر فرخی راست :

پرخنده طالع پرخنده اختر به نویاغ بنشت شاه بیظفر  
استاد خلیلی در تاریخ «سلطنت غزنویان» مؤلفه خویش «۳۵۸-۳۵۹»  
راجح به این باعها مختصر ذکری نموده نویسد : «باع محمودی در خود  
غزنه بود، باع عدنانی در هرات و باع نو در بلخ بود» .

پنگر نگارنده بعید نیست باخ تو دریلخ هم بوده باشد. اما نویاخ ذرعزنسی بوده که فرخی ازان دریک تصدیق بلندبالا تعریف نموده و یا غالب احتمالات همان پاغی است که محمود بتقریب انعام مراتب آن پدر خویش ناصرالدین سبکتگین را بالاعیان و رجال بزرگ غزنه در (آباغ) پانکلهات فوق العاده دعوت داده و سبکتگین در ناره آن به محمود فرموده است «باخ خونی است اما هر کس که دارای چنان اقتداری باشد که توداری میتواند چنین باخ و عمارت را طرح و تکمیل نماید، تو که پرسشی باید چنان پاغی ایجاد کنی که زما نهرا بران دستی نباشد - محمود عرض کرد آباغ چگونه باشد فرمود: تربیت اهل فضل و دانش (فضلاء) این توضیح در آثار دوره غزنویان موجود است و استاد خلیلی در اثر گرانایه خود (سلطنت غزنویان) ازان تذکرداه است. در آینده بفصل نبسته آید .

کاخهای غزنه عبارت بود از کشک دولت - کشک شاه - کشک کوهن محمودی - کوشک میمو دی - کوشک مسعودی (این کشک اکنون بنام کشک عبدالقدیر خان معروف است) که بفاصله چهار کیلومتر بست شال شهر موجود غزنهین بجانب غرب سرک عمومی بین کابل و قندھار واقع آمده و عبارت از قریه متوسطی است که تقریباً سه میل نفر نفوس دارد) اسلامی نام اینگونه عمارت را نیز نویستگان به دوطریق آنی مینویستند: کوشک(۱) و کشک به (واو) و بدون و او .

کلمه کوشک به معنی اول و واو معدله و سکون یا فتحه سوم به معنی قصر و

(۱) فاضل دا نشسته جیبی در مو ردانی کلمه یعنی «کوشک» در تعلیقات عالمانه که بر تاریخ مهم طبقات ناصری نوشته راجع به کلمه (کوشک) به حواله برهان قاطع - این خردابده اشکانیان خطی - تاریخ بیهقی ویشه خزاده - تعلیق مدد قاتمه دارد که در اینجا از آن اقتباس نمودیم .

برکوشک یعنی بنای بلند فوقانی است که در دوره بعد از اسلام این کلمه در دری زیاد بوده و قصر احتفرا که در مراواز طرف احتف بن قیس ساخته شده عجم ها کوشک احتف میگفتند . و قصوری را که درین جیان بلند عمران میشد کوشک مینامیدند، چنان تکه منهاج السراج در حوال باشندگان جیان غورگوید: کوشکی با کوشکی چنگ داشتی . این کلمه دریقه هم بنظر میاید مشابه در هرات از کوشک سارله نام میبرد (در غزنی و بلخ هم) مانند کوشک محمودی کوشک مسعودی غزنه و عبادا لاعلی بلخ یاد میکند اما (برکوشک) از قصو و معروف دوره سلاطین غوری بود که در نسخ قلمی طبقات ناصری به دو صورت برگوشک به زای هوز در برخی برکوشک به (رأی) قرشت ضبط شده مخصوصاً در نسخه خطی که نگارنده دارم در چندین جای برکوشک ضبط شده و هم در یته خزانه (برکوشک) آنده چون بزرگوشک معنی ندارد و باید برکوشک صحیح باشد چه بربه فتح اول در پیش یعنی بلند وبالاست که همواره در مقابل (لر) که یعنی پست و مغلی است اسمای اماکن و قبایل آنده مشابه برارغنداب ، ارغنداب علیا (بره ارغندی در غرب کابل) برکوشک و کوشک علیا بربپتوں (پیشتر علیا) و کلمه بدر پارسی سابقه هم بهمین معنی بود .

در پارسی دری نیز (بر) یعنی بلند است مشابه درخت برآمد بکوه برآمد یعنی به درخت بالا شد با لای کوه برو آمد ، والحا صل فاضل حبیبی ادامه دهد . چنانکه در کتاب تفہیم الہیونی دیده میشود و در تاریخ سیستان - ص ۲۰۰ بزرگ آنده که بلوکی بود از دریاچه زره وزره علیا یعنی میدهله پس برکوشک که در طبقات ناصری مکررا آنده نیز یعنی کوشک علیا است . این قصر بکوه بلند واقع بوده بنابران آنرا بر بلند میگفتند که در رفت و بیان نظر نداشت و از کاخهای مشهور شهر فیروزکوه بود اما کلمه کوشک دوره غزنیان و غوریان در مورد قصر خیلی مستعمل است و از بقایای این نامها

اکنون کوشک نخود در ۵ میلی خرب قندهار بر جاده هرات افتاده و عبارت از فیروز قند تاریخی است، میمند تاریخی هم در نزدیکی آنست. این بود تعلیق عالمایه فاضل حبیبی که فوچانگاشته آمده است، حالا باید درباره اسلامی این کلمه تحقیق شود که آیا با و درین کاف اول و شین قبل اخیر کوشک صحبت دارد یا بدون و او یعنی درین دو «ک» تنه‌هارف «ش» آورده کشک که تحریر شود سر جوم علی احمد شالیزی سرشنی سابق دارالانشاء شاهی این کلمه را در تاریخ غزنی خویش بدون واو «کشک» نوشته است اوتذ کرمیده که نویسنده‌گان در اسلامی این اسم متفق نیستند برخی آنرا کوشک و عده دیگر کشک نویسنده این لفظ را چنین نوشته است کشک از روی لغت بر قصر واپانی دلالت کند که مخصوص بجا یگاه پادشاه باشد. به حال بعیده بندۀ بقياس اسلامی خشک، پست و خرد که هر یک ازین کلمات تنه‌هابه ضمۀ حرفاً اول بدون واو تحریر می‌شوند نوشتن کلمه کشک نیز بضمۀ اول بدون (واو) باید درست باشد، گرچه با واو یعنی کوشک هم غلط نیست و در غزنی حالیه قریه معروفی بنام کشک موجود است بفاصله هم کیلومتر شمال شهر موجوده غزنی متصل سرک کابل و غزنی که نظر بعنعته مردم وجود خرا به های وسیع باستانی و شهرت فراوان کشک تاریخی سلطان مسعود که تخت زرین او در همین سووضع وقوع داشته است زمینه بحفریات محتاج است.

والحاصل مؤرخین دوره غزنیان یعنی، یقهی و گردیزی برآنند چون سلطان محمود در سال ۱۳۶ هجری در گذشت اسپرسعود دری بود و محمد برادرش درجو زبانان (حوالی میمنه و گرزیوان)، بنایران بزرگان غزنی علی قریب و امیر یوسف سپهسالار برادر سلطان محمود و حسنک وزیر و بونصر شکان و ابوالقاسم کثیر صاحب دیوان عرض و امیر ایاز اویماق و پکتندی سالار غلامان و علی دایه و دیگر اعیان بغرض اینکه در امور سلطنت خللی وارد نشود بموجب وصیت محمود پسر دوم وی محمد را که در جوزجا نان نزدیک بود بغزینی طلب کردند

ویرتخت سلطان محمود پنشاندند.

امیر محمد امیر یو مفسیه سالار عجم و خسرو خود را سپه سالار کل عساکر،  
امیر علی قریب حاجب بزرگ را بوزارت برداشت ظاهراً سلکت آرام گرفت.  
امیر محمد برای اینکه قشون و اهالی را بست آورده باشد خزاین محمود  
را کشوده بخشش کردن گرفت و بقول گردیزی خود به نهرو لعب مصروف شد  
هر چند اعیان دولت او را از راحت و نشاط منع میکردند سود نمیکرد. مردم و  
سرداران غزنه چون دیدند این دولت با چنین وسعت به محمد اداره نتوانند  
تحمل این بارگران بحوصله و شجاعت مسعود احتیاج دارد، شروع پانقاد کردند  
خانواده سلطنت جز امیریوسف که خسرو محمد بود همه نگران شدند.

### مسعود

چون خبروفات سلطان محمود به امیر مسعود در سپاهان رسید واژجلو س. محمد  
نیز خبرشده بعداز فاتحه گیری و عزاداری پدر - پسرعت پیمیچ غزنه نمود  
وقتی بازدھی خود به نیشاپور رسید غازی سالار خراسان با توای خویش به مسعود  
به پادشاهی سلام کرد و سپه سالاری یافت. مسعود پسرعت جانب هرات را ند  
بال مقابل محمد نیز بالشکر گران از غزنی جانب تگین آباد حرکت کرد و باقی  
گران واسطه و ادوات مرکز محمودی به تگین آباد آمد. آورده اند قبل از اینکه  
محمد از غزنی بقصد مقابله مسعود جانب تگین آباد قشون کشی نماید خبر  
حرکت مسعود از ری و سپاهان جانب حضرت غزنی شایع گردید و خیرخواهان  
دولت محمودی برسان شدند تا بخود آیند و بهر طوری ممکن شده بتوانند  
سلکت را از خطر خانه جنگی نجات بدھند بنابران اعیان و اهالی بصراحه  
قام به محمد گفتند که در خور سلطنت امیر مسعود است بهتر چنین می بینیم  
که با برادر صلح کنی و سلکت را به خطونه افکنی. محمد به این نصایح  
گوش نداد در عین زبان ایونجم ایاز وعلی دایه از غزنی جانب مسعود گریختند  
و علناً برگماشتن گان محمد که به تعقیب مأمور بودند شمشیر کشیدند. چنانکه

در حدود بست - سویندرای، و دشته ئی از قوای اورا بکشند واپس و همراهانش  
بهائب نیشاپور نزد مسعود و فتند - امیر مسعود نیز چه از پاها نوچه از نیشاپور  
جهت اتمام حجت بمعاوضه و ارسال رسائل پرداخت و به برادر خاطر نشان  
نمود که پایتخت را بمن بگذار، من ترا بالا ستحقاق حکمران بلخ خواهیم  
شناخت، محمد خلاج خواهی مسعود را پنذیرفت لذا فیصله به شمشیر حواله  
شد - این اثیر درالکامل توبیسد : محمد بروز عید فطر در تگین آباد بارعسام  
داد و همینکه سرد جم شدند تاج از سر محمد بیفتاد واهالی آنرا به فال بد  
گرفتند و بیوی گفتند خویش را خلخ کند - راضی نشد. در نتیجه شب سوم قطر  
۳۲۱ ه قشون و اهالی محمد بن محمود را خلخ و بحبس نمودند علی قریب  
که کارهاراوی میراند از حادثه به مسعود در هرات نامه نیوشست .  
و محمد رابه قلعه کوه تیزبرند و آنجا با مریادر بعد از ضبط دارائی و کسانش  
به قلعه مندیش بردند. باین اتفاق سلطنت وسیع افغانستان و هندوستان  
و عراق و خوارزم بدون جنگ به مسعود مسلم آمد - و سلطان مسعود بعد از فیصله  
دعوای برادرش از هرات جانب بلخ راند و همان زستان را در بلخ گذرانید  
در آنجا از خلیفه بغداد خلعت ولقب فوق العاده گرفت باخانیان ترکستان  
سرآورده قایم کرد و خواجه احمد حسن سیمندیرا از حبس قلعه کشمیرها کرده  
معززاً احصار و بوزارت سلطنت برداشت. در فصل بهار ۳۲۲ بعد از انتظام مهمات  
بلخ بحضور غزین آمد، اهالی پایتخت با صمیمت فوق العاده از فرزند ارشد  
محمود با وضعی که بخود سابقه نداشت استقبال و پذیرائی کردند کا رها  
رونق گرفت و سلطنت به پادشاه شدن سلطانی چون مسعود آرام شد .  
اما دیری نگذشت که دسیسه کاران دربار چون بوسهل روزنی از خاصه  
پدیده مسعود استفاده کرده از همان ابتداء اعیان دولت رابه دودسته محدودیان  
و مسعودیان از هم تقریق کردند - به مرحله دو میان سلطان بزرگ و رعایای

وفدار اورا برهم زند. خواجه بزرگ و دیگر نعمت پروردگان آن بخاندان بزرگ  
چندان که مانع شدن مفید واقع نشد اما رفته رفته بمرور زمان کار پیدا نجات  
کشید که سلطان بگرفتاری بین جهت خداوندان شمشیر اقدام کرد خوف و  
هراسی دردلاها تولید شد و اعتماد از میان برخاست. چون سالاران با حشمت  
و جنگجوی محمود که هریک ضبط سلکتی را کافی بود اکثر آنها به بند افتادند.  
سلطان مسعود در انتای محاربات ترکمنان خود قشون خود را سالا ری کرد.  
و به تصایع سودمند احمد حسن میمندی و احمد عبدالمصمد برد کاراگاه خویش  
گوش نیکرد کارهارا باستبداد رأی خود بپرائند باین جهت سالا ری. بین مانند  
علی قریب و اریارق احمد میمندیان - غازی سپه سالار، اسیر یوسف سپه سالار عرض سلطان  
و بالآخره یلک تغدی سالار غلامان سراي وغیره تصایع میشوند لشکر هانار ارض  
و بازماندگان سالاران موقوف با پسر ارسلان جاذب و عده از غلامان گردند کش  
سلطانی به قشون بیغدواؤ و طغرل سلجوقی پناه بیرونند و شیاع ترین دسته  
لشکر ترکمنان را تشکیل میکنند. درین گیرودار گرچه سلطان مسعود سالاری  
شخص خودش در جنگ بیان سرخس قشون هرسه سردار سلجوقی را شکست  
فاحش داد ولی بدون مصلحت لشکر و خواجه و سالاران سپه بجای اینکنه  
به هرات یا نیشاپور عزیمت نماید باستبداد رأی از طریق بیاناتی که در آن  
نه آب - نه علوفة انسانی و حیوانی پیدامیشند. جانب نرو پیش رفت تا اینکه  
نظام لشکر ش در حدود حصا ر دندان قان بگستت هرقدر وزیر و سران سپاه  
عرض کردند که همینجا را باید اردوگاه ساخت سلطان تپذیرفت (اینگوئیسته)  
اصرار به تباہی خود و عالمی یکنون یا غور است که از سلطان بجنگی  
آزموده و میدانها دیده عسکر با تدبیر و سیاستمدار بزرگی چون مسعود خیلسی  
عجبیست این وضع را از پادشاه بزرگی چون مسعود جزا بینکه بازی تقدیر  
بنامیم بعقل برابر نمی آید) در حالیکه خود مسعود بجواب تسلی فرمود:

پیرو آمده بود و پیرو ازما برفت «اشاره بهمان حادثه که محمود قوای  
متعدد بوعلى وفايق را در بیان مرو شکست داد و پر خراسان سلطنت شد»  
اکنون باشکست سعید خراسان په ترکمان مسلم آمد - حادثه دندان قان  
که در اثنای محاربه سه ميدو هفتاد نفر غلامان سرای از سعید برگشته بشمن  
پيوستاند يكتنوع نوميدی ندامت آميخته با ترس در سلطان سعید توپلید کرد  
که بمجرد رسیدن بفرزنه اولین کاريکه ازوي سرزد چون على دايه سياشي  
و يك تغدي سالاران بزرگ اردوی خودرا بزندان انداخته دارائي ايشان را  
پاک مصادره نمود. چون فضای غزنه بگردن او حلقه شده بود فکر ودماغ او  
درست کار نمداد در حقیقت سودائی بوی استیلا کرد و بود که سیترسید مبادا  
تر کمان بر غزنه محمله کنند. مؤرخین کارهای نادرست سعید را پیاس عظمت  
و کارنامه های متهم رانه او در لفافه کرده به رمز اشاره می‌سازند حال اينکه وي  
به همان لجاج و جنون هميشگی تاج و تخت محمود و سبکتگين را بدست خود  
برپاد کرد با وجود داشتن لشکرهای فداکار و مرداران شجاع و دليل ازی کفایتني  
دشمن را برخود و کشورش چيره گردانيد - شکنیست سلطان سعید پاير تهره  
ونيري شمشير خود هشت شيررا در يکروز شکار کرد و يقول نويسته آداب  
الحرب والشعاعه با گرز هفتاد مني مشق و يا گرز چهل مني چنگ ميکرد و  
صفاهان را به همین گروفتح و شهرار گئين را اسير گرفت و بطوريکه گرديزی  
تذکر دهد : در محاربه با ترکمانان در حوالي حصان دند اتفاق سلطان بتن  
خوش بحرب کردن با استاد و چند سردار کاري را يابانگند و بعضی را به نيزه ز د و بعضی  
را بشمشير و بعضی را به گرز - از روز کارزاری کرد که هیچ پادشاه بتن خوش نگرده  
بوشه و کس فرستاد به نزد يك سالاران لشکر خود را ايشان را يفرمود که حمله کنند  
ايشان حرب نکرند و پشت بدادند . چون دید کار قباها ميشود بازگشت و هیچ کس از  
ترکمانان نتوانست بر اثر او يابانگ زير ادست برداور آديده بودند و از هم و رود به غزنه آمد»

علت اینست که از سوی خانه بزرگترین چناران مسجد را بکار نماید، آنهمه را با اخلاص کامل و حرمت خاندان محمود و شعباعات و تجارب جنگی که داشته‌اند بجهت تباہ نمودند از سالاران بروزش یافته دست خودش سخن و مصلحت نشنبیده بس در نتیجه لجاج واستبداد فکر خود نه تنها تاج و تخت خودش بلکه مسلط و خزانین گرداو رد معمدو دو سپاهگین رانیز از قلاع مستحکم غزنه با خود گرفته جانب پشاور رهسپار گردید. با وصف این محمد را با پسرانش نیز از قید ازاد و با خود برداشت. ای باپ چنین بی حسی جزاین چه میتواند ظهور کند که در نزد یک رباط‌ماری گله غلامان و سپاهیان بیباک خزانین زرسیم و جواهر محمود و سپاهگین را غارت کردند چون دیدند از سیاست مسعوداً یمن نیما نند محمد را پادشاهی برداشتند و بسیع در ایند پیر پا نهادند تا بالآخره پسرا ن محمد و امیر یوسف و پسر علی خویشاوند پیغمبر امام را انتقام از سلطان شهرو را کشتد.

استاد خلیلی در صفحه (۲۲۹ - ۲۲۸) تاریخ نفیس خود نوشته است: مسعود در سخا و جوانمردی کم از محمود نبود بسیار فرم و بظیحا شخص عالم و فاضل بود بقول یوهقی در هندسه آیتی بود چون در مجتمع خطابه مهداد همه را تحت تأثیر بیگرفت استاد پسران مسعود را پنج نفر قرار ذیل نوشته است: مودود - مجدد سعید - عبدالرزاق و مردان شاه . حال اینکه فرشزاد و ابوالملوک سلطان ابراهیم نیز از پسران مسعود شهیداند ، استاد نویسد: سلطان مسعود شهید با وصف تمام مزایای اخلاقی و دلاوری هائی که داشت بزرگترین عیب او این بود که باعث ناکامی او شد سلطنت غزنه را برای داد . غرور، خود رائی و بدگمانی او درباره مردم و به همین علت در آخر تنها ماند و هیچکس بروی اعتماد نکرد و دستگیری ننمود .

بوحنیقه اسکافی دانشمند و شاعر بزرگ غزنه مسعود را بکارهایش ملاست کرد او بعد از شکست که از دندان انفان نمود سهوهای مسعود را در یک قصيدة غرا انتقاد نموده است .

قبر سلطان مسعود شمسید

در مدارک که نزدیاست جزء قاسم فرشته احدي برين تصریح نکرده که  
جنائزه مسعود را بغزین انتقال دادند. فرشته نوشته است که مودود امرداد تا  
تابوت پدر و برادرانش را بغزنه آورده. چون از پسران مسعود ظاهراً کس در  
ماریگله کشته نشده شاید مطلب از جنائزهای محمد و پسرانش خواهد بود  
فعلاً بنام سلطان مسعود شهید قبری بطرف راست سرک روضه دریان باعهای  
قریه بهلول موجود است که گنبد آجریان ساخته‌اند. روی قبر صندوقی از مرمر  
کلابی رنگ نهایت نفیس و بلند گذاشته‌اند مردم آن قبر را از سلطان مسعود  
میدانند ولی چون در وسط باعهای کدام بی‌انصافی راه آنرا ستدود کرده  
است اگر بزودی توجه نشود صندوق نفیس قبرمانند الواح غزنه از میان خواهد  
رفت - این مزار بجز چندایه کریمه دیگر کتابه ندارد ولی خود صندوق با سنگ  
تفییس و کلابی رنگ خود تا حال ازدست برد زیانه محفوظ مانده است .

برخی از آثار و مقر و کات مدنیت دوره هاممو دومی عواد:

جامع عروس الْفَلَكِ غَزَّفَنْ

در تاریخ سلطنت مخزن‌بیان نگاشته آمده است: وزاین باب است تعمیر مسجد غزیقی که سلطان محمود باشوق مفرط‌وبی نظیری آنرا آباد نموده مورخ بوصوف راجع به بنیان مسجد عروس‌الفلك مشیع سخن رانده‌وی می‌گویند:

چون سلطان ازدیار هند مظفر و منصور با اموال موقور و تقاضای نامحصود ر بازگشت چندان برده بیاورد که نزدیک شد مشارب و مشارع غزنه برایشان تنگ آیدوسا کل و مطاعم آن نواحی بدیشان و فانکند واخ افاصی اقطار اصیاف تجارت روی بغزنه آوردند و چندان برده باطراف خراسان و ماواراءالنهر و عراق بردن که عدد ایشان برعدد حرایر و احرار زیاد شد و مردم سفید چهره درسیان گم میگشت و سلطان را رغبت افتاد که انفال آن انفال در کار حسنث باقی

صرف کند و بوقت نهضت فرموده بو د تازیه سجد جامع به غزنه عرصه اختیار کنند چون جامع قدیم بروفق روزگار سابق و خفت مردم بنیاد کرده بودند بوقتی که غزنه از زیارات بلادبود واژیlad معمور و دیار شهور دور دست افنا ده بو د و چون سلطان ازین خزوپاگشت (غزوه قنوج) تسطیح و توسيع عرصه جامع رفته بود و تأسیس و تربیع آن تمام گشته و دیوار آن بنیاد سمهد شد، بفرسود تادروجه اهتمام اتمام آن عمارت مال فراوان — بریختند واستادان حاذق و عمله چابک ترتیب دادند واژ نقات حضرت قهرمان کافی و معناری جلد پراپاشان گماشتند تازیام (بامداد) تاشام در کار ایشان مشارفت بیکرد و صدق عمل مطالبت بینمود — چون کفه آتاب برافق مغرب نشستی ترازو فراپیش گرفتی واژ عهده اجرت ایشان بیرون آمدی و همه گرانبار و با اجر جزیل و دوئواب جمیل بمساکن خویش رفتند یکی منقود از خزانین سلطان — و یکی موعود از حضرت رحمن . واژ نواحی سند و هند د وختی چند بیاوردند — در رزانت و رصانت متقارب در شخانت و متانت مناسب — در کمال اعتدال بغاایت و در استقامت قاست بینهایت — همانا رحم زمین همان درختها را از برای کار معلوم تربیت میکرد واژ برای روزی محظوم تربیت میداد — واژ جاهای دور دست سنگهای مرمر فرا دست آوردند .

این سنگها مربع و مسدس همه روشن و اسلس و طاقها بقدر مدبر در کشیدند که تدویر آن از مقوس فلك حکایت میکرد و سدیر و خورنی را از حسن مباتی آن ناموس بیرفت . و آنرا به انواع اللوان و اصباغ چون عرصه باغ بیاراستند و چون روضه ریبع بر نقش بدیع کردند چنانچه چشم در آن خیره میگشت و عقل در آن حیران بیماند و در تزئین آن بزخارف زناب (آب طلا) اختصار نکردند . ملکه شفشهای زر را از قدود ، بدود و اجسام اصنام و ابدان اوئان فرو میر یختند ویردرهسا

---

(۱) صحیح آن از بامداد تاشام است .

و دیوارها می بستند و سلطان یک خانه از برای عبادت خویش ترتیب فرمود و در تزئین آن اهتمام تمام بعمل آمد و ازار (پیزاره) و فرش آن از سنگ رخام فراهم آورده‌ند . و پیرامن هر مریع از سیعات آن خطی از زر در کشیدند و بلای جورد تکه‌هیل کردند و در پیش این خانه مقصورة نی بوده که در شاهد اعیاد و جمعیات سه هزار غلام در روی به آدای نماز ، فرایض و سنن باستانی دارد هر یک در مقام معلوم خویش می بازد و می‌گذرد بعبادت مشغول شدی و در جوار این مسجد مدرسه‌ئی بنانهاد و آنرا به نفایس کتب و غرائب تصانیف ائمه مشحون کرد مکتوب بخطوط پاکیزه و مقدب به تصنیع علماء وائمه فقها و طلبی علم روی بدان نهادند و به تحصیل و ترتیل علم مشغول شدند و از اوقاف مدرسه وجوه ورواتب و مواجب ایشان موظف می‌گشت و مشاهرات (تبخواه ماهوار) و میاوایت (خرج روزانه) رایج می‌رسید و از سرای عمارت تا خطیره مسجد راهی بود که از بیطماع ابصار و موقف انتظار پوشیده ترتیب یافته بود سلطان در اوقات حاجات با سکیتی تمام وطنیتی کامل بدان راه بمسجد رفتی هر یک از افراد امراء خطیره مفرد بنانهادند .

این بود شرح مختصر بنای عروس‌الفلک که ذریعه انشای متکلف نگاشته آمده و در این جایین بیان و عبارت اقتباس و در فوق نگاشته آمده در آینه ازان کشاده‌تر شرح خواهیم نوشت .

## سلطان مودود بن مسعود

بشهادت وزوال دولت مسعود ، ستاره عظمت و جبروت شاهنشاهی غزنیان نیز افول کرد گرچه در باعده سلطان ابراهیم نیز به نیروی شخصیت ممتازیکه داشت و کارهارا سروصورتی بخشید ولی تر میمیکه لازم بود بعمل آورده رخته هارامسدود و فوخارستگان سلجوکی را بجاشی پنشاندولی اینجیز که شاهنشاهی افغانستان را مستحکمتر اداره کند پدید نیامد چنانچه این اثیر (الکامل ص ۶۸) نویسد ، ابراهیم دائماً اظهاریکرد (درینا من بجای پدر می بودم تاسلطنت محمودی را آسیبی نمیرسید . اما اکنون کار از کار گذشته و نمیتوانم بر دشمنان بصورت قطع چیره گردم .)

وقتی مسعود در ریاطماریکله بشرحیکه نگاشته آمد بشهادت رسید مودود پرسش باخواجه بزرگ احمد عبدالصمد دریانخ بود و مجدد پسر دیگر مسعود پسالاری هند در میان مؤلف بود .

محمد به مودود نوشت که پسران احمد ینانگین مسعود را بدون رضای من با خون پدر خود قصاص کردند مودود با این حادثه در میان دویهم گیر آندیکی انتقام خون پدر دوم دفاع دشمن خارجی یعنی ترکمانان که هر لحظه خراسان از مظالم ایشان به تباہی نزدیک می شد . مودود لازم دید نخست نهم عمر زادگان و انتقام پدر را بگیرد بعد با سور دیگر پردازد بنابران بالشکر گران از بیان جانب پشاور حرکت نمود - بقول گردیزی مودود اول غزنین آمد و سال ۴۴۳ هجری را در پایتخت سپری نموده در سال ۴۴۳ باقشون محمد سه افداد . بعضی این جنگ را در خود غزنین یا پیرامون آن حدس زده اند اما بقول اصل در حداد پشاور بود در نتیجه مودود بر قشون محمد و پسرانش غالب گردید و قاتلان مسعود را بقصاص شهرد . این جنگ بقول صاحب طبقات ناصری در حدود ننگرهار رود بود و بگفته فخر بار کشاد در همانجا که سیکتگین جیوال

راشکست داد این جنگ نیز بوقوع پیوست ، مودود باختخار فتح در آنموضع  
رباطی آباد کرد و آنرا فتح آباد نام کردند این گفته را فخر مبارکشاه این ائم  
ابوالفضل روضه الصفا حبیب السیر و فرشته همه بیلسان نیشته اند بقول مورخ  
اخیرالذکر مودود بعد از اخذ انتقام خون پدرمیت سلطان مسعود شهید را  
برداشته با خود بغزین آورد و بعد در صدد برآمد که ترکمانان را از خراسان  
براند مردم هرات که از معاودت مودود بغزنه خبر شدند علیه ترکمانان جنگیده  
و آنان را از هرات براندند درین اثنا مجدد بداعیه پادشاهی برخواسته از میستان  
برلاهور حمله کرد و از آنجا اراده داشت برغزین هجوم آورد - مودود مجبوراً  
دفع ترکمانان را معطل گذاشت بدفع مجد و در جانب هند لشکر کشید  
چنانکه هر دولتشکر در کنارسیند باهم مقابل موضع گرفتند چون عید اضھری  
در رسید سرداران درایام عید جنگ واسطع کرده خواستند بیان دو برادر مصالحه  
بعمل آید مجدد به صلح حاضر نشد اما در روز عید مجدد از طرف الشخاص  
نامعلومی بقتل رسید و برگ او هردو لشکر متعدد گردیده سلطان مودود سالاری  
هندراء به ابونجم ایاز داد و خود بالشکرها بغزین معاودت نموده بکارهای  
جهانداری پرداخت .

مودود از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ هفت سال از یکطرف بسر کوئی راجگان استمرد  
واز جانب دیگر بدفع و راندن ترکمانان لشکرها کشید و توانست رایان متحد  
را یاقوای شان از لاهور و ترکمانان را از حدود بست که بسداری الپارسلان  
جلو آمده بودند شکست های فاحش داد ویرای تلخ و قمع قطعی ترکمانان  
با خانان ترکستان و بوکالیجار امیر اصفهان پیمان استوار عقد کرد از غزین  
بالشکر گران و بیلان انبوه جانب بست حرکت کرد ولی تقدیراً هنوز یک  
منزل پیش نرفته بود که بعارضه مهلك تولنج بیمار شد او قشون خود را به  
سرداری ابوالفتح عبدالرزاق این احمد حسن میمندی به پیش وقت فرستاد و

خود به غزین آمد متأسفانه بتاریخ ۲۰ وجب سال ۳۳۱ هجری مودود آن سلطان رشید وغیور وفات کرد و در غزین مدفون گردید ، حادثه مرگ مودود بزرگترین خربتی بود که بریکر سلطنت محمودی وارد آمد و افغانستان را دچار خسارات بزرگ گردانید چنان بزرگ که زمانه از جبران آن عاجز و ناتوان ماند . سلاح مودود در هنگام جنگ تیربود و يقول نعمتبار شاه پیکان مودودی منصوب بودی است که از زویبود مودود در فن تیراندازی مهارت داشت او سیگفت ازان پیکانرا از زر کردیم که اگر کسی به آن کشته شود کفن و جهاز ازان تهیه کند و اگر خسته شود علاج اوایز آن کنند - القاب مودود را گردیدی شهاب الدین والدوله ومنهاج السراج و حبیب السیر شهاب الدوله ذکر کرده است وفات او با (۱۰۲) م مطابق بوده است .

پنج او مسعود دوم پسر خورد سال مودود بسلطنت نامزد گردید ولی بعد از پنج روز اورا خلیع بجاپیش علی بن سلطان مسعود بسلطنت برداشته شد . منهاج السراج نویسنده

بعد ازوفات سلطان مودود مردم اول به اتفاق علی بن مسعود و محمد بن مودود را بشاهی برداشتند تا هردو در کار دولت اباز باشند چون هردو از عهده کاربرآمده نتوانستند هردو را خلیع ویه عبدالرشید بن محمود کبیر بیعت نمودند بعداز چندی نفاق در بین خاندان آل ناصر راه یافته و با آن دیگر اسباب ضعف کشور را فراهم آوردند عبدالرشید باوصف اینکه مرد داشمند و محدث بود ولی در عهد سلطنت خود مصدر کدام فتح و ترقی نگردید تا اینکه داؤد در صدد حمله بر غزنی برا آمد و پسر خود آلپ ارسلان را از راه تخارستان بفتح غزنه برگماشت و خود در بست نشست ولی عبدالرشید طغول نامی را بالشکر گران بدفعه ترکمانان جانب بست سوق داد طغول ترکمانان را از بست شکست داد و خود بغزین برگشته عبدالرشید را گرفتار و بقتل

رسانید و خود برجای او بر تخت غزنه نشست این سالار خیانت کار بقول  
منهاج السراج یازده تن شهزادگان آل ناصر را به نهایت بیرجمی و تاجران مردی  
قتل و سانید این امراء در قلعه دهک محبوس بودند - چون ابراهیم و فخرزاد  
وشجاع از شهزادگان محمودی در قلعه (عیبد) محبوس بودند طغول اسر قبض  
این سه تن را نیز صادر کرد مگر کوتوال قلعه یکروز تأمل کرد خوشبختانه  
فردا خود طغول کافر نعمت را دونفر از غلامان با نوشتگین سلاح دار بالای تخت  
تکه تکه کردند و سراورا بپرچوب کرده در گذرهای غزنه گشتندند .  
این امیر قتل طغول را چنین نوشتند است : که امیر خرغیز نامی از سالاران  
غزنه در هند به طغول ناسزا نوشته و بدخلتر سعید و سران غزنه نامه ها  
فرستاد و طعنه هاداد که چگونه تحمل میکند طغول کافر نعمت بر تخت محمود  
جلوس کند و فرزندان او را بقتل رساند - طعنه های امیر (خرغیز) در سران غزنه  
هیجانی تولید نمود و پر طغول تاختند واورا بکشند - امیر خرغیز نیز باقشون خود  
بفزنین آمد و پر گ شهزادگان تعزیه گرفت سپس همان سه تن شهزادگان  
محمودی که زنده بودند از جمیں بفزنی آورده از جمله ایشان جمال الدوله  
فخرزاد را سلطنت برداشتند .

## فرخزاد

فرخزاد بن مسعود بن محمود در سال ۳۲۷ مطابق ۱۰۵۲ به تخت غزنه  
جلوس کرد شخص عادل شجاع و نیکوکار بود ولی حوادث زیان و انحطاط  
خانواده اورا بیچاره ساخته بود کارهای سلطنتی بیشتر بدست وزیر او سalar  
خرنگیز میرفت در اول سلطنت فرخزاد داؤد فوجی بغز نین فرستاد اما این  
تعرض سلجوقیان از طرف سalar خرخیز بشدت عقب زده شد و ترکمانان از -  
سپاهیان غزنه به هزیمت رفتند چون خراسان تابست زیر سیطره سلجوقیان  
درآمده بود فرخزاد اردوی قوی جانب بست فرستاد ترکمانان نیز شجاع ترین  
سalar خودشان کلسارغ را بمقابله سپاه غزنه سوق داد جنگ علیمی درگرفت  
درنتیجه کلسارغ باعده دیگر بدست قشون فرخزاد اسیر بست را مسترد  
کردند . چون اسیران بحضور سلطان بغزنه آورده شدند فرخزاد به آنها خلعت  
های قیمتی داده آنهمه را آزاد ساختند ، شورش های هند نیز بز ودی -  
خوابانیده شد مردم آرام گرفتند و تافرخ زاد زنده بود ترکمانان دیگر هوای بست  
نکردند ، در ماه ربیع الاول ۳۲۹ - ایاز ایما ق در هند وفات کرد ، دم  
سلطنت فرخزاد روزی چند نفر خلامان که از بقایای جانب داران طغل  
کافر نعمت بودند در حمام بر فرخزاد حمله کردند سلطان با وجود اینکه تنها  
بود شمشیر خود را بدست آورده بر متعرضین حمله کرد و آن عاصیان را یکی  
بعد دیگر از پا درآورد ولی بعد از همین حادثه از حیات دل برکند و دراندیشه  
مرگ دل از جهان برکند و بصر (۳۲) از حیات جسم پوشید . بیهقی که هنوز  
درویش حیات بود گوید بزرگ نایهنجام سلطان فرخزاد بدل خاص و عام درد  
بزرگ رسید لقب او بقول مستوفی و حبیب السیر ابوالقاسم نوشته اند .

## خلهییر الدوّله سلطان ابراهیم ابوالملوک

سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود بعد از آنکه برادرش فرج زاد بعارضه قلنچ وفات کرد در سال ۱۷۵ هجری برادر زنگ جهانگرانی جلوس نمود شخص شجاع مدبر و خیلی کاری بود ولی جلوس او بزماني تصادف کرد که تخت و تاج محمودی دستخوش حوادث بود از یک طرف نفاق امرای داخلی و از جانب دیگر اقدار و سلطنت ترکمانان سلجوقی موجودیت سلطنت آل ناصر را شدیداً تهدید میکرد ، سلطان ابراهیم در مقابل بقای شاهنشاهی غزنویان الغانستان دوعایق مهم در پیش رو داشت یکی فتنه آل سلجوق که دشمن ساخت و دیرین غزنویان بود که آنانا سلطنت آنان را به تباہی سوق میدادند ابراهیم نهضتین دفعه با اؤد بن میکائیل براساس موا Hatch صلح نمود و باین وسیله متصرفات هردو جانب برای چندی از تجاوزی کدیگر محفوظ ماند، ثانی چون ابراهیم از رجال با کفايت خانواده سیکتگین بشمار میرود او خواست چرا غلامت محمود را دوباره روشن کند و همان خاکها را که پدران اویه نیروی شمشیر و هنرمندی تسخیر کرده بودند او نیز نوافض آنرا اصلاح و بدوسی اداره نماید، مگرحوادث و اتفاقاتی که بعد از سلطان محمود بواقع پیوست از قبیل کشته شدن مسعود اول و غارت شدن خزانه غزنه از جانب سپاه شاهنشاهی شورش طغل وقتل عام شهزادگان محمودی پست طغل کافر نعمت و امثال آنها صیانتی بود که بپیکر این خاندان بزرگ فرود آمد زمانی که ابراهیم برای که جهانگرانی نشست ملاحظه کرد تقریباً دو بخش متصرفات محمودی بزیر سلطنت سلجوقیان و دیگر دشمنان ایشان درآمده است حتی پست بلخ و هرات هم پلست ترکمانان بود . سلطان ابراهیم مهمترین کاری که انجام داد همانا این بود که غزنه را تعریز محکم داده اگر نتوانست اتفاق ار خو درا مانند محمود درما و راه آسود ریا از جانب شمال و در ری و جبال پست بغرب

قاچیم را داشد، از طرف دیگر نگذاشت دیگر تصرف دشمنانش در قلمرو حکمرانی پدرانش نفوذ یابد و اقتدار او را در هند صدمه رساند.

سلطان ابراهیم در ۱۳۶۵ هـ بسوی تخارستان حمله برد و عساکر او بشدت جنگ کردند در نتیجه عثمان عم ملکشاه سلجوقی را که منصب امیر الامراً داشت اسیر گرفته محبوساً بفرزین آورده در سنه ۱۳۷۶ هـ جانب هند قشون کشی نمود و در هند چندین حصار مستحکم را از تپیل اجود و رویال ودو موضع بهم دیگر را خاص بقوت قلب و عزم آهین شخض سلطان ابراهیم فتح نموده بعد از آن سالماً و غانماً بفرزین مراجعت کرد. در سال ۱۳۷۲ هـ جری یکبار دیگر ملک شاه با اردوی گران تقض عهد نموده بهقصد غزینین پیش آمد اما سلطان ابراهیم ملک شاه را با حیله و تدبیر لطیفی از حدود اسفار بمراجعةت مجبور گردانید و جلو آمده نتوانست سلطان ابراهیم بسیار کوشید خراسان را از سلطنه بیگانگان نجات بخشید ولی وقت آن گذشته بود و سلطان موصوف پور موفق شده نتوانست.

بقول این اثیرو همیشه میگفت: درینا من بجای پدر می بودم تا سلطنتی محمودی را میبینی تمیز سید حالا کار از کار گذ شته است و نمیتوانم برداشنا ن فیروز شوم.

سلطان ابراهیم در ۱۳۸۸ یا بقول دیگر سال ۱۴۰۲ هـ چشم از جهان فرویست مزار او در شمال شرقی شهر غزینین موجود واقع آمده که مطاف مردم میباشد.

منهاج السراج گوید: همان خللها که باز وقوع حوادث عجیب در سلکت وارد شده بود همه در عهد سلطان ابراهیم تر میم و سلکت محمودی ساز نو تجدید و خرابی ها عمران پذیرفت سلطان ابراهیم چهل و دو سال سلطنت کرد و شخصت دو سال زیست بحدی با وقار بود که سلجوقی ها او را در مکاتبات پدر و خطاب میکردند مرد سخاوتمند بود اعشاً مربیضان را در غزنه از خزانه میداد

سلطان سلجوقی اورا بزرگوار دانستندی واز وی در کارها پیروی میکردند  
او از طرف شب در گذرها و محلات غزنه میگشت و بی نوابان را طعام میداد این  
اثیرو ایوالفدا اورا شهریار عادل مجاهد و کریم خوانند واز فضل و دانش او  
ستایش میکنند. آورده اند که سلطان ابراهیم هر سال یکبار مصحف کریسم  
رابخط خود مینوشت و به کعبه سکرمه میفرستادند. سهاج السراج نویسد :  
سلطان ابراهیم چهل دختر وسی و شش پسر داشت اودختران خود را بسادات  
ودانشمندان داده بود چنانکه یک دختر اورا جدsumون سهاج السراج جوز جانی  
که مولنا عبدالخالق نام داشت گرفته بود قبر او در طاهر آباد غزئیست نامهای  
پسران ابراهیم حسب آتنی است :

محمود اسحق یوسف نصر علی شهزاد شهردار چهرملک خوب چهر  
آزاد چهر ملک آزاد مهر شاه فیروز توران ملک ملک زاد شمس الملک  
شهر ملک سعید ایران ملک کیهان شاه جهانشاه فیروز شاه سیرا شاه —  
تغائیش ارسلان شاه طغرل شاه قتلنگ شاه سویدشاه سلطان شاه ملکشاھ خسرو شاه  
فرخ شاه بهرام شاه دولت شاه ملک داد تغائیش ..

## مسعود بن ابراهیم (مسعود ثالث)

منهاج السراج مینویسد: در سال ۹۲ هجری و یا بقول ابن اثیر جزوی سال ۱۳۸ ق بر تخت نشست مسعود شخص عیاش بود لذاتوانست مقابل، ترکمانان ایستادگی نمایند و در عهد او هرات و بلخ هم زیر سلطنت سلجوقیان رفت تا حدی که استیلای بیگانگان تا سواحل هیرمند رسیله بست نیز مورد تعرض قرار گرفت در عهد او چیزی که باعث ذکر است همانا اینکه هندوستان بخوبی اداره نمیشد و شورش اطراف لاہور و قلعه (چنگیجان) به تدبیر خاموش گردید در زبان سلطنت مسعود مردم در سایه عدل شاه و اهتمام بحال بینوایا ن آسو ده زیست میگردند و از مسعود خوشنود بودند نوازش شعرها و تقدیر از سخن دری که چندی بعد از شهادت مسعود او ل معطل گردیده بود بدورة این پادشاه دویاره رویکار آمد سنائی شاعر حکیم دریک منظومه چنین گوید:

تابیینی چو قلزم وجودی      دولت خاندان محمودی  
حضرتی بینی اسمان دراو      صد هزار انسپاه چاکر او

ودرزبان مسعود بود که تغا تگین میه سالار هنداز آب گنگ قشون غزنه را عبور داده دریاواره گنگا قلعه ها بکشود و تا موافق دور پیشرفت و فتوحات نمود. مسعود با مهد عراق خواه سنجار از دواج نمود و بوسیله این وصلتمند سبات دربار غزنه با ترکمانان اندکی بهترشد مسعود در سال ۱۳۵ متولد و در ۱۴۰ هجری وفات کرد لقب اورا منهاج الدین عثمان علاء الدین مسعود الکریم، فخر مدیر علاء الدوله ذکر کنند مورخین بخصوص فخر مدیر راد وجود و سخاوت مسعود قضیه هاست که در اینجا گنجایش ندارد مناری که از شهر موجود غز نین بطرف روضه واقع آمد در عهد مسعود آباد شده القابوی بدور مناره علاء الدوله والدین وابی سعد مسعود نوشتند شده است شرح آن تحمیل عنوان جداگانه تحریر خواهد شد. (بدمنظره پنجم رجوع شود) در عصر روز بزرگوار ماسنائی در کارنامه بلخ

راجم به زیبائی و نیز رگی غز نین چنین سروده اند:

ا گرت آرزوی معراج است      خاک غز نین ترا به ازناج است  
با کن از بلخ ر و مسوی غز نین      او ت خود ره د هد به علیین  
خاک غز نین رفیع ترفلکی است      عرش و غز نین به نقش هردویکی است  
در حدقه فرموده اند:

عرضه مملک چو با غ بھشت      مشک از فر سرسته با گل و خشت  
خاک این مملکت شده کافور      چشم بد باد ازین حوالی دور  
گو بینی تو مملکت غز نین  
با زشناسی از بھشت برین

## ارسلان شاه بن مسعود سوم

ارسلانشاه باختلاف مورخین بعد از فوت مسعود یا مسپس از قتل شیرزاد  
برادرش پادشاه شد وی بجای استحکام مبانی سلطنت خود به تباہی افسرا د  
خانواده عطف توجه ورزید با مهد عراق به چشم حقارت میدید و دشمنی دیرینه  
تر کمانان سلجوقی را که دوعهد سلطان ابراهیم و مسعود رنگ دوستی بخود  
گرفته بود دوباره تازه کرد. بهرام شاه برادرش نزد سنجر گریخت سنجر از بهرام  
شاه خواهر زاده خود حمایه نموده عليه ارسلان شاه بر غزنه هجوم آورد تا  
درنتیجه جنگ بزرگی که بین سنجر و بهرامشاه از یک طرف در میدان شیرآباد  
که اکنون درقه با غزنی به همین نام موجود است «واقع شد ارسلان شاه  
شکست خورده جانب هندگر یخت و غزنه پایتخت سحمدود دراثر نفاق خانواده اش  
بتصرف سنجر درآمد. این حادثه در دنیاک بقول سنهاج الدین عثمان جوزجانی در سال  
۵۰۷ بوقوع پیوست و در عین زمان شهر غزنی در اثر صاعقه سوخت و بازارهای  
آن ویران شد سنجر چهل روز در غزنه میم ماند و بهرام شاه را بر تخت پدران  
غیور خودش پنشاند و بخرا مان بازگشت بقول این اثیر در حادثه ۵۰۸ هجری  
این جنگ نهایت خوبین بود و قبیله یکصد و بیست فیل جنگی ارسلانشاه بر قلب  
سپاه سنجر حمله کرد قلب سنجر متزلزل گردید سنجر به تیرباران فیل ها امکرد  
دسته فیلها قلب را گذاشته بر میسره تاخت آورد در آنجا ابوالفضل و امیرانز  
بودند و از شکست میسره جلوگیری کردند و امیر از دنبال بر قشون ارسلان  
شاه رد و قوای ارسلانشاه بهزیمت رفت میدان بنام سنجر قلعه و ارسلانشاه به هندگر یخت  
سنجر به ۵۱۰ هجری به پایتخت سحمدود داخل شد و بهرام شاه بر تخت غزنه  
نشست چون بهرام شاه قبل از سنجر نهاده بود که در خطبه با نام خلیفه بعد از  
نام خلیفه بغداد نام سلطان محمد وسپس اسم سنجر و بهرام شاه خوانده شود—

خطیب غز نه روی منبر سنجر را پادشاه و بهرام شاه زا سلطان ذکر کرد  
این نخستین بار بود که بر منبر غز نه در اثر نفاق شهزا د گان مجمو دی  
اسم سلجوقیان برده شد. در تاریخ غز نه مال عظیمی بدست سپاه  
سنجر افتاد ترکمانان بیابانی که رویه دیوا رهای کاخ های سلطنتی و مقسم  
های آب با غهای غزنیان را از نقره ناب مشاهده کردند با وجود مساعت سنجر  
وحشیانه آن را کنند و با خود بردن در این حادثه پنج عدد تاج و یک هزار و سه  
صد قطعه زرین و هفده سر پر طلا و نقره بتصرف سنجر در آمد این اثیر نویسد:  
قیمت یک تاج آن دوهزار هزار دینار بود (معادل بیست میلیون طلا).

در آن مرحله گیتی پیر چنان پیش آورد در حضرتی که بحضور ارجمند ترین سلطانان  
جهان نظام الدین ابوالقاسم محمود زابلی فتح نامه های سویات قتوچ، ری، وساور آن شهر  
خواسته بیشد در همان بارگاه فتح نامه پایخت زیبا و محبوب وی خوانده شد چند  
بیت از قصیده معزی شا عرب ریار سنجر مطا لعه شود:

بنا زد جان اسکندر بسلطان جهان سنجر  
که سلطان جهان سنجر شرف دارد برا سکندر

معزالدین والد نیا خداوند خدا او ندان شهنشاه بارکرای ملک آرای دین پر ور  
جهانداری که در لشکر هزاران به لوان دارد برزم اندر سکندر دل بیزم اندر فریدون فر  
هزیمت کرد شاهی را بهم بروزد سپاهی را که حاکمی بود از آن گیتی ز کاخ ایرج و نوزر  
دروگرگان بادنان و زندانشان همه زوین دروشیران با چنگال و چنگال شان همه خنجر

چهارم بطن دادی زینجم بطن محمودی  
ولایت بسته و بگرفت گنج و سلاکت او یکسر

به عقیده بنده این شکست نتیجه ستم ارسلان شاه غزنی بود که برادران بیگنه  
خود را اول کور کرد و بعد همه را با نهایت بی وحیمی به زندان انداخت و جفاها نمود.  
«و سیعیم الذین ظلموا ای منتقب ینقلبون».

## یمین‌الدوله بهرامشاه

بهرامشاه بن مسعود بن ابراھیم بن مسعودین محمود کبیر چون برادر را به نیروی اجنبی گرفتار و مقتول نمود تخت پدر جلوس کرد در حقیقت روز تخت نشینی او روز سقوط غزنه و آغاز بدیعتی خانواده محمودی بوده است . زیرا بهرامشاه نخستین پادشاه خانواده آل ناصر است که تخت نشینی او مسبب آن شد که سلجوقیان غزنه را فتح و غارت کردند .

عارف غزنه مجدد سنائی به این و هن چنین اشاره کند :

ملک چون بوستان نخندخوش تا نگرید سنان چون آتش  
من نگویم که تیغ بردون زن گرد نان گردون زن  
خصم خود را به تیغ برد پرست  
که دوسر دریکی کله نه نکوست  
نتنگ باشد یکی جهان و دو شاه عیوب باشد یکی سپهرو دو ماہ  
و همین آوردن سلجوقیان علت گردید که شهریاران افغانی غور برهام  
شاه بخشش شدند و غزنه را با آن زیبائی و شکوه مدنیت آتش زدند و خانواده آل  
ناصر یکباره مستachsen گردید . با این هم بهرامشاه سلطان داشت پرور و ادب دوست  
بوده نویسنده کتابهای مولفه خود را بنام او مینوشتند حدیقه سنائی و کلیله  
و دمنه بهرامشاھی ازان جمله سیاشد نام و لقب بهرامشاه در محلش پوره نگاشته شود .  
بهرامشاه در ۱۲۵ هجری جلوس کرد و دوبار به هندوستان لشکر کشید و  
هردوبار محمد بهلیم سلا رعاصی خود را تأدیب کرد تا اینکه در جنگ سلتا ن  
بگفتند خرسدیر - محمد بهلیم از طرف سپاه غزنه در جنگ کشته شد و سپاه اودر  
خلایکه برای قشون بهرامشاه تعییه کرده بود فرورفتند . منهاج السراج  
مینویسد : خود بهلیم با دونپرش در خلاب غرق شدند ، و این همان افتادن  
است که بارها بوقوع پیوسته است :

هرانکهتر که با مهتر ستیزد                  چنان افتاد که دیگر بستاخیزد  
بقول قاسم فرشته، بهرامشاه چون از حادثه بهایم فارغ شد حسین ابن ابراهیم  
علی را پسالاری هندوستان گماشت و خود بعزنین آمد اما در اینجا پس از چندی  
با غوریان درآویخت.

### آتش زدن در غز نین زیبا

پوشیده نیست که درین خانواده آل ناصر غزنه وآل شنیب غور از زمان  
سلطان محمود به انتشار محمد سوری تخم خصوصت پاشیده شد بود. قطب الدین  
محمد بن حسین غوری وقتی از برادران خود خاطر رنجه شده به بعزنین نزد  
بهرامشاه پناهنده شد این شهزاده که سلک العجال معروف بود جوان زیبا  
و نهایت جواد و یامروت بوده است مردم بدور او جمع شدند بهرامشاه بتایسر  
تلقین بداندیشان بروی بدگمان گردید تا اورا ذریعه زهر خوراندن پکشت  
بعرگ این شهزاده دشمنی دیرین خانواده سوری با خاندان محمودی تازه  
گردید.

ملک سیف الدین سوری وقتی از کشته شدن سلک العجال برادر بزرگتر خود  
خبرشد از غور بخونخواهی برادر بالشکر روی بعزنین نهاد و بهرامشاه راشکست  
داد که بهند گریخت و سیف الدین پایتخت حضرت غزنه را بدست آورده باشد  
غزنه از در لطف وهم فژادی پیش آمده به حکمرانی برداخت چون زستان فرا  
رسید سپاهیان غوری را بصله اعتماد بر مردم غزنه رخصبت داد و یغور رفتند  
و خود با سید مجده الدین موسوی و چندی از دسته خدام خویش در غزنه مائد سلک  
بر لشکر و ماسورین بهرامشاه باعتبار هموطنیت اعتماد کرد.

چون بسبب باریدن برفهای موسمی راههای غور سدود شد مردم غزنه  
بهرامشاه را دعوت کردند و از تنهایانندن ملک سیف الدین در غزنه با وفهماندند  
بهرامشاه نیز فرصت را غنیمت دانسته بسرعت تمام بر غزنه حمله آورد —

سیف الدین مجبوراً پاسید و دسته خاصه خود راه غور پیش گرفت بهرامشاه اورا تعقیب نموده درحدود سنگ سوراخ که در ظاهر به کوهسا ر چاغوری حالیه واقع آمده بود) ملک را دریافت سیف الدین با کمال شجاعت تایله تیر در کنانه داشت با دسته سوار بهرامشاهی جنگ کرد چون تیرها تمام شد اورا دستگیر کرده به غز نین آو و دند درا پنجا اورا باو ز پیش بانهایت تحقیر وناجوانمردی به دواشتر سوار کرده دریازارها تشہیر نمودند واژبالاخانه ها نجاسات را برسر آفان میریختند بعد از تشہیر هردو را ازیل یک طاق آویختند قول قاسم فر شته سر ملک را بریدند و در عراق نزد سنجر فرمستادند.

خبراین ترازیدی در کوهسا ر غوریسان رعد پخش شد بهاء الدین غوری به تعزیه برادرانه برداخته بالشکرگران جانب غزنه پیش آمد چون بحدود گیلان مقرر سید از غایت خشم و کینه بیمارشد وفات کرد بعض او علامه الدین حسین غوری بااردوی عظیم جانب غزنه حرکت نموده بهرامشاه نیز اورا درحدود زین داور استقبال نمود ازیلان خود باویم نشان داد علامه الدین گفت اگر تو پیل داری من خرمیل دارم والحاصل تانویت بجنگ اطراف غزنه رسید دریسن دوپادشاه خشم آسود بحدود زمین داور اطراف تگین آباد دوچنگ خونین بوقوع پیوست درجنگ اول دوبارز غوری یکی درزیر شکم پیل درآمده بطن پیل را بشکافت و دوسی درزیر پیکر پیل جان سپرد - در جنگ سوم سپاه علاؤ الدین یسن برقوشون بهرامشاه فیروز گردید و غزنه را فتح کردند علاؤالدین در غزنه هفت شب آنده روز حکم قتل عام داد علاؤ الدین باین هم قناعت نکرد واز تهایت غضب پسوزانیدن غزنه و توهین قبور سلاطین آل ناصر هم فرمان داد بجز مزار سلطان مخدود و مسعود و ابرا هیم که از نیش مصبوون ماندند - علاؤالدین در شب هفتم چندیت در حمامه خود سرود و آنرا بچنگ و چغانه پشید بعد طوری که منهاج الدین عثمان در طبقات ناصری نوشته است بقیه اهل غزنه را عفسو

نموده از محفل برخاست بحمام رفت و جنایز برادران خودرا بغور تقل داده او سادات غزنه را توپه های پرازخاک غزنه درگردن ها آویخته با مقام خسون سید مجده الدین موسوی بفیروز کوه برد و در آنجا آن سادات را بکشند و بخون ایشان خاک غزنه را که در جوالها بگردن هر یک آویخته برد بود گل نمود و در عمارت خود بکار برد در عرض راه همان کاخها و آبادانیهای غزنویان را که از تگین آباد تابست واقع آمده بود بگفته منهاج الدین عثمان در آفاق مثل آن یافت نمیشد نیز از اسلام تخریب و تباہ نمود . گرچه د راثنای جریان حوادث عمل طرفین ناشی از کمال بیرحمی و پر از توحش دیده میشود اما نظر به تذکر امام فخر الدین که در تفسیر کبیر خود نموده است علاؤ الدین تنها کتابخانه بزرگ غزنه را سوخته است بلکه محتويات آنرا بفیروز کوه برد و اسام فخر ازان استفاده نموده است .

اینکه عروس شرق شهر زیبا و قصور عالیشان و بازارهای پرازثروت غزنه بزرگ را علاؤ الدین پکینه و خشم سوخت و بکند و مسما نمود و بجهان سوز شهور شد حادثه نهایت جانکاه و فاجعه المناک تاریخ وطن ماسی پاشد چنانکه دیگر بحال خود نیا مده و میع الاسف بار دیگر در لشکر کشی های سغل های فارس علیه ترمیشیر یعنی چنگنای آن تخریب و تحریق غزنه تکرار شد و کوت سوم آن حادثه المناک است که در پا خاک یکسان کرد که دیوار استاده در آن باقی نماندو چنگنیز از ییم اینکه راجان را با خاک یکسان کرد که دیوار استاده در آن باقی نماندو چنگنیز از ییم اینکه غزنه دوباره مرکز قرار داده نشد آثار آبادی و انسان و حیوان زنده را در آن نگذاشت تا اینکه فضای غزنه بیک صحرای مخرب و حضریه خاموش ببدل گردید بندها و تلاشبها نیکه بفرض آبیاری حوزه وسیع زراعتی این شهر از دوره غزنویان آباد شده بود از قبیل بنده سلطان بنده تلاشب حسینی بنده زنخان بنده سرده و قره باغ وغیره رانیز تخریب و وحشیانه منهدم نموده است چنانکه آثار آبادی و تخریبات

آن پندها فعلاً نیز در اطراف غزنه معلوم و آشکار است .

از همه رقتانگیزتر تراژیدی بهرامشاه است : نویسنده طبقات ناصری بران است که بهرامشاه بعد از خرابی غزنه و رفتن علاوه‌الدین بغزنین برگشت و در آنجا فوت شدیست سلطنت او را که پر از حوادث ناگوار بود چهل و یکسال سیخوانند صاحب تاریخ گزیده را عقیله برانست که بهرامشاه قبل از تخریب غزنه بدست علاوه‌الدین در ۵۳۴ قمری کشته بود میرخوند و خوندمیر مرگ بهرامشاه را در ۵۳۷ دانند این را هم قبل از حادثه تخریب غزنه بدست علاوه‌الدین دافنته است .

ابوالقاسم فرشته نوشه است چون دولت شاه پسر جوان بهرامشاه کشته سپاهسالار قشون غزنین بود در اثنای جنگ با علاوه‌الدین کشته شد بهرامشاه پسرگ پسر معنویات خود را باخته جانب هند شتافت ولی در راه از غم پسر بمرد بسال ۵۳۷ هجری .

منهاج السراج پسران بهرامشاه را حسب آتنی نام برده است : «حسروشاه منصورشاه - فرخشاه - زاولشاه - دولتشاه - شهنشاه - مسعودشاه محمدشاه - علیشاه» .

## خسرو شاه پسر بهرامشاه

خسروشاه در سال ۵۵۶ بجای بهرامشاه بر تخت غزنه نشست بعد از بهرامشاه سلطنت غزنویان بحدی محدود و ناتوان شد بود که تنها بغزنه ویرخی حصن هند حکومت بیکردن داران هنگام غزان سنج را سبوس نموده و بر خراسان قبضه کرده بودند . منهاج السراج می‌نویسد غزان سپاهی بغزنه هم فرستادند و خسرو به هند رفت غزنه دوازده سال در سیطره غزان ماند تا اینکه غیاث الدین محمد سام غوری به غزنه لشکر کشید و غزان را از آنجا برآورد و سلطان معزالدین محمد سام برادر خود را بر تخت غزنه نشاند . خسروشاه بعد از هفت سال حکمرانی برلاهور در آنجا فوت کرد .

نویسنده تاریخ گزیده راعیه برين است که علاؤ الدین ابوالفتح محمد سام برادر زاده خود را به نیابت خود در غزنه نشاند واو خسروشاه را بعهدو پیمان بگرفت و در قلعه غزنه بحسب انداخت چنانکه در ۵۵۵ در محبس قلعه غزنه بمرد . فرشته مینویسد : خسروشاه از خوف سلاطین غور به لاہور شد و در آنجا سال ۵۵۵ وفات کرد .

منهاج السراج لقب اورا یمن الدوله والدین و مستوفی ظهیر الدوله نگاشته اند .

## خسروملک آخرین شاه خاندان آل ناصر

خسروملک بعد از مرگ پدر درلاهور پادشاه شد اما در آن هنگام سلاطین غوری سخت مقتند شده بودند تا اینکه سلطان معزالدین محمد سام از غزنه به لاہور تعریض نمود و خسروملک را اسیر ساخته بفیروزکوہ فرستاد و بقلعت بلرو ان غرجستان محبوش نمود بعد چون در خراسان حوادث رخداد و غوریان با ان مصروف شدند در سال ۹۹۵ خسروملک را در بلروان و فرزندش را در قلعه سیف رو بکشند و برگ این دونفر شاهی خانواده آل ناصر بکلی سقوط کرد و از آن همه حشمت و شکوهی که جهانی را استیلا کرده بودند جز داستانی باقی نماند .

## منظرة دوم

سیاست امپراطوری غزنویان پیشین

از آغاز دوره سبکتگیان

تا انجام

اقتدار مسعود اول بن محمود



## سیاست امپراطوری غزنیان پیشین

سلفین غربی اخیراً باهمیت غزنویان و تشکیل سلطنت و امپراطوری آنان درآسیا خوبتر دقیق شده موضوعات اجتماعی این اسپراطوری راقدی سفصل تر غور کرده و سخنرانه‌اند از آنجله (سی ای بوسورت) شرق شناس انگلیسی گوید:

«مُفْكُورَةٌ دُولَةٌ بِحِيثِ سَازِيَانِ مُخْلَدٍ كَنْتَدَهُ ذَاتِي دَرَارُوْيَا بِاَنْكَشَافِ دُولَتِ هَای مَلِي دردوره رنسانس بِمَيَانِ آمَدِ عَنْصَرِ عَمَدِ دَرَانِجَا عَبَارتُ اَسْتَ اَزْانْتَقَالِ مُفْكُورَةٌ جَمِيعَتِ سِيَاسَى بِحِيثِ مَلَكِ سُورُونَى فَرِمانَرُوا (جَمِيعَتِي كَهْ پَسِ اَزْمَرَگَ فَرِمانَرُوا حَلَقَهُ اَتْصَالَ آنِ مِيَكْسَلَد) بِمُفْكُورَةٌ دُولَتِي كَهْ سَلامَتِ اَرْضِي وَحِياتِ اَجْتَمَاعِي وَفَرَهَنْگِي آنِ مَرْبُوطِ بِخُودِشِ اَسْتَ وَدُولَتِ فَرِمانَدَهُ اَگْرِ تَغْيِيرَكَندِ اَجْتَمَاعَ بِحَالِ خُوْ دَمِيَّا نَدِ لَازَمَهُ اَيْنِ مَدَاوَتِ اَيْنِ اَسْتَ كَهْ دَسْتَگَاهِ دُولَتِ باَوْجُودِ اَيْنَكَهْ قَدْرَتِشِ اَزْ فَرِمانَرُوا نَشَأَتِ كَنَدِ بَایْدِ تَاحَدِي حَيَاتِ مُسْتَقْلَ دَاشْتَهِ باَشَدِ عَلَاهُ بِرَانِ بَایْدِ عَادَتِ خَدْمَتِ اَحْسَانِ وَاشْتِراكِ مَسَاعِي وَوَفَادَارِي بَينِ اَعْضَاءِ اَدَارَاتِ دُولَتِ موجودِ باَشَدِ - وَجُودِ اَيْنِ نَوْعِ مَؤْسَسَاتِ باَعْوَامِلِ دِيَگَرِ اسپراطوری هَای اَرْضِي قَوَاعِي اَرْوَيَائِي تَوَافَسَتِهِ اَسْتَ تَامِ بِرَاعْظَمِهَای دَنِيَارَا زِيرِيَا كَنَدِ جَنبَهُ نَظَرِي اَيْنِ مَطَالِبِ نَيزِ دَرَارُوْيَا دردوره رنسانس بِمَيَانِ آمَدِ واَيْنِ اَنْكَشَافِ يَكِي اَذْدِوْعَنَائِي كَلْمَهُ رُومِي (اسپِرِقَزم) اَحَاطَهُ اَرْضِي (معنی دِيَگَرِ قَدْرَتِ دُولَتِ اَسْتَ كَهْ سَلْحُوتِ عَمَلِي آنَرَا دَرِبَالَا ذَكَرَ كَرْدِيَم) بِرَايِ حقِ بِجَانِبِ مَاسْخَتِنِ توَسْعَهُ اَرْضِي اَسْتَ .

غَيْرِ اَزْ بَانِيَزَاتِنِينِ كَهْ مَرَاسِمِ وَسِنَنِ آنِ اَزْ اَمْپِرَاطُورِي رُومِ آمَدِهِ اَمْپِرَاطُورِي هَای دِيَگَرِ اَزْ قَبِيلِ مُخْلَدٍ كَنْتَدَهُ دُولَتِ ذاتِ اسپراطوری هَای كَهْ قَبَّلَ ذَكَرِ نَمُودِيَمِ تَميِتِوانَستِ دَرَارُوْيَايِ قَرُونِ وَسَطِي وَجُودِ دَاشْتَهِ باَشَدِ . دردوره هَای اسلامی قَرُونِ وَسَطِي خَلَافَتِ بَنِي اَسِيهِ وَآلِ عَبَاسِ اَزْ هَسپَانِيَهِ

در اروپا گرفته تا شمال افریقا، شرق نزدیک و آسیای مرکزی درسه براعظم توسعه داشت چون سن فرهنگی خلافت و شخصیت‌های اداری که این خلافت را برای ارباب‌های عرب خودشان اداره میکردند بیشتر بمنیت‌های قدیمی بازترانین واپر ان متعلق بودند میتوانیم تاحد زیادی به نظریه‌ای طرفدارشونیم جائیکه میگفتند (خلافت عباسی تجدید جامعه سریانی قدیم و ساسی واپر ایانی شرق نزدیک است) . معدنک امپراطوری باحلقه بسیار باریکی از اطاعت نائب‌الحكومة‌ها و فرماندهان نظامی بهم پسته شده بود علاوه بسیار خفیف علاقه فرمانروا با فرمان بر باوجود مؤسسات اداری درینجا دیده میشود حتی درین اوآخر امپراطوری عثمانی توانست سه براعظم را باهم وصل کند و سه جهان فرهنگی را باهم یکجا نماید . اینها عبارتند از مسیحی‌های بالقار فارس و تورکی‌ها و عربها ... این امپراطوری توانست تامدست پنج قرن باقی بسازد تا اینکه فشارهای سیاسی و اقتصادی اروپایی مسیحی باعث سقوط آن گردید . پس اگر سلاطین غزنوی را فرمانروا یک امپراطوری بدانیم باید کلمه امپراطور را بمعنی دقیق نگیریم زیرا باستانی انگلیز توسعه جوئی این امپراطوری تا امپراطوری که قبل از ذکر کردیم و در دوره نسبتاً متاخر ظهور کرده است اختلاف دارد . این اصطلاح بهتر میتواند بر همه اراضی که به و اسطه سبکتگین و محمود فتح شد اطلاق شود .

و به زمان مرگ محمود در ۱۳۰۱ - ۱۲۲۱ متصروفات او از همدان در حواشی غربی ایران تا جوالي دهلي توسعه داشت واردوهای او در هند تا بنارس و کاتیاوار رسیده بودند (۱) .

#### این اراضی مشتمل بود بر دو مدنیت متغیر:

(۱) رجوع شود : به نقشه اخیر کتاب محمد ناظم - زندگی و عهد سلطان محمود غزنوی کیمیرج ص ۱۳۰۱ . در : استردام : ۱۹۵۷ م .

مدنیت اند و ترکی سلمانان و مدنیت هندو پس بکجا کردن این دومدنیت اگر حکومت غزنه بفکر آن هم ببیود قرن ها وقت میگرفت (این عقیده بوسورت است بخصوص جمله هندو ترکی که ما آنرا اندو افغانی گوئیم) اراضی که غزنیان بران کاملاً مسلط بودند قادر تحت حمایة خود داشتند به سه دسته پخش میشوند اولاً اراضی که مستقیماً در زیر فرمان سلطان یا نائب الحکومه های او بود : افغانستان خراسان خوارزم .

دوم در حاشیه این اراضی خانواده های سلطنتی بودند که به سلطنت غزنی ها باج میفرستادند این خانواده ها عبارتند از آل کاکویه اصفهان دیبورها و شابور خواست وز پاری های طبرستان و گرگان فرمانروایان ختل و چغانیان برآسوی علیا و فرمانروایان محلی مکران در بلو چستان موجوده و قسمت مجاور ایران .

ثالثاً دارالحرب هند که بعضی از امراء آن جزیه میداد و سلطان آنرا گوشیری خود میدانست و آن سلکت را مرکز ثروت و غلام و کنیز میشمرد از نظر وسعت این اراضی قابل توصیفند واز اثر عملیات نظامی محمود بسیاری از معاصرین او از پای درآمد که بعد از مرگ اولقب غازی بزرگ رانصیب او ساخت .

معدلك دلایلی موجود است که غزنی ها متصرفات خود را ملک شخصی خویش میدانستند ملکی که به شمشیر آنها فتح شده بود و هرجا که باشد باید تاحد سکن ازان استفاده کنند اینکه این اراضی بعد از مرگ ایشان بوارث قانونی ایشان برسد مطلبی بود مرغوب و پسندیده اما ملحوظ اصلی بحساب نمیآمد زیرا حکومت ها دوام درست نداشت و دیوان یا شعبات دولت برای امیراطوری مستحکمی که بتواند حرکت آنی خود را نگهدارد قادر حیات مستقل بود - مرگ فرمانروا حداثه بزرگ وبهمی شمرده میشد زیرا اگر وارث قانونی و درست وجود نمیداشت سلطه حکومت مرکزی ضعیف میشد والیان جاهطلب محلی موقع میباشد اقتدار را بدست بگیرند .

اگرچه سبکتگین فتوحات قابل ملاحظه در سرحدات شمال غربی هندوستان نمود و اراضی را از راجه جیپال هند و شاهی گرفته بود و علاوه بر آن مناطق پست و قصبه دار را نیز در جنوب غربی غزنی بتصريف داشت مذکور خود را نائب الحکومه سامانی میدانست (۱) .

سبکتگین در ۹۸۷ - ۹۹۷ درگذشت و با وجود خرابی که در آنسان پائی شورش جنralهای داخلی از یک طرف و فشار فرهنگی‌ها از طرف دیگر دیده می‌شد جانشینی‌اش را بتأسیس حکومت مستقل امر نکرد او اراضی خودش را بعیث‌میراث تقسیم ناشد بلکه ارت نگذاشت مملکت او بعیث‌نائب الحکومه‌های بارث گذاشته شده بود که در آن اعضاي مختلف خانواده اونیابت سلطنت داشتند و تا آخرین سالهای سلطنت اورا ادامه میدادند واز اینجا هم گمان میرفت که علاقه این حکومت گرچه تنها بنام باشد با حکومت سامانی قایم بماند .

بوسورت این ادعای خود را به حواله (S. Flury) مورخ فر انسوی که به لوح مزارش (الحاچب الاجل) نقر و روی مسکوکات اونام امرای سامانی نوشته شده و این مطلب در کتاب مسکوکات شرقی برش سوزیم نیز نگاشته آمده است تأیید کرده است - این عقیده مخصوص بوسورت میباشد که سبکتگین مملکت را بعیث نائب الحکومه ارباب‌های خویش (سلطان‌سامانی) بارث گذاشت یعنی سبکتگین پادشاه مستقل افغانستان نبود .

نویسنده این اثر با وصف اینکه (سی، ای بوسورت) در تبع دقیق و معلوماتی که بزمت تمام از محمود یان در اثر خود گرد آورده باکثر بوارد خیلی دقیق فکر کرده است قد ریکند .

---

(۱). درین خاندان‌ها امراء دودمان سوریان غور ولودیان ملتان سهیم بوده‌اند .

ولی با این عقیده او (که سبکتگین و حکومت او را در سرکز افغانستان جزء امپراطوری سامانیها بهم میرساند و اورا بحساب یکوالي همان اربابان خویش خوانده است) اتفاق ندارد زیرا اول کتا به لوح مرقد سبکتگین که الان موجود است نه چنان است که مبالغی بوسورت روی آن جمله (الحاجب الاجل) بحواله سیاح یامورخ دیگری یاد داشت کرده است بلکه لوح مزار سبکتگین در غزنی دارای این کتابه است . لا اله الا الله محمد رسول الله (العظمة لله لا اله الا الله محمد رسول الله - الكبراء لله كل نفس ذا ية الموت ثم اليها ترجعون بسم الله الرحمن الرحيم - من عمل صالح فلنفسه ومن اساء - فعليها (اميرالحارب ابو منصور) سبکتگین - فقط .

ازین آشکار میگردد که سیاح یامورخ اروپائی جمله ذیل مرقد ولوح مزار امیررا (امیرالحارب ابو منصور سبکتگین) الحاجب الاجل خوانده ، حال اینکه : واقعه نه چنان است .

ثانی در محلیکه بوسورت سبکتگین را پادشاه غیر مستقل افغانستان مرکزی تصویر نموده بدان بالفاظ دبهم اشاره نموده است آنهم در خود قناعت نیست زیرا استقلال دولت غزنی بقول اکثر مؤرخین معاصر وقت مانند العتبی ، گردیزی - بیهقی وغیره وبالآخره بتصریح دکتور محمد ناظم واستاد خلیلی بعد از درهم شکستن دوفوج امیر منصور سامانی که فوج نخستین بخارا به سرداری پیداچ یا شیعث در دره خلم از جانب امیرالپتگین شکست خوردہمامای منصور وصاحب منصبان اویست اپتگین اسیرشدند . فوج دوم او که شمار آنها را بیست هزار عسکرجرار نوشتند که بسالاری ایوجعفر بر غزنی حمله نمودند والپتگین این فوج متعرض راییاری مردم این دیار که خواستارشاھی مستقل بودند نیز منهزم گردانید ثابت است ، چه بعد از آن اپتگین عهد و اطاعت سامانیها رافسخ نمود در شهر غزنی امپادشاھی خود را اعلام کرد ، و

باستقلال کامل بقراطی و ایرانی پرداخت . بالمقابل امیر منصور برای حفظ شئون خویش و رفع حوادث ناگواریکه درآینده ازان مامول بود از روی مصلحت بالپتگین صلح نمود و قلمرو و مقتوه‌اش را برسیت شناخت چون الپتگین در ۲۷ شعبان ۳۵۲ هـ مرد و بعد از یک سلسله پا دشاه گردشی بتاریخ ۳۶۶ سبکتگین با تفاوت سران میاه و قاطبه ملت بر تخت خوزن جلوس نمود و کشور را از خطر تفرقه نجات بخشیده وحدت ملی را تأسیں و در سال ۳۷۶ هـ گندارا و تمام اراضی بین پهناور ولغمان را از جیهال شاه هند و شاهی متزع نموده جزء خاک اصیل افغانستان گردا نید و لقب همایون سبکتگین امتیاز حاصل کرد . افغانهای بین سند ولغمان بملحوظ وحدت وطن و مذهب به سبکتگین پیوسته و در فوج او شامل شدند .

اینکه پناگلی بوسورت در مسکوکات سبکتگین نام امیر نوح سامانی را مطالعه کرده وازان حدس زده که بنو نوح اطاعت داشت حقیقت چنین بوده است :

طوریکه یعنی وجر باذفانی - بیهقی و دکتور ناظم و دیگر مؤرخین معتبر نوشته‌اند سبکتگین در حال اقتدار خویش وضع سامانیان پانها بدیده ترسم و احترام می‌نگریست چنانکه وی در آوان طغیان ابوعلی سیمجری و فایق علیه امیر نوح سامانی از شاه درمانده سامانی حمایت نموده و مخالفین او را در حدود بادغیس شکست فاحشی داده قشون با غی را سرکوب نمود امیر نوح بجائزو این معاونت به سبکتگین لقب ناصرالدوله و به امیر محمود پسرش که در آن خایله هشراهی نمایان حربی از خود نشانداده بود لقب سيفالدوله و سيف‌السالاري خراسان (در آن وقت خراسان هنوز بربوط سامانیان بود) عنا یت کرد گویا قره خطائی پسرحدادت بخارا تعرض کرد این دفعه باز امیر نوح از سبکتگین باری

خواست و اخیر الذکر با پرسش محمود بالشکر گرا ن بحمایت سر حدات دولت سامانی از غزین بماوراء النهر عزیمت نمودند در آنجا موضوع با ایلک خان بیک صلح آبرومندانه با شاه سامانی انجام گردید و سبکتگین بعد از گوشمالی بسزای وزیر امیر نوح و تقرر وزیر جدیدی به بلخ مراجعت کرد . این واقعه گوشمالی وزیر سابق نوح ونصب وزیر جدید برای او بر تسلط سبکتگین بر نوح دلالت دارد . البته نظر بمطالعه کلکسیون مسکوکات موزه کابل هم روی مسکوک طلا ضرب هرات سال ۳۸۵ ه وزن ۲ گرم قطر ۲۲ ملی متر روی سکه ناصرالدین والدوله سبکتگین - پشت سکه : الله - الطابع الله - بعد (الملک) - المنصوب نوح بن منصور حاشیه : هذالدینار بهرا ت سنه خمس و ثمانیسن (۳۸۵) و ثلثماته - کذا در مسکوکات تقریباً نیز اسم خلیفه طابع - سبکتگین نوح بن منصور خوانده میشود . اما این امر بنابر احترام بوده است نه از حيث تسلط و پیغام سامانیان بلکه ازان اتحاد و حمایه ناصرالدین سبکتگین از شاهی مشرف بزوال دولت سامانی فهمیده باید شد . و همین حمایه قشون غزنه تا مدتها علت ابقاء دولت سامانی هم گردیده است حوادثیکه در فوق باختصار بآن اشاره شد علاوه بر مؤلف تاریخ یمینی و یاذقانی ، گردیزی ، این ائمہ وغیره دکتور محمد ناظم و استاد خلیلی نیز در تاریخ محمود و غزنیان به تفصیل نوشته اند که شرح و تفصیل هر کدام درین مختصر گنجایش ندارد جوینده باصل متابع مذکور مراجعه کرده میتواند .

شخصاً بوسروت نوشته است : برادر سبکتگین بغرابوجوغ والی هرات و بوشنج باقیمانده از پسرانش ابوالقاسم محمود فرمانده نظامی خراسان بود . ابوالمنظر نصر در پیست ماند پسر جوانش اسماعیل غزنه وبلغ را در دست داشت . محمود لایق ترین و با تجربه ترین پسرانش به قسمت زینیکه بدو رسیده بود قانع نبود و طوریکه وقاریع نشان داده ، توانست اقتدار را بدست گیرد و پایتخت

پدرش غزنه را متصرف شود اما با وجود این گاهی میخواست بلخ و خراسان را به اسماعیل بگذارد (۱) هنگام مرگ محمود نیز وضع مشابهی بوقوع پیوست در ۵۲۲ - ۱۰۳۰ اع در سلطنت سی ساله او امپراطوری غزنی بسیار وسیع شده بود پسرش مسعود تامدت زیادی ولیعهد رسمی بود اما محمود اندکی قبل از مرگش وراثت سلطنت را به پسر دیگرش محمد گذاشت . محمد کسه در دربار جمعیت قوی داشت و میتوانست به منفعت خودش کار کند ویهقی نیز اضعف قوای جسمانی وقدرت عقلی که با تأثیر پیری دولسطان دیده بیشد چنین صحبت میکند : درین اخیرها که لختی مساج اوبگشت وستی بر اصالت رای پدان بزرگی که او را بود دست یافت (۲) این تصمیم سلطان در تعیین جانشین اکثر معاصرین او را بحیرت انداخت زیرا محمد مهارت نظامی نداشت در کار اداره نیز تجربه کافی نبیند و خته بود اما مسعود در جهاتی مشکلتی چون غورچنگ کرده بود و در آن نزدیکی نیابت ولایات غربی ایران را که در آنوقتها فتح شده بود با وگذشته بودند واضح بود که مسعود میتوانست قوی تر از برادر را بشد و فرمان خود را در سراسر امپراطوری نافذ سازد با وجود این درجریان فعالیتهای نظامی حاضر بود با برادر مملکت را تقسیم نماید خودش اراضی را که جدیداً فتح نموده بود بگیرد و خود را سلطان پخواند محمد در غزنه، خراسان و هند پادشاه باشد . علاوه برین مسعود که از جنگ میترسید حاضر بود ایالت

- (۱) عتبی تاریخ یمینی - حاشیه تفسیر الفتح الوهی قاهره . جرباڑ قانی ترجمه تاریخ یمینی چاپ علی قویم تهران ناظم سلطان محمود ۳۸ - ۳۱  
 (۲) تاریخ یهقی چاپ داکتر فیاض ص ۸۰ - این اثیرالکاسیل قاهره نورنبرگ لیدن طبع ۱۸۵۱ صفحه اول این جزء

ختل را درآموی علیا به علی بن حسن لعراخان قراخانی که به علی تگین معرف بود در عرض کمکهای نظامی وی باویگذارد (۱) .

دراواخر سلطنت مسعود سلجوقیها بر خراسان و سیستان و قسمت بزرگ اواسی که امروز بنام افغانستان جنوبی یاد میشود حمله بر دند . غزنویها هنوز هم متصرفات هندی خودرا بتصرف داشتند و تخارستان ، بد خشان ، کابل و زابلستان و بلخ تا ۱۰۵۹ بدلست سلجوقیها نیامده بود . معدلك روحیه خودرا ازدست دادور ۹۳۲ هـ ۱۰۰۰ میلادی تصمیم گرفت بلخ و تخارستان را به بورتگین قره خانی پنهان کرد که شاید اویا سلجوقیها درآورید . بعد از آن سلطان عزم کرد از غزنی بیرون ببرود و در هند عقب نشیند (۲)

پس اوحاضر بود آنچه از قدرت غزنی باقیمانده بود نیز قربان کند، پایتحت پدرانش را ترک بگوید بهند برود شاید بتواند با آن وضع مشکلی که در آن وقت به آن گرفتار شده بود قدرت خودرا توسعه بدهد . اما جانشینان مسعود توانستند غزنی و افغانستان شرقی و هند را نگهدارند . و پس از از گذاشتن قرار مؤقتی با سلجوقیها اسپراطوری ناقص غزنوی هارویزوال رفت طرز تلقی غزنوی های پیشین با سرنوشت متصرفات خود شان پمشکل میتوان روش شخصی پاشد که میخواهد متصرفات او کاملاً بدلست جانشینانش بیاید . و متینق پاشد که این متصرفات بدلست مرد لا یقی انتقال بیاید یک وجه نظر اسلامی میرساند که امور جهان گذران است مطابق این مسلمان واقعی باید

(۱) - (۲) بیهقی ۶۸-۲۸۳ - ۳۳۸ ترکستان بارتولد لندن ص ۲۹۵ .

(۲) بیهقی ۶۱-۹۵۹ سیاست تحریک رقبای سلجوقیها ( قره خانیها ) وآل کاکو ( به اصفهان ) را مودود پسر مسعود نیز ادامه داداما درین کار توفيق نیافت این اثیر قاهره ۸ - ۵۲ ( ۹۳۱ ) نوربرگ ۳۸۱۱ . رجوع شود به (Chicago) ۲۰۰۱- G.E- von grune beanislam

هر روز را روز آخر زندگی بداند . (۱)

نقش خلقت انسانی پتاریخ اسلام در موجز قدرت سیاسی و نظامی نشان داده شده است . خود کلمه دولت بر تغییر سرنوشت دلالت میکند . اکتساب قدرت سیاسی طوریکه مقوله‌ای دله اتفاقات حسنه به آن دلالت میکند عنصر بخت و اقبال را در خود نهفته دارد . و ممکن است یکوقتی از دست صاحب آن بیرون برود . بنابران حفظ چیزی بعد از مرگ قابل اطمینان نبود و علاوه بر این مردم آنوقت احساس میکردند که هردم مسئولیت دارد در زمان حیات خود برای اولاد چیزی پیداکند نه اینکه بعد از مرگ بارث پدر چشم دوخته باشد . مزید بران نباید فراموش کنیم که سبکتگین و محمود ترک بودند و کم از کم سبکتگین هنوز هم زندگی مأواه‌النهرش را بین مردم خودش (برستجان) بیاد داشت ترکی زبانی بود که هنگام صحبت با غلامان ترک فرمان‌دهان سپاه و عساکر از آن استفاده مینمودند در دربار سعود شعر ترکی (که شاید شعر عامیانه بوده باشد) شعر حلقه های ادبی) خوانده میشد (۲) مگر طرز تلقی متای اسلامی در احوالات ترکی سلاطین غزنی روشن نیست معذلك نمیتوانیم آنها را نادیده بگیریم - برخورد سبکتگین و محمود و اینکه فتوحات آنها تنها از راه مهارت

---

(۱) این نظریه را اصول صوفیانه بیشتر تقویه کرد بخصوص توکل صوفی‌ها، توکل بخدابرای اراضی حوایچ روزانه رجوع کنید goldziler ۱۹۲۶ ص ۹۵- درو لستگن پیدلبرگ (۱۹۲۳) ۱۵۳-۳

(۲) رجوع کنید به محمد ناظم ، پند نامه سبکتگین JBAS (۱۹۲۳) ۱۹۰-۶۱۰ ترجمه استامبول ، نسخه خطی یعنی جامع ۱۶۸۹۰-۹

شخصی خود شان میسر شده است و موقعیت نهائی نبود ممکن است تابع  
شرايطی باشد که دربردمان الثاني میدانهای آسیای مرکزی موجود است بطور  
مثال میتوان اتیلا و چنگیزخان را ذکر کنیم این نوع امپراطوری ها ممکن  
است بامرگ فرمانروا یکجا سقوط کند یا ممکن است این امپراطوری بین چند  
پسر تقسیم شود هریکی از آنها میراث پدر را پگیرد و بعد ازان سعی کند -  
باتکای قدرت خود آنرا توسعه دهد مثال کلاسیک آن تقسیم امپراطوری  
چنگیزخان بین چهار پسرش میباشد (۱) .

بعقیده نگارنده این سطور پاغلی (بوسورت) بعقیده رنه گروسو و دیگر نظریات  
شرق شناسان مطابقت دارد ولی از روی وقائع آشکار میشود که قتوحات  
بزرگ نتیجه رشادت یک شخص نبوده جهانی در آن سهیم میباشد البته این چیز  
بعد خود معقول است که مؤسسين خانواده های سلطنتی نامی حتاً دارای نبوغ  
میباشند و خوبتر میتوانند قوای ملی را که اصل اصول جمیع بیشتر قوهای داران  
متصرف میباشد خوبتر تر تیپ و تجهیز و در میدانها رهنمایی پکنند درحقیقت  
بدست آوردن اراضی بزرگ باز و نتیجه سرنیزه نمیباشد بلکه تدبیر و حسن اداره  
در آن بیشتر دخیل است .

آیا چانشیان معاویه ، منصور عباسی ، محمد فاتح ، شاه عباس ، نادر شاه  
افشار ، احمدشاه ابدالی یا نظر بتاریخ کلاسیک و جدید اروپا ، وارثان تاج و  
تحت سرداران امکنند که کمتر ، ناپلیون ، فریدریک اعظم ، شارلمانی همه مانند  
خود مؤسسين اولی دارای قابلیت بودند ؟ آیا امپراطوري های اجداد اعلای

---

(۱) مجمع الانساب - استانبول نسخه خطی (۲) کو پرنوزاده فواد ، Turk dili ve ede biyati Hek Kindr . ۳۲-۲۶-۱۹۳۳ و استانبول فارسي ۱۸۸۶ متن فرانسوی ۰۲۶۱ ترجمه فرانسوی

خوبش را حفظ کرده توانستند؟ جواب این پرسش درآکثر موارد منفی خواهد بود ولی لیاقت‌ها در ملل برحسب قانون توارث کم‌از‌کم باقیمانده در موقعیت ویهم رسیدن اسباب و شروط دوباره طلوع میکند. گستاو لوپون در تفوق نژادها همین نکته را تلقین میکند. ایکه گفته اند فوابخ از صحرای خشک بر میخیزند و درگیتی هیچ یونیورستی ضمانت کرده‌نمیتواند هرچند مجهرهم باشد بجامعه خود نایخه تقدیم کند محض سخن نیست راست است پس نوع حریق و پیشرفت‌های سیاسی سبکتگین از صحرای التای منبع نگرفته بلکه استعداد ذاتی خودش ورشادت و استعداد‌های فرزندان محیط افغانستان اورا سبکتگین دیگری پار آورد نه همان پجه‌بی اطلاعی که در (برسنجان) پجراندن مواشی مشغول بود. همچنان محمود که بزرگترین سلطانی است درین خاندان فرزند اصلی افغانستان است و با خونیکه از پدر و مادر بیماراث گرفته بود خون مادر افغانش زیادتر دروی مؤثر افتاد و حتماً باید ترتیب و مجهر گردانیدن اردوی دلیر افغان باعث فتوحات محمود کبیر افتاده باشد تنهانه مهارت شخصی خود ایشان البتہ مهارت شخصی در فتوحات همینقدر تأثیر خواهد داشت که نیروهای ملی را خوبتر ترتیب، تشکیل و پشتیاط مساعد مقابله نیروهای بیگانه عاقلانه سوق واداره کنند این صفات در احمد شاه ابدالی با وجود فقدان همان شرایطی که سبکتگین و محمود بکف داشتند نیز تبارز نمود او میتوانست ذریعه قوای قلیل ملی بالاردوهای سخت بانیرو و تربیت یافته عصر وزبان که تعداد آن بیست چند قوای احمدشاه بود در میدانهای خارج از حدود افغانستان طوری پنجه نفر کنند که دشمن را بزانو درآورد (اینگونه فتوحات اتفاقی هم نمیباشد بلکه نتیجه استعداد، پاشواری و از خود گذری و تدبیر است و عقل سالم علت‌چنین فتوحات سعیر العقول شناخته شده میتواند که ایمان و نظریه هدف و غایه پیشترد آن بروح نیروها اثر می‌اندازد وس). (نظر مؤلف این اثر: غ. «جلالی»).

بیویگردمیم بتوشن فلسفیات سی، ای بوسورت درین جاست که امپراطوری را به تعییر چنرا یافی آن میگیریم و آن مجموعه ایالاتی را نشان میدهد که تحت اثر یک فرمانروای اداره میشود این کلمه را در اینجا به معنی سیاسی از اینکه جمعی باشد مدخلد کننده ذات (در دروده نسبتاً طولانی و قابل ملاحظه) و اجزای آن منافع مشترک داشته باشد استعمال نمی نمائیم ، همچنین امپریالیزم به معنی سیاست متجاوز سلاطین واستعمال مذهب و قدرت خلافت برای تحقق این کار نه آمده است .

(۲)

قسمت بزرگ تدریت سبکتگین و محمود و تاجانیکه اوضاع و احوال قسمت های ذیکر امپراطوری اجازه بیداد هنگان مسعود متوجه حمله در قسمت های شمال هند بود ، سخنگ این کار سودمالی وجزیه است که از شهزادگان محلی هندوستان گرفته شد علاوه بر ان خنایم چنگ نیز بهین شمار میاند ولی دولتگر غزنی مقدار زیادی غساکر هندی موجود بود که به آنها اجازه داده شده بود مذهب خود را نگهدارند : (۱)

راست است که محمود در ۳۹۶ - ۱۰۰۶ نیام دین و تأسیس مذهب سنی بملان حمله کرد کالونی های مسلمان نشین سند و ملنان قبل از کفر عالیت دعات اسماعیلی شده بود و در اوخر قرن دهم فرمانروایی ملنان خلیله فاطمی واپه رسیدت میشاخت له علیس را : (۲)

- (۱) وجود شود به محمد نظام سلطان محمود (۱۶۱) بوسورت «درداو اسلام تشکیلات اساسی نظامی غزنویها» ۳۶ برلین ۱۹۹۰ - ۵۵ - ۵۷
- (۲) بعد از اعلام چاره و مبنو رستمی «GMS» لندن (۱۹۷۷) ۸۹ و جوی شوره به ، م. تخلیقات اسماعیلی و حکومت فاطمی دوستد ۴ خیدر آباد ۱۳۹۴ - ۴۶۵

گرچه فرمایروایی محلی، ابوالفتح داؤد بن نصر بالغزنویها روابط دوستانه داشت بعدها محمود برای حمله برد، بقول عتبی، محمود برای اعتدالی دین نمیتوانست تحمل کند که وی با آن همه بدرفتاری و فساد اوضاع پوشاقتدار بماند<sup>(۱)</sup> اما، این حقیقت که امالی این شهر قرخنه مجبور شدند جزئیه سنگین درخورد پیشیلیون درهم بپردازند و آنرا از خطر خارت حفظ کنند، نشان میدهد که تجھیل تعصب نیز بقایله تمام میشود<sup>(۲)</sup>، «این چیز عقیده بوسیزت است»<sup>(۳)</sup> نظام و حبیب راست سیگویند که سلطان در مذهب تعصب تداشت<sup>(۴)</sup> ولی از بعضی لحاظ عدم وجود تعصب مذهبی زنگی مذهبی اورا در هدف های دولتی بجاز میباشد<sup>(۵)</sup>، «این اینکه این مذهبی را در هدف میشکل است که در حیلات غزنویها بهند بخصوص غزنوی های اول بتوانیم سیاست معینی را بیاییم فرماندهی سپه بدست جنرال های خلام بود و در الا هو رترکن داشت، ولی از طرف ایشان بیستم ادراة ملکی طرح گردیده بود و آنرا قاضی ابوالحسن علی شیرازی بفرمان داشت سلطان به لیاقات آن شخص، اعتماد کامل داشت تقسیم وظیفه این دو نیز در هدایت نامه که بدوفرو مسعود یقاضی فرستاده شد توضیح گردید: تو کدخدای ما بی ترا بیسالاری و لشکرچه کار است احمد خود آنچه باید کرد کند و مال های گران بستاند و از خراج و مواضعت وسی به غزا رود و مال بزرگ بخوانم رسد و ماهیں البای

(۱) العتبی ۲ - ۷۲ (۲) عینی ۲۵۷ جریانی ۱۸ - گردیزی زین الاخبار چاپ سعید نظام برلن ۱۹۲۸، نظام سلطان محمود و این اثیر قاهره ۱۹۲۸ و قابس ۱۹۲۸ و قابس ۱۹۲۸ و تورمیر گریز ۱۹۲۸ و نور قیر گریز ۱۹۲۸ عینی پسند (۳) نظام سلطان محمود ۶۰، سعید حبیب سلطان محمود غزنوی دهلهی ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲

والد ارتفاع میشود (۱) ولی بزودی معلوم گردید که آهند شمالي برای این نوع تشکیلات سیاسی و اداري مساعد نیست و وسائل نظارت بر اشخاص اداري فراهم نمیباشد، قاضی و فرمادنه سپاه نتوانستند در تعیین ساحة فعالیت خودشان باهم پسازند احمد نیالگین غازی های لا هوز و بول هائی را که از جراجانه و حمله بنارس خرفه نموده بودا علیه سلطان استعمال نمود و در نهضه نیلاندی به شورش برخواست این شورش را غروشاندند ولی اضطراب هنچنان ادامه داشتند آنکه در قسمت باقیمانده سلطنت حکومت دو تا را علیغی قرار دادند. میتوانیم بخوبی استدلال کنیم که توسعه بجا تب هندوستان مانوریت واقعی تاریخی غزنویهاست زیرا مرکز قدرت آنها هندوستان در قسمت شرقی (گوشه شرقی) جبال هندوکش واقع شده و بینهای های هند سلطنت نمیباشد - چرافیه نویسان غرب ارزش سوق الکبیری و رول تاریخی آنرا تعزیت نموده و آنرا متحیر و فرقه تجارت هند میشمارند.

وقتی اراضی غربی آنها از دست ایشان برون رفت غزنوی ها توانستند تایک قرن دیگر برسر اقتدار بمانند و درین نوبت متوجه هند وستان شدند همسایه و رقیب ایشان غوری ها بواسطه فرمادنه غلام خویش حکومت اسلامی را تأسیس نمودند حدود این حکومت بحدی وسیع شد که تا آنوقت سابقه نداشت.

از وقتی محمود فرمادنه سپاه سامانی خراسان مقرر شد غزنویها متوجه غرب نیز گردیدند و میخواستند با اتصاف نیز متصوفاتی داشته باشند هند بنظر آنها پیش بول و قدرت انسانی بود و از همین جهت برای اشغال دایمی مناسب دیده نمیشدند.

(۱) تاریخ بیهقی چاپ داکتر فیاض ص ۱۳۰ م ح گردیزی ۰۰۲ و ۳  
 این اثیر قاهره ۸ - و وقایع سال ۶۴۷ - نو زیرگ ۹۰۰ - کذا اصطخری المسالک والموالک چاپ دیکوچ لیدن این حوقل چاپ کریم بمقتبس احسن التقاسیم

پالوت.

کتابخانه

وزاد فرهنگ ایران

مناطقی چون خراسان، خوارزم، سیستان سر زمین های اسلامی و مراکز  
تهرانگه اسلام بحسب میانه راه های تجارتی آسیا از اینجا نیکندشت  
پطور مثال راهی را که لازم بوداد می آمد ذکر نمیکنیم؛ این راه از ری  
عمور نیکرد و پس از پیمودن کناره های جنوبی البرز به خراسان و مادرانه تهران  
بیرسیدار یکطرف میانهای سایریا و روسیه را با خوارزم و خراسان و از طرف دیگر خراسانیه  
را پاک کرمان و خلیج فارس و عمان وصل نیکرد. این جامعه مراکز سین و شهری  
بودند، شهرهارا منابع خود آنها یا ترازیت تجارت مرغه ساخته بود این  
شهرها غالباً در واحدهای زراعتی حاصلخیزی واقع شده بود که رعایت و  
نقیمات آن تابع سیستم های مختلفی بود.

هنر نیکن است مرکز طلا و غلام ولیل ترویتی باشد که چشم معاصرین  
خودش را خیره کرده بود اما از ایران مالیات اراضی ثابتی بدست نیامد و این  
مالیات برای حکومت غزبی که بیخواست قوای نظامی زیر پرچم داشته  
باشد جتنی شمرده بیشه (۱) .

مین سنجوهات است که علت بلع بعضی از حکومت های کوچک رامانند  
خوارزم شاهیان مامونی، صفاریهای سیستان، زیاریهای سواحل کسین،  
آل بویه، کرمافوری، مسالیهای روادیها، خانواده های کوچک کردی چیال  
را روش نیساند آیا مسلطن خودشان برای توسعه مملکت خویش بکی از  
دو قطه را مقدم نمیدانستند. مشکل است بتوانیم باهن سوال جواب دهیم  
سیعود خرو هندران وظیفه نمیدانست که از زیر به او ازت رسیده بود در ۵۴۵ - ۴۰۴  
لشکری را بجانب حصار سرستی حصار یکد هدایت نتوانسته بود  
آنچهارا متصرف شود سوق داد و آنچهارا متصرف شد و حصار دیگری را بحاصه  
نمیوده اما نتوانسته متفق شود. (۲)

(۱) این اثیر تا هر (۸) - ۵ - و قابع ۵۲۵ - ۵ - نورنبرگ ۹۵۹ - ۲

(۲) بیهقی ۵۳۰ - ۷ - گردیزی ۱۰۳ - ۷

در روز سیستان سال ۱۳۷۴، ۱۸ وی شیخ‌های قلمه‌ای بیان را که تفعیل نشده بود  
حصیله برداشی قلمه‌ای رها نمی‌پنجه <sup>۶</sup> میل به شمال خوبی داشت واقع بود  
حصیله سلطان بین قلمه‌ای جهت و نیای تاری بود که بر عهده گرفته بود  
اگرچه در آنوقت اوضاع خراسان اجرا نمیداد به چنین کاری اندام نمود  
بیهقی بحث و زراع را با سلطان راجع بعدم لزوم بیجا بود نا بین حمله قبل  
سیکنده

روایت بیهقی مریحا نشان میدهد که بین سلطان که وارث بنت پدرش  
در غزوی است و در باریان او که جنگ سرحدات شمال هیرنی خراسان و آشورا در  
مقابل بربرهای سیدانه های شمال (خراسان) لازم می‌شودند اختلاف نظر موجود  
بود (۱).

حرفی <sup>۲</sup>ختلی عبیه می‌گوید پس از پرگ می‌گرد طی قایمه‌ای با وی پیوسته  
اصل خزانی است و آنکه خراسان و دیگر فرع است تا آنچه نیشتم نیکو  
اندیشه کند و سخت به تعجب پسیع آیند کند تا من تخت و ملک و ما غالیع  
خانیم.

مشی غزنویها در توسعه پهانی اراضی اسلامی غرب اشغال داییی والقال  
لیدات مالی این ایالات به خزانه خزانی سیاست داشتند، تعقیب این سیاست سلاطین  
پس کفر خلافت عباسی بقداد نزدیک ساخت و رفخار آنان با خلافت قیامت  
پورگ سیاست آنها را با این سیاست روش میکند.

اید داشت که :

پس نوی ها مانند مقلنسن خود سلطانیها و ترکها ای فرمخانیه سنی و ختنی  
بودند علمای خراسان و باوراء النهر طرزداران بدی مذهب سلی و ختنی  
سیاستند و ازین سلطان که نیروی حیات ذهنی و ترکی آنها میکن اشتباوه

(۱) بیهقی چاپ داکتر غیاث ص ۱۳ - ۱۲ .

تسانی بنا کنار آسیای سرکزی باشد بعضی از بزوگترین علمای دین احمدیست  
و شواعر فلسفه اسلام ظهور کرده است اما آنکه مبنی است در بعضی از مواقع  
بعضی از امراه سامانی و قوه خانی به اساسات شیعه های افراطی استعاریتی  
عقیده پیدا کرده است شلا امیر شافعی فخرین احمد اکه دو ۳۳-۹۶۴  
بیرونیه لشمنی کردید و الحمد بن خضرخان قوه خانی که به شعی بعضاً  
از علمای سعیصب بقتل رسید<sup>(۱)</sup> اما راجع به خانواده غزنویه چنین چیزی  
ابدا کنند نشده و تمام خانواده غزنویها تائشو ط سلطانی هردو خانواده باشید  
مقابل بودند<sup>(۲)</sup>

و از اولین و صلح عموی خلوص عقیله بکه خاصه خانواده های ترکی است  
علوم میشود که این مردم بیانی که بتاریگی باین دین داخل شده بودند  
نمیخواستند ب مؤسسات خالص سیاسی و مذهبی مانند خلافت بفاد و مذهب  
سنی مربوط باشد

و علاوه بر این اشتیاق معنوی این اشخاص که بدین تاره وارد شده بودند  
ایشان موقع میداد دلیل اخلاقی برای جنگ با خانواده هایی که در ترددیک  
برگز خلافت واقع بودند پیدا کنند (مانند آل بویه) که اسلام آفان رنگ  
شیعی یا فرق مذهبی دیگروا داشت این خانواده های ترکی قرن یازدهم  
متوجه شدند

(۱) پارتوله ترکستان ۱۹۵۲- ۱۹۵۳

(۲) رجوع کنید باز مژوسی - ری بوسرت در دارالسلام

نیشکلات، ایاسی، اردوی غزنویان، حدود العالم، جایزه مبنیوسکی، لیندن  
لستون، ۸۹، راهی، باین بقوه بیورت تمام خانواده تا سقوط غزنویها به شیعه  
مقابل بودند در متن بالا مطلب اول گرفته ام، و متن دویم در متن اول مذکور شده است

پاچانواده هایی که از اپیشان پس آمدند پیرو مذهب حنفی شدند این مذهب درجهان شرق اسلامی نفوذ داشت و در آنجا غالباً با کلام ماتریدی بحضور بودند. غالباً میگویند که مذهب حنفی آزاد تکر ترین مذهب است و از همین جهت ترکها و سولولها به آن گرویده شدند راست است که حنفی در بعضی موارد کمتر مختگیر هستند اما نظر یه فوق را نباید باسانی تغییل کرد بلطف عقیده غزالی در سه جنبه ظاهر شده است

۱- محو بذلت گذاری در داخل خواه اپراطوری

۲- دو استقرار روابط دوستانه با خلفای عباسی بغداد

۳- استعمال ترقی مذهب اصلی و آزاد ساختن دیگر مذهب اهل بیت

الکبری توسعه چویی به جانب مغرب (۱)

(۱) در سود سایجویها بیتوانیم این موضوع را بوضاحت مطالعه کنیم اینها پس از آنکه در ۱۰۳۵-۱۰۴۰ ایام خراسان گذشتند خود را موالي امداد المؤمنین خواندند اینکه در اخیر صفحه گذشته راجح به آزادی فکری مذهب حنفی گوشتند شدند: (باید این نظریه را به آسانی تغییل کرد) این یک جمله العاقی سعلوم پیشود زیرا درباره آزادی فکری بسیلاندان در فروع ذینما اساسات مذهب بوضیعیم روح خیلی آشکار بوده است مثلاً ایوهجنیه بود که لیاقت خود کفاشت را معیار خلیله در اسلام مقرر کردند نسب و هم او قیاس را کشید دلیل چهارم شرع است و تازیان او متزوك مانده بود وی در مسائل و معاملات بمناد جانعه و حل غواصی و اجمال برخی احکام بجمل قیاس را بکار برد و توانست فقه حنفی را در حقوق جاصع ترین و عادل ترین کوائن اسلامی از هم پنهان کری زیری کند که امروز دزا کفر مردمان و حکومات شافعی هم قادرند مذهب ابوضیعه رسمیت دارد به غرف و عادلات اهمیت پسرزاده افتخار دبرونان فائنه بجزان از بول را کدرا علمای این مذهب (یعنی جایز) نام کردند تا اعیان از از هر و طرفه مروفیع شده بتوانند تفسیر این تسبیلات در فروع مذهب بمهذب سیار اینکه دانستن همه بمطالعه فقه ربط دارد.

این سه بیمار تاحدی با هم آیینه است اینجا آنها را (مخصوصاً معیار دوم  
پسوم آنرا) بصورت جداگانه مورد مطالعه قرار میدهیم :

(۲)

غزنویها در قلعه سلطنت خود شان به فرق مذهبی دیگر آزادی کامل داده  
بودند آنها به آسایش و آسودگی زندگی می‌سیندند واما این بشرطی بود که ایشان  
در امور سیاسی سلکت مداخله نداشته باشند . روی این هرایط سلاطین  
غزنوی به پیشوایان مذاهب دیگر اسلامی احترام مینمودند (بیهقی ص ۳۲)  
گوید و تبیکه مسعود در ۰۴۰ - از روی برگشت به قاضی و رئیس و نقیب  
فرق مذهبی دیگر اسلام خلعتهای فاخره داد) اما راجع بباطیه این سلاطین  
نظر مساعد نداشتند در سراسر قرون دهم میلادی (چهارم هجری) دعات باطنی  
دو خراسان و ماوراءالنهر وارد و نفوذ داشتند باطنی‌ها با خلافی قاطعی رابطه  
داشتند هرچند این رابطه در ممالک دور دست چون خراسان توانست تقویت  
گند ، و برای دولت چون دولت غزنوی ایجاد خطر نماید، اوی با اینکوش  
علایق بالقوای خارجی مخصوصاً توکه با خلافت بقدام سخالت بود، دولت غزنوی  
را لگران ساخته بود و موقعیت می‌داد برای جلوگیری فعالیت آنها انداماتسی  
پشاپرند رئیشاپور در مقابل باطنی‌ها گرامی‌ها را داشتند گرامی‌ها به شخص مثهم  
بودند و علاوه بر آن در عقیده خود خیلی تعصب داشتند و محدود در اوامر سلطنت خود  
محیور گردید دو مقابل آنها قیام نماید و از تقدیر آنها بکاهد اما تامدتسی  
گرامی‌ها توانستند در مقابل باطنی‌ها فعالیت نمایند - غزنویها به علمائیکه  
بعد از عقیده خالص داشتند خیلی احترام مینمودند تا بران به بعضی از دو اولیش  
چندان سخن نمی‌گذاشتند ،

غزنویها از همان اواخر با خطا دوست بودند با وجودیکه سانانها و

قرهخانی‌هاگاهی با خلفای عباسی مخالفت نینمودند و از مخالفین آنها طرفداری میکردند غزنویها این کار را نکردند باین ترتیب وقتی محمد عبدالله‌الواقفی که خود را جانشین اولاد خلیفه‌الواقف میدانست به قلمرو غزنی آمد محمود او را زندانی ساخت تا اینکه جان سپرد (۱) .

علاوه بران سایر اینها که در ۹۹۱-۹۳۸ میلادی جلوس القادر را بخلافت قبول ننمودند او را آله دست آل بویه میدانستند محمود پس از فتح بزرگش در خراسان در فتحناه خود بخلیفه می‌نویسد: پس از آنکه سامانیها القادر را به خلافت نشناختند وی سمجھور گردید مقابل ایشان قیام نماید (۲) با وجود این استدلال محمود به خلیفه در سیاست خویش در مورد اخیرالذکر از سامانیها پیروی نینمود (۳) این مطلب از مسکوکات او که تا ۳۸۹ ه ضرب شده است روشن میگردد . روابط بعدی محمود را با خلیفه، ناظم در کتاب سلطان محمود ص (۱۶۵ - ۵) شرح داده است در اول سلطان با خلیفه رابطه بسیار خوب و احترام کارانه داشت ولی متدرجاً این احترام تخفیف یافت این تخفیف احترام را بقول وی ماء در کوتاهی سلطان در تقدیم فتحناه و هدایا بعد از فتوحات می‌بینیم . معذلک میتوانیم بگوییم که را بشه سلطان با خلفای بغداد احترام کارانه بود .

Abbasی‌ها موقف خود را در مقابل رقبای خویش فاطمی‌ها میفهمیدند آنها تنافض بین دولت را بخوبی میدیدند ساخته فرمانروایی عباسی‌ها درینوقت به بغداد و ماحوال آن منحصر شده بود بقای سلطنت آنها بدرازی که از امرای آل بویه نیز ممکن بود بالمقابل فاطمی‌ها دربار مجلل، اقتصاد مرغه و فرنگ

---

(۱) هلال صیانی چاپ مارکولیوٹ اکسفورت مؤلفه تنوخی، این جوزی این اثیر قاهره (۷) ۲۱۰ و قابع (۳۹۱ ه) نو رنگ ۹۱-۱۱۷ .

پیشرفت‌هه داشتند تا باین ترتیب وقتی در ۱۰۱۲۰۳ - ۱۳ - الحاکم خلیفه فاطمی ناهرتی را پیش‌سقیر نزد محمود فرستاد محمود این سقیر را با وجود اینکه علانیه و بوضع مسالمت آمیز آمده بود توقيف نمود و بقتل رسانید درنتیجه بقول جرباذقانی وقتی خبر قتل سقیر مصر به بغداد رسید و ثبات عهد واراده سلطان علوم گردید زبان افترازانان خاموش و ناموی (سلطان) با مدح وستایش در دربار اسرائیل‌المؤمنین یاد میشد (۱) .

محمود راجع بخلعت حسنک رضائیت کامل داشت . حسنک عضو یکی از خاندانهای معتبر نیشاپور (سیکائیلی) بود و درخورد سالی از اشخاص نزد دربار شمرده میشد پس از آنکه احمد بن حسن میمندی از اعتبار افتاد حسنک وزیر مقرر شد قبل از آنکه بوزارت پرسد بزیارت مکه رفت و چون راه حوالی نجد خالی از خطر دزدان نبود از راه فلسطین و سوریه (که در قلمرو فاطمی‌ها واقع شده بود) برگشت هنگام اقامت خویش در آن جاها از روی بی‌احتیاطی خلعت الظاهر خلیفه فاطمی را قبول نمود و مکاتیب دوستانه آن خلیفه را برآها آوردن به محمود پذیرفت احتمال ایجاد روابط سیاسی بین غزنویها و فاطمی خلیفه عباسی را به وحشت انداخت و سال ۱۰۳۳ - ۲۱۳ می‌باشد وی حسنک را بقریطی بودن متهم ساخت - حسنک این اتهام را بیهوده میدانست و در خفا خلیفه را احمق میگفت اما برای دلجویی او خلعت را به بغداد فرستاد تا آتش زند (۱) اتهام قرمطی بودن حسنک در دوره مسعود دوباره رویکار شد و مطابق فرمان خلیفه ویرا بقتل رسانیدند در واقع حسنک به دوستی با برادر مسعود محمد متهم

---

(۱) رجوع شود به حاشیه ص گذشته ۲ - هلال صیانی .

کرده شد و این اتهام بدست دشمنانش در دربار برای او چیده شده بود مسعود نمیتوانست وزیر را حفظ کند همچنانکه پدرش اورا حفظ کرد (۱) ضعف سیاسی و نظامی خلیفه بحدی است که نمیتوانیم برای سهیم شدن غزنویها به دلیل سادی پیدا کنیم در اکثر آثار معاصر آنوقت می‌بینیم که خلفاً وظیفه خوارالبیه بودند و اثارشی وی نظمی پایتخت حیات خود آنها را تهدید کرد (۲) پس از مرگ مطیع در ۳۶۳ هجری ضرب سکه خلفاً تا مدت ۱۷ سال معطل شد . بعد از نفوذ عباسیها بحیث پیشوای جامعه اسلامی زیاد بود و این نفوذ همچنان دوام داشت تا اینکه در دوره سلجوقیها متدرجًا نفوذ سیاسی قابل - ملاحظه را اوردند این خلیفه بود که نمیتوانست با خلعت به فرمانروائی حق قانونی بدده درجهان اسلام اکثر قدرت بزرگ شمشیر بدست بیآمد اگرچه از دوره صفاریها به بعد این موضوع ارزش خود را از دست داده بود با وجود این میگفتند : درجهان شرقی اسلام تمام سلطنت ها به خلیفه تعلق دارد و فرمانروایان محلی تیولدارهای او میباشند . اما عملاً اینطور نبود در مورد تسلط خلیفه بر اراضی اسلامی به همینقدر اکتفا نمیشد که نام اورا در خطبه ذکر کنند البته بynam او نام فرمانرواء محلی نیز ذکر میگردید در سکه و طراز نیز

(۱) توماس (۱۸۳۸) ۲۷۱ - ۲۰۷۲ نمره M وغیره .

(۲) یعقوبی ۱۸۱ - ۳ رگدیزی ۹۶ - ۱۷ - ابن اثیر قاهره (۷) ۳۱۸ -

۳۲۳ وقایع ۳۱۵ - ۱۶ نورنبرگ ۲۳۹۵۹ - ۲۳۶ .

(۳) یعقوبی ۱۷۸ - ۸۹ رگدیزی ۹۶ گوید ممکن است قتل حسنک شرط سخنی بر صحبت شناختن مسعود از طرف خلیفه بوده باشد .

نام خلیفه یاد میشد، طراز پارچه‌های خانمک دوئی بود که در کارگاه‌های رسمی تهیه میشد و در آن نام خلیفه را پیشتر از نام فرمانرواء محلی می‌نوشتند بعضی از فرمانروایانیکه به فرق مذهبی دیگر تعلق داشتند همین احترام را هم بخیله نداشتند عده‌ای از امراء حتی فاطمی‌هارا پیشوای روحانی اسلام می‌دانستند بسال ۱۰۵۸ هجری خلیفه عباسی مجبور شد از پایتخت خودش برون برود و آنرا به جنral ترکی (بساسی) بگذارد اخیراً ذکر خطبه را در بغداد بنام فاطمی‌ها خواند (۱).

خلفاً مهر خلوص وعیقت ومشروعیت را بفرمانروایان اسلامی بوسیله فرمان اعطاء میکردند و باین وسیله اراضی تحت فرمان ایشان را به ایشان می‌سپردند معمولاً با این فرمان، لوا و خلعت تیز همراه بود و گاهی القاب افتخاری نیزداده میشد در قرن ۱۰ و ۱۱ برای این القاب تقاضا خیلی زیاد بود ولقب روی لقب ریخت تا اینکه ارزش آن کم کم ناچیز شد نظام الملک این عمل تاریخی را تقویح میکند و تصویری مینماید که استعمال ناشی از عدم تشخیص این کلمه امتیازات اجتماعی را تیره میکند امروز پست‌ترین اشخاص لقبی دارد و اگر آن لقب در مسعودی استعمال نکند متأثر میشود و ناسزا میگوید خلیفه حق داشت این القاب را بمردم بدهد القاب سذکور ترکیباتی با کلمات دین، دوله، مله، امه و دنیا داشته در مقابل این القاب باید بالغی پرداخته میشدو این مدرک جزء‌سهم مالیات

(۱) المشطم ۹۲۸ - این اثیر (قاهره) ۸۳۸ - ۵ و قابع ۲۵ هجری تورنبرگ ۷۵ هجری دیناری موجود است که بساسی آنرا در بغداد در رمضان ۷۵ هجری خلیفه فاطمی سکه زده است.

خلفیه را در آن وقت تشکیل میداد (۱) .

اعتبار خلیفه بعیث اعطایه کننده این القاب بعدی بود که دیلمی های آل بویه باوجود اینکه شیعه بودند همیشه سعی نیکردن خلیفه عباسی این القاب را پایشان بددهد و حتی وقتی القاب را انتخاب نمیمودند که از نظر شریعت قابل اعتراض بود سعی نمیمودند رضا ثیت خلیفه را به آن جلب نمایند (۲) علاوه برین این پادشاهان همیشه روی مسکوکات خوش نام خلیفه را قبل از نام خود نیگذاشتند (۳) .

غزنوی های پیشین خلفارا حمایه نمودند زیرا بكمک اخلاقی و برسیست شناختن آنها احتیاج داشتند پس از فتح خراسان ۳۸۹ - ۹۹۹ وقتی بالآخر خطبه بنام القادر خوانده شد خلیفه برای محمود مشهور خراسان ولقب یمین - الدوله و امین الملک را فرستاد و ویرا قهرمان منافع مادی خلیفه و دین شمرد (۴) در ۳۹۲ - ۱۰۰۱ خلیفه ترسیم مبادا بعد ازوی وائق به خلافت برسید بنابران پسرش را ابوالفضل محمد بنام الغالب بالله ولی عهد ساخت و به وجود این مطلب را نوشت واژه خواهش کرد نام جانشینش را در خطبه دا خل کند و نیز روی سکه ها نام او را بنویسد مسکوکات محمودنشان میدهشد که این کار جاست عمل پوشید (۵) .

المنظمه ۹۲۸ این اثیرقا هره : ۸۲۳ ره اوقایع . ۵۷۳ ره فورزبرگ . ۸۲۳ دیناری موجود است که البسییری آنرا در بغداد بضمان . ۵۷۳ بنام خلیفه فاطمی المتصریسکه زده است.

(۱) سیاستنامه چاپ قزوینی و چهاردهی (تهران ۱۳۳۴ - ۱۹۵۶) ۱۵۸ .

(۲) Title of Camedroz ۵۷۳ لندن ۱۲۵ - ۱۲۶ و در موضوع عمومی القاب افتخاری عنوان الالقاب الاسلامیه فی تاریخ آثار قاهره ۱۹۲۷ - ۵۳۸ ره ۶۷ و حسن باشا الالقاب الاسلامیه فی التاریخ و تأییق .

(۳) بمسکوکات آل بویه رجوع شود به کتاب کتاب مسکوکات معاشر Bim کتابلک ۱۵۴ ره ۲۲ زیاور (۱۹۱۰) .

(۴) عتبی ۳۱۷ جربازقانی ۱۳۸ گردیزی ۷۴ - المنظم ۵۳۸ ره ۵۳۷ و نیز رجوع شود به ارنیز اثرادی غزنویها . (۵) رجوع به ماده هم شود .

پس از مرگ تاھری خلیفه برای محمو دالقاب نظام الدین وناصرالحق را فرستاد (۱) در ۲۱۷ - ۱۰۶۶، محمود بسمات در شبه جزیره کاتیاوارحمله برد این عمل باعث مسرت سلمانان شد و خلیفه لقب کھفالدوله والاسلام را برای او بالقاب دیگری برای دوپسر و برادرش فرستاد هریکی از آنها القابی رامبئی برقدرت دنیاپی پادشاه و خلوص نیت در دین دریافتند علاوه بران خلیفه منشوری به محمود فرستاد و در آن مستصرفات او را در هند و خراسان و نیم روز و خوارزم تائید نمود و عده داد که سلطان هر که را بخواهد جانشین او باشد خلیفه قبول دارد (۲) بحران جانشینی پس از مرگ محمود در ۳۴۲ - ۱۰۳۰ موضعی تائید خلیفه را مهتر ساخت محمد ولیعهد رسمی به پشتیبانی فرماندهان نظامی و مأمورین ملکی جانشین پدر گردید مسعود در ایران غربی بسرپرورد و از پرکر سلطنت بسیار دور بود او را پدرش به آنجا مقرر نموده بود و ایالاتی را که تازه از آل بویه و کاکویه احفهان و سرافیریهای تاروم گرفته بودند اداره کنند او همچنانکه قبل ازین گفتیم از مرکز امپراتوری بسیار دور بود و بنا بر این جای شبه تیست که محمد پاید با تمام ساعی برای مقابله و تقسیم قدرت مقابله کنند برای تلافی این زیان جغرافیایی مسعود خواست تائید خلیفه را بعیش جانشین پدر بدست آرد ظاهراً اینطور معلوم نیشود که برادرش فرست نیافت

(۱) عتبی ۱۱۱۲ و جریا زقانی ۹۰، المنتظم ۲۱۵۷ - این اثیر قاهره ۷ - ۲۱۱ و قایع ۳۹۱ ه تورنبرگ ۹۱۷ و جراس و تو ماس ۲۷۳۱۸۳۸ ۵۹۵ - ۳۰۹۵ BM ۲۱۱ - کتللاک ۲۳۳۲ - ۱۳۳۳ - و قنی الغالب ۹ . ه درگذشت در ۳۴۱ - ۱۰۳۰ پسردیگر ابو جعفر عبدالله بلقب قائم پامره الله خلیفه شد المنتظم ۲۹۲۷ - ۸۰۳۸ ر. ۲۹۲۹ - این اثیر و قایع ۳۰۹ - ۳۲۱ تورنبرگ ۹۰۱ - ۲۸۹ (صفحة اول این نمره‌ها).

(۲) المنتظم ۵۳۸ - این اثیر ۷۷ و قایع ۳۰۳ تورنبرگ ۱۷۱۱

بابغداد رابطه سیاسی قایم کنند مسعود قبل از آنکه از اصفهان بیرون برود از خلیفه خواهش کرد وی را برسیت بشناسد و خلعت ولوا و لقب برای او پفرستد جواب مساعد خلیفه مسعود را در ری بسیار خوش ساخت و امرداد شیبوربنوازنده دهل بزنند و آنرا در اجتماع عمومی بخوانند نسخه های جواب خلیفه را گرفتند و آنرا به اصفهان و مناطق دیگر جبال ، گرگان ، طبرستان و هرات فرستادند این کار برای آن بود که مردم آنجاها بدانند که وی نائب خلیفه امیرالمؤمنین و جانشین پدرش میباشد (۱) .

سفیر خلیفه ابو منصور هاشمی در نیشاپور در شعبان ۲۲۱ و آگوست ۱۰۳۰ میلادی سلطان را ملاقات نمود در آنجا دعوت مفصلی باختخار او تشکیل شده بود وی با خود هدایای بسیار قیمتی آورده بود این هدایا شامل بود برعبا های بسیار گرانبها که یکی از آنها برنگ برقم عباسی ها سیاه بود علاوه بر آن ده اسب بازیهای گران قیمت همراه فرستاده شده بود ولی منشور والقاب مسعود را خوش ساخت القاب را بیهقی « ناصرالدین الله - حافظ عباد الله منتقم من اعداء الله ، خلیفه خلیفة الله امیرالمؤمنین » مینویسد .

مسعود این القاب را اسلحه مهمی مقابله برادرش میدانست زیرا اینها ارزش اخلاقی نهی برای او نزد مسلمانان داشت بنابران دوباره امرداد که نسخه های منشور و جزئیات القاب باطراف بادخیس و خراسان فرستاده شود تامرد میشتر ازین طرفدار او گردند. (۲) یکسال بعد از ۱۰۳۲ میلادی - القادر خلیفه

---

(۱) بیهقی ۱۷-۱۸

(۲) ۲۲۹ - ۲۵۰ گردیزی سفر خلیفه را ابو سهل موسی بن منصور و بن الفلح گردیزی از اولاد امیر گردیز در عهد سامانی ابو منصور را فلح بن محمد بن خاقان گوید رجوع شود به گردیزی ۱۱ .

درگذشت و برادرش قایم بجای او نشست تا اینوقت سعود خودرا روی تخت استحکام بخشیده بود و عده‌ از مخالفین خودرا تبعید کرده بود یا پتل رسانیده بود او خودش خودرا قوی میدانست و این قدرت اورا در شرایطی که در موقع برسمیت شناختن خلیفه جدید به او پیشنهاد میکند سببیم چون از مرگ خلیفه ( قادر ) شنید تا مدتی آنرا مخفی داشت ازینجا معلوم میشود که سلطان بیخواسته است شناسائی خلیفه جدید را بتویق اندازد و شرایطی برای این کار داشته باشد پذیرایی سفیر خلیفه ابویکر محمد بن محمد سلیمانی الطوسی بسیار مجال بود این کار را سلطان ازین جهت کرد که بیخواست عظمت و قدرت دربار غزنوی را به اوضاع بدهد .

سعود در عوض شناسائی خلیفه سه شرط را پیشنهاد نمود :

- ۱ - منشور جدیدی باید برای تمام ایالات خود دریافت دارد .
- ۲ - خلیفه نباید با دشمنان غزنویها ( قره خانیها ) رابطه مستقیم داشته باشد ، مخصوصاً آنکه بدون اجازه غزنویها برای ایشان منشور والقب نباید بفرستد این تقاضا مطابق مقاوله‌ای است که در دروان محمود موجود بود ( ۱ ) .
- ۳ - اینکه خلیفه به نقشه سعود در توسعه بجانب غرب موافقه داشته باشد .

این قیود و شرایط نشان میدهد که سلطان اسیزاطوری خود را مقتدرترین اسیزاطوری جهان شرق اسلامی میدانست زیرا ادعای او در اینکه وی باید

( ۱ ) وقتی خلیفه به خوارزم شاه مامونی ابوالعباس مامون بن مامون لقب خلعت و منشور فرمیاد و اورا عین الدوله وزیرالمله خواند شاه از ترس محمود نتوانست این اعطای خلیفه را در پایتختش گرفتگانع علنا پذیرد رجوع شود به ترکستان بارتولد ۲۷۵ ناظم ۵۷ ...

و سیله مراوده بین بغداد و قره خانی ها باشد اقدامی است دلیرانه ظاهراً خوف از رقیب لایق وزرنگک چون ینالنگین سمرقند و بخارا وقدر یوسف کاشغر وختن اورا باین کار واداشته بود فهرست ممالکی را که مسعود برای ادخال در منشور داده بود بدون شببه برای این بود که خلیفه وسعت اراضی اورا بشناسد این اراضی عبارت بود از : خراسان ، خوارزم ، نیمروز ، زابلستان تمام هندوستان ، سند ، چغاتیان ، ختلان ، قبادیان ، تربز ، قصبار ، مکران والستان ، کیکانان (۱) ری ، جبال ، اصفهان ، تمام علاوه های که تاحلوان گرگان و تبرستان میرسد .

بالاخره هدایای مبهوت کننده بخلیفه فرستاده شد این هدایا بقول میمندی وزیر عبارت بود از : ۲۰۰۰ من نیل برای شخص خلیفه و ۵۰۰۰ من برای درباریان او برعلاوه هدایای تقدیمه که بروز خواندن خطبه بنام خلیفه جدید داده شده بود با هدایای قیمتی دیگری که سکن بود شخص سلطان بفرستد مقداری هم باید بسفیر داده میشد این مقدار را وزیر (۱۰۰۰۰ درهم) و عبا های فاخر تعیین کرد .

مسعود میخواست تزیید ثروتش را بخلیفه بفهماند در اخیر ترای او صد پارچه لباس فرستاد که ده پارچه آن از طلا بافته شده بود اشیای آتنی نیز جز هدایا بود ۵۰۰ کیسه مشک - ۱۰۰ کلچه کافور - ۳۰ قبضه شمشیر هندی یک طاقه عبای طلائی که ۱۰۰۰ مثقال وزن داشت مکلال بجو اهر . عدد لاجورد و ۲۰ عدد لعل بدخشان . اسپ ختلی و ۵ غلام ترکی - سفیر هم از مسعود عبائی را در یافت کرد که ۵۰ مثقال زر وزن داشت واژجنس

---

(۱) کیکانان والستان ووالس شهرهای قصداریاتوران در بلوجستان شمالی است کیکانان پایتحت پادشاه توران بود لوسترانع آنرا باقلات حالیه تطبیق میکند حدودالعالم ۱۳۵۳ .

عباسی بود که معمولاً به فقهای بیدادند علاوه بر ان یک اشتر و ۲ - اسپ و (۱۰۰۰ درهم) . ۲ طا قه عبای قیمتی باوداده شده بود وزیر شخصاً یک اشتر ۵ دینار و ۰ ، طاقه عبايان علاوه نمود (۱) .

این نمایش هدایا اثر سطوب را داشت - بسال ۳۴۳ هجری سلیمانی سفیر خلیفه در نیشاپور نزد مسعود آمد هدایایی مشتمل بر زرده و اسپ و منشور تامه سطوب را در پوش سیاه معمول زبان آورد فرمان مسعود بر سملکتهای موروث مکتب و آنچه بتازگی بگیرد تائید شده بود - مسعود میاستش را اعلان کرد و خود را حاجی دین در مقابل کفار و اسماعیلی ها خواند عماهه و شمشیر را پیش آور دند سلطان گفت عماهه را که سیخواهم بر سر بیندم باید ناصرالدین آنرا بینند شمشیر را بر کشید و اظهار داشت زنادقه و قرامط را باید از بیخ وین بر کند .

سنت پدرم یعنی الدوله والدین باید مرعی باشد علاوه بر ان اراضی دیگری که هنوز بدست دشمنان است باید بز ور شمشیر سطیح گردد (۲) اینواقعه انتهای قدرت مسعود را نشان میدهد . دیری نگذشت که ترکمنها برخاستند و قضای کشوری تیره شد . یک سؤاله باقی میماند که حل گردد و آن اینکه شجره نگارا تریشی ز مباور میگوید : مسعود در نیشاپور و همدان تا ۳۴۳ - ۱۰۳۳ نام خلیفه قادر را روی مسکوکات نگهداشته بود در حالیکه قادر ۳۴۳ وفات نموده بقول او این کار باید علتی داشته باشد که هنوز بعابرستی معلوم نشده تنها راه حلی که میتوانیم بیاییم این است که مسعود با وجود آنکه نام خلیفه جدید را در خطبه ذکر نمیکرد از ذکر نام او (القائم) در مسکوکات

---

(۱) رجوع شود به بیهقی ۹۷۸ - ۶ .

(۲) بیهقی ۳۶۲ - ۷۹ .

خود داری کرد و منتظر اجرای تقاضاها یش از خلیفه بود اینکه بین مسعود و بغداد اعتماد کامل وجود نداشته از عمل سلطان هنگام حرکت دوسفیر خلیفه علوم میتوود سفرای مزبور در سحرم ۲۲۳ دسمبر ۱۰۳۱ جنوری ۱۰۳۲ جانب وطن حرکت کردند هنگام حرکت مأمور مخفی با همراه کرد تا هرچه از کوچک و خورد واقع میشود بُوی اطلاع دهد (۱) .

سفرای خلیفه تاریخ اثانی ۲۲۳ مارچ ۱۰۳۳ نزد مسعود نیامند و شاید وقتی مسعود مطمئن شد خلیفه خواسته های او را عملی میکند نام ویرا در سکوکات جادده سکه های دیگر غزنوی که در ۴۳ هم با بعد از آن ضرب شده نام قایم را دارد (۲) .

(۶)

دیدیم که غزنوی ها با مقام خلافت رابطه خوب داشتند واز نفوذ اخلاقی آنها استفاده میکردند راست که (همچنان که قبل ازین دیدیم) از این رابطه نیک تیتوانست منفعت نظامی یا سیاسی بدست یاید زیرا قدرت مادی خلافت درین وقت تعریف نداشت آن بُویه در اکثر جاهای عراق و ایران غربی نفوذ و قدرت مادی داشتند بنابران آنها می توانستند مراسم مخصوص خود را به آزادی اجرا کنند (۳) آنها میتوانستند مأمورین دولت را بر خلیفه تحملی کنند اگرچه خلیفه گاهی از اجرای آن خود داری نمینمود . باوجود این - این فشار برای خود

(۱) بیهقی ۲۹۶ - ۵

(۲) شلگدو B.M. Catalogue ۱۹۱۲ نمرات ۶-۱۵۷ ص ۵۳۰-۵۲۳ زیباور Whz ۳۵۱

(۳) المنتظم ۷۷۷ ر.۵۱ ر.۱۹۱، این اثیر قاهره ۷۷۷ ر.۱۲ و قایص ۲ ۳۵۲ فورنبرگ ۸ ر.۳۱ ر.۲۱

حدود معینی داشت و آل بویه نمی توانست در تمام کارهای خلیفه مداخله نماید  
بنویس آنها هم نبود که دست خلیفه را بکلی از کارها کوتاه نماید زیرا از طرفی  
نمکن بود حس ترحم مردمان دیگر به طرفداری خلیفه بر انگیخته شود از طرف  
دیگر عباسی ها را آل بویه لازم داشتند زیرا میتوانستند ایشان را مقابله اطمینان  
استعمال کنند . اگرچه آل بویه وفاطمی ها نقاط مشترک مذهبی باهم داشتند ولی  
منافع سیاسی و تصادم آنها در قسمت های سوریه و جزیره براین چربی میکرد این  
جاست که خلیفه در ۱۰۱ ه توانست بهاءالدوله را وا دارد لشکری مقابله  
فرمانروای سوچل قرواش بین مقفل بفرستد قرواش تابع فاطمی ها شده بود القادر  
در حقیقت ال بویه را برخود بار نمی دانست بعد از عبدالدوله وحشت قدیمی دیلمی  
این خانواده تحقیف یافت این خانواده تجزیه شد و یعنیگهای داخلی گرفتار -  
گردید در اواسط قرن ده چند خلیفه پیغمبر مردند و یکی بعد دیگری بخلافت نشستند  
القادر والقایم ۸۲ سال متفقان سلطنت داشتند و در گذشتند علت  
واقعی خوف خلیفه مربوط بخارج نبود بلکه شورش داخلی خود ب بغداد اورا پریشان  
ساخته بود فرق مختلف مذهبی و ترک و عساکر دیلمی یکی مقابله دیگری -  
چنگیدند و عیار ها فعالیت داشتند و اگر سورخی در یکی از سال ها حادثه ای را  
در پایخت نتویسد مطلب غیر طبیعی است .

بعد از اینکه خلیفه تحت حایت و قیموم بیت ال بویه بود مطلبی است واقعی  
از پنجاست که مخالفین ال بویه میتوانستند پکوینند که خلیفه را باید از قیمومیت  
وسرپرستی ال بویه بیرون آورد رابطه محمود بال بویه گرچه دوستانه نبود خراب  
هم نبود تا آخر سلطنت وی فقط یک تصادم بین او وال بویه رخ داد و آن در کربلا  
بود وی نتوانست از داخله در چنگ جانشینی خود داری نماید در ۷۰۷ هـ -  
نائب الحکومه کربلا قوام الدوله ابوالفوارس مقابله برادرش سلطان الدوله  
فرمانروای فارس قیام نمود ولی مغلوب شده بوده بست گریخت و از محمود کمک

خواست محمود لشکری فرستاد اما توانست وی را سلطنت را ماند. (۱) غیر از این روابط بال بوبه عادی بود در سلطنت مسعود جلال الدوله امیر عراق ادعا کرد که محمود بطیب خاطر مداخله در امور کرمان را ترک گفته بود واقعاً محمود در اوخر سلطنت وقتی جنگی در کرمان روی سرالله جانشینی برخاست درا سور آنجانداخته ننمود.

کرمان و ایام بانی که در قسمت های شرقی و شمالی آن ایالت واقع بود از امپراتوری غزنی قطع نموده بود علاوه بر آن این ایالت از نظر پیداوار بهم بوده ایران مرکزی بیشتر میتوانست توجه یک امپراتور را جلب کند زیرا شهرهای مهم تجارتی و اقتصادی چون ری و اصفهان و قزوین داشت رسیدن پایان جاهای از خراسان مشکل نبود مخصوصاً اینکه ایالات کسپین و گرگان و طبرستان پتصرف ال زیار بود و آنها با غزنیوها دوست بودند ال بوبه و سامانی ها بر اراضی بین جبال و خراسان بسیار جنگیدند و سامانیها برای پیش آوردند ری مصروف زیادی نمودند (۲).

اگر بهانه برای مداخله در ایالت ال بوبه پیدا میشد سلطان غزنی نه تنها وضع خلیفه رادر بغداد بیان میکشید بلکه علاقه خود را برای باز کردن راه حیج بن عراق و هارس اظهار مینمود هرسال خراسان و منشرق جمعیتی از حجاج را بحجاز میفرستاد ویرای رهنمائی آنها فرمابویان غزنی یکی از درباریان مقتول را مقرر مینمود - جنگهای برادرکشی بین ال بوبه نازاختی هایی در کشور خود شان ایجاد نموده بود و نیز بعلت ضعف خودشان نهی توانستند نفوذ خود را بر بیان گرد های سرحدات همجاور قایم کنداش طوایف بدیهی همیشه بر کاروان

(۱) عتبی ۲۰-۵-۲۱ چرباذ قانی ۲-۲۳ این اثیر، ۹۵ و قایع ۷-۱۷ هـ قوربیگ روز ۲۷ آذر ۱۹۷۲ - نظام سلطان محمود ۳-۱۹۷۲

(۲) بهقی ۲۶۲ - ۳

حجاج دونجود حمله بیکردنده سورجین علی الاکثر میگویند در آن سال ها سفر در عراق و خراسان آسای نبود مردم شکایت نامنی راه راهه سلطان غزنه کردند میخواستند ایشانها متوجه این مسئولیت بسازند ابن الجوزی در وقایع سال ۲۱۲ - ۹۰۰ میتوسل :

سفر عراق بسال ۱۱۱- ۹۰۰ مطلع شد بسال ۱۱۲- ۹۰۱ بعین الدویله ابوالقاسم محمود متولی شدندو گفتند تو پادشاه اسلام و مقتدر ترین هملاطین روی زمین هستی هرسال سر زمین جدیده یا او راضی کفار را فتح کنی ولی اجر خداونه در مقابل باز کردن راه زیارت مکه بزرگتر بخواهد بود و ابن سالمه بیشتر پاید سورد توجه تو قرار گیرد (پلور بن حسینیه فرماینده کردی همدان و دیناور ۳۶۹ - ۹۰۵ - ۹۷۹ - ۱۱۲ سلطنت داشت) تابدیت بیست سال و سائل سفر حجاج را بادادن بیول و مشوره فراهم کرد و هر یکی از مردم وطن تو در حیثیت و اعتبار نسبت به مردم هر کشوری سبقت دارد پس به صالح خداوند قیام کن خداوند عالی و متعال است اند کمی در راه او متوجه باش (۱) .

سنه سال بعد حجاج خراسان از راه او ارضی قاطمی سوریه و جزیره برگشته در ۲۱۹ - ۹۰۸ بعضی از خراسانیها و سواحل خلیج فارس پکشی جانب جده رفته زیرا راه دیگر در طول فارس مستود بود (۲) این وقایع به سلطان خوب موقع بیاد در امور غرب مداخله کند مخصوصاً مسعود در

---

(۱) المتقطم ۸ ر ۲ رجوع شو دبه ابن اثیر قاهره ۷۷، ۲۱ وقایع ۲۱۲ تورنبرگ ۹۰۹ باثر این درخواست محمود قاضی القضا خود ابو محمد ناصحی والرسود رهنمائی حجاج را بر عهده بگیرد و بیو ۴۰۰۰ دینار داده تا برای حفظ امنیت یعنی بدويها بخش کشد .

(۲) المتقطم ۸ ر ۱۱- ۳۶۱- این اثیر وقایع ۱۵- ۹۰۶ تورنبرگ ۹۰۹- ۲۹۱- این اثیر وقایع ۳- ۹۰۷- راجع بمعنی نام دیلمی به F. Jash در Iranischer Rجوع شود .

۱۰۳۳ - ۲۲۲ لشکری را فرستاد و این لشکر فرانزروای دیلمی و ساوه و قسم شهر نوش بن ولکین را گرفت و بقتل رسانید او پنهان کرد و با هجاج بدرفتاری میکرد و از حاجج حق عبور بیگرفت (۱) در موقع دیگر نیز مسعود برای باز کردن راه حاجج بدهمه اقدام نمود و در آن از قتوحات خود بیحت میکشد. محمود در آخر عمر میباشد عدم مداخله را در اراضی آل بویه ترک گفت و بران حمله برد ، و فرانزروای آنرا از عهده اش بر کنار ساخت حاکم روی مجدد الدوله ابوطالب رستم بن علی نام داشت تایکسال قبل مادر مجدد الدوله (سیده) با کمال قدرت پری فرمان بیداد و نمیگذشت پرسش آزادانه حکومت کند و بن ازانکه مادر درگذشت و پسر باید مستقیماً قدرت را بدست میگرفت نتوانست بخوبی از عهده کارها برآید لشکر دیلمی از فرمان پیرون رفت و وی مجبور شد از مخصوص کمک بخواهد قبل محمود بخواست شهری که از نظر اقتصادی و سوق اجتماعی ارزش خاصی دارد بتصفیر (سیده) باشد و چون میمندی وزیر از سلطان پرسید چرا بیش ازین در انور آنجا مداخله نموده سلطان با تبسیم جواب داد اگر در آنجا من دی حکومت میکرد لشکر قوی در نیشاپور نمیگذاشتم و چون در آنجا زنی حکومت میکند و آل بویه پری را برای خراسان خطری نمیداند (۲) . محمود اگرچه بدعوت مجدد الدوله به روی آمد ظاهر آدر دوره سیده بخواسته است حمله ای بر خراسان بنماید این دعوت بدوا موقع داد شهر را غارت کند و بعضی از مردم آنجارا بکشدو خزانی زیادی را با خود بفرزند بیاورد محمود بخواست برای این کارها توجهی داشته باشد دور کردن باطنیه ، مزد کیه ، معترله از جبال که ضلع مجدد الدوله باعث انتشار آنها گردیده بود تو جیه خوبی بحساب میآمد . محمود در زبان سلطنتی هدایای باشرح جنگها برای خلیفه می فرستاد درین سوره نیز فتحنامه ای مستقیماً از خیام سلطان بخلیفه فرستاده شد محمود درین فتحنامه بحالت

(۱) بیهقی ۲۶۲ (۲) بیهقی ۲۶۲

حمله خود را تحلیل میکند (۱) مسعود در اوائل سلطنت از اینکه خلیفه القادر اورا  
جانشین پدرش شناخته بود هنون او بود علاوه بر آن تسخیر ری و بطیح ساختن امراء  
کوچک کردنی و دیلمی در جبال و تجهیل قیومیت بر علاوه الدوله بن کاکویه  
غزوی ها را در ایران قدرت واقعی بخشید سلطان جدید استعداد پدروش رانداشت  
و دیری نگذشت که این مطلب موضوع بحث مشاورین و دربار قرار گرفت جاه  
طلیعی او باندازه پدرش بود اما قدرت اراده و عمل محمود رانداشت و در قضاوت  
نیز پایانه محمود نمیرسید امپراطوری غزوی بحدی بزرگ شده بود که يك نفر  
نهن توانيست آنرا بدريستي اداره کند علاوه بر آن عناصر شکنندگی در آن ديده میشد  
این عناصر عبارت بود از: اول غزها که حملات ایشان در سرحدات ایران  
شهریور شده بود، ثانیاً سلاح و قیها که استحکامات نظامی غزویها را از خراسان تهدید  
مینمودند، فتوحات جدید بطرف غرب تا وقتی ادامه داشت که خطوط مواصلات  
بین ری و خراسان بدست غزویها یافتد و در اواسط دوره مسعود ترکمانها این  
سفر را بسیار مشکل ساخته بودند.

معدالک در اوائل سلطنت مسعود فکر توسعه امپراتوری را بجانب غرب درسر  
می بروز آورد خلیفه را باید از دست ال بویه رهابی میبخشدید حمله بزرگی در مقابل  
فاتمیها صورت میگرفت و نیز در جهادیکه مقابل بیزانسی ادامه داشت باید  
شرکت میکرد، بیزانسی ها تحت فرمانروایی حکمران مقدونی سرحدات  
اسلام را در شمال افريقا عقب میزدند در نیشاپور خلیفه ادعای مسعود را قبول  
کرد وی اراضی را که بتازگی مسعود در ایران مرکزی و غربی فتح نموده بود  
برسمیت شناخت و اراضی را که در آینده نیز در شرق یا غرب فتح کند از وی  
دانست (۲) مسعود دو نامه که به قدرخان یوسف در قسمت بدست آوردن —

(۱) بیهقی همانجا

(۲) بیهقی ۹۷

اقتدار خویش می نویسد میگوید : پس از مرگ پدر خلیفه همیشه بوی مینوشت  
که به بغداد برود واورا از شرگروه اذناب نجات دهد .

سعود وقتی سلطنتش را استحکام بخشید سیاست تهدید آمیزی را در مقابل  
آل بویه در پیش گرفت علت قبلی که عبارت از صاف کردن راه حجاج بود ازیان  
رفته بود اما کرمان که قبلاً پدرش در آنجا مداخله نموده بود نقطه خوبی برای  
حمله شمرده میشد سعود تهدید خود را این طور آغاز میکند :  
و دستور دهد که از جانب سیستان قصد کرمان کرده آید و از جانب کرمان  
قصد دuman و قرامطه را برآنداخته شود و لشکری بی اندازه جمع شده است و بزيادت  
ولایت حاجت است و لشکر را ناچار بکار باید کرد اگر حرمت درگاه خلافت را  
نبودی لاچار قصد بغداد کرده آمدی تاره حج کشاده شدی که مارا پدر برای  
این کار ماند و چون وی گذشتندش اگر سارا حاجتمند نگردندی سوی خراسان  
با زگشن بضرورت امروز بمصر یاشام بودمی و مارا فرزندان کاری در رسیده اند  
و دیگر میرسند و ایشانرا کار باید فرمود و بال بویه دوستی است و آز ارایشان  
جسته نیاید اما باید که ایشان بیدارتر باشند و جاه حضرت خلافت را به جای  
خویش باز برنند و راه حج را کشاده کنند که مردم ولایت را فرموده اند  
تا کار حرج راست کنند چنانکه با سالاری ازان مابروند و ما اینک حجت گرفتیم  
و اگر درین باب جهده نرود ماجد فرمائیم که ایزد عزذکره مارا ازین پرسد  
که هم حشمت است جانب ما را و هم عدد و ال تتمام و لشکر  
بی اندازه (۱) .

بهانه باین ترتیب عبارت بود از ضعف حکومت آل بویه و از اثر آن مزاحمت  
مردم ابوالفوارس قوام الدوله برادرزاده کالجار حکومت خوزستان و کرمان  
وفارس را درین وقت تحت لقب عماد الدین بدست داشت سعید میخواست از

(۱) بیهقی ۱۹۱ - ۲

خرابی اوضاع استفاده کند و انتقام خود را از عmad الدین به نسبت کمکی که با عmad الدله کاکویه نموده بود بگیرد در نظر داشت حمله‌ی هم از راه سواحل خلیج فارس و کربمان بر عمان نماید عمان از دوره عmad الدله و برادرزاده‌اش عباد الدله در تحت تصرف و حمایة آل بویه بود در اوائل سلطنت سعیدیکی از پیشوایان محلی ابوالقاسم علی بن الحسین بن مکرم بعیث تیوله‌ارآل بویه آنجارا اداره میکرد ولی در آنجا نه تنها قریطی‌ها که سعید آنها را در فامه خود ذکر نماید بلکه خوارج اباضیه نیز اوضاع را خراب ساخته بودند (۱) .

لشکر معز الدله از آله و سیراف از سواحل فارس حرکت نمود و از خلیج فارس عبور نموده و بر عمان حمله کردند اما رابطه اقتصادی و نزدیکی بین سکران و عمان همیشه منسدود بوده و این مطلب که غزنی‌ها از آنجا ها مقابل عمان موقوفانیه حمله نمایند غیر ممکن نبود با وجود اینکه غزنی‌ها اصلاً قوه بری بودند و در پیحریه تیغره نداشتند (۲) اینکه غزنی‌ها در عربستان حکومت کنند یکجا از اسکانات تاریخ است که نتوانست جامه عمل پوشد .

لشکر غزنی ، لشکری که برای رویکار کردن دست نشانده سعید - ابوالمعسکر در کربمان بکار رفته بود موفقانه کربمان را بدست آورد (۳۲۳) - (۱۰۳۳) جلال الدله به سعید نوشت ازین تعرض اعتراض نمود و شکایت

(۱) این اثیر ۸ ربیع ۲۰ و قایع ۳۲۸ - تورنبرگ ۹ ربیع ۳۱ راجع بعکرسی‌ها رجوع شود به S.n. Stern, A.D.L, Bwar

اندر ابوکالجار در The buway hid

(۲) حمله محمود در ۱۰۲۷ ربیع ۱۸ مقابله جتها در سند نشان فمیدهند که غز نو بیها قوه بعیریه سنظم داشتند هر چند این قوا برای آبهای داخلی باشد درین موقع سلطان ۳۰۰ کشتن جمع نمود این برای حمل عساکر نیزه داران و نفت افگن‌ها تهیه شده بود کشته‌های مذکور را بامیخت های بزرگ مجهز ساخته بودند گردیزی ۹۰۸۹ ناظم سلطان محمود ۲-۱۲۱

کرد که این اقدام سیاست عدم تعریض را که بین او و محمد وجود داشته  
تفرض میکند . و امیر بغداد که با امیر ماضی صحبت داشت و مکاتیب و مراسلات  
ازین حدیث بیازرد و رسولی فرستاد و بعتاب سخن گفت و جواب رفت که آنلاحت  
ازدواج‌جانب بولایت ما پیوسته است و مهمل بود ورعایا از مفسدان بفریاد آمدند  
و بر ساری‌پنهان بود مسلمانان را فرج دادن و دیگر که امیر المؤمنین مارامنشوری  
فرستاده است که چنین ولایت که بین خداوند و تیمارکش بیشیم بگیریم .

امیر بغداد درین باب با خلیفه عتاب کرد و توبیدی نمود جواب داد که این  
حدیث کوتاه باید کرد بغداد و کوفه و سواد که بر بالین ماست چنان بسراضیط  
کرده تیامده است که حدیث کربان بساید کرد و آن حدیث فرابرد و آز از  
دریان نباید و ترسیدند که کربان بازستندی که لشکرهای مابران جانب  
همدان نیرو میگیرد و دریم آن بودند که بغداد نیز از دست ایشان بشود (۱) .  
حوادث طوری شد که سلط غزنوی ها بر کربان توانست بیشتر از چندماه  
دوام کند مردم از طرز حکومت مخصوصاً مالیه‌گیری عمال غزنوی قاراضی  
بودند ایشان مجدد الدوله آل بویه را دعوت نمودند ولشکری تحت فرمان  
عماد الدین وزیر ابوالمنصور العادل بن ماقنا لشکر غزنوی را از کربان بیرون  
کرد (۲) ولی موضوع شکایت راه حجاج ابتکار هنوز هم بدست مسعود بود  
خلیفه دویاره نوشت که به آل بویه امداده است راه‌ها را منظم بسازد و آب  
انبارهای طول راه ترمیم و درست کند و کاروان خراسان وساوراء النهر اکنون  
میتواند ازین راه عبور نماید سعید بن ابران یکی از افسرهای عالی رتبه «خواجه  
علی میکالی» امر کرد واورا سالار حجاج (امیر الحجاج) تعیین نمود (۳) .

---

(۱) بیهقی ۳۳۰ - ۱ (۲) بیهقی ۱-۲۳۰

(۳) بیهقی ۳۳۲-۹-۳۳۲-۵۸-۳۵۳۷-۵۷-۲۲-۲۸۲۵۹۴ نورنبرگ (صفحه ۲ این عدد)

( ۷ )

مأخذ نادر قسمت روابط بین غزنه و بغداد در اواخر سلطنت مسعود یعنی بعد از ۱۰۳۸ - اطلاع بدست نمیدهد ممکن است رو ابط سیاسی دوام داشته باشد آنهم به پیمانه کمتری ولی متغیر عمده غزنویها مسئله برسمیت شناختن جانشینی وجه طلبی ایشان در تصرف اراضی غرب پرآورده شده بود سلطان بدفع سلجوقیها مصروف بود با تأثیر فشار متعدد آ ل کاکویه و تر کماهله - غزنویها مجبور ر شدند بعضی از اراضی مستصرفة خود را در ری و ایران غربی ترک پگویند خطوط مواصلات بین خراسان و غرب و بین خراسان و خوارزم نمیتوانست پدرستی حفظ شود این چیزها رابطه مستقیم را با بغداد مشکل میساخت

پس از حمله مسعود بر اسل در زمستان ۶۲۲-۳۸۰ نظر سلطان راجح با تغییر یافت - بیهقی میگویند حمله سلطان بسیار شدید بود عده‌ای از مردم به بغداد و سکه برای شکایت رفتند بعد از شکست دندان قان و ثیقه مکاتبه مسعود با خلیفه موجود نیست گروی بقره‌خانی‌ها (ارسان خان بن قادر خان یوسف) نامه نوشته است از اوضاع شکایت نموده وازو مقابل سلجوقی‌ها کمک خواسته (۱) پس ازانکه خراسان از دست رفت مسعود نمیتوانست بفتحات خود جانب غرب ادامه دهد و خلیفه را رهایی بخشد علت مهمی هم برای هردو طرف موجود نبود که یکی به دیگری متول شود آینه ایران بعد ازین بدست سلجوقی‌ها بود (۲) و (۳) .

(۱) بیهقی ۶۳۰ - ۳ - ۰

(۲) نامه قایم را قلقشندی در صبح الاعشاء (قاهره ۱۳۳۱ - ۱۹۱۳)

(۳) ثبت نیکند . میگویند این نامه بمسعود بن محمد نوشته شده بود در آن شکست «البساری» توضیح شده (۱۰۶۱) اسامیه اصلان بنام ابراهیم بن مسعود است .

(۴) مطابق به اصول انتقادی درین مورد از مقاله بوورت Bosuirth استفاده شد .

## منظرة سوم

تشکیلات نظامی غزنیان پیشین از آغاز دوره

امیر سبکنگیان الی اخیر سلطنت

سلطان مسعود اول



### منظره «۳» تشکیلات نظامی غزنویان

طوريکه پنځای علی احمد «جلالی» در اثر مهم خود (تاریخ افغانستان از نگاه عسکری) فیراشا ره نموده است: دولت بزرگ غزنویان که از تاسیس اندکی بعد ساحه وسیعی را تحت فرمان قرار داده لاید دارای تشکیلات منظم و قدرت کافی عسکری بوده و با همین قوتهاي منظم و مسلح توانستند بهرسو تاخت و تازی پنهانید مأخذ هائی که امروز در دست است و مطالبی را که اشخاص مختلفه از روی آن کشیده اند بازهم بصورت مفصل نبوده بلکه در بعضی قسمتها بر تخمینات وحد سیات بنا یافته است. اینک تاجا یکه مأخذهاي دست داشته امکان میدهد درینورد معلوماتی تقدیم میتوان کرد:

طوريکه در موارد مختلفه گذشته ذکر شد اکثر ادوهای دول اسلامی سریوط بقرن دهم، بازدهم میلادی تشکیلاتی از گارد های غلامان و یاخپل خاصه داشتند که نیروی نخبه و قوای ممتاز اردو بحساب میآمدند دولت غزنوی هم به تعقیب این پالیسی توانست بالسبه تشکیلات وسیعی را درین ساحه بوجود آورد زیرا تماس امراء غزنوی با مأوراء النهر و در وس که از سلاله های گذشته بخصوص ساما نیان گرفته بودند سبب شد تاعده ای غلامان ترکی در تشکیلات نظامی آنها شامل شده وبالآخر بر تیه هائی برستند که زمام امور قشونرا بدست بگیرند در اوخر دوره ساما نیان و تیکه یکه رقابت و یا پیروی از سلاطین در داشتن گاردهای غلامان معمول شد اکثراً فتنه و آشو بهائی را در قلمرو ساما نیان تولید کرد بنابران البتگین مؤسس دولت غزنوی با ۳۰۰۰ غلام خوش توانست حکومت جدیدی را تشکیلات بگذارد ولی سلاطین غزنوی

باتوجه باین اصل امرای خویش را تحت کنترول گرفته بودند چنانچه وقتی از احمد نیالنگین سپه سالار هند در عهد مسعود بسلطان ساعایت کردند که برای یکشورش آینده غلامان ترکی نژاد میخرد ناگیرده بصورت فوری جلو اورا گرفته ذریعه (تلک) غلام افسری اورا از میان برداشت و حقیقت نیز چنین بود که وقتی یکی از امراز مذکور فکر طغیان پیدا میکرد بخر یدن غلامان ترکی میپرداخت تا یک نیروئی که تماما به او مربوط باشد جمع آوری کند و بعضاً برخی از امراء را نیز بهمین عنوان متهم میکردن (۱) ولی باوصف آنهم بعضاً سلطان تعد ادی از غلامان را آزاد کرده ییکی از امرازی بخشید سلطان مسعود به تعداد غلامان احمد نیالنگین سپه سالار هند یکصد و سی و به تاش فراش سپه سالار عراق یکصد نفر دیگر علاوه کرد (۲) .

همچنین با شخصی که بمقامات ملکی و عسکری مقرر میشدند غلامانی داده میشد (۳) ولی با وجود آنهم این غلامان یک علاقه خصوصی به سلطان میداشتند که پاکر کتر غلامانی که رأساً از طرف امراء خوبیده می شد فرق داشتند .

علاوه از غلامان ترکی تعدادی از غلامان هندی تاجیک و میکن خراسانی نیز درین دسته های ممالیکی شامل بودند . تعداد غلامان خاصه سلاطین غز نوی که از هند بلست آوردن بعد از قفتح قنوج زیاد شده است چنانکه غلامانیکه از سفر قنوج بغير نه آورده شد به پنجاه و پنج هزار میمید (۴) .

(۱) تاریخ بیهقی بااهتمام دکتر غنی طبع تهران ص ۳۰۹ - ۳۲۸ - ۳۲۹ .

(۲) بیهقی ص ۲۷۲ .

(۳) بیهقی ص ۲۶۶ بااهتمام دکتر غنی طبع تهران .

(۴) تاریخ بیهقی تالیف عتبی .

تعداد غلامان خاصه سلطانين بهشت خزنوي روز بروز زياد تر بيشد زيرا  
ادکنایات تازه‌تری برای بدست آوردن غلامان دست سیداد تجاهی در زمانه های  
مختلف ازین جنس تقدیم میگردید. برایت بهقی ارسلان خاتون را عادت برین  
بود تا از ترکستان بنام سلطان محمود رساله غلامان نادر میفرستاد (۱)  
علاوه بر این از تفصیله لایکه صاحب تاریخ یمینی در بورد ملاقات سلطان محمود  
با درخان خان ترکستان داده بود میاید که هدایا و تخفی از غلامان ترکی  
سلطان تقدیم داشته است (۲).

تعداد این دسته های غلامان خاصه در ابتدا چهار هزار نفر بود ولی تنها  
همین تعداد سجمع غلامان نخانی را احتوا نمیداشت بلکه از روی واقعات  
و منجش چنین تخمین میگردد که تعداد زیادی از غلامان علاوه برگارد های  
سلطنتی غلامان یاخیل خاصه شامل اردو بوده اند صاحب طبقات ناصری  
تعداد غلامان خاصه سلطان محمود غزنوی را چهار هزار نفر مینویسد که  
نیروی انتخابی سلطان بوده در روز های رسمی بدو طرف بارگاه اوصف میکشیدند  
از جمله (۲۰۰۰) نفر آنها کلاهائی که چهاربر داشت بسیار دارای  
چماق (گرز زرین) بوده اند آنها بطرف راست صف میکشیدند ۴۰۰۰ نفر  
دیگر آن با کلاه دوپر و چماق های نقری طرف دست چپ موقع میگرفتند (۳)  
بهقی تعداد غلامان سرانی را چند سال بعد از جلوس مسعود چهار هزار  
و کمی بالاتر ذکر نموده است (۴) ولی در موقعی که سلطان در علی آباد  
باخ مقابله ترکمنان جنگ میکرد تعداد غلامان سرانی را ۶۰۰۰ نفر ذکر

(۱) تاریخ بهقی طبع تهران ۱۳۰۷ ص ۲۵۳ (۲) عتبی ص ۳۳۲-۳۳۳

(۳) طبقات ناصری ترجمه از انگلیسی ۱ ص ۸۲

(۴) بهقی ص ۵۳۳ - ۵۷۳

کرده است (۱) وازین معلوم میشود که تعداد آنها روز بروز زیادتر شده رفت.  
 موضوع قابل توجه اینست که بعد از سرگ سیراث امراضی که از غلامی به  
 مراتب بسیار بلندی رسیده و چیزی از غلامان و مواسی یافته بودند به سلطان  
 تکیه میکرد (۲) حتی بعضا دیده شده که سیراث امراض غیر حر بی نیز از همین  
 نوع اشیا به سلطان میرسید مانند سیراث بونصر موشکان که از طرف سلطان  
 ضبط گردید (۳) نیروی غلامان دسته های نخبه و نیرومندی بودند که بنابر  
 مصلحت سلطان در محلات نتیجه قطعی سحاربه استعمال میشدند چنانکه  
 در محاربات دوره غزنوی همیشه دونوع غوغ را اعزام داشته است گروهی  
 سوار و پیاده و گروهی غلامان . مسعود در گرگان قسمت کلی سپاه را در اسل  
 گداشته خود با . . . سوار از قبائل مختلف و . . . نفر از غلامان، دهقان و  
 ۱۵۰۰ - اشترا جبه خانه عازم ناتل شد (۴) .

برعلاوه سلطان مسعود برای اخراج ترکمنان سلجوقی از نسایلک تعددی را  
 با . . . سوار قبائل مختلف و . . . غلامان سرائی اعزام نمود (۵) تمام  
 این موضوعات که بیهقی ازان به تکرار بحث میکند قدرت خارق العاده نیروی  
 غلامان را نشان میدهد که در محاربات بصفت قوت انتخابی استعمال میشدند.

#### اوردو :

اردوی غزنویان طور یکه از مطالیب تاریخی آشکار میگردد دارای یک تنوع  
 نژادی بود و نژادها دسته های مختلف اردو را تشکیل میدادند نظام المیک  
 درینمورد بکتاب معروف خود (سیاست نامه) چنین بیتو یسد : عادت سلطان  
 محمود چنان بودی که چند جنس لشکر داشتی چون ترک و خراسان و عرب و

(۱) بیهقی ص ۵۲۶ (۲) همانجا ۶۰۷

(۳) بیهقی ص ۶۰۷-۵۲۶ (۴) بیهقی ص ۳۶۸ (۵) همانجا ص ۳۹۰

هندي و ديلمي و عموري و درسفر هر شب از هرگروه معلوم کرده بودند که چند مرد بتياق رفته‌اند و جايگه هرگروه پديدار بودي و هیچ گروه از بيم يكديگر نيارستندي جنبيدن تاروز و اگر روز جنگ بودي هر جنس مصادف کردند و بنام فرهنگ خود بکوشيدن تاکسي نگفتند که فلاں جنس در جنگستي کرد<sup>(۱)</sup>). اين تنوع نژادی در قشون بنابر ايجاباتي بود که سلاطين سوصوف احساس کرده بودند طور يکه بوسورت هم در تبعیع مدقنه خود بینويسد: چنین ملاحظه نه تنها در نزد قشون غزنه موجود بود بلکه آل بویه در اردوی خود ديليان ترکان و عربها را استخدام ميکردند همچنان خليفة قاطعی المتصر (۲۲۳ الى ۲۸۷) در اردوی هو يش عناصر بر بر، سياه پوستان افريقا، بدويها و ترکها را شامل ساخته بودند. دولت بيزانين در طول يکدوره متدامی اخذ قطعات نظامي از دول باجگذار و اجير خارجي را سياست نظامي خويش قرار داده بود<sup>(۲)</sup> و او بعضی اين تنوع نژادی را در اردو ضعف آن خوانده اند نظر بايجاب و ضيغت اجتماعي و سياسي توده‌های آنروز درست بمنظور نمیخورد زيرا درچينين تشکيلات تازيانیکه امرای متقدر سرکار بوده اند و اداره قشون را بدروستي پيشبرده اند کدام خللی تولید نشده است يکي از اوصاف ديگر ايسن دسته‌های مختلف تزاد اين بود که بهجت جزتا مهای مختلف دارای تشکيلات داخلی و قابلیت شخصی بودند مثلاً در ميدان جنگ هر دسته بنویه خود ميچنگيدند و اگر عقب نشيئن در يکی از قسمتهای جبهه صورت ميگرفت مربوط يكگروه بود و باين صورت اگر دسته‌های چندی محاربه را قطع و عقیب ميرفند دسته‌ها نی هم موجود بودند که تا آخر يعنگ دوام ميدادند.

(۱) سياست نامه ابو على حسن اين عنى نظام الملك ص ۱۱۰ - ۱۱۱

(۲) مقاله بوسورت منتشره تاریخ افغانستان از نگاه عسکري ص ۳۱۲-۳۱۳

گذشته ازان نژاد و قبائل مختلف هر کدام دارای قابلیت ها و خصوصیات های جنگ و مهاره بود و این موضوع اردو را دارای قدرت حرب مستکمالی ساخت سوق و داره این دسته های مختلف از طرف افسران قومی ایشان آسانتر بود که این افران نوز باهتمام خاصی از طرف سلطان انتخاب نمودند حتی افسران بزرگ مجبور بودند یکی از فرزندان خود را بهیث گروگان بدربار سلطان بسپارند . اردوی غزنویان دارای دونوع عسکر بودند عسکر منتظم که بحال دائمی بود و حقوق آنان بعد از هرسه ماه بصورت نقد از خزانین دولتی پرداخته میشد (۱) .

این معاش نقدی ایشان را که بیستگانی میگفتند از طرف عارض (وزیر دفاع) یانائبان او بصاحب منصبان نظامی و افراد تقسیم و صورت حساب آن پذریعه (دارالاستیفاء) وزیر سلطنت که تمام امور مالی کشور را هم اجر امیکر دتسیم میگردید و عارض فهرست اسامی اشخاص را با اطاعت و کمبود پرسونل که از نگاه مریضی استعفا و جنگ بوجود میآمد نزد خود نگهداشت و یک نقل آنرا بدار التحریر می سورد (۲) .

غنايم جنگ نیز بعد از آنکه خمس آن به سلطان تعلق میگرفت بین منسوهاں نظامی تقسیم میشد برخلافه صله و عطا یکیه سلاطین به قشون بیخشیدن ازین مدارکه خارج بود . نظام الملک توصیه میدارد که باید در عوض حقوق نقدی به نظامیان قطعه ای از زمین تخصیص داد (۳) این نظریه او پسانت در دول مختلفی

(۱) سیاست نامه ص ۹۰-۱۱۰

(۲) تاریخ حیات سلطان محمود غزنوی تالیف دکتور ناظم ترجمه -

عبدالغفور خان امنی به دری ص ۱۴۵

(۳) سیاست نامه ص ۹-۱۱۰

بعمول شده و همان اصطلاح جاگیر را بوجود آورده است .  
گذشته از عساکر منظم و دایمی ذر اثنای سفرهای سوق‌الجیشی رضا‌کارانی نیز باردوالحق گردیده و در سواریات اشتراک مینمودند خصوصاً بعد از آنکه سواریات سلطان محمود غزنوی در هندوستان باطراف انتشار یافت از هر طرف رضا‌کارانی جهت اشتراک در جهاد باردوی غزنه شامل میشدند چنانکه در سفر متوجه وقتوج (۴۰۰۰ نفر) رضاکار از سواراء‌النهر در بست باردوی سفری الحاق نمود (۱) .

پس باین صورت غزنویان دارای دو نوع اردوی حضری و سفری بوده و قبل از سواریات بزرگ موجود حضری اردوهای موجود سفری ابلاغ میشد که بصورت عمومی اردوی سفری را اردوی منظم و شهزادگان تیولات و رضاکاران و عساکر محلی احتیاطی تشکیل میدادند مجموع تمام قشون غزنویان را نمیتوان درست تعیین کرد اینقدر محقق است که تعداد لشکر دولت غزنویان تازیمان عرفج آن رویه از دید بوده است در سال ۳۸۹ ه ۹۹۹ میلادی هنگامیکه سلطان محمود غزنوی عبدالملک بن نوع سامانی را در مردو شکست داد اقلای می و دو هزار از سواران در اختیار خود داشت و در ۶ ه سلطان محمود پقوباندۀ قشونی بتعداد یکصد هزار به استقامت بلخ مارش کرد (۲) بروایت گردیزی هنگامیکه در سنه ۱۳ هجری سلطان محمود غزنوی در دشت شاه بهار (شبارحالیه که در آنکه روی شهر حالیه غزنی بوجود است) لشکر

(۱) عتبی ص ۳۱۸

(۲) دکتور ناظم (حیات سلطان محمود غزنوی) ص ۱۳۷

خود را سان دید تعداد آن به ۵ هزار سوار می‌رسید که درین تعداد لشکری که باطراف مملکت در سرحدات و یا ساختمان‌های محلی بودند شامل نبود تعداد فیل در آن وزیبه ۱۳۰۰ زنگیر رسیده و اشتراک واسپ را خود قیاس نبود (۱) سلطان محمود در سفر سوئنات ۳۰۰۰ نفر از لشکر ست‌تلهم و بهمین تعداد رضاکاران را بسوی هند سوق داده و سلطان مسعود غزنوی در یک سوق الجیشی که در سال ۳۴ هجری باستقامت بلخ مقابله ترکمنان صورت گرفت پنجاه هزار سوار و پیاده تحت فرمان داشت (۲) پس ازین صورت میتوان بصورت تخمینی فیصله دکتور نظام را که در سورد لشکر سلطان محمود غزنوی نموده درباره سلاطین پیشین غزنوی قبول کرد نامبرده تعداد حضری اردوی سلطان را در جدود یکصد هزار سوار و پیاده تخمین کرده در حالیکه بوقت سفر تعداد معنایی از رضاکاران و عساکر احتیاطی محلی بران علاوه نمیشد (۳) .

### دسته‌های مختلف اردو :

طوریکه قبل از کشیده شدن اردوهای را که غزنویان تشکیل و بسفرهای متعدد سوق داده اند از دسته های مختلف اقوام و قبائل آسیائی سرکوب یوده و به اینصورت یک تنوع نژادی را در اردو های ایشان مشاهده میکنیم سربازان جدید بصورت عمومی همیشه از مأواه‌النهر گرفته بیش دولی چون غلبه یک نژاد در اردو بعضی خطراتی تولید میکرد بنابران امپراتوری غزنوی از قبایل مختلف چون افغانیه عرب، هندی و کرد سربازانی داخل اردو می‌ساختند به اینصورت طبق نظریه نظام الملک هیچ نژادی جرئت عصیان را نداشته در مقابل حسن رقابت و همجوشی آنها در میدان

(۱) گردیزی طبع تهران ص ۶۳

(۲) یعقوبی ص ۵۶۲

(۳) دکتور نظام ص ۱۳۷

کار زار باعث بلند رفتن قدرت مغاربه و عزم جنگجویی قشون میگردید.

طوریکه بوسورت Bosuorth نظریه میدهد باحتمال قوی دسته های بزرگ سپاهیان اجیر درین قرون از شمال به جنوب در حرکت بود و این موضوع روزبروز باعث بزرگی حجم قشون غزنوی میگردید قرن دهم و یازدهم را در سپه های آسیای مرکزی یک دوره آشوب میتوان خواند زیرا مهاجرت و جنبیدن اقوامی چون غزو و پیچاق ضربه های شدیدی بر سرحدات شمالی امپراطوری غزنوی وارد میگرد طوریکه در منظره های گذشته یا ان اشاره رفت تاریخ - افغانستان از قدیم با مهاجرت ها و تهاجمات اقوامی که از مأواهای سیر دریا و سپه های آسیای مرکزی استقامت جنوب را گرفته وارد حوزه های مختلف خراسان شده اند علاقه نزدیکی دارند . در چنین موارد دریای آمو همیشه بحیث یک مانع طبیعی بمقابل آنها سنگر اتخاذ شده نقاط مستحکمی در آن قسمت بوجود آمده است (۱) پس با بصورت امپراطوری غزنوی در طول زمانداری خود با این مهاجرتها مقابله نموده و بعضی از قبایل مهاجر بصفت سر باز در اردو استفاده شایانی بعمل آورده اند . طوریکه در آینده ذکر خواهد شد در سال ۱۶۰ هجری وقتیکه سلطان محمود غزنوی در ماواره النهر بود رؤسای قبایل ترکمنهای سلجوقی از سلطان اجازه توطن را در خراسان حاصل داشتند سلطان بگمان اینکه در آینده از آنها در اردو استفاده کند این کار را کردولی پسانتر این اقدام خطرات بزرگی را برای امپراطوری غزنوی بار آورد پناهان سلطان محمود تا اخیر حیات خود از دستوریکه داده بود پشمیمان بود (۲) . ولی با وجود آنهم ازین قبائل در بعضی مغاربات استفاده شده است ترکان

---

(۱) مقاله بوسورت

(۲) فصل ششم تاریخ افغانستان از نگاه عسکری .

در ترکیب قشون غزنوی سهم عمده داشتند و اکثر افسران خالیکه از همین گروه انتخاب میشدند نویسنده‌گان اسلامی آن دوره غالباً ترکان سپاهی آسیای مرکزی را طائفه گستاخ و دلیر در حالیکه فاقه قوت ذماء بودند در بهارتهای سربوط به صنایع حرب و فنون جنگ فوق العاده رسیاه و نوشاعار دانسته‌اند (۱) بنابر همین وجهه سلاطین غزنوی به ترکان امتیازی قائل شده در حالیکه خراسانیها به امور اداری اشتغال داشتند اکثر مناصب عسکری به آنها تفویض میگردید حتی امور شخصی سلطان را نیز انجام می‌دادند. حکما سیکه سلاطین غزنوی در سرحدات بیگناختند اصول رؤسای عسکری پاشهنه‌های نظامی بودند که بعضاً به امور سلکی از قبیل جمع خراج از حکمرانان تیولات نیز می‌پرداختند نظریه نوشته همایی بهقی اکثر این حکام عسکری از مردم ترکمن انتخاب میشدند (۲) این حکام در ایجاب حال برای مدافعت قطعی حدود از بعضی قبایل مجاور در خدمت عسکری کار میکردند چنانکه انتوتاش که در عهد سلطان محمود پسرش سلطان مسعود نائب‌الحاکمه مقندر خوارزم بود برای تحکیم سرحدات از تجاوزات پادیه نشینان، ترکان کجات و چرات را از قبایل غزوچچاق استخدام نموده و همین دسته‌های اجیر را پس‌انتر پرسش هارون در برانداختن سلطنه غزنه بکار برد (۳).

ولی برایت بهقی هارون قبل از رسیدن بهقی هدفی از طرف گماشتگان

(۱) گردیزی ص ۶۷

(۲) صفحات ۳۳۹ و ۳۳۸ بهقی دیده شود.

(۳) بحواله مقاله بوسورت ترجمه میرحسین شاه پروفیسر فاکولته ادبیات پوهنتون کابل.

وزیر غزنه کشته شد (۱) .

بوسورت در مقاله خود مینویسد : احتمال قوی موجود است که سلاطین غزنه تعداد زیادی از ترکان را از داخل خاک امپراطوری خود که از مقامات سلاطین های قدیم آسیای سکری بود و در حوزه های تخارستان و گوزگانان حیات بسر میبردند و پس از از هندوکش عبور و در قطعات افغانستان شرقی سکن گزیده بودند در اردو شامل نموده باشد چنانکه سلطان محمود زمانی که از سلطان برگشته برای دفع الکخان نصر بطرف بلخ رفت ترکان آواره را که در علاقه های بین کابل و غزنه و بست زندگی میکردند به اردوی خویش جلب کرد (۲) .

حجم دسته های هندی که در قشون غزنیان شامل بودند بعد از انکشاف پیشرفت در خاک هند بزرگتر شد این گروه را که غزنیان برای تعادل سوازنه باشون ترکی استخدام میکردند نسبت به ترکان معتمدتر محسوب میشدند سلاطین غزنه بغلان هندی علاقه زیادی داشتند و برای هندوهای مذکور در غزنه محله ای مخصوصی تعیین کرده بودند (۳) از تفصیلاتی که در بعضی وقایع ییهقی و گردیزی میدهد علاقه سلطان را به هندیها ثابت میسا زد (۴) در قطعاً تیکه سلطان مسعود با سیه سالار سکران علی نو شتگین همراه نمود دوهزار هندو ، هزار نفر ترک ، هزار کرد و عرب و پنجصد نفر از قبائل دیگر شامل بود علاوه بر آن وقتیکه مسعود پر احمد نیالنگین سپهسالار هندوستان سوژن بر دیکنفر افسر هندی موسوم به (تلک) را برای دفع وی

(۱) ییهقی به تصمیح دکتور غنی

(۲) مقاله بوسورت ترجمه بیرحسین شاه (۳) مقاله بوسورت .

(۴) مقاله بوسورت ترجمه بیرحسین شاه

گماشته پس از آنکه افسر مذکور بر احمد خالب شد این افسر هندو را بعثت سالاری هندوان نامزد کرد (۱) این رتبه در تحت اداره حاجب بزرگ امر و قومانده تمام لشکر هندو نژاد را بعهده داشت سربازان هندی غزنویان در قابلیت های مخاربوی فوق العاده رسیده بودند چنانکه مقابله های شدید - شهرزادگان راچیوت با غزنویان این موضوع را واخخا تصدیق میکنند دسته دیلمیان که طایفه جنگجو سریخت و کوهستانی بودند و در اراضی - صعب المزور جوار بعیره کسین زندگی مینمودند در قرن دهم شهرتی پیدا کرده در اکثر بلاد اسلامی انتشار یافته بوسورت مینویسد (۲) .

که ممکن تنگیستی و قفر اراضی ایشان سبب شده باشد تا در اردوهای «مالک مختلفه آسیائی» بصفت اجیر شامل خدمت شوند این موضوع درست شبیه بیک طائفه دیگر اروپا نیز یعنی ملت سویس در قرون وسطی میباشد این ملت اروپائی را همین عامل فقر و تنگیستی در عصر اصلاحات مذهبی مجبور ساخت تابعیت اجیر در اردوها خدمت نمایند با یتصورت دیلمیان در اردو های خلفای فاطمی مصر خود را تا القصی شرق رسانیده بودند قطعاتی از قشون دینمی در اردوی آل بویه نسبت بخراسانیها و بدیهای مسافر سبقت جستند ابوعلی سیمجری دیلمیان را در مقابل سلطان محمود غزنوی استعمال کرد و سلطان غزنه که سهارت این طائفه را در بیدان پخوبی مشاهده کرد ممکن از همان تاریخ در نظر جلب آنها در اردو افتاده باشد (۳) به اساس همین رشادت این طائفه نظام الملک در سیاست نامه به آنها اهمیت قابل ملاحظه قائل گردید مینویسند که (بیوسته دو ویست نفر باید بر درگاه که ایشان را مفردان گویند

(۱) یقهی ص ۵۰۶ (۲) مقاله بوسورت .

(۳) مقاله بوسورت ترجمه میرحسین شاه

مردان گزیده هم پدیدار و قد نیکو و هم بمردی و دلاوری تمام ازین جمله - صد خراسانی صددیلمی که در سفر و حضر از خدست خامب نباشد و مقیم بر درگاه باشند و ایشان را لباسهای نیکو بوده و سلاح ایشان به تماس ساخته کنند و بوقت حاجت بدیشان میدهد ) (۱) .

اهمیت دیلمیان طوریکه بوسورت نوشته درین بود که دسته های بر گزیده پیاده نظام شده میتوانستند که سلاح مخصوص ایشان ژوین گفته میشد و آن نیزه کوچکی بود که پیکان دوشاخه در انجام خود داشت و بالای دشمن پرتاب میشد ) (۲) سلجوقیان کرمان در قرن ۱۲ آنها را بحیث قطعات پیاده استخدام میکردند په آینصورت در اردوی غزنیان ازین دسته ها بحال پیاده پاسوار شامل بودند دسته های کرد و عرب را که غالباً بیهقی بحال یکسته ذکر نموده ) (۳) از دوفقهای جدا تشکیل و دارای یک افسر مشترک بودند و در سال ۷۴۷ هجری مالاری کرد و عرب را سلطان سهعود به بوالحسن دییر( عراقی ) تفویض نمود ) (۴) طبق نوشته بوسورت کرد های کوهستانی را حکم روایان پارسی از ساسانیان گرفته تاشا هان فاجار همه ازوطن اصلی شان کردستان و لرستان جلب مینمودند و آنها را بمقصد مسدود ساختن سرحدات شمال شرقی در خراسان تمرکز میدادند و با اینصورت عسکر اجیر کرد در قشون اکثر سلاله ها دیده میشدند ) (۵) .

سواران عرب از نگاه سرعت حرکت و قدرت مباربات مستقل حائز اهمیت بوده در اردوی غزنیان شامل بودند آنها بعضاً در وظایف مفروزه های پیشدار و قطعات مستقل بفرض اجرای حملات ناگهانی ( باصفین ) و آنی استخدام می -

(۱) سیاست نامه (ص ۱۰۲) .

(۲) مقاله بوسورت (۳) بیهقی ص ۸۳۸ - ۶۰ - ۵ (۴) بیهقی ص ۹۰ - ۵ (۵) مقاله بوسورت

گردیدند. سلطان محمود غزنوی دسته عرب را بحیث مفرزه پیشدار به خوارزم در سال ۸۰۰ هـ اعزام نمود که در نتیجه آنرا فتح کردند (۱) علاوه بران سلطان در سال ۳۹۸ در سوق الجیشی خود مقابل ایلک نصر محمد طائی را با لشکر عرب که در تشکیل قوای سفری وی شامل بود به تعقیب سپاهی تلگین قوباندان مقدمه الجیش ایلک از طوس اعزام داشت قطعه عرب قشون غزنه در بیابان خشک و خالی بعد از جنگ مختصری برادر سپاهی تگین را با هفتصد نفر از جووه افراد و سران سپاه اورا اسیر نموده بخدمت سلطان آورد (۲) این دسته های عرب از میان قبایلی که در صدر اسلام باین سرزمینها سهاجرت کرده و توطن اختیار کرده بودند دور آن عصر در خاک های خراسان ماوراء النهر و ایران زندگی میکردند شامل اردو میشدند و در عرصه چند قرن امراء و سلاله های بزرگی که یکی در پهلوی دیگری بوجود آمدند ازین دسته های عرب در نظام کار بیگرفتند سلطان مسعود بعد از لشکر کشی مقابل ابوکالیجار حکمران گرگان و طبرستان (۷۲ هجری) عده ای ازین قشون عرب را در - تشکیلات عسکری خود بنام (مستائنه) داخل کرد (۳).

پس طوریکه ذکریافت اردوی غزنویان از دسته هاییکه بقبایل و نژادهای مختلفی منسوب بودند تشکیل و این تنوع نژادی قابلیت های مختلف محاربه را در اردو بوجود آورده بود.

### تشکیلات:

مؤرخین قدیم خصوصاً یقهی اگرچه در مورد رتبه های عسکری قشون غزنویان بعضی نامها را ذکر کرده اند ولی تعیین حدود قطعی صلاحیت ها

---

(۱) شماره دوم ۱۳۸۱ مجله آریانا بحواله مقاله بوسورت.

(۲) عتبی ص ۲۹۶ (۳) یقهی ص ۵۹ و مقاله بوسورت شماره ۲۱-۲۱ آریانا

وسوق و اداره هر مقام خالی از اشکال نیست البته سوال از همه بهتر اینست که آیا رتبه‌ها حسب صوابدید سلطان و امراء داده میشند و یا کدام سلسله سراتب و تجربه‌های زبان و یا فعالیت‌های محاربوی در کار بوده است. طوریکه در تاریخ دوره سامانیان بمطالعه میرسد صاحب سیاست نامه معتقد است که سامانیان در امور تعلیم و تربیه نظامی پروگرام مرتبی داشتند که در آنصورت شخصیت‌های نظامی باگذشتاندن سلسله مراتب در سن ۳۵ سالگی به امیری میرسیدند اگر این موضوع در اردوی سامانی حقیقت داشته باشد وجود آنرا در قشون غزنه میتوان محقق باید دانست بعقیده پسورد شماره اول سال ۱۴ آریانا تعلیم و تربیه غلامان دوره غزنوی فقط از یک سلسله تجارب و تمرین‌های عملی که در سیدان جنگی می‌آموختند بوجود می‌اید ولی موجودیت یک پروگرام مرتب هنوز مانند درجات و رتبه‌های معین مشکوک است ولی باحتمال قوی جوانان هوشیار ولایق بدربار سلطان دعوت شده و در آنجا تعلیمات عسکری را فرامی‌گرفتند که در جمله آنها فرزندان سلطان نیز اشتراک می‌نمودند. به‌صرفت منساله قابل توجه اینست که آیا رتبه‌های نظامی بجهه سربوط بوده است. ایامدت خدمت در آن سلطنت گرفته میشند و یافعالیت‌های خاصه برای درک این موضوع اولاً باید در اطراف رتبه و درجات کمی بحث و سخن زد.

طوریکه از جریان وقایع تاریخی بر می‌آید سرقومندان عمومی قشون غزنویان شخص سلطان بوده و در محاربات بهم شخصاً سوق و اداره قوتها مسلح رادر میدان پدشت خود می‌گرفت بعد از سلطان قوماندۀ قشون به سپه‌سالاران داده میشند که مشهور ترین و مقتدرترین آنها سپه‌سalar افواج خراسان بود امیر اطوروی غزنویان پنج وزارت داشت: دیوان وزارت (مالیه) دیوان عرض (وزارت حربیه) — دیوان رسالت (دارالتحیر) دیوان شغل اشرف‌المملوک (استخبارات) و دیوان

و الحالات (در بار) (۱) درین وزارت و دیوانها ازدهه مهمنتر دیوان وزارت (مالیه) بود که وزیر آن علاوه بر اجرای تمام امور مالی و داخلی معاون اول سلطان - بشماره بیرون سلطان در مرور داشت از امور سیاسی، مالی و عسکری مشغله بیگرفت .

وزارت دوم را که بنام دیوان عرض یاد میشند (۲) میتوان به وزارت حریمه - معادل دانست رئیس این دیوان که بنام عارض یاد میشند از اشخاصی انتخاب - بیگردید که در امور مربوط به نظام دارای معلومات عمومی بوده و طرف اعتماد سلطان واقع میبود تا مبرده در عین زمان حیثیت مشاور و عسکری سلطان را داشت طوریکه از روایت یهقی برمیاید عارض در امور لشکری بعضاً با شاره و هدایت خواجہ بزرگ (وزیر اول) کارمیکرد (۳) به تخت امر عارض اشخاصی بنام - نائیان عرض و کدخداد در دیوان مذکور وجود داشته و در امور مربوط به عسکری پا عارض معاونت میکرددند (۴) عارض در وقت صلح سالانه قشون سلطان را در داشت (شاههار) که تزدیک غزنی بود سان دیده تمام سلاح و حیوانات ، حاحب منصبان و افراد نظامی را معاينه میکرد . معاش سربازان از طرف وی یا نائیان او بعد از هرسه ماه به آنها توزیع شده صورت حساب آن بدیوان وزارت تقدیم میشد در اثنای سفرهای عسکری عارض وظیفه امور آکمال و خدمت را الاجرا مینمود یعنی بصفت رئیس لوازم وقلیله اردو اجرای وظیفه نموده در محلات اقامت تمام - وسایط حمل و نقل قشون و آکمالات اما شیه اذوفه وغیره را نجات میداد و بعد از فتح نگرانی خنایم را بعهده بیگرفت بصورت عمومی در جنگها تجاری با قشون

---

(۱) یهقی ص ۲۵۷ و آنچه صفحات

(۲) یهقی صفحه ۱۳۵ - ۱۵۵ - ۳۲۵ - (۳) یهقی ص ۲۵۵

(۴) یهقی ص ۳۳۰ - ۵۰۷

غزنه عمراغی نموده و در مورد خرید و فروش و تهیه لوازم سفری استخدام میشدند  
 (۱) در بعضی اوقات که جنگهای کوچک و سفرها در تحت فرماندهی سالاران  
 صورت بیگرفت در آن صورت یکنفر بنام عارض از طرف رئیس دیوان عرض —  
 ( وزیر حربیه ) انتخاب و بالشکر اعزام میشد که این عارض شخص معتمدی بوده —  
 معاش لشکر را توزیع و تمام امور محل و عقد و انتبات و اسقاط وابعده میگرفت (۲)  
 عارض یک اصطلاح است که سورخین آنرا چه در دودمان های قبلی از غزنه بان  
 و چه در ساله های مابعد آن بهمین معنی ذکر کرده اند و چنین بنظر میرسد که  
 کلمه عارض در مرور اطلاق به عاملین امور نظام زستان و مکان آن ساخته وسیع  
 تطبیقی را حایز بوده است چنانکه در عهد سامانیها گماشتمن عارض لشکر با ابوعلی  
 اسباب مخالفت نایبرده را اما امرونو فرامهم آورد (۳) علاوه بر آن این لقب —  
 بدورة غوریان که خلف مدنیت غزنه بیانند موجود بوده است (۴)  
 بیهقی در موارد مختلفه رول عارض بصفت پکوزیر متقدر مکررا ذکر نموده  
 است (۵)

در ولایات امپراتوری روسی عسکری راسا اداره ایالت مذکور را بایست داشته  
 و در عین زمان امور سلکی متعلقه را نیز انجام میدادند بصورت عمومی در سرحدات  
 قوتهای بقسم حدودی و ساخلو بزیر فرماندهی همین روسی عسکری خدمت میگردند  
 سلطان در ولایات بهم چون خراسان، عراق و هندوستان اشخاصی را بعنوان سپهسالار  
 قشون تعیین میکرد. این سپهسالاران دارای اختیارات تامه بوده و ظایف آنها  
 را بعضاً توسعه فتوحات و یاجلوگیری از مخالفتهای سحلی و جمع خراج ذکر —

---

(۱) دکتور نظام ص ۱۳۶ (۲) بیهقی ص ۰۷۵ (۳) این اثیج ص ۸۰ (۴) طبقات ناصری طبع کلکته ص ۱۳۶ - ۱۳۷ (۵) بیهقی صفحات ۲۲۵-۲۲۶ وغیره

کرده‌اند (۱) یکی از رتبه‌های بزرگ دیگر نظامی امپراتوری غزنوی حاجبین بزرگی بود (۲)

حاجب بزرگ را که میتوان بنام سپهسالار عمومی یاد کرد (۳) در حقیقت در پهلوی عارض از تعاسی امور عسکری که در سیدان جریان میکرد دباصور متعلقه آن وارسی میکرد چنانکه دریک سوق الجیشی مقابل ترکمانها سلطان مسعود از بلخ قوتهای مختلف به تحت قوانانه حاجب بزرگ سپاهی به خراسان امر کرد که به تحت فرماندهی پرادر خود ابوالحسن عراقی بهرات اعزام نمود و به ابوالحسن امر کرد که با برادر خود بیرونند ضمناً به تمام فرماندهان چنین امرداده بود که تمام سالاران به مثال حاجب بزرگ گوش فرادهند وازوی هدایت بگیرند (۴) —

بعد از حاجب بزرگ سپهسالاران قوای ولایات مختلف دارای صلاحیتهاي — نظامی بودند و طوریکه ذکریافت تعداد این اشخاص نیز محدود و انگشت — شمار بود بمرحلة دیگر هر قبیله و زادی از خود سالارانی داشتند که راسا — بقوماندان جبهه، سپهسالار یاسلطان سربوط بودند از جمله فرماندان عا لیرتبه اردوی غلامان بنام سالار غلامان یاد میشد که حیثیت رسمی وی کمی پایانتر از سپهسالار عمومی بوداین شخص که امو قومانده غلامان را بدست داشت — در او ایل سلطنت مسعود حاجب پیک تغذی پوده است که بیهقی ازوی بتکرار — نام میبرد (۵) اردوی غلامان سرائی بداخل خود تشکیلاتی داشت که از — جمله بعضی اشخاص به وظایف بزرگ وبهمی انتخاب میشدند مثلاً مقام (جامه) — دار) که مسئول تهیه و توزیع و آكمال لباس سپاهیان و امراء بود از همین گروه

(۱) بوسورت ترجمه میرحسین شاه

(۲) ابن اثیر بیهقی ص ۶۱ - ۲۸۹ - ۱۵۱ - ۲۲۰ - (۳) بوسورت شماره

۱۲ آریانا ۱۳۷۱ (۴) بیهقی ص ۵۰۶ (۵) بیهقی همانجا ص ۲۲۵-۲۲۴

غلامان انتخاب میشد همچنین دردارات (سلاح دار) و (چتردار) و (علمدار)  
نیز ریاست به غلامان مذکور تفویض میگردید (۱)

درتشکیلات دربار غزنوی اشخاصی بنام (رسولدار) (۲) و سپهدار (۳) و (حاکم  
لشکر) (۴) نیز شامل بودند که غالباً این عهده‌های غلامان سرانی مفوض -  
میگردید : حرس که حبیثت قوساندان اینها دربار را داشت نیز درتشکیلات -  
غزنویان بمالحظه میرسد (۵) قشون هندي نژاد دربار غزنویان بعداز (حاجب-  
بزرگ) قوساندانی باسم سالار هندوان داشتند که سلطان مسعود بالآخر این -  
مقام را به افسرهند و موسوم به (تلک) سپرده (۶) موق وادره قشون دیلمی  
به اسرای سربوط آنها که مورد توجه خاص سلطان بودند سپرده میشد . کردها  
و عربها غالباً قوساندانی شترکی داشتند این عهده را سلطان مسعود در سال ۳۲۷  
هجری به أبوالحسن عراقی دبیر تفویض نمود دسته‌های سواره عرب که دارای  
قابلیت سرعت حرکت بودند ویهقی آنها را بنام دیو سواران یاد میکند (۷) در  
اموال مکاتیب مهم نیز استخدام میشدند وقدرت تأثیر و ضربه سریع آنها در -  
محاربات قابل قدر بود . حکمرانی واداره قلعه و قصبات به شخصی بنام کوتوال  
سپرده میشد (۸) کوتوال در شهرها از وظایف شهرداری گرفته تاسوق واداره  
امور سلکی و نظامی را بدوش میگرفت . بصورت عمومی مقامات سلکی و نظامی -

---

(۱) بیهقی صفحه ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۳۵۷ - وغیره

(۲) بیهقی ص ۲۸۲-۳۳ بوسورت ترجمه میرحسین شاه . بیهقی ص ۳۸۸ ر ۳۱۷

(۳) همانجا ص ۲۲۶۰۲۲۵ ص ۳۷۵

(۴) بیهقی ص ۱۸۰ - ۱۸۱ وغیره ... (۵) بیهقی ص ۲۲۶

(۶) بیهقی ص ۵۰۵ (۷) بیهقی ص ۳۷۵ وغیره

(۸) بیهقی ص ۱۲ - ۱۷ وغیره

در دوره غزنویان و حتی در سی ایسلاله های این عصر به شکل ثابت تابع — اشخاص اختصاصی نبوده زیرا در عین زبانیکه یک شخص نظامی بعده ملکی مقرر نمیشد اشخاص غیر نظامی نیز موجود بودند که رتبه های نظامی را احراز مینمودند . در رتبه های فوقیکه ذکریافت صلاحیت های هر مقام بصورت دقیق معلوم شده نمیتواند زیرا اصلاحات های مذکور دارای تشکیلات ثابت نبوده است مثلاً سپهسا لار ممکن بود تعداد متغیر از نظامیان را در موارد مختلفه تحت امر داشته باشد بر وایت سیاست نامه سپهسا لا ر ان سلطان محمود غزنوی علی نوشتگین و محمد افراطی هر کدام بر تعدادی از لشکر قومانده اجرا کرد از جمله علی نوشتگین پنجاه هزار مرد در تحت حکم خود داشت (۱) بهمن ترتیب از آنجائیکه تعداد لشکر قبائل مختلفه در اردوی غزنوی نظریه سیر زمان تفاوت نیکرد بناءً سالاران قبائل مذکور نیز تعداد ثابت مسماهیان در اختیار خود نداشتند اکنون بر میگردیم بر تبهه های کوچکتر یعنی به تشکیلات مادونیکه در چوکات خود باید دارای صلاحیت و حدود ثابتی بوده در تحت نظر اسرائیل شکر اجرا معاون بود که رتبه های مادون را به نامهای خیلتش (۲) ترتیب (۳) سرهنگ (۴) و حاجب ذکر نموده ولی بصورت واضح اندازه وحدود صلاحیت ها و تعداد عسکری را که در اختیار داشتند تعیین نکرده است . دکتور ناظم معتقد است که خیلتش شخصی بود که بالای ده سوار حکم میراند (۵) و بهمن ترتیب قائد قوماندان صیدسوار و ازو بالاتر سرهنگ افسر (۵۰۰) سوار و بالآخر حاجی رتبه ای بود که

(۱) سیاستنامه ص ۲۸ - ۳۹ (۲) ییهقی ص ۲۲۸ تا ۵۹۸ (۳) همانجا

۲۵۱ تا ۳۵۸ (۴) همانجا ص ۱۵۰ تا ۳۹۲

(۵) دکتور ناظم (حیات سلطان) ص ۱۵۰ تا ۶۱۰ وغیره صفحات

قوماندانهای لشکر های مستقل احراز بیداشتند ولی برای فعلاً نمیتوان درجهٔ صحبت این نظریه را تعیین کرد . بوسورت درمقالهٔ خود این طرح را اساساً به آسیز خوانده طوریکه میگوید اصطلاح خیلناش فقط برای یک نوع خدمت خاص و در عین زبان رتبه سعمول بود چنان که در سال ۱۳۳ هجری در معاریسه آخرين مسعود باسلجوقیان پیشدار اردوی غزنیه حینیکه از سرو حرکت کرد ازینچند نفر خیلناش عبارت بود و این دسته در دندان قان بصورت دسته‌جمعی جنگیدند علاوه بر آن این اصطلاح را بیهقی جزء از اصناف لشکر ذکر کرده است (۱) هرگاه تاریخ بیهقی بصورت دقیق مطالعه گردد نظر بوسورت بخطوبی آشکار میگردد . زیرا غالباً بیهقی وظایف خیلناشان را بصفت خبر رسان ها و یا اشتراك در حرکات محاربی ذکر نموده است (۲) .

گذشته ازان در مورد صلاحیت نقیب و سرهنگ نیز برای فعلاً کدام اظهار نظر قطعی کرده نمیتوانیم اینقدر محقق است که خیلناش ، نقیب (۳) سرهنگ و حاجب نظامیان مختلف الرتبه بودند که در ایجاب وقت از بعضی آنها بصورت دسته جمعی نیز استفاده بعمل میآمد بطور مثال سلطان و سپهسالاران نقیب را بعضی برای بردن و آوردن خبر های مهم استخدام میگردند (۴) .

سرهنگان باوصفت اینکه صاحب منصبان نظامی بودند در بعضی امور خصوصی نیز استخدام میشدند وقتی که با مر سلطان اریارق ، سپهسالار ، هندوستان را

(۱) بوسورت ترجمة میرحسین شاه .

(۲) بیهقی ص ۳۷ - ۱۱۷ - ۳۷۵ - ۱۱۰ - وغیره (۳) سیاستنامه - نظام الملک در ضمن محافظین درگاه میگوید که بر هرینجا نفر باید نقیب نصب گردد و این دلیل بلوکمشری رتبه نقیب را نشان میدهد هدنه بالاتر ازان را .

(۴) بیهقی ص ۳۸ تا ۲۵۷ وغیره

گرفتند پنجاه سرهنگ برای گرفتاری وی مامور گردیدم بودند و آنها از چپ  
وراست بروی ریخته اورا گرفتند . (۱)

بعقیده نگارنده چون این رتبه ها از تشکیلات نظامی عباسیان متقدم شدیع  
گرفته غالباً رجوع به ان زینه را تایکحدی بحل نزدیک میسازد بهر حال بعضی  
در مورد رتبه سرهنگ اصطلاح (سرهنگ باخیل) نیز بمطالعه میرسد (۲) که  
در آن صورت مطلب از خیل پاید لشکری مطلب گرفته شود که تحت امر يك  
سرهنگ موجود نبود. سرهنگ را امروز در ارتضایران مرادف (خند) دانسته اند  
از روی نوشته های بیهقی رتبه حاجب بر سرهنگ و از سرهنگ بر نقیبان و  
خیلتاشان برتر بوده است (۳) لذا بصورت عمومی گفته میتوانیم که اردوی  
غزنویان در تشکیلات مادون خود رتبه های معینی داشته و سلسه مراتب  
در آن مدنظر گرفته میشد. تنها صلاحیت های مذکور را نمیتوان بصورت درست  
تعین کرد این رتبه های مادون بازهم نظر بقابل و دسته های مختلف اقوامیکه  
در اردو شامل بودند ذاته ای جداگانه ای پی خود میگرفتند . اردوی غلامان خاصه  
سلطان دارای رتبه های فوق بوده و منسوبین آن بنام خیلتاش نقیب و سرهنگ  
سلطانی یاد شده اند که بصورت عمومی یک نوع قدرت جداگانه را تشکیل  
میدادند و رسماً سلطان مربوط نبود و بعد ازو به تحت فرمان سالار غلامان  
سرائی وظایف لازمه را انجام میدادند در جنگ علی آباد سلطان مسعود در  
وقت جنگ راسا به یگنبدی سالار غلامان سرای اسرداد تا یکهزار سیارز  
زره پوش نیک اسپه برای تقویه وی اعزام نماید (۴) .

لشکر هندی بعضی ترتیب در بین خود افسران هندی بنام نقیبان و سرهنگان

(۱) بیهقی ص ۲۲۷ (۲) بیهقی - ص ۳۸۸

(۳) همانجا ص ۲۷۳ - ۲۷۶ (۴) بیهقی

هندو داشت که به تحت امر شان مواران و پیاده هندی قرار داشتند (۱) کذا تمام افسران دسته های مختلف بنام قوم و قبیله خویش پاد بیشندند . آکنون باید فیصله کرد که تر فیح افسران برتبه های بالاتر به اساس چه ملاحظه صورت میگرفت . برای فعلی میتوان بعقیده دکتور ناظم بود که میگوید تر فیح نظامیان نظر بیان و کفایتی صورت میگرفت که آنها در حضور و سفر از خود نشان میدادند و حتی یکنفر سپاهی نظر به ابراز لیاقت بمرور زبان به منصب قویاندی میرسید (۲) بروایت یبهقی قرانگین اولین خلام مسعود در هرات بود که به ثابت رسید و پس از فعالیت رتبه حاجی پافت (۳) همچنین التوانش میگفت که من نقیب خلیلناشان سلطان محمود بودم و مرا با مسعود به (ری) گماشت و در آنجا حاجی بزرگ یافتم تا اینکه امروز بد رجه سلا رانم (۴) .

#### مسلک‌هاي اردو:

بصورت عمومی صنوف و مسلک‌های اساسی اردوی غزنویان عبارت بود از پیاده، سواری، فیل‌سواران، دسته انجیران عسکری (استحکام) و جزء تامهای اکمال طور مجموع این مسلک‌ها بازهم بداخل چوکات خود به اهنانف جداگانه و دسته‌های اختصاصی جدا میشدند . صنف سواری که در اردوهای آنروز نظر به قابلیت حرکت سریع خود جزء تامهای سانور را تشکیل میداد نسبت بصنوف دیگر حائز اهمیت بوده و از حیث تعداد نیز بر دیگران سبقت داشت لوازم قشون سواری که به اسپ و تجهیزات خصوصی احتیاج میرسی داشت طور کافی از طرف مقامات اکمال تهیه میشد غالباً تعدادی ازین اسپان

(۱) یبهقی ص ۲۲۶ - ۲۵۲ - ۲۳۷ (۲) دکتور ناظم ص ۱۵۰

(۳) یبهقی ص ۱۰۷ (۴) همانجا ص ۶۱۸

را از تحف و غنایم جنگ بدبست می‌آوردند. اسپهائیکه از ترکستان یا سمت آسیای مرکزی خریده و یا بقسم تحفه تقدیم می‌شد بنام اسپان‌ترکی یاد شده‌اند قدرخان در ملاقاتیکه با سلطان محمود غزنوی در ماوراءالنهر نمود تعدادی از اسپان‌ترکی را بوی طور پیشکش داده و عتبی در مورد آن تفصیلاتی دارد<sup>(۱)</sup> سواران این سلک غالباً دوامپه بوده‌اند<sup>(۲)</sup> و این موضوع احتیاجات اردو را از نگاه اسپ زیادتر می‌ساخت معهذا تعداد زیاد اسپ در اختیار سواره نظام و یا بحال احتیاط وجود داشت پس از سرگ‌سلطان محمود غزنوی هنگامیکه محمد در غزنه زمام سور را درست گرفت بوی پیام داد که تا از (زرادخانه) در جمله دیگر آلات جنگ بیست هزار اسپ از مرکب و ترکی بوی — بفرستند<sup>(۳)</sup> دسته‌های سواره نظام سپاهیان زره‌پوش که سراپا در زره غرق بودند موجود بود<sup>(۴)</sup> اسپهای سواری بصورت عمومی دارای برگسوان (زم) اسپ و فیل بود که تمام وجود آنها را می‌پوشاند<sup>(۵)</sup> دسته‌های سواره قبایل مختلفه اردو بصورت مجموعی صنف و یاقوت سواری اردوی غزنیان را تشکیل میداد. صنف پیاده دارای سرعت کافی نبوده ولی برای استعمال جنگ سیدان و اشغال هدفهای تکنیکی فوق العاده مساعد بود تعداد منسوبین این سلک نسبت بسواره نظام کمتر بود اما در مباربات حصارها و مواضع — مستحکم که رول سواری را کمتر می‌ساخت صنف پیاده نظام به کمال سهارت طرف مدافع را زیریاران تیغه‌دار داده و با قدرت کامل ذریعه زینه‌ها به برج و باروی حصارها برمی‌آمدند<sup>(۶)</sup>.

(۱) عتبی ص ۳۳۲ - ۳۳۳ (۲) بیهقی ص ۳۷۷

(۳) بیهقی ص ۷۸ (۴) همانجا (۵) همانجا ص ۳۸ عتبی ص ۹۳ - ۱۳۱

(۶) بیهقی ص ۶۳ تا ۱۱۰ گردیزی ص

صنف پیاده باتیر کومنا ، نیزه های دراز و سپرهای فراخ (۱) شمشیر و ژوبین میجنگیدند . در صنف پیاده تیز دسته های مختلفی چون پیادگان سکزی (سیستانی) غزنیچی ، هروی ، بلخی و هندو و دیلمی معروف بودند (۲) و تمام آنها بصورت مجموع صنف پیاده نظام را تشکیل میدادند .

فیل سواران در میدان جنگ قلعه های متحرك را در خطوط اولین محاربه بوجود می آوردند . رئیس این مسلک بنام مقدم یا مقام فیل بانان یاد میشد که تمام منسویین این مسلک را تحت امر خود داشت (۳) در وقت سلطان مسعود این رتبه را حاجب بونصر داشت که پسانتر او را بزعامت حجاب رسانید . تعداد فیلهای غزنیان بعد از اجرای محاربات مسلمانین پیشین غزنی در هند زیاد تر شد زیرا در جمله غنایم و تحف راجگان فیل های جنگی قسمت مهم را تشکیل داده و با یونیویل شامل اردو می شدند . بعضی فیلان را برای فریبیدن به هند نیز میفرستادند . چنانچه در ابتدای سلطنت سلطان مسعود فیل هارا از هند به کابل خواسته و در همانجا بدیدن آنها آمد تعداد واقعی فیل های اردوی غزنیه معلوم نیست دکتور ناظم تعداد مجموعی آنها در حدود ۱۷۰۰ و بحواله فتوح مسلمانین ۲۰۰۰ نوشته است (۴) طوریکه تبلیغ ذکر یافت مسعود برای معاینه فیل ها پکابل آمد و درینوقت (۱۶۷۰) فیل دوشمار آمد . گردیزی در ضمن پیان سان دیدن قشون در دشت شابهار در سال ۱۳۱۳ ه تعداد فیل هارا ۱۳۰۰ مینویسد (۵) صاحب طبقات ناصری تعداد فیل های سلطان محمود غزنی را تا ۲۵۰۰ زنجیر ذکر نموده (۶) ولی همین تعدادیکه بیهقی ثبت

---

(۱) و ۳۶ بیهقی .. و ص ۲۸۲ و ۲۸۶ وغیره صفحات .

(۲) دکتور ناظم ص ۱۳۷ (۵) گردیزی ۶۳ (۶) طبقات ناصری ترجمه

راورتی بانگلیسی ج (۱) ص ۸۳

کرده محقق تر است - افراد این صنف اکثر هندو بودند مسلک چهارم از انجینیوان عسکری که وظیفه صنف استحکام امروز را اجرا مینمودند تشکیل میداد - درین مسلک نسبت بهمه صنوف تنوع وجود داشت مثلاً : دسته های حفاران و سمج زنان (۱) مرتبات وسایل محاصره چون (سنجاق) برجهای چوبی و قلعه جنگی که بصورت عمومی بنام عرادات و یا آلات قلعه کشادن خوانده شده است (۲) دسته هایی که در احداث پل ها با اردو معاونت میکردند و شبیه آن تمام افراد مسلکی درین گروپ شامل بودند . در اثنای سفرها بتایر لزوم تعدادی ازین اشخاص نظر با احتیاجات احتمالی شامل اردو میشدند چنانچه سلطان محمود غزنوی در سفری که به دره های نور و قیرات (در علاقه لغمان) حالیه جهت احداث راه ها و تأمین اسکانات حرکت در اراضی سنجلاخ امرداد تادسته بزرگی از آهنگران دروغگران و سنگ کشان بالشکر همراهی نمایند (۳) دسته های حفاران و سمج زنان در اثنای محاصره در دیوار های حصار رخنه هارا تولید میکردند و این رخنه ها نیز غالباً توسط قلعه جنگی بعمل می آمد و با صورت استعمال آنرا در آینده تحت عنوان (تحکیمات دائمی ، قلعه و مواضع مستحکم و طریق تعرض بر حصارها ، اسلحه تحافظی وسایط و تکنیک تعرض بر حصارها) خواهیم نوشت . مرتبات ماشین های رایمی نیز در طول محاصره با انداختن سنگ های بزرگ و مرمیات مختلف بطرف مقابل خایعاتی وارد میکردند . این وسایط غالباً بالای عراده هایی حرکت مینمودند چون سلطانین پیشین غزنویان در ساحة وسیعی بسفرهای سوق الجیشی پرداخته اند بناء به متخصصین پل سازی احتیاج زیادی احساس میکردند این اشخاص پل های مختلفی را روی عرض

---

(۱) یقهی ص ۱۱۳ تا ۶۲۲ گردیزی ص ۶۲ (۲) یقهی ص ۳۲۳ تا ۳۷۳ .

(۳) گردیزی ص ۶۱

دریاها احداث مینمودند که در آینده ازان ذکر خواهیم کرد . مسلک پنجم دراردو قدمه های اکمال و خدمت بوده است درین مسلک نیز دسته های مختلفی موجود بودند افراد این دسته ها در ساقه اردو حرکت میکردند و سایل حمل و نقل در اردوی غزنوی ها فیل ، اشتر و مرکب بود (۱) که بالای آنها سنگین بارهای اردو نقل داده میشد افرادی که برای اداره آنها موظف میشدند شامل همین مسلک بودند درجه سوقيت اردو به فعالیت درست همین قدمه های اکمال مربوط بوده است از همین جهت در اثنای حرکات قوماندان جبهه مجبور بود برای امنیت این جزء تمام های اکمال که در ساقه اردو حرکت میکردند افراد لازم و کافی جدا نماید . ترتیبات قوی که سلطان محمود غزنوی باستفاده از همین مسلک برای عبور از صحرای (تهسیر) گرفت در آینده ذکر خواهد شد . بصورت عمومی مسلک های معلوم اردوی غزنویان بصورت مجموعی همین دسته هائی بودند که ذکر شد . جای شک نیست که درین مسلک ها تشکیلات منظمی موجود بوده است ولی کیفیت آنرا مفصلتر نمیتوان درست تعیین کرد .

### علایم و هر اسم اردو :

اردوی غزنویان دارای سمبل های مختلفی چون علم ، چتر ، طرادها ، جنبیت ، کوس و طبل و بوق که همه آن مثال وحدت و قیمت معنوی اردو بشمار میرفت - بوده است . گذشته ازان چنین فهمیله میشود که اردوی منظم غزنویان یونیفرم مخصوص و متحد الشکل داشته اند . در جمله مأمورین دربار سلاطین غزنوی شخصی بنام (علمدار) که غالبا از غلامان خاصه انتخاب میشد موجود بوده است این علمداران در روزهای تشریفات ویاسحابات علم را در

(۱) گردیزی ص ۶۳ یهقی ص ۷۲ - ۳۶۲ - ۸۵۰ - ۳۶۲ - ۰

خطوط پیشترین ساحفظه و پیش میربدند اعلام غزنویان دارای تصویر شیربود  
و این علم‌ها همان پیرق‌های رسمی سلاطین بودند (۱) البته اعلام دیگری  
که به امراء و سپهسالاران داده میشد رنگ‌های مختلفی میداشتند. چنانکه وقتی  
سعود قشون احمد نیالتگین به سپهسالار هندوستان را در دشت شاپهارسان  
میدید باوی سه علم رسمی تصویر شیر و علم خود احمد بشکل دیباش سرخ  
همراه بود (۲).

اصطلاح منجوق که در تواریخ عهد غزنوی نگاشته آمده ماهیت پیرق  
و بعضی چتر را ارائه میدارد (۳) چتر سلاطین غزنوی دارای رنگ سیاه بوده  
و در عهد سلطان ابراهیم این سعود (۴۵۱ - ۴۹۲ ه) بر فراز چتر تصویر  
شاھین تعلیق میگردید که مزین بجواه بود و کوپورلو عقیده دارد که غزنویان  
روی پیرق خود نشان سهتاب و سیمرغ را نقش میکردند ولی اصل مأخذ آن  
برای ما معلوم نشد (۴) پیرقهای غزنویان دارای دسته‌ای بنام ماهیجه  
پیرق بود که در راس چوب آن تعییه شده از طلا یاققره در آن زمان بشکل  
پنجه ساخته می‌شدند است (۵).

طرادها نیزه‌های کوچکی بودند که ساھیت همین اعلام یانشان های  
اردورا حایز بوده اند. کوس طبل و بوق که در اثنای حرکت و میدان کارزار  
عظمت و طنطنه اردو را نشان داده ببارزین را به زورآزمائی تشویق مینمود  
به مفهوم موزیک امروزه در اردو موجود بوده است. سلاطین غزنوی به امرا  
و سپهسالاران لزوماً تعدادی از علم، طبل، کوس و بوق همراه مینمودند و در

---

(۱) بیهقی ص ۲۷۲ (۲) همانجا و همان صفحه (۳) حاشیه ص ۳۷۲ -

۳۸۸ بیهقی.

(۴) پاورقی مقاله بوسورت (۵) حاشیه ص ۲۷۲ بیهقی.

میدان جنگی تعداد معتبرایه ازین سمبول های اردو موجود بوده اند (۱) . از روی اشارات سوزخیان قدیم استباط میشود که نیروی مستنظم و گارد های غلامان غزنویان دارای یونیفرم و لباس متعدد الشکل بوده اند بیهقی در سورد لباس غلامان مرائی اشاره کرده میگوید : که دوهزار آن باکلاه دوشاخ و کمرهای سگران ، هزار غلام باعمود سیمین و دوهزار باکلاه چاربر ملبس - بودند (۲) صاحب طبقات ناصری لباس غلامان سلطان محمود غزنوی را متعدد الشکل معروف میکند و قبل از آغاز این بحث ازان ذکر رفت (۳) دکتور ناظم از روی نسخه بیهقی سورد استفاده خود میگوید که اردوی سلطان محمود غزنوی دارای لباس متعدد الشکل بوده اند که از طرف دولت به آنها داده میشد (۴) گذشته ازان در مورد لباس و خلعت بزرگان نظامی بیهقی اشارات زیادی داشته و کلاه دوشاخ نظامیان مذکور را بر اراتب ذکر نموده است (۵) . اردوی غزنویان بروز های رسمی تشریفات مخصوص داشتند . سلطان هرسال دردشت شابهار نزدیک غزنی عسکر راسان میدید علاوه بران سپاهیانیکه عازم کدام سفر ویا به معیت سپهسالاران به ولایت ها فرستاده میشدند از طرف سلطان معاینه میگردیدند درین معاینه وسان دیدن سلطان اولاً آنها را دیده متعاقباً در محل بلندی استاده شده و لشکر از جلویی به تعییه میگذشت (۶) درین تعییه یار سهم گذشت خالبا دوسرقطار اعلام و محافظین آن، متعاقباً دسته های غلامان که در فوج مذکور شامل بودند گذشته بعد ازان جزء تامهای مختلفه پحال یکیک خیل سرهنگ یکی بعد دیگری از حضور سلطان میگذشتند

(۱) بیهقی ۲۷۲ (۲) همانجا (۳) حاشیه ص ۲۷۲ - ۳۸۸ (۴) پاورقی

مقاله بوسورت (۵) حاشیه ص ۲۷۲ بیهقی .

(۶) بیهقی ص ۲۵

تا اینکه همه لشکر تمام میشد درین رسم گذشت سرهنگان پس از گذشتن از  
جلو سلطان به رسم تقدیم سلام و مراتب احترام می‌ایستادند (۱) .  
در روزهای رسمی دسته‌های غلابان سلطان رول عمدۀ تشریفاتی داشتند  
چنانکه درین موارد به دو طرفه تخت و یاراه حفظ می‌کشیدند ، بعضی دسته‌های دیگر  
لشکر نیز بعضی صورت ترتیب می‌گرفت .

#### قواعد تعجبیه :

قواعد تاکتیکی و سوق‌الجیشی که در زمان غزنویان معمول بود همان  
اساسات همان پرنسیپ‌های دورۀ اسلامی را احراز میدارد که در تطبیق  
آن خصوصیات محلی و قابلیت سوق و ادارۀ قوماندانها رول عمدۀ —  
داشته است . قوماندانان غزنه در ساحة وسیعی باجرای محاربات پرداخته‌قدر  
عبور از اراضی مختلفه چون دریا ، کوه‌سار ، دشت و صحراء و جنگلات را  
داشته‌در مناطقی که بکلی مغایر اقلیم وطن اصلی ایشان بوده به سفرهای عسکری  
پرداخته‌اند خصوصاً فتوحات سلاطین اولیه آن در هند مظاہر این قابلیت است .  
لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به کشمیر و مناطق صعب المروء بر فدا ان  
یاحرکات سلطان از صحرا (تهسر) بطرف سو منات دو قابلیت مختلف  
و مستضادی را نشان میدهد که اردوی غزنه آنرا نمی‌توان دریافت پس در چنین  
موارد که خطوط آکمال و احتیاط اردو فوق العاده طولانی می‌شد سوق و ادارۀ  
قوماندانان غزنه قابل تمجید بوده است . درین زمان سلاطین قوتهاي محارب  
خود را بشکل قلب ، بیمنه ، میسره ، مقدمه ، ساقه ، طلیعه و بعضی مایه‌دار ترتیب  
می‌کردند . در قلب بازهم سرقوماندان جامیگرفت و اگر احياناً احتیاطی که بنام  
مایه دار معروف بود مدنظر می‌بود در همین قسمت تعییه می‌شد و جود فیلان

(۱) بیهقی ص ۳۹۳

جنگی در اردوی عزنویان باعث تحکیم خطوط جبهه میگردید . سرقوماندان درائی این جنگ بر قیل سوار میشد (۱) ولی در وقت تعقیب یا عقب نشینی از اسپ کار میگرفت (۲) فیلهای اکثرآ در پیشوی قلب بشکل قلعه های مستحکم و متحرک تعییه شده (۳) پیاده ها و سواران دشمن را از بین میبردند به این معنی که فیل سوار و پیاده را ذریغه خرطوم خود به هوا برداشت و توسط اشکهای خود پاره وزیریا میگرد و باقدرت معاونه نیروی پیاده طرف مقابل را زیریا میساخت . در محاربات حصارها نیز فیل بهمین قسم فعالیت کرده بدمون تلقائی وارد میگرد (۴) پس بصورت عمومی از فیل هم بحال یکسهر و هم بحیث یک حیوان متعرض وهم بقسم واسطه نقلیه استفاده میشده . فیلهای بعضی در میمنه و میسره جناح های راست و چپ قوت تعرض بوده و بعضی این قسمها احاطه های یکطرفه و پاده طرفه را اجرا مینمودند و هدف های تعرض نورمال آنها سیسره و میمنه دشمن بوده است . مقدمة قوت بالنسبه بزرگی بود که قبل از محاربه قوتها کلی بدمون تماس و یا بعضی هدفهای محدود را بدست میاورد ولی طبیعه قطعه کشی بود که بمقصد کشف و امنیت افزایش میگردد . قوت آن نسبت پمقدمه کمتر بود . قوماندانان غزنه در افزای طبیعه مهارت تامی داشتند چنانچه در روز و شب به هرچهار طرف طلائی افزای کرده بدزیریه آن معلومات از دشمن ، اراضی و خصوصیات مطلوبه بدمست می آوردند (۵) قوت طلایه یا طبیعه باندازه میبود که اگر بادشمن تماس مینمودند قدرت اجرای حرکات مستقل را میداشتند . ساقه همان قسم ترتیبات محاربوی بود که در

(۱) بیهقی ص ۳۶۶ - ۵۷۷ - ۵۸۲ و دیگر صفحات

(۲) بیهقی ص ۳۹۳ (۳) عتبی ص ۱۵۰ - ۲۲۹ - ۱۵۱ - ۲۹۹

(۴) عتبی ص ۱۹۳ (۵) بیهقی ص ۳۵۰ - ۳۵۶ وغیره .

عقب قلب موجود بوده و قدمه های اکمال را احتوا میکرد . برای امنیت آن تعدادی از قوای محارب جدامیشد - ثقلی بودن بنه و نقل سنگین بارها بعضیاً در مناطقی باعث ضعف اردو میشد این خصوص در مورد مباربات اردوی غزنه مقا بل ترکمانان سلجوکی حائز اهمیت است زیرا بنه و ثقل و سنگین بارها ای ترکمانان سلجوکی حائز اهمیت است زیرا بنه و ثقل و سنگین بارهای ترکما زان بمسافت دور (۳۰ فرنستک) بعقب قوه مهاجم موجود بوده قوای محارب بصورت جریده بحال سیار و متحرك حرکات را اجراء نموده میتوانست در حالیکه در مقابل شان اردوی غزنه دارای سنگین بارهای گران و نزدیک به جبهه بوده و قوباندان جبهه مجبور بود قوای کافی برای امنیت آن جدا نماید علاوه بران این ثقلت حرکات اردو را نیز بطي میساخت . شکست های سپاهی و یگانه سالاران سعود از ترکمانان سلطان سعود به ضعف اردو خود بعدازانکه از نتیجه مباربات پاترکمانان سلطان بدوان چنین پلان ازنگاه ثقلت بنه پی برد در سفر آخرین خود بحصار دندان قان بدوان چنین پلان طرح کرد تاقوای بدون بنه و سنگین بار را مقابل ترکمانان اعزام و خودش با قسمتی از قوای بحال احتیاط مستظر فرصتی باشد (۲) ولی این پلان پس از تغییر خورد . مایه دار عبارت از احتیاط عمومی قوت های جبهه بود که سرنوشت آنرا سرقواندان تعیین میکرد یعنی سرقواندان بغرض استعمال در ایجاب وضعیت پیش از مغاربه جدا کرده اکثر در مرکز جبهه تعییه میشد (۳) موضوع دیگری که در قواعد تعییوی غزنویان ملاحظه میشود «کمین میباشد» که درینصورت قوای کوچکی که در محلات مخفی پنهان و ستر و اخفا میشد در

(۱) یقهی ص ۵۸۳ - ۵۸۴ (۲) یقهی ص ۵۹۸

(۳) یقهی ص ۵۶۸

یک آن نازک بطور فجایی و ناگهانی بالای دشمن یک تأثیر خارق العاده‌ای تولید کرده میتوانست (۱) .

قوماندانهای غزنه در تطبیق احاطه‌های وسیع ویا تطبیق محاربه جبهه معکوسی که دشمن را تحت شرایط نامساعد و عدم ترتیبات لازمه به محاربه مجبور میساخت بهارتنی داشته و در حرکات چندی که بما معلوم است ازان استفاده شایانی کرده‌اند . (۲)

تکتیک تعرض بر محلات مستحکم و قلعه‌ها در قشون غزنه طبق همان - اساسات معمول این عصر که در فصل دیگری توضیح گردید صورت بیگفت. قوای سلطیخ سلاطین غزنوی به نسبتیکه در سر زمین پهناور هند اکثرآ به محاربات قلعه مواجه شده‌اند و تفصیل آن در ضمن سفرهای عسکری متعاقباً خواهد آمد غزنویان دارای قابلیت عالی در اجرای محاربات حصارها بودند و طوریکه ذکریافت مسلک مخصوص انجینیری عسکری (استحکام) در چنین سواعقی باقوای پیاده و سواری تشریک مساعی میکرد در اشغال این نقاط قوای پیاده بسیار مساعد بوده سلطان محمود در اثنای محاصره به تیر اندازان و ماشین های رامیه (منجنيق) امر سیداد تابرج و باروی قلعه را زیر آتش شدید بگیرند و آنگاهی که محافظین ارستگرهای خود عقب سیرفتند لشکر پیاده غزنه ذریعه زینه‌ها بالا سیرفتند و یا از طریق حفره‌هاییکه سمج زنان و حفاران بوجود می‌آوردند داخل قلعه میشدند و یا گاهی در اثر سنگ منجنيق قسمتی از دیوار قلعه منهدم شده استقادست تقویتی پیدا نمیشد (۳) سلطان محمود برای انباشتن

(۱) بیهقی ص ۲۸۸ - ۲۰۳ - ۳۳۵ - ۳۳۶ .

(۲) عتبی ص ۱۳۵ - ۱۵۰ - بیهقی ص ۲۰۳ .

(۳) بیهقی ص ۱۱۵ - ۱۱۳ .

خندق تدالعی قلعه امر میداد تا آنرا ذریعه سنگ ریزه و غیره مواد جامد می-  
انباشتند (۱) نظرباینکه اردوبی خزنویان در اراضی وسیعی بمحاربات پرداخته اند  
مواسع طبیعی واژمله دریاها مقابل پیشرفت آنها سدی تشکیل میداده ازین  
جهت دسته های پل سازان و تکنیک پل سازی در اردو اکشاف شایانی نموده  
است . سورخین قدیم در مورد عبورشکر خزنه از دریا روايات مختلفی دارند  
بروایت گردیزی سلطان محمود خزنوی برای عبور از دریای آمو امر داد  
زنگیرهای بزرگ وقوی را در چرم گاو گرفته و ذریعه آنها کشته هارا یک بدیگر  
بعرض آمو بستند و از بالای این پل سنگین بارها و قوای محارب را عبور دادند  
در سفری که سلطان محمود بهصد نندا بهند اجرا نمود افراد خود را از دریای  
راهیب (امروز بنام رامگانگا یاد میشود) توسط شلک بادشه عبور داد (۲)  
گذشته ازان ذریعه اسپ و فیل نیز اردو را از آبهای کم ژرفی عبور میداد،  
درفتح تانیسر قوای سلطان ازدو معبر استفاده نموده از دریا بگذشتند و بالای  
دشمنیکه تپه هارا اشغال کرده بود جدا جدا تعرض نمودند (۳) .

اردوبی خزنه ترتیبات محاربوی و یاشکل تکنیکی را دروقتیکه بادشمن  
تصادم مدنظر میبود میگرفت ولی هرگاه در اثنای رفتار نیز خطرات احتمالی  
دشمن موضوع بحث میبود نظام محاربوی گرفته میشد (۴) هنگام سفره رعسکر  
به تهیه مایحتاج و لوازم خود مکلف بود و ازین جهت معاش او بطورپیشکی  
داده میشد و هرگاه سفری بدورستی مدنظر میبود سلطان ترتیبات سریعی  
میگرفت (۵) چنانچه هنگامیکه سلطان مسعود سپاهی بمکران اعزام مینمود

(۱) عتبی ص ۲۸۶ - ۲۳۹ - ۲۵۱ .

(۲) گردیزی ص ۶۸ (۳) عتبی ص ۳۲۶ (۴) عتبی ص ۳۵۵-۳۵۳ «۵» بیهقی ص

وقتی از حاجب بزرگ در مورد معاش لشکر پرسان کرد ، حاجب گفت که  
معاش (بیستگانی) لشکر تا آخر سال توزیع شده است .  
ارتباط اردو تحت نظر صاحب برید لشکر که با هارادوی مسافر همراه بود  
صورت سیگرفت صاحب برید لشکر که در حقیقت رئیس پوسته نظامی بود خبر  
وراپورها را یا بصورت باز یا بحال شفر (۱) به شخص سلطان بیفرستاد این پوسته  
ذریعه سواران (اسکدار) یا چاپار بسرعت ارسال میگردید بعضاً اخبار مهمه  
به خیلشا ان و دیوسواران (سواران عرب) محول میشد در اوقات آشوب که  
سواران مذکور (چاپار) اطلاعات را نمیتوانستند برسانند اشخاصی بنغير قیافه  
چون مسافر تاجر وغیره باين کار استخدام میشدند .

**قلوه ها و شکل محاربه موقع مسنه حکم - ساهان تعریض بر آنها:**  
از بسیار قدیم در پهلوی تکیک تعریض مفکورة مدافعه نیز توأم موجود بوده  
است ملنها وقیکه دارای نیروی تعرض نبودند لابد برای حفظ شترن پالیسی  
تدافعی را تعقیب و تعییل نموده اند اسکندر مقدونی یکی از دهات های برگانه  
را (گرگان) را ذریعه کتاره های خیم محاوط مشاهده کرده و البته همچو  
موانع طبیعی و مصنوعی در هنگام محاواریات (شت ویخن) کار تحکیمات  
کارآمدی را برابری مدافعین میداده است . نظر بملاظله تاریخ این تحکیمات  
عصر پصر در حال انکشاف بوده تأثیرت ساختن حصار های سنگی ، گلی  
و خشت پخته و امثال آن رسید تاریخ ساختن حصارها بچندین هزار سال پیشتر  
میرسد خصوصیت حصار های باستانی درین بود که دیوار های آن باید بلندتر  
برآو و دمود تادشمن بتوسط زینه های عادی بر فراز آن برآمده نتواند هرگاه  
ماز همین نوع تحکیمات دنیا قدیم بگذریم وطن عزیز ما افغانستان از حیث

---

(۱) بیهقی صفحه ۵۳ طبع تهران .

ساختن حصارها روی تپه‌ها و کریوه‌ها و سنتیقهای کوهستانی در هر ولایت خیلی‌ها خنی و خرابه‌های ان نیز تماشائی می‌باشد.

از دوره ایجاد و ساختمان حصارها قرن‌های زیادی سپری گردید تا اینکه دفاع پسرابایجاد و اختراع وسایط کشودن محاصرات و متوجه‌های تعرضی برآمد در قدیم تکنیک قدیمترین تعرض بر حصارها . همان زینگذاری که مهاجمین ذرعه — زینه‌های چوبی پارستی یا انباشتن مواد جامد بالای دیوارهای حصارها صعود سینمود و باندرون قلعه رفته باههای آنرا در تصرف می‌اوردن در چنین اوقات بلندی حصارها روز بروز بلندتر شده میرفت چون زینه‌گذاری برای گرفتن حصارها کافی نبود با قرب احتمالات اولین واسطه‌شکست محاصره‌ی (قچ جنگی) بوجود آمد این مشاهین قلعه کوب را از نظر تشابه قسمت مخرب آن باست قچ به همین نام — موسوم کردند این‌له برای دو مطلب استعمال می‌شد یکی وارد آوردن رخنه — درزیز دیوار وحدات راه‌های زیرزمینی بداخل قلعه . دوم تخریب دیوارهای قلعه .. بعداز ایجاد این‌له وسایط سنگین رامیه اختراع شد مثل (منجنیق) — های متحرک هموار و برجهای متحرک چوبی یا تانکهای چوبی .

وسایط سنگین محاصره و تکنیک تعرض بر حصارها در عهد یونانیها انسکاف کرد هفیل و پرسش اسکندر در کشودن حصارها از وسائل مذکور خوب کار می‌گرفتند ولی انسکاف وسایل کشودن حصارها در ساختمان قلعه ها نیز تجدید نظر بعمل آمد و برجهای مربیع قلعه ها به برجهای استوانه‌ای تحول نمود کدر — مقابله قچ جنگی و دیگر وسایط استواری زیادی از خود نشان میدهد .

بدوره اسلام در حصارها ساختن برجهای بسیار بلند بغرض ترصید نیز مروج گردید پاروی قلعه (ارگ) و ریض نیز بدوران و حصار دیگر باصطلاح مورخین اسلامی (قنهندر) اعمار می‌شد این ساختمان که بداخل قلعه ها بوجود می‌آمد — نسبت پاصل حصار مقاومتر می‌بوده است .

## ۱ سلاحه :

مقارن ظهور دین مقدس اسلام که تجدد نوینی در نظام بوجود آمد اصول حاتمی هم در اسلحه صورت گرفته از آن پس در دوره قرون وسطی (که زبان طویلی را (دربر گرفته) و سایط حرب نیز روز بروز جانب تکامل پیشرفت . سلاح دفاعی درین هنگام فوق العاده کسب اهمیت کرده خودبوزره در تمام سربازان معمول گردید . سواران که سراپا ملبس به زره شدند برای اسپها و فیلها نیز برگستوانها (یکنوع زره حیوانی) تهیه کردند بصورت عمومی اسلحه معمول عصر اسلامی که قشون غزنه نیزیان مجهرز بودند عبارت بود از شمشیر، نیزه کوتاه «سرنیزه»، زلتی ، تیر، قمه و اسلحه رایه برای انداخت از مسافت دور مانند فلاخن تیرو کمان منجنیق بحر ک و مقوس، منجنیق نیم مقوس، ماشین های آتش انداز وغیره ، از بجمله اسلحه های جارحه نیز روز بروز ترقی شایانی نمود. گرچه قدار شنگین رومی ها که از هسپانو یها گرفته بودند و نیزه های کوتاه و بلند یونانی و رومی با تغییرات جزئی در آن هنوز معمول بود اساسی اعظمی در انکشاف ماشین های سنگین — و اسلحه رایه بوده است تا اینکه با استفاده از مواد محترقه و انفلاکیه که در آغاز تنها باروت بود و سایط مهمی بوجود آورده شد . مسلمین با تماش باقشون دنیای تمدن یا اسلحه مختلفه اشناودر انکشاف آن کوشیدند پیشوایان اسلام در تکمیل فن تیراندازی سخنان ماثوری دارند. عربیان نظر بوضیعت بیان در تیراندازی مهارت کاملی داشتند چنانکه یکی از علل فیروزی مسلمین بروزیها مهارت مسلمانان در تیراندازی بود تا اینکه در قرون وسطی مسلمانان اختلاعاتی درین فن نمودند چنانچه کمانی بشکل لوله ای از آهن و چوب ساخته و در آن سوراخی گردند . که با ان تیرهای کوتاه را بمسافت دورتر می انداختند .

شمشیر نیزیکی از اسلحه موثر و محترم اعراب مسلمان بود که غالبا آنرا ازین

و شام و هند و خراسان وارد میکردند . و نظر بخصوصیات محلی هر نوع شمشیر - از هم فرق داشت بعضی رگه دار ، مصوّر سقنه سبیود اما مشمیر بهتر آن بود که از روم وارد میکردند زیرا آهن آن آبدار و محکم بوده است . نیزه نیزیکی از سلاحهای سواری و پیاده بود و مسلمین پیش از هرمونع در سواری آنرا خوبتر استعمال میکردند . استعمال نیزه در جنگ بعقیده چرچی زیدان (۱) تعلیم مفصلی دارد مسلمانان . نیزه دراز و کوتاه هر یک را خوب استعمال میکردند میل (شل) آنرا با شکل سه شاخه یا بهن یا کج یاراست درست میکردند .

اسلحة تحفظی : عبارت از پر - خود - زره - برگستان وغیره بود که هر کدام نوعیت خاصی داشت در جمله سلاحهای مسلمان افغانستان غوریها . یک نوع سپری میساختند که تمام وجودهای را میپوشانید . غوریها در ساختن هر نوع اسلحه مهارت تامی داشتند (۲)

زره : نیز در اردوی مسلمان وغزنویها معمول بود آنرا از پارچه ها یا حلقه های آهنی ، فولادی و بعضی از پارچه ها درست میکردند و نظر با ینکه قسمت مختلف بدنه را پوشاند بنامهای جوشن (زره تن) خود و مغفر (زره سر) موسوم و بعضی قسمتهای آن باز ، کف دست و پاها را میپوشاند .  
بعد از اسلحه فوق در اردوهای اسلامی خنجر - تبریزین - چکش و کمند نیز شامل گردید .

**وسایده محاصره و ماشینهای انداخت :**  
بهترین اسلحه را یه کمان بود یا سجرات (کمان لوله های مجوف) علاوه بر صورت عمومی ماشین های را یه رابدو گروپ عمده تقسیم نمود اول منجنیق های

---

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج اص ۱۷۷ (۲) طبقات ناصری ترجمه ازانگلیسی -

محرك مقوس **Catapult** دوم منجنيق های محرك نیم مقوس  
 که عبارت از بالسته باشد **Ballista** این دو نوع ماشین را میتوان به  
 ابوس و توبهای امروزه شبیه نمود طوریکه اولی چهت انداخت بزاو یه بلند  
 و دویی برای انداخت بزاویه پائین استعمال میشد بهر دو صورت قوه محركه آن  
 بواسطه یکدسته رسماهای تاو داده شده موی و یارو و پی حیوانات با یک ترسی  
 که امروز فهمیده شده نمیتواند ایجاد نمیشد، منجنیق یا کماشین بزرگی بود که  
 گلوله های ازنگ . فلز و سنگریزه مخلوط یا گل رعن برداشتن پرتاب میکرد. نیز  
 طروفی پرازنفت . نیزه های قوی و سنگین تا ۱۲۰ فوت و آتش یونانی را بروی  
 دشمن پاش میداد . سماوه انداخت آن مستقیماً ۶۰۰ یارد و بصورت مقوس  
 ۱۰۰۰ یارد بوده است (۱)

آورده اند که در جنگ طایف از سلمانان سلمان فارسی منجنیق ساخت و در  
 جنگ خبرir سلمانان برج چوبی متعرک همراه داشتند . (۲)

**قچ جنگی** : نیز در حقیقت یک نوع ( تانک چوبی ) تنها اینکه این برای  
 رخنه کردن در دیوارها و خراب کردن آن و بجهای چوبی در جاییکه زینه ها  
 بر دیوار حصار نمیرسیدند برای داخل کردن نفری در مابین قلعه از بجهای  
 بلند چوبی کار می گرفتند .

**آتش یونانی** : یک سلاحیکه اخیرا در اردوهای اسلامی معمول گردید آتش  
 یونانی است آتش یونانی را سلمانان از رویی ها آموختند این عبارت از ترکیبات  
 سواد محترقه و منلقه ای بود که آنرا سنتعل ساخته و بطرف دشمن پرتاب میکردند  
 جرجی زیدان در بنورد مینویسد که اروپائیان فقط در قرن هفتم میلادی این

(۱) دایرة المعارف بريتانیکا ج - ۹ ص ۵۲۴ - ۵۲۵

(۲) جرجی زیدان بحواله کتاب سیرت حلبیه تاریخ تمدن اسلام ج اص ۱۸۰

اختراع بهرمند شدند و در آنموقع عربها به قسطنطینیه و سائر شهرهای آسیا یی و اروپایی روم حمله میبردند و شهر قسطنطینیه را مکرر محاصره کردند اما — نتوانستند بکشایند زیرا روسی ها مقابل آنها آتش یونانی کاویگرفتند و بسب آن عقب سی نشستند ( آتش مذکور مرکب از گوگرد و بکتعداد از املاح کیمیائی و مواد روغنی میباشد ) این مرکبات را بشکل مایع در آورده در استوانه هایی میزیختند و در جلو کشته میآویختند و همینکه بدشمن میزیبدند آن مواد را آتش زده بشکل کره های نورانی بالای قوای مقابل پرتاب میکردند . یا اینکه پارچه‌ای کیانی راد و نفت فر و برده آتش میزدند و بخانه‌ها و کشتی های دشمن می‌انداختند .

ظاهرا حصین بن نمير که در سال ۲۰ هجری برای دستگیری عبدالله بن زبیر (رض) کعبه را آتش زد از همین آتش یونانی کارگرفت و عربها آتش یونانی را نفت چهنه میتمامیدند (۱) از واقعات تاریخی استبط میشود که در اثنای محاربات قشون اسلام و پیمانتر سلاله های اسلامی کشورها هم از سواد مشتعله که بصورت های مختلف بطرف دشمن پرتاب میشد کار میگرفتند بروایت چچ نامه محمد بن قاسم در سال ۳۰ هجری مقابل داهر رای سند از اشتعال نفت علیه دشمن کار گرفت (۲)

دروایت زین الاخبار گردیزی سلطان محمود غزنوی در مغاربه جتان (۱۸۵ ه) ۱۴۰۰ کشتی جنگی را در آبستند بکار انداخت و در هر کدام ۰۰ نفر با تیر و کمان وقارووه . نفت و سپرینشاند و چون کشتی های وی با سفاین جتان برابر آمد تیر اندازان لشکر محمود تیرونفاتان نفت آتش را می‌انداختند و باین وسیله کشتی

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج اص ۱۸۳ تالیف جرجی زیدان .

(۲) چچ نامه ص ۱۷۳ - ۱۰۳

های ایشان را تخریب می نمودند . (۱)

طبق شواهد فوق ثابت گردید که باروت در قرون وسطی نظام بوجود آسده که دوره اسلامی شامل آن میباشد اما ثبت مختصر اصلی باروت مشکل است — و موضوع تعیین مختصر آن که شرقی بود یا اروپائی از بحث مخارج است .

او دوی غزنویان در استعمال کدام نوع اسلحه مهارت داشتند :  
اردوی غزنویان که از اقوام مختلف تشکیل یافته بودند با قابلیتها ی محلی که داشتند قادر به تحمل واستعمال اسلحه ای مختلفی بودند مثلاً دیلمیان در استعمال زوین سهارت داشتند و تر کمانها با تیرو کمان خوب میجنگیدند .  
دیپوی اسلحه غزنویان بنام (زرادخانه) یادشده است درین زرادخانه سلاح و وسایط احتیاطی موجود بوده و در وقت سفر بخشی ازان با اردوی سافر به منطقه سهاریه نقل داده میشد چنانکه سلطان محمود یک سوکالجیشی در مأموریت النهر در عقب هر قسم لشکر زرادخانه را بالذات تعییه نمود تادر وقت لزوم کمبود — اسلحه وجبه خانه فوج را اكمال کرده بتواند . طوریکه از روی نوشته بیهقی — بر میاید زرادخانه بتعدد کافی اسلحه داشته بود هاست چنانچه مسعود بعد از سرگ پدر به محمد نوشت تا (۵۰۰۰) اشت سلاح از زرادخانه برای او ارسال دارد (۲)

و پس با ینصبورت پنجهزار با اشت سلاح تعداد کافی اسلحه را نشان میدهد .  
در میان اسلحه غزنویان شمشیر هندی و اسلحه غوراهمیت خاصی داشت . غور در چنین عصری از نگاه اسلحه سرآمد خراسان بود و از آنجا اسلحه مختلفی بنام

(۱) زین الاخبار گردیزی طبع تهران

(۲) بیهقی ص ۷۲۲ و کتاب مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۸۱ —  
و دیگر صفحات

هدیه ، تحفه و خراج به سلاطین غزنوی تقدیم میشند . (۱)

بیهقی اسلحه گارد غلامان رانیزه سیمین ، شمشیر ، شقا ( تیردانی ) نیم لشکر ( غلاف کمان ) کمان و سه چوبه تبرذکر میکنند والبته این سلاح تشریفاتی - انها بوده است (۲) بر علاوه در ائمای جنگ چماق ( گرز ) قراچولی ، یاقلاچوری ناخج ، تیرو ، دپوس خشت نیز مورد استعمال بوده است (۳) در جمله ملازمین در بار غزنویان شخصی بنام سلاح دار ذکر شده که بدون تردید آمریت اسلحه لشکر را برعهده داشته است . قشون غزنویان اگرچه دارای دسته های مخصوص زرهدار بوده اند ولی غالباً تعداد کثیری از نظامیان در ائمای جنگ خود وزره - می پوشیدند . فیل ها و اسپ های نیز ذریعه برگستوان از تاثیر سلاح دشمن محفوظ می شدند . از روی گذارش محاربه سلطان با جاته ادرسال ۱۸۰۰ هجری معلوم می شود که اردوی غزله با آتش یونانی آشنا بوده و این سلاح مورد استعمال بوده چنانچه درین محاربه سلطان بر واپتی چهار و براپتی هشت هزار کشتی جنگی که بدوقهلو و پیشوی آن سپل - های تیزی و ضم شده بود مقابل ۱۴۰۰ کشتی جتان در دریای سند بکار آنداخت - سلطان در هر کشتی ۲۰ نفر را با تیرو و کمان و قاروره و سپر و قفت تعییه نمود و با این ترتیب خودتوانست تمام کشتی های جتان را غرق نماید (۴)

در اردوی غزنی و سایط معاصره نیز موجود بوده و بنام عرادات والت قلعه - کشادن یادشده اند درین سایط بدون تردید منجنیق . قچ جنگی و برجهای - متخرک که :

تفصیل مختصران گذشت - منجنیق هائیکه سلطان مسعود در اختیار داشت از طرف بیهقی بنام عراده اند ازیاد شده و مردمیان آن سنگها را پنج منی و شش منی

---

(۱) بیهقی ص ۱۱۰ - ۱۱۵ (۲) بیهقی ص ۲۹۰ (۳) بیهقی ص ۳۲۳ - ۳۲۸

(۴) گردیزی ۳۲۸ - ۳۵۸ - ۳۷۵

قید گردیده است (۱)

ذکر مختصر بعضی از محاوار بات غزنیان: درینجا ازیک جنگ ناصرالدین امیرسیکتگین که بهمایه امیرنوح سامانی برخاست وفاتح برآمد و دوچنگ بزرگ سلطان محمود غزنوی طورنمونه از س تکنیک حرکات اردوی غزنه درذیل مختصر صحبت میکنیم:

الف: جنگ امیرسیکتگین بهمایت جانب نوح سامانی مقابل قواي متحده ابوعلی وفایق امراء عاصی امیرنوح در ۳۸۴ هجری در هرات صورت گرفت:

سبکتگین که در سال ۱۵۳ هجری بعداز شکست قواي اعزامی دولت سامانی اساس حمله نت تازه‌ای را در غزنین گذاشت آهسته قلمروان وسیع شد ب وزمانیکه نوح بن منصور زمام امور دولت سامانی را بدست گرفت در غزنین سبکتگین باقدرت و نیروی خاصی سلطنت میکرد مقارن این زمان نظریه واقعات پراشوب قلمرو سامانی نوح بن منصور از سبکتگین جهت رفع خائله ابوعلی وفایق اسرای سامانی کومک خواست و در مقابل سبکتگین ازین پیشنهاد استقبال خوبی کرد آمادگی خود را اظهار نمود و بعداز یک ملاقات ابتدائی که در حدود کش **Kesh** (شهر سبز امروزه) و نخشب بین دوز بامدار دست داد سبکتگین رخصت خواست تا بغزنه برگشته و فوج تهیه کند (۲).

بنابران بعداز اقضیای مد ت بوعود خود امیر غزنه پاسپاه کافی که با وسایط اسلحه و تجهیزات بهترین و مجهزترین اردو بود با پرسش محمود پنه استقامت ولايات شمالی که نقطه تجمع و تحشید قوتها بود بجز رکت افتاد بروایت.

(۱) بیهقی ص ۳۷۳ - ۳۷۴

(۲) عتبی ص ۱۳۱ - کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۲۰۳

۳۰۳ طبع کابل.

العتبی دریندمه این لشکر دو صد فیل با برگستان‌ها (زره‌فیل) واسلحة قوی- موجود بود (۱) از جانب دیگر امیرنوح از تخارپیرون آمده بجوزجان (میمنه) آمد و امرای دیگر مانند شارغرجستان و ابوالعرس فریغونی حکمران جوزجانان با او پکجاشد. سبکتگین پاساوه غزنی در جوزجان با قوای امیرنوح پیوسته تمام قوای آنها بعد از تجمع به استقامت هرات که مرکز ابوعلی وفايق بود پھر کت افتادند (۲) گرچه فایق و ابوعلی از دولت دیلمیان نیز کومک خواستند ولی این پیشنهاد شان قبول نشد آنها وقتی از تقرب قوای متعدد سامانی و غزنی خبر شدند از نیشاپور به رات آمده و در بیچاره کار خود شدند . ولی همینکه تشون متوجه در حوالی بخ (از سپاهات هرات) رسید ابوعلی قدرت مقاومت را مقابل این سپاه متعدد که با عزم قوی جنگجویی در مقابل آنها فروکش کرده بود در خود ندیده رسولی نزد (سبکتگین) فرستاده ازوی خواست با استفاده ازوی بتواند این - سوق الجیشی را بدون تصادم و چنگ فیصله نماید . لذابی پیامداد که همواره اسباب مواتقت بین او (سبکتگین) و پدر ابوعلی مستحکم بوده است و همچنین در وقت سپاه‌سالاری خودش در خراسان نیز پادولت غزنی در روابط حسن بسر - برده بنا از سبکتگین خواهش نمود تابحیث سیانجی بین او و ملک نوح وساطت- نموده مهم را بصلاح انجام دهد و همچنین ابوعلی معهود شد که بعد ازین پای از جاده اطاعت پیرون نهاد سبکتگین این پیشنهاد ابوعلی را قبول کرده و بعد از چند مجلس با توحیح و ضمایت اورا حاصل داشت و به ابوعلی نوشت که مهم شما اجا بی‌شد و باید در مقابل ۱۵ میلیون در هم بحکم غراستگاه بهمه قسط پخز آنہ برساند .

(۱) العتبی ص ۱۴۸

(۲) تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۲۰۵

اصحاب ابوعلی بعضی باین فیصله راضی شده و عدهای اظهار مخالفت نمودند  
بنابران طائفه اخیر که بیغواستد جنگی راساز کنند . طور فجایی به لشکر گاه  
سبکتگین حمله کرده و نگاهبانان فیلها ی اورا ریودند و نامبرده را پاچند نفر دیگر  
کشتند . وقتی این خبر بسبکتگین رسید بد محاربه قطعی قرارداد و به ترتیب -  
قوی پر داخت . اینک از روی واقعه اخیره علت ظاهري جنگک بمیدان می براید  
و دو اردوانیکه مقابل هم بناصله نزدیکی مقابل افتاده بودند برای جنگک تیاری  
گرفتند پس میتوان از روی توضیحات فوق اسباب حرب را چنین خلاصه کرد :-  
۱ - سبب حقیقی حرب ازین بودن مخالفین دولت سامانی و تامین نفوذ -  
قدرت دارالملک ماما نی بر حکومات محلی بود .  
۲ - سبب ظاهري جنگک قتل نگهبان خیل ها و عدهای از هراهاهن او که در  
لشکر سبکتگین شامل بودند میباشد .

### ظرف جریان حرکات :

سبکتگین بعد از یکه بد محاربه قطعی قرار داد به لشکر خود امر کوچ داد .  
واز (بغ) به ناحیه نزدیک آن که بمیدان وسیعی بوده ویزای جنگک مساعد بود  
سواصلت کرد در همینجا به ترتیب و تعییه نظامی قوا پرداخت .  
سبکتگین بالمیرنوح و محمد در قلب جا گرفت و مردانی را که در محاربت و  
شجاعت بی نظیر بودند در علم گماشت آنگاه سرداران دیگری را به سینه و میسره  
موظنه نموده خط چپه خود را بایدی از قیلان جنگی در پیش روی مقاومت ساخت  
بو علی نیز سیاه خویش را تعییه نمود خودش در قلب ایستاده غایق را در -  
سینه و برادر خود ابوالقاسم را در میسره چاداد .  
با همین ترتیب هردو صف باهم نزدیک شده محاربه سختی آشاز یافت از جنبه  
بو علی سه تعرض به صفوی قوای متعددین واقع شده از جمله سینه و میسره آن

بقوه‌اندۀ قایق ابوالقاسم بر میسره و میمنه قوای امتحنه تأثیر وارد کرد ولی وافعه دیگر درین موقع ظهر کرد که اسباب شکست ابوعلی را فراهم گردانید تفصیل اینکه: داراین شمس‌الممالی بن وشمگیر از ملوکه ای زیار از قلب ابوعلی بطرف قلب سبکتگین تعرض نموده و همینکه بیان هردو صرف رسید سپاهی خود را - در پشت کشیده به خدمت امیرخواح آمد و اطاعت نمود آنگاه روی بمقابله لشکر ابوعلی آورد این موضوع اولین شکستی بود که در سپاه ابوعلی افتاد و بادیدن چنین حرکتی لشکر وی دل شکسته شد و مقارن این وضعیت سبکتگین از قلب بتعرض مقابل پرداخت وابوعلی از خوف هیبت قشون وی بعقب نشینی آغاز - کرد و این دومین شکست ابوعلی بود و در همین اثنا قوای دیگری بقوه‌اندۀ - محمود که از جناح صفوف ابوعلی دور زده بود از عقب بر سپاه ابوعلی تعرض کرد با این شکست سوم لشکریان ابوعلی دریان دو قوه محصور مانه آنچه داشتند در میدان جنگ ترکه داده پانیک مطلق عقب نشستند محمود آنها را تعییب نموده عده زیادی از ایشان را بقتل رسانید.

بروایت عتبی درین میدان باندازه اموال و اسلحه‌ای طرف مقابل بدست سلک نوح و امیر سبکتگین افتاد که آگر عشر آنرا بعنوان همان خرامت گناه که قبل از سبکتگین به ابوعلی پیشنهاد کرده بود میدادند کیافی بود (۱) قوای فاتح - داخل شهرهای شده دو سه روز در آنجا توقف کردند ملک‌نوخ سبکتگین را - ناصر الدین و محمود و اسیف الدوله لقب داده سپه‌سالاری خراسان را به محمود مفوض نمود محمود از هرات به نیشا پور رفت (۲)

و نمونه از حرکات و تعییبیه سلطان محمود دغز نوی:

(۱) عتبی عبدالجبار یمینی ص ۱۳۵

(۲) کتاب مطالعه تاریخ آنگاه عسکری ص ۳۸۷ - ۳۸۸

## اول مهار به سلطان با ایلک خان:

چون اساساً هدف سلطان محمود تامین وحدت ملی و لایات مختلفه «آریانا» کهنه یا افغانستان قدیم بود بنابران همین مطلب تمام قشون کشی های وی رادر پهلوی عالی دیگری یکی هم زاده همین سبب بوده است از طرف دیگر مقارن سلطنت سلطان محمود غزنوی دولت آل ساسان روبه زوال رفته و در بخارا سلطنه دولت ایلک خانی تحقق یافته بود از تاریخ حقیقی امرای ایلک خانی اطلاعات بسیار کمی در دست است و چنین تخمین شده میتواند که امرای مذکور پس از اتحاد با طوایف ترکان شرق، فرغانه در قرن ۴ هجری مسلمان شدند و درین وقت پایتخت ایشان در سکاشیر بود و ایلک خان نصر در سال ۹۹۹-۳۸۹ میلادی بعد از تسخیر ماوراء النهر بخارا را بر کفر قراوداده و از آنجا برو لاپاتی که از پهیره (خوزن) تا چین استداد داشت حکومت میکرد اما آهسته این امرادر حدید تسخیر و لایات جنوبی آمو برا آمدند مگر باشکست که در همین مهار به یعنی ۳۹۸ هجری یا ۱۰۰۷ میلادی از نیروی سلطان محمود غزنوی یافتند بهمان ماوراء النهر کاشیر و مخلستان شرقی قناعت نمودند (۱)

پس ازین جهت نفوذ دولت ایلک خانی در ماوراء النهر هم به طبع سلطنت رو به انکشاف غزنی چندان موافق نبوده سلطان محمود که سعدیانه (ماوراء النهر) را جزو خالک باستانی آریانا میدانست حاضر نبود این علاقه تحت تسلط ترکان باشد اگرچه یک سلسه مذاکرات و نمایندگان بین این دو دولت ردو یدل شده و برای تحریم دوستی وصلانی نیز بین دختر ایلک خان و محمود صورت گرفت ولی این موضوعات نتوانست صلح را تامین و خصوصیت های را که

---

(۱) طبقات سلاطین اسلام تالیف ستانلی لین بول ص ۱۲۱

از دو عقیله و نصیب العین متضاد بنشا میکرفت از بین بردارد بنما در سال ۲۹۶  
که سلطان غز نه بسوی ملتان لشکر کشی نمود ایلکخان عمل برای اشغال  
خراسان داخل اقدامات شد پس با ینصورت علت حقیقی این حرب از توضیحات  
بالا خود به خودآشکار میکردد.

### مانورهای مقدمه‌ای:

طوریکه ذکر رفت ایلکخان از مدت مديدة خیال تسخیر و اشغال خراسان  
را داشت و بنتظر فرصت ساعده بود، همینکه در سال ۲۹۶ هجری سلطان محمود  
از غز نه جانب ملتان لشکر کشی نمود قشون دولت خانیه با استقامت  
خراسان حرکت کرد سلطان محمود که از خطرات احتمالی ایلکخان غافل  
نباشد قبل از عزیمت بسوی هند بو زیر خویش ابوالعباس فضل بن احمد امر  
داده بودتا استقامت‌های تقریبی را که از طرف شمال بسوی غز نی متنددند  
ذریعه قوای مسلح ستدود سازد و همان بود که وزیر موصوف چنین راه هارا  
از حدود پنجشیر که کوتل خواه اک در آنجا واقع بود تا قسمت با سیان  
که آخرین قسمت هندو کش میباشد ذریعه سردان کاری و قوای محافظه -

سدود نمود (۲)

همچنین سلطان به اسلام جاذب والی طوس که در هرات مقیم بود امر داد  
تا با ظهور خطر شمالی با قوای خویش بغزی بیاید محمود غزنی در ملتان -  
بود که قساوی بیشترین ایلکخان با دوقول و فتار

---

(۲) عتبی ص ۲۹۳

دریای آمو را در دو قسمت عبور کرده دسته اول تحت قوماندۀ چفترگین  
پاستقامت بلخ آمده بلخ را اشغال کرد و دسته دوم زیر فرماندهی سپاهی تگین  
به هرات آمد و از هرات مفرزۀ زیر قوماندۀ حسن بن نصر به نیشاپور که مرکز  
بزرگۀ نظامی خراسان بود اعزام داشت یا نصوبوت قوای پیشتر بن ایلک خان  
توانست نقاط کلید خراسان را اشغال نماید وقتی خبر بسمح محمود رسید  
فی الحال بسرعت از ملنات بغازنی آمد بزودی قوایی جمع نموده هندوکش را  
عبور نمود و به بلخ آمد چفترگین که مقاومت را بی ثمر دیده شهر بلخ را تخلیه  
و به ترمذ عقب نشست . سلطان در حالیکه به ده هزار سوار وظیفه داد تا سرراه  
چفترگین را بگیرد و استقامت عقب نشینی نامبرده را مسدود گرداند . از طرف  
دیگر سپاه سپاهی تگین نیز از هرات گریخته وقتی به آمو رسید دریاطوفانی  
بود بنام استقامت خود را منحرف ساخته بسوی مرو آمد تا برای بیان عقب نشیند (۱)  
ولی شدت گربا اورا مجبور ساخته تا بسخن رو آورد و محسن بن طاق امیر  
قبیله غزراه را بروی بست مگر در مباریه مختصری که واقع شد محسن بقتل  
رسید سپاهی تگین برمابقیه غالب گردید و از آنجا به نیشاپور گریخت ارسلان  
جادب که اکنون وظیفه تعقیب سپاهی تگین را بعهنه داشت بصورت دو امدادار  
اورا دنبال میکرد حرکات سپاهی تگین از لحاظ بنه و تقلیل زیاد بطي بو دتا  
بالآخر آنهمه متگین بارهای خود را ترک داده و پجانب سیمبار رفت تا به گران  
(جرجان) رسید از آنجا دوباره بمرو آمد تا از راه بیان به بخارا رود لذا از طوس حرکت  
سپاهی تگین میخواهد از طریق مرو و بیان به بخارا برود لذا از طوس حرکت

---

(۱) العتبی ص ۹۳ تالیف علامه محمد عبدالجبار بیانی مورخ و ادیب

کرد تاراه اورا قطع کنده ولی تاسلطان به او سیرسید، فرمانده ترکی گذشته بود. پس ابو عبدالله طائی را بالشکر عرب که در تشکیل قوای وی شامل بود به تعقیب سپاهی تگین فرستاد این قوه عرب در بیابان خشت و خالی بعد از جنگ مختصری برادر سپاهی را با هفتصد نفر از وجود افراد و سران سپاه اورا اسیر گرفته بخدمت سلطان آورد و سپاهی بتی چند جان بسلامت برده از آسوبور کرد و نزد ایلکخان رفت.

در طول این تعقیب و سرگردانی سپاهی ایلکخان جنرا فراری خود چفترگین را که از بلخ عقب نشسته بود دوباره باش هزار سواریه بلخ اعزام داشته بود تا توجه سلطان را از سپاهی تگین بر گرداند<sup>(۱)</sup> ولی سلطان در آنوقت بدآن التفاتی نکرده همینکه مهم سپاهی انجام شد جاقب بلخ مارش نموده ناگهان بر چفترگین تاخت و امیر ابوالمظفر چغانی نیز درینجا با سلطان غزنه متحده و قوای اعزامی ایلکخان را از خراسان طرد نمودند<sup>(۲)</sup>.

و قیکه ایلکخان ازین شکست قوای پیشانده شده خود خبر یافت به قدرخان ملکه ختن فریادنامه نوشت و اورا بمددخواند و باینصورت لشکری از آنطراف جمع شده بالشکر ماوراء النهر به (۵۰۵) هزار نفر پیاده و سوار رسید این قشون بقیادت شخص ایلکخان از آمو عبر کرده استقامت بلخ را در پیش گرفت<sup>(۳)</sup>. خبر عبور ایلکخان از آمو در تخارستان به سلطان محمود رسید و معزی الیه فوراً به لشکر خود امر کوچ داده جانب بلخ مارش نمود تا قبل از رسیدن ایلک

(۱) العتبی ص ۲۹۷ .

(۲) کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۸۹ - ۳۵۰ .

(۳) این تعداد (۵۰۵) هزار لشکر ایلکخان عقیده عتبی است اما گردیزی

آنرا ۴۰۰۰ نوشته است .

خان آن شهر را زیر قبیله گرفته ای سکانات اکمال اردوی آنرا درین ناحیه ازین ببرد.  
در اشکر سلطان محمود دسته های مختلفی از اقوام خارجی ها، افغانها، کرد ها،  
ترکمنهای غریر، هندیها شامل بودند سلطان با توانی خود در چهار فرسخی بلخ  
کناریل چرخیان به موضع عربی پی کرد که برای میدان جنگ مساعد بود فروود  
آمد (۱) این مقام را دکتور نظام و گردیزی میدان کرده از بلخ ۱۲ میل  
فاصله داشت ذکر میکنند (۲).

درین وقت اپنک خان نیز باقشون خود رسیده مقابله قوای سلطان غزنه  
اردو زد در آن روز هردو طرف ترتیبات جنگ را اتخاذ کرد و فعالیت های کشف  
و منیت جریان داشت.

### قریبات طرفین :

زمانیکه به تعقیب همان روز اول شب فرا رسید طرفین پلانهای حرکات  
خود را تکمیل و برای جنگ فردا تیاری گرفتند سلطان محمود قلب لشکر را  
به امیر نصر برادر خویش و والی جوزجانان (میمنه و اندخوی) ابونصر فریغونی  
وابو عبد الله طائی سپرد و سپاه هندو و کردها را در همین قسمت وظیفه داد.  
امیر التوتناش را در میمنه و ارسلان جاذب را در میسره گذاشت آنگاه صفوی  
پیشترین قلب را با ۵۰۰۰ فیل استحکام داد.

ایلک خان خودش در قلب جاگرفت و قدوخان را با لشکر ختن در میمنه  
و چفرتگین را در میسره تعیین نمود پاهمین ترتیبات مخاصمه بناریخ ۲۲  
ربيع الثانی سنہ ۳۹۸ وارد میدان مقابله شدند (۳).

(۱) العتبی ابن راہل چرخیان در چهار فرسخی بلخ ذکر میکند ص ۴۹۸

(۲) دکتور نظام ص ۵۲۵ - ۵۲۶

(۳) دکتور محمد فاطمی (حیات سلطان محمود) ص ۵۳ - ۵۲

## چریان حرکات:

همینکه بروز محایره هردو لشکر مقابل همدیگر حف بستناء تماس مستقیم هردو اردو آغاز یافت و میدان جنگ را غربی رعد و کوس ونهیب نعره مردانه ویرق شمشیر فراگرفت هردو قوت بهقصد یکدیگر باهم نزدیک شدند ایلکخان دسته نخبه را که مركب از . . . ۵ نفر شلام ترکی بود در قدمه اول ازاسب پیاده کرد و به محایره سوق داد این قوهای منتخبیکه بقول عتبی به تیرموی می شگافتند و بزم شمشیر کو هی را از جامیگرفتند (۱) باایک تعرض شدید به قلب اردوی سلطان غزنه حمله آورد این تعرض که از طرف دسته خلامان منتخبه بعدم آمده و طوریکه قبلًا ذکر یافت حرکات عسکری این گروه دارای قدرت مخصوص بوده عزم چنگجهوئی شان مغلوب ناشدی بود در قلب لشکر غزنه رخنه وارد کرده و نزدیک بود باایک ضربه دیگر به شکست قوای غزنه منجر شود یعنی هرگاه این تعرض را با تمرکز توای دیگر در عقب آنها انکشاف میدادند - در عقب زدن اردوی سلطان تردیدی باقی نیماند در بیحال سلطان جرئت از دست و فته قوای خود را بوسیله استمداد یزدانی تجدید نمود به این معنی که در اثنای همین شدت تعرض و دفاع از میدان جنگ خارج ویر پشتے ای برآمد و بسجده افتاد و از درگاه فتح حقیقی فتح و پیروزی استدعا نمود آنگاه باقوای تازه و روحیات جدیدی در مقابل این پیشوی و تعرض طرف مقابل باقوتهاي سرکنر صفحه ايش باقلاب قوای ایلکخان تعرض مقابل نموده و در صفحه ای او راه یافت در تصادم اول فیل ساقطا ن علم بردار ایلکخان را با خر طوم درهوا برداشت و بر روی اشکهای فولاد پوش خود او را دونیمه نمود به همین طوز فیلهای دیگر نیز سواران را ازاسب های شان را بدم در زیر پایها پسته یکدندبه این

(۱) العتبی ص ۹۸۲ عبدالمجبار یعنی معروف سورخ معاصر سلطان محمود.

ترقیب تعرض مقابل سلطان بافعالیت فیلان جنگی موفق قر شد وقتی تعرض سلطان برقلاب لشکر ایلک خان صورت میگرفت فرمانده مینه و میسره لشکر غزنه نیز از جای جنبیدن گرفتند و تعرض عمومی توای سلطان آغاز یافت این تعرض که قوای روحی در آن بیشتر دخیل بود بزودی پیشرفته و وضعیت جبهه ایلک متزلزل شد تا اینکه بشکست قطعی قشون وی منجر گردید سپاه ایلک راه فرار در پیش گرفت و لشکر سلطان با وجود سر دی زستان آنها را تعقیب نمود چنانچه بروایت العتبی فاریان ترک را بسواره النهر پس انداختند و در خراسان از ایشان نشانی باقی نماند تعداد زیادی از لشکریان ایلک حین عبور از آمو در در ریا غرق شدند<sup>(۱)</sup> سلطان تعقیب قوای فراری را در سواره النهر ادامه داده توانست زیرا فاتح غزنه عجا لتا به پایتخت مراجعت کرد<sup>(۲)</sup>.

#### نتیجه:

این جنگ نتیجه بزرگی برای هدف اساسی سلطان غزنه که آنهم توحید ولایات مختلفه افغانستان بود بمیدان آورد و طوریکه قبلاً اشاره کردیم امرای دولت ایلک خانیه که بعد از تسخیر سواره النهر بخارا را مرکز قرار داده بود بالای ولایات متعددی حکومت داشته و روز بروز قلمرو خود را وسیعتر ساخته سیرفتند و حتی بالآخر این امر ادرصد تسخیر ولایات جنوب دریای آمو پرآمدند باشکستی که درین محاربه از سلطان محمود غزنی یافتد بهمان سواره النهر کاشغر و سفلستان شرق قناعت کردند.

#### ۳- سفر سومنات:

سوق الجیشی سلطان بطرف سومنات مرکز بزرگ مذهبی هند از نگام-

(۱) العتبی ص ۳۰۰ لعبدالجبار یمینی مورخ معاصر سلطان محمود غزنی.

(۲) کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۵۲ - ۳۵۳ جلد اول.

ستراتژیجی دارای اهمیت بخصوصی بوده و سلطان خزنه در یک آساهه طولانی سوقانه سرکات خود را پیش برده است، با محاباتی که سلطان وقتاً فوقاً تاسال ۱۷۰۲ هجری میلادی بطرف هند اجرا نمود اکثر نقاط کلید هند بدست سلطان افتاد و عقیده اسلام در اکثر مراکز آن انتشار یافت ولی بعد از این همه فتوحات در برخی از نقاط هند وسیع تبلیغات جدید مذهبی وجود آمده هندوان متعصب را از هر طرف جلب نمود این مراکز جدید معنی نموده تغیرت مذهبی اهل هند را تحریک کردند مقابله آئین جدید معنی اسلام به مقابله و مدافعته و ادارت و برای مقصده بعضی، ذهنیت های تازه ای در نیان مردم این دیار از اثیر تبلیغات مذهبی بوجود آمد چنانکه میگفتند بت سومنات بالای سایر صنم های هند قهرشده و محمود را موقع داده تآلفها را خراب نماید اگر بت سومنات خواسته باشد احدی نمیتواند چنین جسارتی بنماید - این تبلیغات و پروپاگندها که از یک سرکز باستانی مذهبی چون سومنات نشر میشد برای اخلاص امنیت مستقرات هندی غذنوبیان بی تاثیر نبود بلکه این ذهنیت بصفت مفکرۀ خاصی پیروان زیادی پیدا کرد گروهی را که بمداری اباب انواع تکیه داشتند به جنگجویی و حس تعزیز و اداشت پس به این صورت مرکز قوای مباری و عنوی مردم هند در یک مرکز بزرگ و معروفی که دارای استحکامات قوی مدافعت بود هدف قابل ملاحظه ای را برای حکومت مقتدو غذنی تشکیل میکرد لهد اسباب حقیقی این سفر تأمین امنیت و محافظت ستصرفات هندی و نشر اسلامیت بعوض عقايد هند . بوده است در حالیکه ذهنیتی که تازه بوجود آمده و قبل از کرشد سبب ظاهری حرب را تشکیل میدهد.

### پلان و حرکات سلطان :

بمقصد بدست آوردن هدف سوق الجیشی که درین بار بعد بزرگ هند

بنام سومنات در قسمت جنوب شرقی آن مملکت انتخاب شده بود (پلان حرکات اممان چهار تحدیث بیشود) : (با سی هزارشکر سوار و پیاده منظم و تعداد زیادی از رضا کاران ذ رحایلکه استقامت غزنی و مستان تعقیب شود بعد از اخذ تدابیر لازم صحرائی (تهر) را غبور و بقسمیکه خط المسیر لو دروه ، چیکنودرناها نورواله ، مندهیر ، و دیوالوا لطفی گردد بسومنات توصل میکند و به رجایکه یادشمن تصادف بعمل آید یاتعرضات آنها را اسحا و یا مغلوب ساخته و بالاخره علاقه سومنات را تسخیر و معبد هندوان راضبیط ، عقاید باطل ایشان را ازین برده در عرض اسلامیت رانش کند) در چنین وضعیت موقف عسکری اهل هند عبارت از مدافعه معبد تا آخرین فربود زیرا استحکامات حصار سومنات که از چند طرف نایجر تماس داشت باعیقاده مذهبی یکجا شده بیک دکتورین مدافعه عنوانه و قطعی را بوجود آورده بود از طرف دیگر طبق پلان سلطان غزنه درساحه ستراپیزی فایقت های زیادی بطرف هندیها بود مسافة بزرگی که بین غزنی و سومنات قرار داشت طرف مدافع را موقع میداد تا هر آن بالای اردوی خارجی به تعرضات پرداخته قبل از رسیدن به هدف آنرا ازین ببرد . همچنان فتوذ مذهبی و تکیه بعاید دینی مدافعه سومنات را یکنوع وصف جنگ مذهبی داده بود .

**قرقیبات سلطان و حرکت از غزنه :**

سلطان محمود بعد از آنکه بسفر سومنات قرار داده سپاهیان خود را در دشت شا بهار سعایه و سان دید آنگاه قوت های سفری را احضار و ترتیب نمود درین سفر تعداد زیادی از رضا کاران با اردوی سلطان همراهی مینمودند طوریکه دی کیمیرج هستی اف آندیا نمیتوشد : تعداد رضا کاران درین مباربه به (۳۰۰۰) نفر میرسید (۱) و تعداد لشکر سنظم سلطان را دکتور ناظم

---

(۱) دی کیمیرج هستی اف آندیا ج ۳ مص ۲۳ .

درین جنگ (۳۰۰۰۰) سوار فوج منظم و تعداد کثیری از رضا کاران ذکر نموده است (۱) .

سلطان قبل از عزیمت پنجاه هزار دینار در بین رضا کاران تقسیم نمود و بروابات در ددم و برروایت دیگر در ۲۲ شعبان سال ۱۳۶۷ هجری مطابق ۱۰۴ ه میلادی غزنه را باقصد «رزمین پهناور هند» بزم اشغال سومنات ترک گفت، سلطان در ۵ ربیع‌الثانی (۱۳۶۸) بملاتان رسید بعد از آن مجبور بود صحرای تور را عبور نموده بسفر خود ادامه دهد اما گذشتن از بیابان وسیع و خشکی که گردی طاقت فرسای آن مقابل یک اردوی معظم بحیث یک مانع طبیعی بشمار می‌رفت مسأله ساده نبود آنچه اسرور حرکات صحرا را مشکل می‌سازد همانا موضوع آب و ارتباط است درحالیکه مشکلات آب رسانی در آنوقت نیز باعین وضع موجود بوده (!) بهره ور تسلطان که بگذشتن از صحرا تضمیم گرفت ترتیبات خارق العادة در یکمورد اتخاذ نمود که در ذات خود قابلیت بزرگ سوق و اداره آن قوماندان بزرگ را نشان میدهد چنان‌جایی مدت ۱۷ روز درستان توقف کرده و ترتیبات عبور را از صحرا گرفت در طول این مدت با وسایل لازمه واستفاده از معلومات مردم ملکی آن نواحی کیفیت و نوع بیابان را کشف نموده وضیعت راه را برای خود معلوم کرد آنگاه جهت اکمال آب در سفر دور و دراز بیابان برای هرسپاهی دواشتر آب تهیه نمود و خود نیز بصورت جداگانه (۳۰۰۰۰) اشتر را برای حمل و نقل آب و غذا تخصیص داد و یافراد خود اسکرکد تا برای چندین روز حرکت در بیابان خود را در دمینجا آماده سازند گذشته ازین برای هرباده یک اشتر تخصیص داد و بعد از انجام چنین احصاراتی در روز دوم عید رمضان ۱۶ هجری براه بیابان به حرکت آغاز کرد. سپاهیان

---

(۱) دکتور ناظم حیات سلطان محمود غزنوی.

غزنه در بیابان با سوانح مختلف چون گرسی جنگلات خار وغیره مواجه شدند ولی از یکطرف عزم جهاد و از سوی دیگر ترتیبات مکمل آنها را قادر ساخت تایبادان مذکور را بدون ضایعات عبور نمایند - خطالصیر سلطان درین سفری این صورت تعین میشود :

دی کیمیرج دستری اف اندیا مینویسد : که سلطان بعد از عبور بیابان شهرچوهن (در موقعیت امروزه اجمیر) که مرکز سام بهار بود رسید و از آنجا به نهرواله (انهواه Anhilvara ) در موقعیت پا قان امروزه آمد است (۱) دکتور نظام درینورد تحقیقات دقیقی داشته و خطالصیر سلطان را چنین نشان میدهد : (۲) سلطان غزنه اولاً به لودروه رسید (که امروز دهیل بغرب شهر چیسلمیر واقع میباشد) این شهر در آن زمان تختگاه (جادونهای باتی) بود و حصار مستحکمی با ۱۲ دروازه داشت سلطان از ینجا به کوه چیسکلو درمانا (که ۱۷ میل به شمال پالن پور امروزه واقع است) رفت و در اویل سال ذی قعده همان سال بعد از سفر طولانی به بیابان تهریه نهرواله پایتخت باستانی کجرات که امروز بجای آن در شمال شهر بازداشت شده تعمیر و در احمد آباد بمیشی واقع است رسید راجای این شهر که پنجم دبو نام داشت و دارای توپی مشتمل برده هزار سوار و نود هزار پیاده و دوصد فیل بود پیش از رسیدن سلطان شهر را ترک داده بود به قلعه (گندله) گردید و برایتی (۳) متعاقباً در صحرای کتیاوار . . . . نفر باسلطان مصاف دادولی

(۱) ص ۲۳ - ۲۴ - ج ۳ کمیرج دستری اف اندیا .

(۲) حیات و اوقات سلطان محمود تحقیقات دکتور نظام .

(۳) دی کیمیرج هستری اف اندیا ص ۲۳ ج ۳ .

همه ایشان بهزیمت رفتند به صورت سلطان در تهرواله به لشکر خود امرداد تآذوقد، علوفه با خود بردازند (۱). آنگاه لشکر غزنی سفر کنان به مند هیر رسیدند درینجا با مقاومت کوچک راجای آن مقابل شدند ولی سلطان بر آنها غلبه کرده و بالاخره به قلعه دیوولواره که نام امروز آن (دلواه) سپاشد مواصلت کردند - این محل امروز در میان جزیره دیوو شهر جونه گر واقع شده و از سومنات ۵ کیلومتر فاصله دارد اهالی این قلعه نیز مقابل سلطان کدام مقاومتی نشان نداده و قلعه بدست سلطان افتاد با این صورت آخرین هدف وسطی سوق الجیشی بدهست سپاهیان غزنی آمد و وقت آن فرا رسید که : بالذات در میدان کار زار با طرف مقابله مصاف داده نتیجه پیگیرند.

### طوز جریان حرکات در سومنات :

باتفصیلی که گذشت اردوی غزنی بعد از سفر طولانی بتاریخ پنجشنبه ۱۲ ذی قعده سال ۳۱۶ هجری در ظاهر قلعه متین سومنات هزویدا شده و صدای اسلحه و شیوه اسپان مهاجین و نعره های سپاهیان (غزنی) غلغله و آوازه ای غریبی در میان مدافعين معید که از دیر باز انتظار چنین واقعه ای را داشتند اذاخت اما نظر باعتمادی که بغله خود داشتند از فراز حصار مستحکم سومنات مسلمین را تهدید نموده ویر آنها بختند میزدند و بصورت قطع حکم نینمودند که سومنات محمود را باینجا کشانیده تابه کیفر آنهمه جسارت های قبلی خود مقا بل ارباب انواع برسد.

سلطان وقتی بحصار سومنات رسید دید قلعه ای است مستحکم و رفیع و چند طرف آن آب بیکران بحر هند محاط است بنابران طبق قواعد محاصره و سایط سنگین را داخل موضع نموده و در بحر نیز تدابیر لازمه گرفت تا استقامت عقب

(۱) زین الاخبار گردیزی ص ۶۸ .

نشینی فراریان را ازان طریق نیز مسدود کند آنگاه پیرامون قلعه لشکر را تعییه کرد تصادم اولین در همان روز پنجشنبه بین طرفین واقع شد لشکریان غزنه باره قلعه را زیر باران تیر فروگرفتند ولی در آن روز کدام موقیت بزرگی دست نداد بفردای آن که روز جمعه بود محاربه اساسی آغاز یافت طو رویکه قبل ذکر نمودیم سلطان غزنه در حصارها از قوه شدید تیراندازی کارگرفته وقتی مدافعين را از سنگرهای شان از فراز بارهها عقب میزد ذریعه زینه داران امر صعود را بحصار داده و این دسته‌ها تحت حمایه تیر اندازان بارهای قلعه را بدست آورده بـ اصطلاح امروز (موضوع سریلی) در آنجا تاسیس نموده از همانجا به اشغال قلعه می‌پرداختند.

در آنروز لشکریان غزنه باره‌های مدافعين را زیرآتش قرار دادند معتقد‌نمودن سومنات بصورت دوامدار خود را بپایی بت انداخته طالب قبح و نصرت می‌شدند آنگاه با عزم قویتر و روحیات زنده‌تر دوباره بمدافعته وارد باره‌ها می‌شدند جنگ تاریخی وقت نماز جمعه بکمال شدت چریان نموده بالاخره آتش تیرهای سپاه غزنه تاثیر زیادی بر مدافعين نموده آنها را از سنگرهای حصار بداخل قلعه انداخت و موقع این فرا رسید که زینه داران بر فراز حصار بالاروند و همین طور هم شد چنانچه دسته‌های لشکر اسلامی بر دیوارهای قلعه برآمدند باره‌های قلعه را اشغال و نعره تکبیر برآوردن درین وقت تمام معتقد‌نمودند با یک امید تازه جهت دفاع از دین و مذهب در حالیکه از سومنات استعانت می‌جستند بیکبارگی برمها جمین که تازه بر فراز بارهای برآمده بودند تعرض مقابل نموده و تا عصر روز ندکور قوت‌های داخل قلعه شده غزنه را عقب زده سنگرهای خود را دوباره بدست آوردند.

بروز شنبه باز جنگی باشدت می‌ساقه آغاز یافت درین روز بهیم دیو -

(Bhimdeo) رای (نهر واله) نیز بمدد محاصرین آمد و لشکریان غزنه با تعرضات پیهم بقومندۀ سلطان حصاریان را بار دیگر از فراز بارها عقب‌زده و داخل حصار شدند متعاقباً با وجودیکه تعرضات مقابل از طرف مدافعین بعمل آمد و لی درینبار لشکر غزنه توانست بعد از محاصره ایکه ساعت متتمادی در داخل قلعه جریان کرد بر قوای مدافعین خالب آمد . تعداد زیادی از مدافعین کشته شدند آنها یکه بیخواستند از طریق بحر عقب نشینی نمایند با اثر تیپی که قبل اتخاذ شده بود لشکر سلطان از فرار آنها منع شده بخش زیاد شان کشته شد سیگوند در دفاع سومنات (۵۰۰۰۰) هندوکشته شدند سلطان بعداز اشغال قلعه امرداد تا پدور بت آتش افروخته تمام بنان راشکستانندند . سلطان سربت سومنات را با بعضی پارچه‌های آن به غزنه برد و سومنات با اتهمه عظمتی که در نزد هندیها داشت از هم متلاشی شد .

### عوّدت سلطان :

سلطان بعد از فتح سومنات شنید که پیغم دیوبه جزیره (بیت شانکهی وار) گریخته است بنا باقوای خوش بدانصوب عزیمت نمود (درآن قسمت آب بحر عمق زیادی نداشت ) اما چون راجای مذکور خبرآمدن سلطان را شنید . قلعه را ترک داده فرار کرد (۱) سلطان قلعه را اشغال نمود به (آنلواره) پاپاتان امروزه آمد در آنجا دوهفته عسکر خود را استراحت داده اما وقتی که سلطان عزم عودت نمود اطلاع یافت که گروهی از رایان هند بقومندۀ راجه پرم دیوبای انسداد راه سلطان از گردنه بار یکی که بین کوههای اراونی و خلیج کچ واقع بود حرکت کردند (۲) سلطان که سفر طولانی طی نموده و محاصره بزرگی اجرا کرده بود بنا

(۱) کمپینج هستی افاندیاص . ۲۵ ج ۳

(۲) دکتور ناظم (کتاب سلطان محمود )

بر خستگی های سفر نخواست مستقیماً با آنها مصاف دهد لذا از استقامت خوبی ترازیمان کچ وسند گشته بطرف شمال رفت قلعه کنت کووترا بدون مقاومت اشغال واز آنجا براه سند رو آن شد دونفر از هندوان که وظیفه رهبری را بدش گرفته بودند لشکر غزنی را زی راهه برداشت چنانکه شب وروز اردو متزل ز دولی به آبی نرسید سلطان آنرا سیاست فرموده بعد از مشکلات فراوانی که از گرسی وتشنگی دید بمنصوبه آمد واز منصور سفر خود را به امداد دریای سند دوام داده بسوی سلطان شتافت . در طول راه درین بخش جهان در اراضی شوره زار بر ساقه لشکر غزنی بعضی تعریضاتی نمودند وابن جسارت جهان سبب شد که سلطان دیگر دفعه سفری برای سر کویی جاته ادارا ایل سال ۱۸۱۸ ه بطریق سند اجرا کند . بهر حال سلطان فاتح در ۱ صفر سال ۱۷۳۷ مطابق ۱۲ اپریل ۱۰۲۶ بعزم نرسید . هدف این مسا فرت چه بود ؟

درین سفر هدف سوق الجیشی از بین بردن یک مخلوک وہ مذهبی بود که برای دفاع آن قوای ما دی تجمع میگرد زمینه نیز دریک ساحه وسیعی انتخاب شده و مقصد اصلی ازین بردن همان مذکوره بود در حالیکه اصحابی قوای مدافع هدف ضمنی را تشکیل داد . بنا برآن از نقطه نظر تاریخ نویسی کرکتر این سفر را سیتوان جنگ مذهبی تعیین کرد .

### **نیروی دفاعی افغانستان در طول تاریخ**

اشاره به نیروی دفاعی افغانستان در طول تاریخ یک موضوع حیاتی وملی افغانها است که مورخین بهر طوری بوده از آن ذکری نکرده و باصطلاح طفره زده اند . افغانها مسلماً از روزگار اینیکه قدامت آن بخاطر نرسد . و تحدید شله نمیتواند با تعییه قوای دفاعی بزرگی در شمال وجنوب وغرب و شرق کشور پیوسته احتیاط را از دست نداده اند . وابن با تغییر و تبدیل اسم تاریخی این کشور به تاکزیله .

آریا نا . خراسان و کابلستان دایماً از قضایای بود که از زمان باستان تادوره  
احمد شاه کبیر پان اهمیت پیدا دند .

وینحويکه محققین آلمانی تذکر داده اند این ملت تاریخی در مأورای هندوکش  
پحدود (۲۵۰ ق.م) نیز طائفه حلمفرما داشته که عنعنات عهد ویابی و  
اوستائی نیز آنرا تأثیر نیافرند هرگاه ما درینباره کنجکاویهای خود را در تاریخ  
دبیال میدنیم و همه ادوار تاریخ را از نظر سیگذرانیم موضوع <sup>۱</sup>پنکاب جدآگانهای  
احتیاج پیدا میکند بهتر است از انسانه ها عنعنات ادوار اد بیات ودا ، و امتیا  
بمنظور کوتاهی صرف نظر نموده بیک خیز بلند خود را بحوادث تاریخی اجداد  
قرون وسطی خود و باجراء های کشور برسانیم و ازینجا بکنجکا وی شروع  
نمائیم تا قصیه را خلیلها کشال نساخته و در طرز بیان مقتصد باشیم .

از وثایق مستحکم حیات یکنیم هزار ساله این ملت (افغانها) باثبات میرسد  
که افغانها سیلا布 خروشان فاتحین اسلامی را در سرحدات کشور خوبیش  
متوقف ساختند و زمانیکه از طریق مفاهمه بمزایای آئین مقدس اسلام پی بردن  
خود علمبردار اعتلای این مقدرات گردیده برای نشر آئین مقدس بجهان  
فداکار بیها حاضر گردیدند که از دیگران ساخته نبود و سنتاً از آغاز قرن  
چهارم خود افغانها تو فیق حاصل کردند که درین گوشة آسیا چنان پنک  
امپراطوری را تشکیل و استحکام بخشند که در حقیقت بنام خلفای پیامبر بزرگ  
ما حضرت محمد صلعم حا می و نگهدار سنن آئین مقدس الهی بودند .

وقتی نوبت بسلطان یمین الدوله محمود فرزند این آب و خاک رسید وی به نیروی  
تدبیر و استعداد فطری نخست وحدت افغانستان را تأمین نمود و در سایه آن بشکل  
چنان یک امپراطوری بزرگی در آسیا صوف همت گماشته که ازو قیانوس هندتاری  
وطبرستان و از کرمان تا ترکستان خانیان برو درازی داشته است .

در عین زمان یمین الد ولہ مجمو دزابلی بعادت ا جداد پیشمن بازهم از فکر استحکام  
ثغور و تعبیه احتیاط نظامی در جنوب، شمال و شرق کشو ساعتی خاکل و خالی ذهن  
نه نیست و ریطور یکه سورخین معاصران زمامدار بزرگ بوضاحت اطلاع پیده هند  
سلطان افغان مقابله کدام تعرض احتمالی و فجایی در خاکهای سه مرکز هم اصل کشور  
چنان نیروهای بزرگ و باقدار را تمرکز ویژیت احتیاط تعبیه کرده بود که عند الموضع  
هر قدر متعرض احتمالی را از اطراف مرکز عقب برآورد و قتی افغا نستا ن آ نعهد از  
کاشغرتا جبال ایران و سعت داشت و از روی تاحوزه گنجگاه «کانی اوان» استداد پیدا کرده بود البتہ  
بچنان یکه احتیاطی طویل تر دفاعی بزرگ نیازمند هم بود - سلطان یمین الد ولہ نظام الدین بن  
ابولقاسم محمود زابلی این سه اردوی احتیاط را بدور مرکز درسسه محل هم بدقت  
تمام تمرکز داده بود ازینقرار:

اول: شهر غزنی که غالباً برای قیادت اردوی افغانستان همیشه حاضر و آماده  
بود غزنه که بمنزله قلب آسیای میانه و جنوبی و خربی شمرد میشود دهاویصف اینکه  
کانون داشش و هنر قرار گرفته بود مرکز و کثا اردوی بزرگ و سخت مجھز و بایسا ما نی  
هم بود و همین نیروی نظامی افغان بود که افغان خال در جنب ارشادی باقی خار را  
برپا گردید و از بعده مکر خویش در غزنی بخششای شمال و جنوب و سمت مشرق را بدقت  
انهای شبیه جزیره کجرات و سواحل اقیانوس هندی و بروطات امپراطوری را بدقت  
باخبری و دیدبانی سیکرد. واز همین مرکز قوت و قدر و عندالضرورت به قوات متصرف کز  
جنوب غربی و شمالی کشور نیز قوت الظہر می فرستاد و با ستحکام احتیاط هامی  
پرداخت.

دوم : بلخ و تخارستان که در قرون و سطی بلخ بر کز پا ینخت  
ثانی افغانستان بوده و علاوه بر اهمیت اداری و سیاسی که در بر ابر  
(پلاساغون) کرسی ترکان الک خانی و گرانج مرکزیامونیا ن خوارزم  
داشت یاک باشگاه بزرگ نظامی افغانستان نیز بوده و نیروهای مجهز این  
مرکز گذشته از اداره ولایات جوزجان، تخارستان و ختلان تا انتهای ترکستان  
و بخولستان هم دیدبانی مینمود چنانکه حوادث انعهد تخطی خانیان الک و  
قدرتخانی این حقیقت را تأیید مینماید .

سوم : بست - شهر تاریخی بست که آثار باقیمانده لشکرگاه آن اشکار و  
تا کنون از عظمت دو راستانی آن گواهی میدهد بست، علاوه از داشتن  
مرکزیت آنحدو دها شگاه نیرو مند نظامی افغانستان هم بوده و حادث مکر از  
و ما و رایر و دخانه هیرمند وارغنداب تادر رواز بغداد اهمیت این مرکز را  
تأثیید میکند و ساختمانهای نظامی بست ولشکری بازار و سواحل ارغنداب و  
هیرمند بحدی عظیم و مستحکم وسیع بود که در جهان نیز مابعد چون علاؤالدین  
و چنگیز با همه کین و شنا و تهم توانستند اینهمه را از روی زمین ناید  
سازند . آن نیروهای مغرب و خونخوار البته دسته های نظامی را ازین برداشت  
ولی بامحای قطعی قلعه ها کاخهای بزرگ توفیق نیافتند .

نیروی نظامی باشگاه بست بفرض این تعییه شده بود که در فرصت لازم  
فوراً از رودخانه هیرمند عبور نموده تا اقصای عراقین دشمنان این غلبه را مالش

میداد و نیروهای مخالف را در هم شگسته نظم و امنیت را تأمین نمیکرد.

هنگامیکه بدور هدوم، خلافت عباسی از جانب آسیا صغير واقعیقاً مورد تهدید روم و فاطمیه مصیر قرار یافته و اقتدا ر خلفاً بعرا ق محدود شده بود همین اردوی سجهز و شجاع زابلستان افغانی سبب میگردید که هرگونه تعریض و توطیه اجانب را بیک هجوم و پیشرفت فوری از بین بردو مقام خلافت را بمقابل دخویش حمایه نماید. وقتی از نیروی بست بفرض دفاع از ولایات غربی افغانستان بنا بر ضرورت آنروز قسمتی (دشت لکانرا) عبور می نمود و در مأواه هیرمند باعده امن و صلح اقدام نمیکرد علی الفور از نیروی احتیا طبقیم غزنه نیروی قوی جهت استحکام قسمت بست اعزام نمیشد و مطلب انجام میگردید و بنابرین تمرکز نیروهای احتیاط بود که تازیان برگ سلطان محمود هیچگونه تجاو ز اجنیب بر خالک افغانستان بدون کیفر در خور نماند.

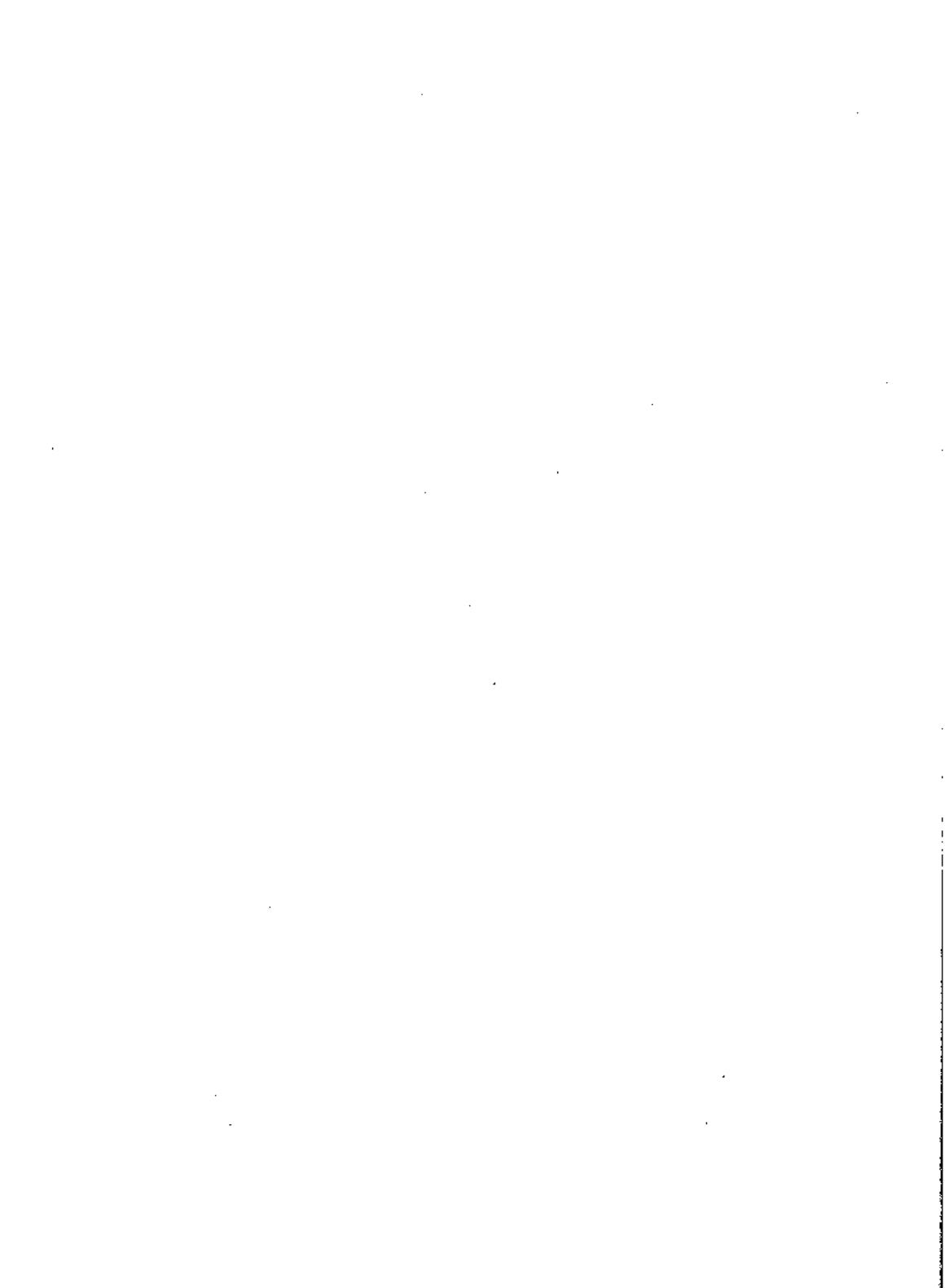
همچنان بفرض تأمین اداره خراسان اردوی خاص دیگری در نیشاپور از جانب غزنویان پشین تمرکز داده شده بود، آن اردو در تحت قویاندانی سپه سالار جدآگانه با اسم: سپه سالار و خراسان اداره میشده است، در مابعد که تعییه ثنو و حدودی در اثر بدینی مسعود اول باضعف و تغافل رو بروشد و پس از وی در اثنای باقتدار آمدن پسران ابراهیم بن مسعود بعلت نفاق خاندانی تعییه های سه گا نه هم از میان برداشته شد و قوم بیابانگرد ترکمانان بقیادت معزالدین سنجر قادر و از اه غزنین جلو آمدند و بافتح غزنه ارسلانشاه بن مسعود بن ابراهیم را گرفتار نموده بدرست پهرامشاه سپرد و خود دارائی غزنه را خارت کرده رفت در مابعد دشمنی وعداوت دو خانواده افغان (آل شنسپ و آل ناصر) باعث تشتت و حدت سلی

گردید و ازین حزبی شهزادگان هردو خانواده آنهمه قدرت و نیز وی ملی افغان  
بریاد و مملکت را بظایف الملوکی کشانید .

اری طلوع ستاره پرتو افشار وجود عزالدین محمد سام خوری برای کمی  
کشور ما را دوباره بوجلت و قدرت دوره محمودی توید داداما خوش در خشید  
سگر دولت مستعجل بود - یعنی بعد از شهادت آن سلطان بزرگ افغان دیگر  
تاعهد احمد شاه کبیر تاریخ افغانستان دستخوش حوادثنا مطلوبی قرار گرفت  
که تفصیل آن ناگفته اولی است . . . . .

منظرة چهارم

مسکوکات سلاطین آل ناصر غزنه



**مشطره چهارم** : مسکوکات سلاطین آل ناصر غزینیں ۔

**امیر سبکتگین** :

الف : مسکوکات طلا

جای ضرب هرات :

۲۸۵ هجری

وزن : ۷۰ گرام ، قطر : ۲۲ ملی متر

ردي سکه : ناصرالدین والدوله «سبکتگین»

پشت سکه : اللہ - الطایع باللہ - الملک المنصور نوح بن منصور ۔

حاشیہ سکه : هذالدینار بهرات سنہ خمس و ثمانین و تیمائے ۔

ب : مسکوکات نقرہ ۔

وزن : ۱۵۰ گرام - قطر ۱۸ ملی متر ۔

روی سکه : الطایع اللہ ۔

پشت سکه : اللہ - نوح بن منصور - سبکتگین ۔

حاشیہ سکه : سنہ ثلث و ثمانین و تیمائے ۔

**بیمین الدو لہ مجھمو د** :

الف : مسکوکات طلا ۔

نومره (۱) محل ضرب : غزینیں ۷۰ هجری ۔

وزن : ۹۰ گرام - قطر ۵ را ملی متر ۔

روی سکه : القادر ۔

پشت سکه : اللہ - یمین الدو لہ و امین الملہ ابوالقاسم ۔

نومره (۲) ۔

محل ضرب غزینیں سنہ ۳۱۷ ۔

وزن : ٣ ره گرام - قطر ٢٥ ملی متر .  
روی سکه : القادر بالله .

پشت سکه : الله - يمين الدوله و امين الملته - نظام الدين ابوالقاسم .  
نومره (٤) .

محل ضرب : هرات ١٣٣ هجری .  
روی سکه : مائند فوق .

پشت سکه : الله يمين الدوله - امين الملته نظام الدين ابوالقاسم .  
نومره (٥) .

محل ضرب نیشاپور - ٣٩٠ هجری .  
وزن : ٩ ره گرام - قطر ٢٦ ملی متر .  
روی سکه : القادر بالله .

پشت سکه : الله - الامیر سید يمين الدوله و امين الملته ابوالقاسم ولی  
امیر المؤمنین .  
نومره (٦) .

محل ضرب سجستان ٣٩٢ هجری .  
وزن : ٧ ره گرام - قطر ٢٦ ملی متر .  
روی سکه : لا اله الا الله وحده - يمين الدوله محمود - حاشیه : ضربه  
سجستان سنہ اثنین و تسعین و ثلثمائہ .

پشت سکه : القادر بالله - حاشیه لا اله الا الله وحده لاشريك له .  
ب : مسکوکات نقرئی .  
نومره (١) .

محل ضرب (خوانده نشد) قطر ٢١ ملی متر .

روي سكه : القادر بالله .

پشت سكه : لله يمين الدوله و امين الملته محمود بن سبكتگين .

نومره (٢) .

محل ضرب : بلخ - ٣٢٠ هجري وزن ٨٢ گرام س قطر ٢٢ ملی متر .

روي سكه : عدل .

پشت سكه : ابوالقاسم يمين الدوله محمود .

**سلطان مسعود :**

الف : مسکوکات طلائی .

نومره (١) .

محل ضرب : هرات - ٣٤٢ هجري .

روي سكه : الناصرالدين - القادر بالله - مسعود الله .

پشت سكه : المتنقم من اعداء الله - ظهير خليفة الله ابو سعيد .

نومره (٢) .

محل ضرب : غزنین - ٣٤٣ هجري وزن ٧٢ گرام س قطر ٢٢ ملی متر .

روي سكه : القادر بالله .

پشت سكه : القايم بامرا الله ، ناصرالدين الله ابوسعید .

نومره (٣) .

٣٤٣ هجري .

روي سكه : (خوانده نمیشود) .

پشت سكه : الناصرالدين الله ، ظهير خليفة الله مسعود بن محمود .

نومره (٤) .

محل ضرب : نیشاپور - ٣٤٢ هجري .

روي سكه : القادر بالله .

پشت سكه : لله ناصرالدين الله ، حافظ عباد الله سعود .

ب : مسکوکات نقره فی .

نوبره : (۱) محل ضرب بلخ - بين ۲۲ - ۲۲ هجري .

روي سكه . عدل - القادر بالله .

پشت سكه . لله ..... عليه السلام . سعود .

### شہاب الدوّلہ سلطان مودود :

الف : مسکوکات نقره فی - ۳۴۳ هجري .

نوبره (۱) .

روي سكه : رجب ، عدل .

پشت سكه : القايم بامر الله - شهاب الدوّلہ سودود .

نوبره (۲) .

روي سكه . عدل - القايم بامر الله .

پشت سكه . فتح(?) شهاب الدوّلہ ابوالفتح سودود .

ب : مسکوکات بونجی .

روي سكه : القايم بامر الله .

پشت سكه : ..... الدوّلہ ..... ابوالفتح سودود .

### عبدالرشید :

الف : مسکوکات طلائی .

وزن : ۲۸ قدر ۲۳ سلی متر

روي سكه : القايم بامر الله .

پشت سكه . لله - عز الدوّلہ وزین الملہ . شرف الله . عبدالرشید .

## طغرل غاصب

الف : مسکوکات نقرئی وزن ۲۳ ریم قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه . فتح . بامرالله .

پشت سکه . الله قوام الدوله . ابوسعید طغیریل .

## فرخ زاد :

الف : مسکوکات طلائی :

محل ضرب غزینین ۴۴۴ هجری وزن ۲ گرام قطر ۲۷ ملی متر .

روی سکه : القائم بامرالله .

پشت سکه . غر . جمال الدوله و کمال الملہ فرخ زاد بن سعید .

ب : مسکوکات نقرئی وزن ۲۳ ریم گرام قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه : عدل القائم بامرالله .

پشت سکه . الله ابوشیحاع . فرخزاد بن سعید .

## سلطان ابراهیم (رض) :

الف : مسکوکات طلائی ۲۵۵ هجری وزن ۸ ریم گرام قطر ۲۵ ملی متر .

روی سکه : لا اله الا الله وحده لاشريكه . القائم بامرالله .

پشت سکه . ظفر - نصیرالدوله و ظهیرالملہ ابراهیم .

ب : مسکوکات نقرئی .

نومره ۱ وزن ۹ ریم گرام قطر ۱۸ ملی متر .

روی سکه . الله - القائم بامرالله - نصیری .

پشت سکه . ظهیرالدوله الملك ابراهیم .

نومره (۲) وزن ۳ گرام قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه . القائم بامرالله .

پشت سکه : محمد رسول الله ظهیرالدوله الملك ابراهیم نصیری .  
نومره (۳) وزن ۳۴ گرام قطر ۱۸ ملی متر .

روی سکه : ملكالاسلام - قاهرالملوک درحاشیه - منك .

پشت سکه : لا اله الا الله - ملكالا سلام - ابراهیم .  
نومره (۴) وزن ۸۲ گرام ، قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه : القائم بامرالله - ملكالاسلام - نصیری - درحاشیه، الملائكة .

پشت سکه : الله - السلطان الاعظم - قائدالملوک - سیدالسلطانین ابراهیم .

مسعود سوم :

الف : سکوکات نقوی وزن ۸۸ گرام ، قطر ۹ ملی متر .

روی سکه : الله ، محمد رسول الله - المستطهر يميني (?)

پشت سکه : ابوسعید .... الاعظم - القادر بامرالله القائم بحجهت الله مسعود .  
حاشیه : الملك المؤمن علاءالدوله و.....

بهرام شاه :

الف : سکوکات نقوی وزن ۳۴ گرام قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه : الله المسترشد بالله - عزالدوله (عزالدوله) سنجیر .....

پشت سکه : .....السلطان الاعظم يمين الدوله بهرام شاه .....  
مأخذ از کتاب فهرست سکوکات قدیمه سلطانیه اسلامیه موزه کابل .

### آغاز منتظره پنجم: وهر بوطآن :

ازیاد داشتهای بسیار مختصر وغیر مکثی محربین تاریخ دوره مدنیت سلطنت  
آل ناصر خوزفی امثال عتبی ویهقی واعمار شعرا نامداران دوره امثال عنصری ،  
فرخی ، فردوسی ، زینبی ومسعود سعد وباعتبار قرب زمان ابن اثیر جزئی ویرخی  
از مستشرقین آثار ومتروکات فی خزنویان وغوریان بر میاید که کاخها وعمارات

مهمه متسوب وبریوط به شاهان آن خاندان معروف وموئر دور قمه شهر بخوبه  
غزین آن دور که تا هنوز هم به شکل تل ها و خرابه ها وجود میزارات ویقعت  
دانشمندان، روحانیون، وزرا و جنرال ها و رجال ناسداران عصر ظاهراً در، به بخش  
شهر باستانی واقع آمده بود در وجود این آثار عمرانی سلطنتی و دینی، سیاست  
و اجتماع و حوا دست زمانه هر چه مو ثربو د راجع به شرح و بساد  
آوری آن درین نگارش حتی الا مکان مختصرآ اشاره خواهد رفت ذیل این سه موضوع سهم را نظر بمطالعات کتب و حضر بات فنی این طور از هم جدا و اجمع  
بهر یک صحبت میکنیم.

اول:- کاخها، با غهاؤجا یگاهای سرکزی و نشیمن دستگام سلطنتی ناصر الدین سپکتگین  
بر ملا در بخش شمال مائل بسمت شرقی به ما و رای شمالی دو عدد منار  
که آبادی آن «متسوب بمسعود بن ظهیر الدوّله ابراهیم بن مسعود شهید ویمین الدوّله  
ابو المظفر بهرام شاه» میباشد و اکنون بگوشة از آن عمرانات جز همیش  
دو عدد منار نیمه فر و غلطییده دیگر اثری باقی نمانده است و همین  
ساحده را که در حوالی شمالی و غربی و جنوب منارهای قوع دارد. بیهقی با اسم افغان شل  
یا افغان چال یاد میکند که رسم الخط صحیح آن افغان خال است و از تو استندگان بزرگ عصر  
مرحوم سید احمد ادیب در تعلیقات خویش بر تاریخ بیهقی طبع تهران برای اولین  
بار بر سرم الخط اصلی افغان خال نوشته است. مرقد سپکتگین نیز در گوشة جانب  
شرق این ساحه افتاده است. درینجا بقرار تو ضیح ابوالفضل بیهقی کشک  
محمودی نیز در همین بخش موجود بوده است که سلطان مسعود ابن محمد د  
در زمان نخستین ورود خویش از بلخ به غزین قصر فیروزه را بحیث آرائگاه پدر  
متروک گذاشت و تا انجام کار کا خهای کشک مسعودی که بموضع قریه  
موسوم به کشک دریم کیلو متری شمال شهرک حالیه غزین کاین است در همین

موقع مو سوم به «افغان خال» در کشک محمودی مقر شاهی و دستگاه سلطنتی انتخاذ قموده است.

دلیل باین اشاره بیهقی هم وجود صحن حمامی سیاشهد که سنگهای مفرش آن ارقام رخام سخت عالی و مصنوع اکنون در یک ساحة وسیع بعمق یکتیم ستر در خاک مدفون بوده و سردم غزینین برای سنگفرش حمامهای شخصی خوش بش طریق خفیه ویر ملا آن سنگهارا از موقع مذکور می‌کشیدند و مصرف بیکردند این موقع بطرف شمال شرقی مزار مولوی عالم (روح) که جدید از طرف اولاده اوآباد شده، وقوع داشته است.

یک عنصر مهمیکه بفکر هر خواننده خطور میکند عبارت از وجوه آب است که فعلاً بجز چند تا چشمۀ های بی اهمیتیکه از سمت شمال مغربی از کوهیکه در آنجا واقع آمده و تا قریه سوم به بهلوان استداد یا فته است دیگر آب در در و پیش آن موقع دیده نمیشود ولی بعد از تبع اندک معلوم میگردد که این موقع بدورة غزنیان آب جاری و مصحح و فری داشته است، منابع این آب قرار آتی است.

۱:- چشمۀ هائیکه از بغل کوه بین مزار خواجه ابویکر بلغاری و بهلول علیه الرحمه فعلاً بطرف جنوب جریان دارد و تعداد آن زیاد است چنانکه سردم روشه و دیگران در آنجا با غهای دارند که تماماً از همین چشمۀ سارها سیر اب میگردد این چشمۀ ها با شجاع سر بوط آن زما نیکه مولف در غزینین بود در بین مردم بمبالغ هنگفتی خرید و فروش میشد از آنجمله عبدالرحمن برادرزاده مرحوم عبدالاحد خان و فقیر محمد حسرت معاون مطبوعات دوچشمۀ از همین چشمها را با غهای آن از مردم روشه خریده اند و الآن از آنها حاصل می‌برند. قرار معلوم و عننه سردم غزینین این چشمۀ ها بزمان محمودیان آب

فراوانتری داشته که از آنها در تریه نباتات و باغهای مربوط کاخهای دوپادشاه «سبکتگین سلطان محمود» استفاده شایانی بعمل نیامد ویرای نوشیدن جمعیت دربار هم کافی بود ولی درسا بعد در قبور علاء الدین خوری و چنگیز دراثنای تخریب و تحریق آثار عمرانی محمودیان همان چشم‌های جوشان که همین منطقه را پیر آب و سر سبز سیساخته است نیز کور و بعضی که دارای چاه‌ها بود چاههای آن تخریب و مسدود کرده‌اند. این چشم‌های برای مدتی بکلی بی آب و منطقه افغان خال سرسیزی خود را از دست داده بصحرای مسخونی مبدل شد. در کانی همین چشم‌های که تا آکنون دیده نیشوند بصورت زاء چشمسار مسدود و مسخون شده قدیم بوجود آمده است.

۲- از محل جوبیار قلعه (سید) که مقابل قلعه آزاد خان و کمشک بساحل راست رودخانه غزنین افتاده نهر بزرگی از سر بند رودخانه حفر شده که معلوم نیست بدورة کدام پادشاه از خانواده ناصرالدین سبکتگین بعمل آمده است. اما چون در مقابل خط نهر مذکور تپه‌های متعددی بطرف جنوب متعاقب یکدیگر عرض وجود میکند بنا بر آن برای بردن آب نهر مذکور عال آن مجبور به حفر یک سلسله چاه‌ها گردیده چنانکه چاه‌های مذکور آکنون موجود است. چون آب نهر فعلاً از سر بند قطع شده چاه‌های مذکور آکنون موجود است و لی حالا خشک و بی آب دیده نیشود. این نهر وقتی در حدود قلعه پس سار از یک طرف و پشتی ترک حضرت از طرف دیگر برون می‌برآید باز هم ذریعه سوف دیگری از پشتی مذکور بجانب ساحه افغان خال برده نیشد و صحرای مذکور را آیا ری نیشند خط جوی قدیم و چاه‌هاوسر بند نهر حالا بر ملا دیده نیشند سردم غز نین راجح بوجود نهر مذکور عننه فوق را تصدیق و خط نهر را تأیید و تحدید نینمایند.  
۳- آب بند زنخان از عصر سلطان محمود در موسم زمستان ذخیره نیشند

چنانکه سلطانی فعلاً و کاد پوسه بند تجدید شده امتیاز واند علاوه‌تا آب نهر روضه‌باندازه‌پیش ازیک آسیاب وار از قدیم موجود درین باع قصر فیروزی جریان داشت این آب هرگاه‌بانهر پندزخان متوازی همدیگر جریان پیدا می‌کند ممکن است نه تنها مساحه افغان خال بلکه تمام دشت‌ما ورا و مادون روضه را نیز سیر آب و سر سیز گردا ند پس نظر بوجود باعها و کشکهای شاهی که بیهقی از آن سخن میراند حتی‌ساخته و صحرای بین باعهای غزینین امروزه و کوه‌طرف‌شرق مسوم به (باد) آنهمه مزروع و مغروس و مسکون بوده است بستانکه آثار و تل‌های کاخهای مخروبه‌الآن در آنجا موجود و بین هم دیده می‌شود و تمه سردار از آنجمله است.

دوم: کاخها و باعها ییکه به سلطان محمود زابلی منسوب بودند این گونه عمارت‌وکاخها عبارت از همان کاخهای اطراف باع فیروزی و نوباع محمودی و عمارات کاخ فیروزی سیاشد که در محل ساخته‌های اهالی روضه حالیه واقع امده بود و شعر ای آنهد در توصیف ساخته‌ها و باعها ولواحق و سرافق آنها بحدی جلو رفته اند که انسان از مطالعه آن بیاد افسانه‌های هفت خوان وستم یا پرده‌های افسانوی کوه قاف سی‌افتند وابداً تصور شده نمی‌تواند که با آب و هوای نسبتاً سرد غزینین و کم آبی حالیه همان نباتات عجیب و غریب اقلیم گرم. ویرکه‌ها و آبگیرها پراز آب و نهرهای جاری و چشم‌های جوشان و اقسام ما هی قشنگ و رنگ رنگ که شاعران دوره محمود بخصوص فرخی از آن بیاد کرده است تحت تربیه آمده و چنان کیف و کمی داشته است.

آیا آن عجایب در کاخهای ویا باعهای غزنویان بهجه شرایط طبیعی و چگونه وسائل فنی و دسترنیج چه خیل صنعتگران و فلاحین و ناطوران و باعبانان شرقی و مهندسین همان عهد وزیان (که بعضی‌ها آنرا قرون تاریخ خوانند) تربیه و ساخته و تهیه شده بود. سورخین احداث نوباع و قصر فیروزه را از طرف محمود در زبانی نشان می‌دهند

که سیکتگین حیات داشت و محمود بعیث شهزاده و پسر سالار عساکر غزین بوده است.  
از جمله نویسنده کان و مورخان همان عهد ختنی نگارنده تاریخ یعنی راجع باین  
باغ شرحی نگاشته و چنین میگوید :

صحن و اطراف آبشار هایستگ رخام فرش شده . گلد انها آن نیز از رخام  
اعلی و بدست ماهر ترین حجاران شرقی صنعت شده بودند . اضلاع این ادوات  
با شکال هیلیسی طرح و تزئین شده در مریعات ناغ اقسام نهالهای مشمر و خمر  
مشمر نشانده شده که تعدا د آن به هزار ها هزار بالغ بیشد از جنس طمور  
خوشخوان قمری . فاخته . ساره . سرخسار . انواع طیور و گنجشکهای حسین  
و جمیل در هر گوشه باغ مذکور ریز و چهچهه سیکردند . در محل مشرف و  
مناسب این باغ . کاخی تعمیر شده بود که پادشاه قصر خورق واپاونداین را  
از خاطر ها فراموش نمیکرد این قصر و بارگاه حضرت مسحودی را فیروزه یا کاخ  
پیروزی نام کردند . مصوبین چاپکدست مصیری و خطائی که هریک ازانان در  
کشیدن تصاویر و زنگ امیزیها مانند نگارگران (ارتونگ) بود هاند درین  
کاخ بیک دیوار را میدان محا ربه و رزم و دیوار  
دیگر را محفل سرورویزمسوسی را تصاویر شکارگاه چهارمی را به تصویر های  
کوهسار و آبشار های طبیعی بنحوی نقش و نگار کرده بودند که دیده هیچ  
افریده نظیر این ایوان را در زیبائی و زیزکاری و قشنگی ندیده بود حسان خان مؤلف  
خلاصه التواریخ می نویسد :

چون نوبای غ معمودی و ایوان آن تکمیل شد عاقبت معمود از حضور  
والد خود سلطان سیکتگین التماس کرد که حضرت سلطان با عده از فضلا و  
زعامی درباری بر قسم افتتاح باین کاخ و باغ تشریف بیا ورند . پدر والا گهرش  
دعوت پسر را بشرف قبول مقرن و بنا اکابر درباری بوقت موعد بدد انجانز و ل

اجلال نمودند سلطان سیکنگین بعد از صرف خیافت شاهانه در هنگام مراجعت پسر نامور خود را مخاطب ساخته و فرمود.

نیکو باع و عمارت تر تیبداده ای اما هر یک از خدام در باری مارا اگر اختیار و اقتداری که توداری میسر باشد میتواند همین طور باع بسازند یا نه؟

عرض کرد آری میتواند فرمود تو که پسر منی باید بوستانی بیارائی که دست تعامل خزان زمانه از آن کوتاه باشد سو قام نیک ترا تا ابد بر صفحه ادوار باقی گذارد محمود زمین خدمت بوسیله التماس کرد آن کدام بوستان خواهد بود.

گفت پروردش «فضلا» از آنجای بود که محمود بوصیت پدر دترجم و تربیت افضل همت گماشت سلطان محمود در سال ۸۷ بعد از فیصله کار اسپیراسمعیل برادر خود در قصر فیروزه براورز نگجهان یائی جلوس نموده نو باع و کاخ فیروز یا فیروزی را کرسی شهر غزنین و غزنین را مرکز شرقی قرارداد. البته زمان عروج نوباع و قصر فیروزی در محل کنونی (روضه) واطر اف آن زمانی آغاز شده که کشک بحمدودی از همان شکوه نخستین خود افتاده و توجه سلطان یمین الدوله و امین الملهم محمود بزرگ تمامآً بعمارات جدیدش یعنی قصر فیروزی و باع و نهرها و حوضچه های مربوط آن معطوف گردیده است و در همین بخش می ارسلان محمود وقوع دارد و بقرار گفته سورخین آن عهد محمود بزرگ در قصر فیروزه که در ایام زندگی خود آنرا نهایت خوش داشت مدفن گردید نویسنده یمینی در تعریف یک دعوت حضرت محمود که غالباً در قصر فیروزی بوده است چنین مینگارد:

سهمانان را بسراخ خیافت بردند. بهشتی دیدند آراسته بخونچها و طبقه های زرین و سیمین منضد به آوانی مرصع و غوریها هی فایق و ادوات رایق و پیش مستند سلطان طار می زده و عضادات آنرا بمسا بیرون زرا ستوار کرده و فرشهای رویسی و خطائی و ابریشمی گستره و در صدر مجلس منقله نهاده و حواشی آن بخانه های سریع و سند سو و شمن و مدور منقسم کرده و هرخانه با نوعی از انواع جواهر پسر

گردانیده که پرتو آن نور دیده ها را خیره میکرده و همه متلق شوند که در هیچ عهدی آکا سرء عجم و قیاصر روم و اقیال عرب و تبایعه یمن و را بان هندران مانند آن نفا پس میسر نبوده است در حوالی مجلس طبق های زرین نهاده شحون بمشک از فروع نبر اشهب و کافور ریاحی و عود قماری و اترجمه های مصنوع و انواع فواکه و ائمار که از زر ساخته و عناید را لعل بدخشی اما اینکه قصر فیروزی پافیروزه.

چه نوع عمارت بود و سمعت آن چه و ملحقات آن عبارت از چه و چند ساخته ای داشت تفصیل و معلوماتی در دست نیست اما از مشاهده تل های مخروبه که در ما و راه گنبد مرقد سلطان یمین الدوله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی تا فاصله سه کیلو متر پی بهم اتنا ده و فعلی نیز آثار و زوایای عمارت قدیمی در تمام این ساحه بنظر می رسند چنان آشکار میگردد که این عرصه از روضه تا خواجه ابویکر بلغاری و آنجا بسمت جنوب تا گنبد معروف بسخنی دو نشیب کوهی جانب شرقی و همه عما رات و قصور شاهی و قراول خانه های پهنه ها و بیو افع اسکان عساکر خاصه و وثاقها و باشگاهای غلامان سرانی کشک های صاحب منصبان اردوانی سلطانی قرار گرفته بود و این کاخها و ساختمانها و کشک ها و قراول خانه بحیث مجموع درگوشش شمال و جنوب شهر غزنی کهن بذات خود یک شهر زیبای دیگری را تشکیل داده بود اینکه بدور روپه سلطان سردم خانه ها و باغچه ها و باغهای شخصی و آسیابها آباد نموده اند معلوم نمیشود که طرح هندسی قصر فیروزه وزی و ملحقات و باغ آن برچه قرار گرفته است تاریخ نشان میدهد که سلطان محمود در باغچه سبب زار قصر فیروزی بخاک سپرده شد . لذا هرگاه محل گنبد او باغچه سبب زار قصر فیروزی باشد البته کاخها و کشکها و باغچه ها و باغ محمودی هم بدور گنبد تا فاصله های دور آباد و طراحی شده بود اینکه خانه های شخصی سردم روپه بقעה سلطان را نگ که در بر گرفته است

علوم نمیشود که طرح اصلی ساختمانها و یا چهارها وساحت قصر فیروزی  
و یا چهار سبب زار آن برچه شکل و هر کدام بهجه اندازه زمین و فضای اشغال کرده  
بود؟

تصویر نمیشود که این بخش شهر غزین نیز مانند الرصافه بغداد که در یک  
گوشه شرق مدینه السلام بغداد مشرف بر دجله با اسم قصر تاج و قصر فردوس و  
دیگر کاخهای خلفاً ال عباس را در برگرفته بود این ساحه نیز نظیر و همانند آن بوده  
است.

و بنابر اغلب در آبادی و طراحی کاخها و عمارت‌های این ساحه طوریکه ابن اثیر  
درالکامل به آن اشاره کنداز مهندسین استادان الرصافه بغداد استفاده شایانی  
بعمل آمده است به حال حقیقت این حدیث هرچه باشد روزی از روزها حفريات  
فنی و کاوش‌های علمی ممکن خواهد گردانید که سرایر و کنوز اما رآن آشکار  
گردد در حال بجز خدوس و تخمین دلایل علمی و شواهد فنی در دست نداریم که برمایه  
جای و کیفیت محتويات دفاین آن گواهی دهد.

اینکه قصر فیروزی یا فیروزه یا نوباغ بکدام زمان به (روضه) موسوم گردیده  
ونامهاًی سابق باع و کاخ متروک و فراموش شده است تا جائی که بمطالعات تاریخ  
پرداخته ایم مورخین چیزی ذکر نکرده اند و یا اگر راجع به آن شرحی نگاشته  
باشند بسازیده و از آن خبر نداریم ولی با اغلب احتمالات بعد از وفات سلطان  
یمین الدوله محمود بزرگ و نقل دادن دستگاه سلطنت از کاخها و کنکه‌های  
محمودی و با سلطان مسعود پسری بکشک مسعودی دیگر این عمارت‌های  
وطراوت خود را از دست داده و با عنیا ر وجود مقبره سلطان محمود در آنجا  
با اسم (روضه) موسوم شده است با بر شاه نیز راجع به (روضه) همین قدر تذکر  
میدهد که بجهت بودن قبر سلطان محمود این محله را (روضه) میگویند.

«حص ۸۷ بابوئامه» فاضل مرحومی منشی احمدعلی شالیزی نیز در تاریخ خطی  
غزنین خود چنین نوشته است .

سوم - کشک مسعودی : محل کنونی کشک مذکور بفاصله ه کیلو متر  
جائی شهر غزنی موجوده بکنار غربی جاده بین کابل و غزنی وقوع دارد  
و تا حال موضع مذکور بنام کشک موسوم است ولی مردم عوام آنرا بنام مالک  
پکند سال پیش آن آنرا کشک عبدالقدیر خان باد میکنند .

سورخین عهد غزنیان را عنیده برایست : وقتی سلطان مسعود نخستین مرتبه  
در عهد سلطنت خود از بلخ به غزنین نزول اجلال فرمود در کشک مسعودی  
بسیار توقف اختیار نکرد بلکه برای نشیمن خود و پارگاه شاهی و دوایر دولتی  
و مرکز دستگاه سلطنت در همین موضع «بنام کشک مسعودی» و باع و عمارت  
جدآگانه بناهاد و زیانیکه در اینموضع بصرف مبالغ زیاد و استعمال قوه انسانی  
بزرگ حسب دلخواه باع و دستگاه و عمارتها آباد شد سلطان مسعود در همین  
کشک و دستگاه سلطنتی پارعام داده بالای تخت مشهور یکه بصرف زر و جواهر  
و نیروی صنایع نفیسه ساخته و پرداخته بود جلوس نمود و بعد ازان تا اخیر حیات  
خود همین کشک مسعودی را مقر دستگاه سلطنت غزنیه قرار داده و از ساختمان  
های عظیم و تاریخی سلطان محمود صرف نظر کرده است .

## مسجد عروس الفلك غزنه

سورخین عرب امثال ابن اثیر - عتبی وغیره می نویستند :

سلطان محمود در ایام جمعه برای نماز با سه هزار غلام زرین کمر «گارد شاهی» از قصر فیروزی به مقصورة مخصوص بخودش که در سیان جامع زیبا و معروف عروس الفلك آباد کرده بودند حاضر نمیشدند و در مقصورة خاص جاسع موصوف سلطان با سه هزار غلام بصفوف منظم بد و ن تنگی جای پادای نماز می پرداختند راه آمدند و شد را هم از قرارگاه شاهی تا مقصورة واقع در وسط جامع «عروس الفلك» پوشش کرده بودند تا بدون موافع و بخورد با ازدحام بمسجد رسیده پادای عبادت پردازد .

محراب مسجد : حالا در وسط مسجد موسوم به جمیع اولیاء که نظر بعنده مردم بقیه از حصص همان مسجد عروس الفلك است . محراب وجود دارد که آنرا از محرابهای فرعی جامع عروس الفلك بقلم میدهند پس هرگاه این محراب واقعاً مربوط بهمان جامع عروس الفلك غزنه باشد این محل از قصر فیروزی قرارگاه محمود و این مسجد جمع اولیا و محراب آن بناهی تقریباً (۵) کیلومتر قوع دارد معلوم نمیشود که این جامع بعدی بزرگ و کلان بوده که غرضه باغهای کنونی قریه بهلول را بسمت شمال اکثر دربر میگرفته و مقصورة محمود نیز باید در بعض شمال جامع وقوع داشته است تا بقصر سلطان که از آنجا به مسجد میآمد نزدیک شده بتواند وفاصله راه پوشش شده از قصر شاهی تا مقصورة مسجد کوتاه باید باشد که طول راه هنگام رفت و آمد باعث تکلیف نشود در صورت صدق این حدس باید محراب بزرگ وسطی جامع نیز بسمت شمال واقع آمله بود و این محراب کوچک مسجد جمع اولیا یکی از محرابهای فرعی جدار سمت جنوبی جامع بوده و خواهد بود یعنی مسجد حالیه جمع اولیا هرگاه جزء از

ساحة بزرگ جامع عروس الفلك باشد باید حصة از جدار جنوب غربی جامع بوده و وسعت جامع بطرف شمال جانب روپه حاليه باید امتداد میداشته است به عبارت دیگر هرگاه همین محراب موجوده جمع اولیاء را بخشی از حصن جدا ر سمت جنوبی جامع عروس الفلك تصور کنیم باید بخط متوازی ازین محراب صحن پوشش دار و عرصه سریاز جامع عروس الفلك بجانب شرق و شمال استداد داشته قسمت اعظم آن بجاورت باغ و عمارات قصر فیروزی اتصال پیدا میکرده است و باین ترتیب باید مقصورة مخصوص ادای نماز حضرت سلطان در بخش شمال شرقی جامع وقوع داشته و از قصر شاهی تام محل نماز فاصله زیادی حاصل نبوده که باعث تکلیف آمد و شد سلطان شده بتوازد . این حدس و تخمين در مورد [ تحدید ساحة جامع عروس الفلك بنابرین است که فعلاً در غزین مسجد موجوده جز یک محراب فرعی مسجد جمع اولیا اثر و نشانی از جامع عروس الفلك باقی نمانده است و از جانب دیگر چون مید اینیم که مسجد عروس الفلك غزین وقتی با همان دقت و اهتمام و صرف نیروی مالی و عضلاتی که سورخین زبان راجع بآن فکر کرده و نوشتند اند از جانب سلطان محمود آباد گردید البتهمجای خورده نبوده چنانکه میگویند در طرف یکسال تنها سطح زیین آن ذر یعه هزار ها عامل و کارگر و صرف مساعی مهندسین امپراطوری و غیره هموار و برای تطبیق و شروع عمارات تعبیه کردند . این حدس باین لحاظ نیز به حقیقت نزد یاک است که کنافت جمعیت انسانی غزین در همان زمان حتماً متفاضل این بود که باندازه گنجایش نقوص نهایت زیاد حضرت غزین باید جامع وسیع و بزرگ که ظرفیت آن برای اجتماع چنان یک جمعیت کافی باشد تعمیر و تکمیل گردد باین حیث وسعت جامع عروس الفلك باید از محل وقوع محراب فرعی وقدیمی مسجد جمع اولیاء حاليه بسته های شرق و شمال فصح وسعت اختیار کرده تا

حدود مقبره حالیه رضی الدین علی لالشمالاً و باعهای امروزی قریه بهلوول و حوزه زراعتی قشلاق «خواجه بقال» و «اربابا» شرقاً طول و عرض جامع عروس الفلك و ملحقات آن از قبیل کتابخانه ها و عمارات تدریس و جایهای اباته و لیلیه های حلقة های طلبه و محصلین دانش بوده و ساحة وسیعی را در بر می گرفته است.

امین احمد رازی بوف هفت اقلیم می نویسد :

سلطان بعد از فتح هند (طلب محمود است) در مدنه غزنین یک مسجد را از وخام خالص که آنرا «عروس الفلك» می گفتند بنا نمود ولی از آثار همان مسجد در غزنین حالیه جز پارچه های بیشمار سفید که روی سنگهای مذکور شکل محراب کشیده شده و بکثرت پیدا می شوند دیگر اثری باقی نمانده است یک محراب در مزار جمع اولیا (جمع اولیا) (مسجد است نه مزار) مشاهده می شود که برخی حفص آن شکسته و در دیوار طرف غربی آنرا نصب کردند و در حواشی آن آیات قرآنی نقش شده است و بعضی ها حدس میزنند که این سنگ محراب همان جامع غزنین است و جامع نیز در همین حدود واقع آمده بود هرگاه جامع موصوف در همین سوضع بوده است احتمال دارد اما اینکه این سنگ محراب همان جامع محمودی باشد دشوار بنظر میرسد زیرا اولاً جنسیت این سنگ شایسته آن نمیباشد که باید سنگ محراب مسجد بدان همه زیائی و تکلف خوانده شود ثانياً این سنگ بقدرتی خورد است که که نمیتوان آنراستک محراب مسجدی بدان بزرگی قبول کرد. ولی همانگونه سنگها که آنرا میتوان متعلق به جامع و قصر شاهی محمودی دانست در غزنین حالیه بکثرت دیده می شوند چنانکه در صحن مزار سید احمد مکه‌ئی عده‌ای از سنگهای پارچه و شکسته و همچنان روی هر قبری و دیوار مسجدی در غزنین یک تعداد

بسیار از سنگهای سریوط بمسجد عروس‌الفلک دیده میشوند هکذا همچو سنگها که متعلق پندرزیبا و تاریخی محمود است . نیز در قبه مزار خواجه احمد و سید احمد وجود دارند و برخی از آنها را بکابل نقل داده‌اند نگارنده نیز همچو سنگها را بکابل برده در بوزه کابل‌الان وجود دارد .

اینکه سوراخ مذکور با تردید ذکر کرد موگوید : احتمال دارد مسجد عروس‌الفلک در همین سوضع بوده باشد سیستان گفت‌نویسته هفت‌اقلیم معلوم مات کافی نداشته است چه حقیقی که در نزد نگارنده و مرحوم منشی علی‌احمد و تمام نویسنده‌گان . علمای او سردم غزین در اثر عننه قدیم ثابت است همانا یشت که جامع عروس‌الفلک غزین در همین جا که محراب‌فرعی آن موجود است واقع بوده و همین محراب‌سنگ یکی از چندین محرابهای فرعی‌همان جامع عروس‌الفلک میباشد که از حدم‌حراب بزرگ و سطح‌جامع بطرف شمال و جنوب درجدار غربی جامع بنا شده‌ای معین نصب شده بودواکنون از جمله تمام آن محرابهای سنگی . تنها همین سنگ و محراب بحال شکسته و از هم ریخته باقیمانده است . د لیل دیگر اینست که در اهل هنود غزین معروف است که یک‌خشی از تسویتا را محمود زابلی در سوضع خاص و در بجامع عروس‌الفلک در زمین فروکرد و در آنجا سدوفون سانده است و این جا راه‌هو دو مردم غزنه می‌شاختند . که ذریعه‌جمع پول اعانه سرازنو توسط یکی از روحاپیون غزنه و علمای آنجا در راه‌بند کور مسجد جامع نسبتاً بزرگی تعمیر کردند که دارای باع و اطاقهای سکوت دانش آسوان علوم‌مذهبی نیز میباشد در اطاقهای نوساخت جامع موصوف چندی ماسورین مطبوعات سکتی داشتند و بعد از تکمیل تعمیر جای عالی برای سطوح عالی جامع جمع او لیا که بگوشش جامع عروس‌الفلک غزنه آباد شده بهار والی غزین سر بوت و محل بود و باش دانش آسوان علوم مذهبی و علمای مدرس میباشد .

ازهوت کامل جامع عروس الفلك غزین که محمود بزرگ آنرا بصرف نیروی انسانی و مالی هنگفت عمران نمود واینکه دارای چه نوع عمارت و چه مقدار زمین را دربرگرفته بود باوصاف اینکه داستان آبادی آنرا العتبی به بسیار کروفر نو شده است و قبل آنرا نوشتم اماز تفصیل لازم و تفسیر آن سور خین دوره غزنویان کوتاه قلمی کرده اند تنها العتبی همینقدر رنو شده است .  
وقتی سلطان یمین الدله و امین الملک از غزوه قنوج و کشمير بحضور غزین مراجعت کرد به تعمیر جامع « عروس الفلك » اقدام نمود ( این غز وہ قبل از فتح سویات از جانب محمود بعمل آمده است )

یمینی نویسد : سلطان هنگام تهضیت هند اسر کرد تا برای تعمیر مسجد جامع در غزین زمین انتخاب کنند زیرا دران زمان جامع قدیم غزنه که مطا بق مقتضای روزگار پیش بود و جمعیت حالیه حضرت را گنجایش نداشت .  
چون سلطان ازان غزوه بغزین آمد کار تسطیح عرصه جامع با تمام رسیده بود و تاسیس جامع و ترییح آن آغاز و تادابهای آن مجهد شده بودند .  
سلطان بفرمود تادرانجام این بنای مقدس مال فراوان بربختد واستاد آن حاذق و عمله چاپک تعبیه نموده از حضرت قهرمانی ما هری برای اهتمام مقر ر کرد .  
مورخین عرب گویند در تقلیل دادن امثال این جامع از قبیل سنگهای رخام ، شاهیترها و غیره که از نیشاپور و دیگر بلاد خراسان و هند بغزی وارد میکرد « از جنس فیل تیها یک هزار زنجر فیل بکار اداخته شده بود » .

این قهرمان بقرب حضرت سلطان از صبح تاشام بالای کار تعمیر جامع حاضر و از هر بخش آن تکراری میکرد . وقت شام ترا ازو در پیش می نهاد و استادان و عمله را بوزن اجرت میداد تا با این طور سنگهای منور کار آمد جامع را از جاهای دور دست آوردند و آنرا باشکال مربيع و منسد س وغیره ترا شیدند

وطاق همان جامع را بعد ظریف و زیبا برآوردند که چشم از آن خیره میشد .  
خصوص مختلف عمارت جامع را برنگهای ملون و اشکال بدیع هندسی بیارا سند  
و همدهرا تذهیب و زرکاری کردند هر روز خوشهای زراندود را ازابدان او تان  
 جدا نمیکردند و پدروازه و دیوارهای جامع به صرف میرسانیدند .

درا آنجا سلطان پمین الدوله یک خانه را جهت اداء عبادت برای خود ش  
تخصیص داد (این خانه غیر از همان مقصوره است که سلطان برای عبادت  
سه هزار نفر گارد شاهی در جامع غزنه آباد کرده بود) ما هرین فن درسا ختمان  
همان خانه کمال ریزه کاری «میتاتور» و نزاکت مخصوصی پکار بر دند فرش  
و پیزاره آنخانه را تمام از سنگهای رخام تعییه کرد و در هر سریع از مر بعات  
آن خطی از زر کشیدند و به لا جورد تکعیل نمودند این خانه از حیث زیبا ائم  
وتلوین بحدی بود که هر کس میدید انگشت حیرت بدنان میگرفت و با خود  
میگفت ای آنکه مسجد دشیق را دیده و به آن شیوه شدهای یا مسجد غزنی  
را تماشا کن تا از روی معاینه به برتری آن اعتراض ننمی .

در پیش این خانه مقصوره ای آباد کردند که در مشاهیر اعياد و ایام جمعات  
سه هزار غلام در آن بادای عبادات فرایض و سنت باستادندی و هر یک در جای  
علوم خود بدون سزا حمت دیگری بادای عبادت مصروف شدی .

در جوار این مسجد مدرسه بنا نهاد که آنرا به نقايس کتب و غرایب  
تصانیف ائمه مشحون گردانید همه مکتوب بخطوط نیکو مقید به (....) علماء  
ائمه فقهها بود و طلبه علوم روی بدان نهادندی و در آنجا به تحصیل و تربیت  
علم مشغول شدندی .

سارجن مالکم انگلیسی در تاریخ خود می نویسد : مسجدی را که محمود  
بنادرد از سائر بنایهای شهر غزنی مستاز بود وضع و طراحی رخاکی که دز آن  
پکار بر دند و فرشهای ملون و قنادیل مذهب و سایر تزئینات آن سوجب خوشی

خاطر میگردید و آن مسجد را (عروس الملک) میگفتند شاید (عروس الفلك ) به عروس الملک سهو کاتب باشد (۰)

در صحنه خارجی این بناء فواره های آب ساخته بودند که آب آن از بلندی های لازمه بطرف سطح آبگیر (برکه) کلان وسطی سازی بر میشد و هنگامیکه برکه را مالامال میگرد سپس ازان ذریعة جداول (جویجه ها) به نهر کلانی جریان پیدا کرده می ریختند این منظره در نظر بیننده چنان یك کیفیت عجیبی را ایجاد میگرد که در آن رنگ صنعت باجمال قدرت درآیخته و فصل سرت و حریت انگیزی را جلوه میداد .

از سورخین عرب امثال این اثیر جزری و یاقوت حموی و سورخین دوره بعد از فترت مغل نیز در توصیف این جامع نامدار کم و بیش چیزی نگاشته اند اما از تمام نگارشات سورخین جز اینکه عظمت بناؤ ظرانت آثار آن و تذہیب وزیائی آزاد کر میگنند مجملی است که ازان طوریکه ما آرزو داریم چنان شرح و تفصیل تمیذهد کمسزاوار همچویک ساختمان تاریخی شناخته شود و قوی مادران باره بمطالعه آثار متروکه مدنیت ال ناصر رجوع میکنیم در همه جا حتی موضع منزوی نیز و اطراف واکناف شهرک کنونی غزنه بشکل پراگانه بار چه های سنگ رخام بنتظیر میرسد و از علامات و خطوط آن اشکار میگردد که یك بخش از این سنگها خالباً بفرش همان مسجد ( عروس الفلك ) مسحودی تعلق داشته است زیرا در آنها باندازه یك سجله گاه علامه ( محراب ) کشیده شده است . یعنی هر کدام از سنگهای سفید رخام دارای محراب ظریفی بوده است و این شکل کعبا و ت از محراب کوچک و ظریفی باشد جزا اینکه بجامع غزنه بر بوط باشد دیگر توجیهی ندارد اینگونه سنگها را خامین بطور پارچه و شکسته در مسجد سرباز روضه و احاطه قبور علماً و عرفان مسجد فرش مسجد سرباز روضه مقاً بدل قبه

سلطان محمود وستگفرش عمارت بیرونی سیداحمد مکه‌ای و مسجد جمع او لیا—  
و دیگر مواضع دیله می‌شود روی بعضی ازین سنگها گل و برگ نهایت ظریف و زیبا  
به قلم صنعت قش شده در وسط نقش احیاناً مناظرشکار از قبل جنگل . آهو ان —  
وسوارشکاری با خود و زوین دیده می‌شود اینگونه سنگها حتماً مربوط به قصر —  
فیروزی است که پر دیوارهای آن قرار گفته مورخین از مناظر شکاریزم و زم . —  
نقش ونگاران سخن رانده اند .

همچنان روی یکنوع سنگها در وسط خطوط متساوی ساقین که زاویه بالایی  
آن شبیه به انحنای سحراب و منبر است وجود دارد چنانکه سحراب و منبر تا حال  
نیز نشان رسمی دولت افغان شناخته می‌شود همینطور بعضی سنگهای سفید رخام  
نیز پنطربیرستد و از خاک هم اخراج می‌گردند که روی آن تصویر حیوانات ظریف  
از قسم غزال . آهو ، رنگ ، اسب ، نیل ، آدم مسلح با خود نیزه نقش شده .  
وشکل نباتات قشنگ و اندیجان نیز برآن دیده می‌شود . اقسام اینگونه سنگها را بنده  
برای نخستین مرتبه در خارج قبّه سید احمد و خواجه احمد مشاهده نمود و درست  
فهمیدم که از جمله همان آثاری است که بشهادت قصیده اشعا و فرخی که به  
این مطلع آغاز شده است :

پفرخنده فال و پفرخنده اختر      بنو باع بنشست شاه مظفر  
پکاخ محمودی مربوطواز بقایای نزهتگاه های پراز تصاویر زیبا ی قصر —  
« فیروزی » روضه و نوباغ حضرت خزنه و دستگاه شاهی سلطان محمود را بلی —  
پشمار می‌رونده بنده چند تا از همین گونه سنگها را در زیان آسیت مطبوعات غز نه  
خود از گوشده و کنار قریه خواجه احمد بیزحمت تمام بدلست آوردم و فوراً بیوزه کا بل  
انتقال داده ام روی یکی از همان سنگها تصویر تمام مردو از عسکری مسلح  
که پانزه و زوین برا آهونی حمله نموده و در گوشده دیگرسنک مذکو روی سطح گل و  
برگ خلویه نهایت قشنگی و نفاست این چند کلمه پارسی نظر و نقش گردیده —

است : « زمانه . جمال و کمال » یک عدد دیگر از نوع همچو سنگها در پیز اوه  
دیوار خارج قبیه مزار شیخ احمد مکه‌ای نصب بود که روی آن نیز تصویر  
جنگل ظریف و سوار مسلح که آهونی را تعقیب میکند نقش شده شاهده گردید  
خواستم آنرا از آنجا کنده در جمله دیگر آثاری که در یکی از اطلاعهای مربوط مزار  
سلطان محمود جمع کرد ه بودم بگذارم زیرا در موضع مذکور و که با مسجد  
متصل است باعث کراحت نماز هم بیگردیده است ولی سنگ و مجاوران  
زیارت ساخت مانع آمدند چون از امیر محمدخان قومندان غزنی کمک خواستم  
مجاوران سنگ مذکور را از جایش کنده مخفی کردند این همان سنگ است  
که زنانی استاد خلیلی از غز نی میخواست به موزه کابل نقل دهد اما مجاوران  
به تعقیب استاد ذریعه موترد بگردی بعد خاک خیر تصادف کسر دند  
و سنگ مذکور را به طوری بود دوباره بفرزنه برداشت و بجا گشتن در گوشہ مسجد قبیه  
مزار سوصوف گذاشتند مولانا شبی در شعر امعجم متذکر است که در زمان حیات  
یمین الد ولہ محمود کبیر در یهلوی جامع عروس الفلك غزنی علاوه بر دارالعلوم  
شاهی یک موزیم نیز وجود داشته که اشیای نایاب و گرانها را در آن موزیسم  
مانده بودند کتاب « ارتوئیگ » مانی نیزیکی از تحف نفیس و قیمت دار آن موزیم  
بود که در جمله آثار محفوظ مانده و دیده شیشد هکذا ابوالمعانی محمد الحسینی  
العلوی البخلی در کتاب « بیان الادیان » که آنرا در سیه ۳۸۵ بقید تحریر در  
آورده متذکراست : کتاب « ارتوئک » مانی در خزانی غزنی موجود است .

نهو نه از دارائی در غزنی : راجع به اندازه تخمینی ثروت و دارائی خونویان  
در همان وقت این اثیر در کاسیل ضمیم هوادث سال ۵۰۸ همچنین نوشته است :  
هستگاییکه سنجر سلجوقی به معاونت بهرام شاه علیه برادرش ارسلان شاه بالشکر ش  
بغزینی آمد و به نیروی اردوی ترکمان ارسلان شاه را بشکست و بهرام شاه را بر تخت  
نشاند طوریکه قبل از جمله ذکر کردیم در چهلۀ غنائمیکه بدست سنجر افتاد پنج

عدد تاج شاهی بود که قیمت هر کدام به هزار هزار دینار بالغ نمیشد و یکهزار و سه  
صد قطعه طلای مرصع، هفده سریر که هر کدام را از طلا و قرما ساخته بودند.  
هکذا در صفحه ۲۱ مجله، تاریخ کامل نگاشته آمده است:

در اثنای توقف سنجیر در غزنی وقتی قشون سنجیر که مردم بنا بودند  
دیدند که دهنه های مقسم آب در داخل یاغها شاهی و رجال بزرگ دو لش  
غزنی از تقره ساخته شده خواستند بان دست درازی کنند سنجیر مانع شد ولی نظر  
به تحقیقات جداگانه با وجود ممانعت سنجیر قشون او همان مقسم ها و تخته های  
تقره را که دیوار های قصر را بآن پوشانیده بودند بتاراج بردن.

بیهقی در توصیف تختیکه برای سلطان مسعود بن محمود ساخته بو دند  
و خود مؤرخ آنرا پیش خود دیده چنین مینویسنند: این تخت در عرصه سه سال  
انجام شد هر کس که این را میدید دیگر همه چیز در نظرش حیر میباشد این  
تختی بود که همه از زرخ ساخته شده و صورتها و تمثیلهای چون شاخهای  
نبات ازوی برانگیخته و پیار جواهر درونشانه همه قیمتی و دارا فرینها برگشته  
همه مکمل بانواع گوهر و شاه در وانگی دیباشی رویی بر روی تخت کشیده  
و پوشانیده و چهار بالش از شوشه زرباقته وزنجیر زر اندود از آسمانخانه صقه آویخته  
وتاج را در رویسته و چهار صورت روئین ساخته بر مثال مردم واشانرا عمود ها ائم  
انگیخته از تخت استوار کرده چنانکه دستها پازیده وتاج را نگه میدارند و از تاج  
بر سر زنی نبوده که سلسله ها و عمودها ای آزانگامیداشت و پر زیر کلاه بود این صقه ها  
را همه بقالی ها و دیباشی روئی برزو بوقلمون بر دیباش استه بودند و سه صندو  
هشتاد پاره مجلس ا زین نهاده و هر پاره یک گز د رازی و گزی خشکتر پهنا و رای  
شما مه های کافور نافه های مشک و پاره های عود و عنبر و دریش تخت اعلی  
پازده پاره یاقوت ریانی ولعل بد خشائی و زمرد و سرووارید و پیر و زه.

استاد خلیلی در کتاب نفیس خود احوال و آثار (سنائی) همین تخت را تعریف و تو صیف

نموده است. قبل از شکوه و تکلفات یکدعوت سلطان محمود د و قصر فیروزی  
که سال نهاد را بجواه هرگز اینها و اقسام یا قوت و لعل ها تنویس  
فرموده بود در این اثر تذکر داد یم علاوه تا به دو ره سلطنت  
بین الدوله بحمدود و سلطان سعود شمار فیل های جنگی به هزارها بالغ  
گردیده بود عتی در تاریخ یمنی نوشته است. تنها برای نگهداری فیل های  
شاهی در غزنی یکهزار محوطه را آباد کرده بودند که در هر محوطه یک یک  
سرای برای سکونت پیلبانان هم ضمیمه شده بود سلطان سعود بقول  
یهقی در یکی از سفرهای بلخ در کابل از جمله پیلان شاهی به تعداد یکهزار رو  
هشتصد و هفتاد زنجیر پیل نر و ماده را پسندید.

دکتور ناظم در پاورقی ص ۶۶، کتاب نقیص خود نوشته است: سلطان  
محمود دستی فراخ و دل مهریان داشت جوانمردی و بزرگ منشی ویرا تاریخ-  
نگاران و نویسندهان محقق ستوده و از آن داستانها نگاشته اند محمد ناظم  
جعلیات خونه بیر و بیر خونه را که در امساك سلطان دارند بدلائل و شواهد  
مستحکم تری تردید نموده و فیاضی و سخاوت سلطان را باثبات رسانیده روايت  
حبیب السیر و روضته الصفا را کوتاه نظری و اتهام عاری از حقیقت، جعل و بی-  
دلیل خوانده است واقعاً تحقیق بی غرضانه دکتور ناظم بخود صدھا بر هان  
مستحکم و شواهد و گواهان معتبر دارد که ذکر آنهمه درین مختصر بی لزوم  
است.

### و سعیت شهر غزنی بدوره آل فاصر

از معضلات واقعه نویس امروزی یکی هم تعیین رقبه و تحدید ساحه شهر  
غزنی است شهری که در اثر حوادث ناگوار زمانه چندین دفعه بکلی ویران و قتل  
عام شده و از آن همه شکوه، مدنیت و عظمت و جلال تاریخی چز بعضی متوجه کات

سنگی ، خطیره‌ها و تل‌های سهیب و رویهم ریخته هیچ چیزی باقی نمانده است اسر ور جز اینکه بروایات مورخین عهد غزنویان «افغانستان» راجع بطلب فوق رجوع شود دیگر مدرکی بنظر نمیرسد حال اینکه حتی مورخین معاصر سلطان محمود و سعید امثال العتبی، یهقی گردیزی نیز درباره کوتاه قلمی نموده اند تفصیلیکه ازان چگونگی پهنا و عرض و طول رقبه غزنی کهن بقید فرنگ میل یا کیلویتر معلوم شده بتواند بصورت صحیح منبعی درست نیست گذشته از مورخین مذکور شا عران پزرك درباری آنحضرت نیز امثال عنصری ، فرخی ، عسجدی ، فردوسی ، سعید سعد بنوچهری و غیره ، جز اشعار مدحیه اشعار حماسی بتقریب فتوحات و جنگها در سواره‌گرافیائی ، «حیات اجتماعی باشندگان» ، «تعدادنفوس و دقایق زندگی مردم افغانستان عموماً» و از حضرت غزنه گرسی آنروز وطن خصوصاً کمتر مداخله ورزیده و طوریکه باید مشبع حرف‌نzedه‌اند زائرین چینی اگر گاهی قبل از غزنویان ، صفاریان و طا هریان افغانستان در عهد حکمرانان کوشانیهای کوچک ، رایان ، کابلی لاو یکها باین شهر بمقدب سیاحت وارد شده آنان هم بدون چند سطر مجلل دیگر بعلو مات نمیدهند مورخین و چغراپا نویسان عرب امثال بلاذری ، سعیدی یاقوت و دیگران بدکر سجل اکتفا ورزیده از شمار منازل و اوضاع اقلیم و بلده بصورت ناکافی صحبت نموده اند صرف بعادت همان عصر و زمان از جنگها معلومات میدهند پس سویخ امروز در صورتیکه مدارک فنی و مأخذ کتبی و مستند در دست ندارد بجز اینکه از نهایت بیچارگی در همچو موضوعات مانند تحدید رقبه شهر غزنی و چگونگی آبادی و مدنیت مض محل و در خاک مدفو ن شده آن درباره وسعت و تحدید رقبه غزنی از دو منبع غیر مستقیم زیراستفاده کنند دیگر مخلص ندارد .

اول - گواهی همان آثار و کتابه هاست که بذریعه کاو شهای علمی هم تهای عتیقه شنا سی و دانشمندان از خیلولوژی از حفريات تل های مندرس غزنه استخراج شده اند .

دوم - مطالعه همانگونه آثار و مؤبدات تاریخی از قبیل منارها ، الواح سنگی مزارات ، علماء و زراء سلاطین خانواده آل ناصر و خاندان آل شنسب غور است که در ساحة مخرب شهر کهن غزنه تا هنوز باعو رض زنانه مقاومت کرده موجود و کتابهای متقدور یا برجسته تراشیده شده آن بقیه سنه و سال از هویت بانی و مدفن شدگان مقابر و ضمانتهای باستانی حضرت غزنه آگاهی میبخشد علاوه آن بعضی هما نگونه نامها کاخها ، کویها ، سدها ، باخها ، دهات هم هستند که نامهای قدیم آنها در طول تقریباً یکهزار سال گذشته تغیر نه پذیرفته و تا هنوز بنامهای باستانی و تاریخی خود مسوم مانده بر مسمای خود تطبیق میگردد مانند کوی حدادیان که اکنون حرف نام قدیم آن ترجمه شده به «آهنگران» سوم است . کوی هجویر ، کوی آهن ، کاخ فیروزی افغان خال ، کشك مسعودی ، روضه سلطان محمود ، جامع عروس الفلك ، قصبه دهلهک ، جامع رامک یا کتابه بانی آن به عنین عبارت ذیل : «بناء هذا المسجد المبارك في دولته السلطان المعظم معز الدين والدين ابوالمظفر محمد بن سام خليفة الله امير المؤمنين» تاریخ المنتصف من شهراته المبارك اربع و تسعون وخمسه مائت سنه ٩٤٥ بالضرور ابدات مذکور و اماکن قدیمه که اساسی باستانی خود را حفظ کرده و امروز هم بهمان نامهای تاریخی خود شان مسوم و درین مردم غزنه معروفند باین جهه در امر تحدید رقبه شهر کهن غزنه دوره مدنیت آل ناصر دلایل موثر شناخته شده اند که مواضع مذکور الان در حوزه و رقبه مخرب موقعیت قدیم شهر کهن غزنه تاریخی واقع آمده و بهمان اسامی تاریخی خویش نامزد و شناخته بیشوند از همه خوشترا اینست که اماکن

فوق الذکر بجاها ظی افتاده اند که به دلیل وجود آنها شرق و غرب، جنوب و شمال یعنی حدود اربعه شهر کهن غزنه تحدید ید و معلوم شده میتواند مثلاً «کوی آهن» از مرکز شهرک غزنین حالیه جنوبی بکنار جاده کابل و قندھار بنواخته (۶۰ کیلومتر) بتلفظ عوام «گوائین» و قصبه «دهک» شرقاً بعین تلفظ بنواخته (۴۰ کیلو متر) و دهن شیر و آخر دشت تلخکزار و خاک خیر بنواخته (۱۵ تا ۲۰ کیلو متر شمالاً بالذات موجود و هر کدام برهویت تاریخی خویش عقلانی و عرفانی دلالت میکند خط مغربی شهر قدیم غزنه بگواهی اجر سطبر و عریضیکه از حوالی طول جاده کابل و قندھار موضع بموضع استخراج شده و بیشود چنان بنظر میآید که از خط جاده بطرف غرب دیگر تجاوز نمیکند زیرا درساورای جاده بطرف غرب دره ها و بلندیها شروع میشود و کدام علاوه از ذلک ها نیز بنظر نمیرسد مزار بسیار معروف ویکه با اسم شاه (ابوالفتح) به فاصله ۲۱ کیلو متری غزنه حالیه وقوع دارد آنهم از خط جاده کلان کابل و قندھار که جانب غرب بموضع خوبی واقع آنده آنقدر زیاد دوری ندارد و چنانکه از روی موقعیت جغرافیائی وجود جویهای آب که از رو دخانه غزنه کشیده شده و بند و نهر سرده که بنواخته (۳۶ کیلومتر) جنوب شرقی غزنین حالیه افتاده و نهر تالاب حسینی که موضع قلعه را سیراب میسازد و نهر نانی و نهر ارکتو و قرچه وزرد سنگ وغیره و کنافت نفوس حالیه قریه جا تیکه در منطقه شهر قدیم متصل یکدیگر واقع شده اند چنان بر میآید که شهر قدیم غزنه از نه برجه (۱۰ کیلومتری) شمال شهر حالیه گرفته تا کوی آئین جنوبی (۶۰ کیلو متری) غزنی موجوده از خط جاده (کابل و قندھار) بطرف شرق افتاده بود مغرب این منطقه را قره باغ و جلگه (نای قلعه) و مشرق آنرا سلطان باغ و قصبه مشرو غله خیز (دهک) تشکیل میداده است و باید تصریح کرد

که در بین قربانی در غرب و سلطان باغ در شرق از (۳۵ تا . به کیلو متر) فاصله موجود است و از قصبه (دهک) بسمت شمال غرب تا روپه سلطان محمود (علیه الرحمه) که مرکز و محل قصر فیروزی شناخته میشود تقریباً (۲۶ کیلو متر) فاصله موجود است و اگر این حدس در تحدید منطقه شهر قدیم غزنهین درست باشد چنانکه بخواهی آثار وجود مواضع بهمان ناسهای قدیم ظاهراً دیگر صورت هم ندارد در اتفاقی باید گفت که شهر قدیم غزنهین غالباً شکل مستطیل یا بنشور هندسی داشته است .

خشتش پخته (اجرقديمي) که از خط مقابل طول جاده بین کابل و قند هار از خط بین غزنهين حاليه و قصبه دهک مخصوصاً از حدود قريه (تاسن) (۱۰ کيلومتر) سمت مشرق غزنهين از يك خط عريض و طوييل باره مانند از زين کشبيه میشود بروايي عبداللطيف خان لطفی از حيث عرض و طول و پخته لى فوق العاده چنان معلوم میشود که از بقایای عمارت قدیم شهر غزنهين کهنه است .

در پهلوی راست و چپ خط سرک بین غزنهين و کوي آهن جنوبآ دهات کلان، کلان از قبيل قلعه، زرگ، اسفندی، قربانی، قلعه شير، نانی، ارکتو قوهجه، دندق باغ، شيرآباد، شبار، جانمراد، سنگی، بهبود، بادرگی واقع آمده اند هر کدام از قريه جات عادي نبوده بلکه مانند دهات بین غزنهين حاليه و قصبه دهک از قبيل دهات بزرگ دهخداداد، پيرزاده، منگور شاليج، آرزو، لغياد، عليا و سفلی، زیوج، قلاعچ، تاسن، رامك، جهانآباد کندور، رياط، هريک از پنجاهند خانواده تا يك هزار خانه جمعيت دارد و هر کدام از دهات مذکور دارای جوبيهای خوشان رودباری یا کاريزيهای کلان کلان بوده از حيث نفوس و سربزی و كثرت محصولات گندم فاليزها و باغهاي مشهور

بر شهر غزین میزیت دارد . این دهات بزرگ نظر بعنونه سردم در قله ایم اجزای شهر غزین محمودی و باهم متصل افتاده بودند چنانکه آثار عمارت شهر قدیم از قبیل استخراج خشت پخته نهایت قوی و علامات ویقاوی گنج و سارو و چونه هم الان از هر بخش این منطقه از زمین می برآید و اها لی دهات مذکور را ان استفاده مینما یند از جا نب دیگر ا کثیر این نامها از قبیل قربانی ، قربانی ، سرده ، آهنگران ، دهک ، نانی ، قره ، شیرآباد ، شبار ، شالیز ، رباط ، تاسن ، رامک ، سلطان باغ ، کشك . موشکان کوی آهن وغیره نیز نامهای قدیمی بوده درین اهالی عنواناتی دارند پس بعد نیست که در گذشته باهم پیوست و مربوط بوده مخفافات ، محلات و قصبات شهر غزین کهنه را تشکیل میداده است . اینکه مولف هفت اقلیم و داشمند مرحوم احمد علیخان در این دریک مقاله که به مجله کابل انتشار داده است وسعت غزین را در آن عهد بحدی خوانده اند که تنها شمار مساجد و مدارس آن به دوازده هزار بالغ میشه است . از این توضیح چنان فهیمه میشود که این مدارس و مساجد در نفس شهر غزین کهنه کاین و مربوط به محلات بلده مذکور است .  
**شخهیت سلطان محمد و دیدبانی او از تمام قلمرو و امپراتوری افغانستان :**

یمین الدوله و امین الملک سلطان محمود زابلی از کبار سلاطین تاریخ گذشته و فرزند رشید افغانستان ، مرد فاتح ، علم دوست ، وطن پرور و هرگزتری بوده است که تقریباً یکهزار سال قبل از امروز از وسط افغانستان نهضت کرد اود راث دادگستری ، تدبیر و داشت پروری چنان یک اپرا توری در این سرزمین براعظم آسیاتسیس کرد که در تاریخ آسیا نظیر آن کمتر بنظر میرسد ، محمود هفده کرت بر هند حمله کرد ، و در هرگوشه شرایط جلوفت و در هیچ مرحله عقب نشینی نه نموده است ، حال اینکه مسعود پسرش بادها و ادعائی که داشت رول پدر را طوری که سا - ول نمیسود ، بسازی کسر ده نتو ایست رو و پهرفت هنگا میکه برای خلیفه بنداد جزئی و مقام روحانی اقتداری باقی نماند و نمود

عباسی ها از هر طرف برچیده شده میرفت اقبال صفاریان روبه افول و سامانیهای بلخی د و بخارا باضعف سیاست و اداره مواجه گردیدند . از و سط افغانستان واژرسزین زابل دولت جوان و باحسابیت و کفایت عجیب طلوع کرد این دولت افغانی از طرف ناصرالدین سپکنگین تاسیس گردید و بزودی طوایف الملوکی های داخل کشور را از سیان برده شالوده وحدت ملی را در - افغانستان طرح و پی ریزی نمود ولی هنگامیکه نویت به پسر ارشدش محمود کبیر رسید آن سرد بزرگ از کمال بلند همتی بrhoزه کشوریکه پدر والاگهرش ناصرالدین سپکنگین تشکیل داده بود قناعت نکرد او خواست امیر اطوری باستانی افغانستان را در پرتو روح عالی و مردانه خویش ساز نو پی ریزی نماید بنابران جانب شمال خوارزم راضیمیمه افغانستان گردانیده خانان ترکستان را بتحوی زیر سیطره گرفت که بدون وسیله دربار غزنیه ، نه خلیفه با خا نان و نه خا نان با بغداد مراوده قایم کرده میتوانست محمود بز رگ فتوحات خود را از جنوب شرق تا پیر هند و از طرف مغرب تا مرز عراق عرب وسعت بخشد . سلطان محمود از جوانان رشید افغان و افغانیان چنان اردوی بزرگی تشکیل و تربیه کرد که برای انجام هر اسر فوق العاده کافی بود سلطان برای اینکه بر تمام حدود و نفور امپراتوری افغانستان در هر وقت سلطان باشد تشکیلات عسکری ارد وی افغانستان را در سه مرکز بزرگ سلکت تا مین و تمرکز داد و یک اردوی قوی در حضرت غزنی و یک اردوی دیگر در ام البلاد بلخ و اردوی سومی در شهر تاریخی بست و لشکر گاه تعییه نمود . پس اردوی تعیین حضرت غزنی به قیادت شخص سلطان سمالک مفتوحه را تا اقصای هند دیدبانی بیکرد . اردوی دوم از سرزینین بلخ ماوراآنهر تا انتهای ترکستان واردوی سومی از مأواه هیرمند تا مرز عراق و اطراف مدینة الاسلام بغداد مراقبت بیکرد . دولت

و سلطنت افغانستان در عهد محمود بزرگ در تمام آسیا بخود نظیر نداشت  
رو یه مرغته سلطان محمود همانطوریکه یک جنرال مدبر و سردار جنگجو بود،  
فنون حرب را هنگامیکه خیلی جوان بود، از پدر نامورش « ناصرالدین -  
سبکنگین ، آموخته و با استعداد شخصی که داشت آنرا در اثنای معرکه  
ها و آزمونها و مانورهای زمان خود توان اکشاف بخشید ، و آوا نیکه  
بچای پدر به سلطنت رسید و انگهی بعیث یک قوماندان بزرگ بقشون کشی های  
سهمت پرداخته و در میدان نهای سخت پیرانی جنگ ( چون محاربه قوچ و  
جنگ خانیان ترکستان ) به آنسوی شجاعت و دلاوری در خشیدن گرفت ،  
پس از آن بشرق و غرب تاختها نمود ، و تاوقتی شاهد فیروزی را در آغوش  
نمی کشید آرام نمی نشست .

مورخان هم زما نش بصراحت نوشتند : بزرگترین برهان شجاعت بین نظیر  
سلطان محمود ، عزم و اراده آهین او هنگام جنگها و فتوحات بی در بی  
میباشد تماماً حوادث با خطرات جانی توان است از قبیل عبور از دریا های  
مواج و رو برو شدن با دشمنان سخت نیرومند و اقوام بزرگ شرق و غرب چون  
ترکان و ترکمنان و هندوان و عراقیان و دیلیمان و رازیان و شکستهای  
فاشن دادن به آنان و قطع و فیروزی بدست آوردن حقیقتاً از شهکارهای  
بعخصوص آن قوماندان بزرگ بوده است محمود ، در طرزهای محاربه و سوق  
واداره نیروی نظامی افغان طرق بولنده بکار می برد و نتیجه می گرفت .

فخر مدبر ، در کتاب ( آداب الحرب وا لشجاعۃ ) تذکر میدهد که  
سلطان محمود به شمشیر و قلا چوری می چنگید ، که سلاح مبارزه دلاوران  
است ، وی در تیر اندازی و استعمال نیزه آبیتی بود .  
و بقول استاد خلیلی ، سلطان در هنگام نزدیکی خطر بیشتر از سایرین بحرب

سی ایستاد ، و در رودخانه های سواج مقدمتی از سپاهیان و قوماندانان اردواسپ خود را در آب سی انداخت .

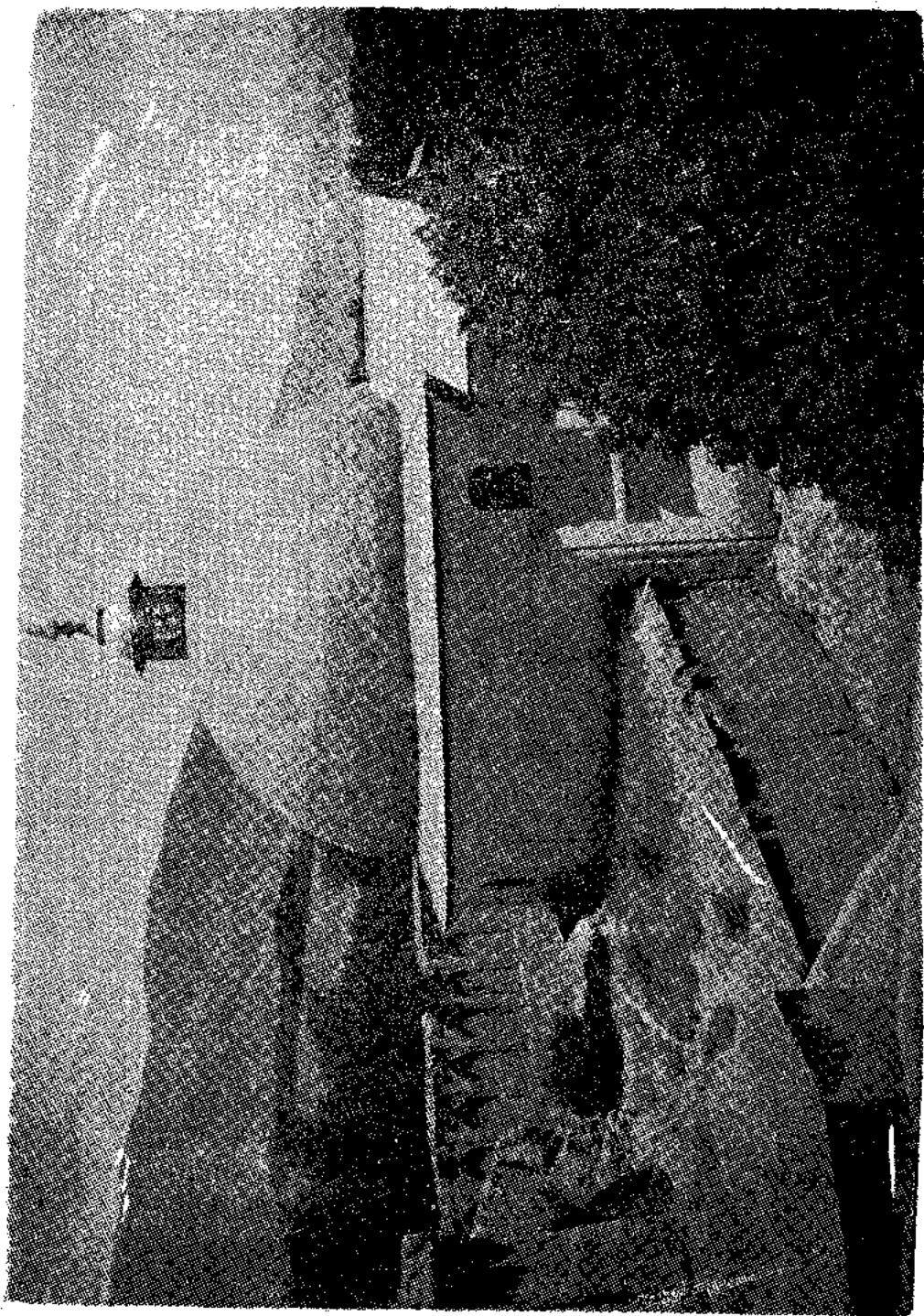
محمود بقول امیر فرهنگی در هندوستان به پکش و زسی کردن را شکار کرد پهلوی دانش سلطان : این اثیر میگوید ، یمین الدو له شخص خرد مند استدین ، فیاض و دانشمند و با معرفتی بود ، کتابهای بسیار به دربار وی تالیف شد ، علمای جهان بخدمت وی رسیدند ، و سلطان آنها را نواخت ، پذیرفت و با احترام بایشان احسانها نمود .

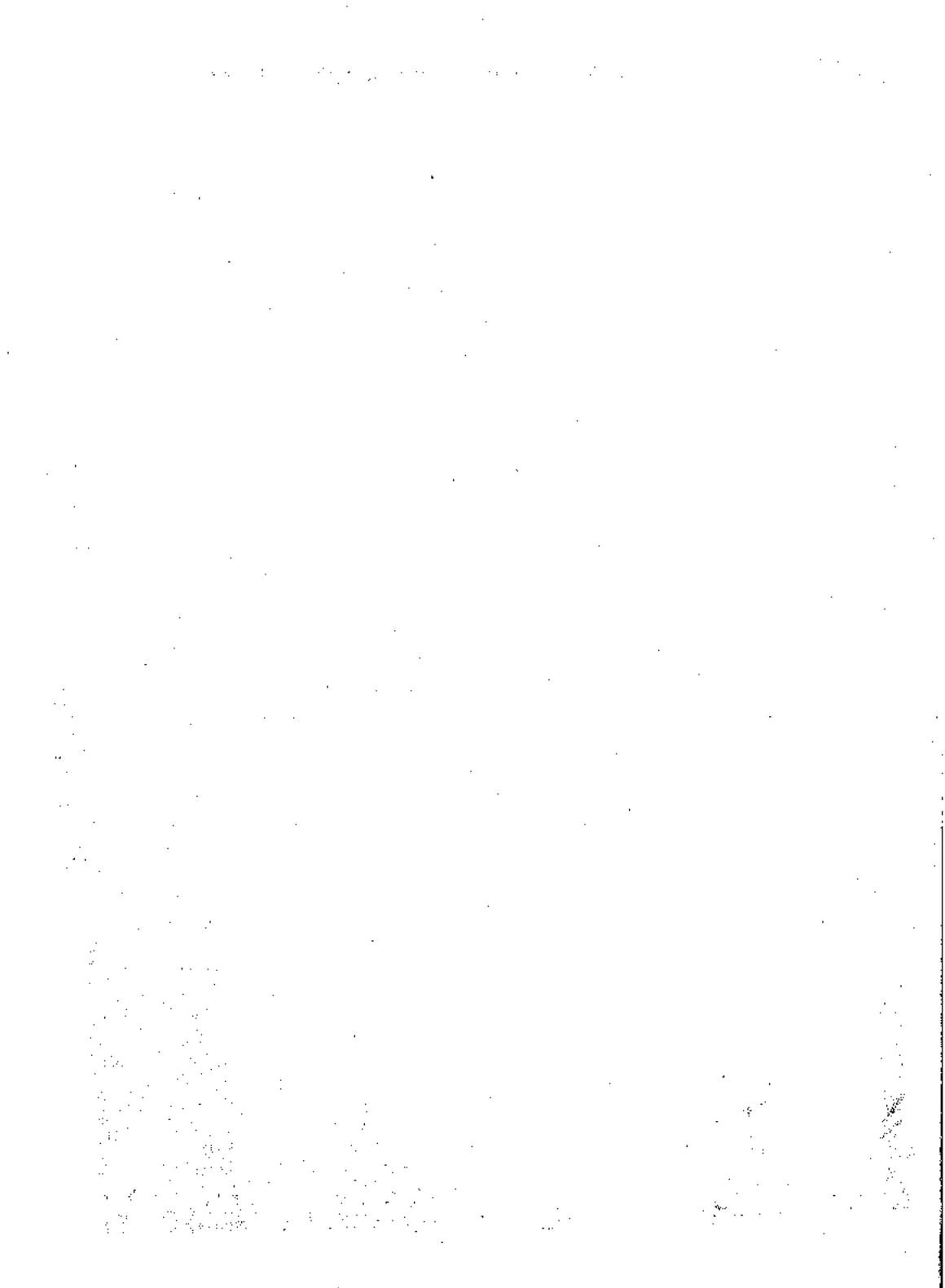
دادگستری : تاج الدین ائم نصر عبد الوهاب در طبقات شافعیة الكبری نوشته است :

من بعد از عمر بن عبد العزیز عادلتر از چهار کس سراغ ندارم و آن عبارتند از دو سلطان ( محمود و صلاح الدین ایوبی ) و یک بادشاه مملکت محمود نور الدین ، و یک وزیر نظام الملک ... علاوه‌تاً طوریکه العتبی در تاریخ یمینی در باره فضایل محمود می‌نویسد ، سلطان از آغاز به تحصیل علوم نظر و جدل ہر داخته و از عقاید اهل سنت و مذاهب دیگر معلومات در خور داشت ، و در تفسیر و تا ویل و قیاس و دلیل و ناسخ و نتسوخ اخبار و آثار دارای بصیرت کامل بود و نیز بر احوال ملل و فعل آگا هی داشته و چنان‌که قبل اشاره نموده ایم علوم اسلامی را از پدر قاضی حینائی فرا گرفته حتی بعضی تالیف کتابی را در درقه قبلاً به سلطان منسوب دانسته اند .

در نثر دری پارچه نشوی را طور نموده قبلاً نشان دادیم که بنام خیلتش نوشته است ... وی با وصف داشتن دلاوری ، همیشه در هنگام بحرا نهای حرب هرگز افتخاری در نیروی سپاهیان خود میدید فو را از اسپ پیاده نمیشد و سر بی‌سلله سی نهاد و از بار لشکر فتح حقیقی نصرت طلب میکرد ، چنان‌که در جنگ

آزادگاه شریعت‌شاه سلطان محمود غزنوی در غزنه





سویسات و مهاریه ایلک خان نصر همین کار را کردند.

بعد از مرگ سلطان محمود هنگا بیکه جسد او را می شستند هفتاد و دوزخم تیر و شمشیر و نیزه در بدنه او نمودار بود ( ۱ ) .

### شخوصیت و اخلاق مسعود پسر سلطان محمود

سلطان مسعود از وقتیکه بسیار جوان بود با قشون پدروالا گهر شیمین الدویله محمود در تسخیر محمد غوری و قهر سپاه غور، و کشودن حصارهای آنده یار کمارهای نما یانی انجام داد وی در آوان جوانی در امور نظامی و سوق واداره قشون قومندان داهی و بابصیرتی بار آمد، در شجاعت و دلیری بعدی رسید که در یکر و ز تنها هشت شیر را شکار کرد، در فتوحات روی رشادتی از خود نشان داد که خلیفه بغداد را بعیرت انداد ختنه ولايت وی را بروی برسمیت شناخت، و بطور یکه مولف آداب العرب می نویسد مسعود باگر ز هفتاد منی بازی سیکرد، و باگر ز چهل سنی جنگ، مسعود حرب ری و سپاهان را با همین گرفتگی کرد.

مسعود از کودکی به ورزشهاى سخت می پرداخت، سنگهای بزرگ را برمیداشت و در بر قها و هوای طوفانی گردش میکرد، وی بشکار شیر سخت مایل بود، همیشه بجنگل های ادریسکن میرفت و با کمال دلا و ری باشیران خشمگین در می اویخت، زمانی با وجود اینکه به تبر ربیع بیمار بود، هشت شیر را بکشست، پدر از کشودکی و پرا بحسن اخلاق و پابندی دین تو صیده میکسرد، مسعود در سخاوت و جوانمردی کم از پدر نبود، در یکشب به زینی شاعر یک پیل وار درم بخشیده بود، و بهانه میجست که بساند یمان و چاکران و خدامان خود احسان نماید، مسعود بر دنیم و پاچایا، ادشان دانشمند

( ۱ ) معجم الانساب شبانکارئی مربوط کتابخانه ملی پاریس ص ۳۶۹

و فاضل و بقول بیهقی در هنرمند آیتی بود ولی باوصف این مزايا و آنهمه شجاعت و دلاوري بزرگترین عيبی که داشت ووي را ناکسام گردانيد و حتى سلطنت غزنه را بر باد داد استبداد راي ، غزوه اي اندازه و بد گمانه وي درباره موردم بود .

و بهمين جهت بود که جنرا های بزرگ قشون پدر و جنگجويان و هما ن سپهبدان نامدار قشون غزنه را چون حاجب على خوشاوند ، یوسف سپه سالار عم مسعود ، سپه سالار خدا زی وار يا رقسا لا ر هند منگی تراک ، یيلک تقدی سالار خلامان سرائي که به مسعود وفادار بودند ، بنابر غابه وهم خودش و ساعیت اشخاص بهم اند از و فته جو ، از کا و برکنا رگر دانيد و هم همه آنها را درمجا بس خور و غزنه و گردیز بند فرمودند چنانکه در حبس بمردنده .

این سالاران سپاه غزنه اشخاصی بودند که بقول استاد خلیلی سی و نه سال در موکب شاهنشاه بزرگ شرق یمین الدوله دست به عنان و گوش بقرسان داشتند . از تاريخ ابوالفضل بیهقی بر میا يد درآخرا زکار که مسعود داز ری بهرات رسید و بوسهل را با زارت برداشت چون شخص مذکور فطرتاً ساعی و حبله گریود و سخنان او در مسعود موثر سی افتاد ، وزارت اين شخص برحواجه بزرگ و تمام بزرگان عهد محمودی که با اردوی غزنه در تگین آباد بودند ، گرانتمام شد و دانستند که بوسهل روزنی بشیوه خویش مسعود را با بزرگان دوره محظوظی بد گمان بسازد و تخم نفاق را در میان سران و سپه سالاران بیکار د ، چنان که حاجب علی در تگین آبا د به وئیس دیوان ریاست گفت که اگر مردم مرا بعیب منسوب نمیکردند ونمی گفتند که : سلطان محمود جهان را گرفت اما

اداره نزدیکان و خویشاوندان و خدمتگاران خود را نتو انتست ، او با این لشکر گر ان که در فرمان و پست راه سپستان گیرد ، و کر مان و اهواز را تا در بغداد پاین لشکر به خبط خوش درآورد ... علی حاجب بزر گ باؤصف این پیشگو ئی با ار دوی تگین آباد نزد مسعود بهر ات رفت و بحبس افتاد .

مسعود بهمین علت بود که در آخر تنها باند ، و هیچکس بهموی اعتماد نکرد ، و دستگیری نه نمود . و بقول این اثیر در الکام مل سلطان ابراهیم پسر مسعود همیشه میگفت :

« دریغا اگر او بجای پدر سی بود ( یعنی مسعود اول ) سلطنت محمودی را آسیبی نمیرسید ، اما اکنون کار از کار گذشته و نمیتواند ( ابرا هیم ) بر دشمنان فیروز گردد .

سلطان ابراهیم شخصی با کفا یتی بود واقعاً او سیتوانست سلطنت محمود را حفظ کند . وا لحاصل مسعود در موضوع دزدان قان سرو از ترکمانان سلجوقی شکست یافته از راه غور و خوجهستان پغزنه معاودت کرد ، در غز نه نیز از وهم هجوم ترکمانان بر پایتخت غزنه ، خزانین محمودی را با لای سه هزا راشتر حمل نمود و برخلاف مصلحت خواجه بزر گ ( احمد عبد الصمد ) و افراد خانواده و افسران سپه جانب هند عزیمت نمود تا در رباط ما ریگله همان حا دته جا نکاه پلهور رسید و سانحه باهزار تأسف بشهادت همان سلطان بزر گ افغانستان ( مسعود اول ) و تاراج خزانین غز نه از جا نم ب سپاه خود ش انجا مید ، قبل از به این ترازدی اشاره نموده ایم .

## مختصری از مشاهیر رجال دوره محمود غزنوی

از اول باب حل و عقد :

ابوالفتح بستی؛ در آغاز زیرمان سبکتگین از روی صلاح دید به حکومت رخچ تعیین شد و در عالم و هنر شخص تابعه بود، سبکتگین وی را خواست و برای استداره انسان شاهی مقرر شد و نمود، وقتی سلطان محمود بر تخت غزنه جلوس کرد ابوالفتح تاسال . . . هجری به خدمت محمود برهمال ماند، بعد بعلتی که روش نیست از غزنه به اورگند رفت، در آنجا بهما ن سال . . . وفات کرد ابوالفتح علی بن محمد بن حسین، بن یوسف، بن محمد، بن عبد العزیز بلخی، از نوابغ روزگار در هر دو زیان عربی و دری سمت استادی داشت، از مؤلفات او که چند است اطلاع ثقه در دست نیست وفتح ناسه های محمود که به قلم او نگاشه آمده دیگر ان به ثبت آن شهزرات ادب عالی، کتابهای خود را تزئین داده اند نکات ادبی ابوالفتح بستی در نزد فضلای آنحضر طور ضرب الامثال روایج یافته و در کتب و رسائل مؤرخان موجود است، قصاید او که مشتمل است بر علوم عقلی، طب، نجوم و فلسفه یک بخش در جلد چهارم یتیمه الدهر خبط شده است.

عجبتر اینکه مزار ابوالفتح در غزنی موجود است، شاید میتویرا از بخارا انتقال داده اند.

ابوالعباس فضل بن احمد اسهر ایشی؛ وزیر سلطان محمود بود، او را در آغاز سبکتگین بهیث وزیر محمود (در هنگامیکه محمود سپهسالار خراسان بود) مقرر نمود، حال اینکه محمود از ته دل احمد بن حسن میمثی را بر وی ترجیح میداد، مگر پدر را اطاعت میکرد.

اسفرانیی در سال ۱۰۰۱ از وزارت موقوف شد، علت عزل وی را که

عوفی د رجاسح الحکایات نوشتہ ازا ن میگذر یم و به روایت العتبی رجحان داده  
در ذیل ذکری سی تماثیم :

العتبی نگاشته است : این خواجه بمال و جان مردم دست درازی کرد ،  
و مال بسیار و خز این فرا و ان جمع کرد ، بدین منظور خراسان بعمور ویران  
گردید و سردم پینوا شدند .

سلطان دیگر چاره ندید ، بر وی سخت گرفت و مال مردم را ازوی بازستانید  
واسفراینی در اثنای این گیری دار ، در زندانیکه خود اختیار کرده بود وفات کرد .

**خواجه احمد بن حسن هیمندی** : وی از بزرگزادگان سیمیند کنده هاربود ،  
میوند یکی از شهر های زیبای وطن ما بشمار می آید ، فرخی ازان تعریف  
کرد ه است ، و الحا صل احمد حسن از کودکی باسلطان محمود یکجا پرورش  
یافته و برادر رضاعی سلطان است خواجه مدفنی دیر دیوان خراسان و عامل  
بست و رحیق تعیین و در ۵۰۰ بعوض اسفر اینی بو زارت برداشته شد ، همین  
خواجه امر داد که اگر مخاطب از د رک عربی عاجز نباشد نامه ها بزبان عربی  
تحrir گردد ، این شیوه اورا معاصرین انتقاد می نمایند ، رویه مرتفعه احمد تا  
سال ۱۶۰ در د ریار سلطان محمود با سور و مهمات وزارت مصروف می ند ، و با  
حشمت تمام کارهار نیمام می داد ، چون مرد سخت گیر بود و از حقوق  
دولت پشتد دفاع میکرد مورد حسنه بر دم واقع گردید ، و سلطان محمود اورا  
د قلعه کالنجر جبس فربود و مال اورا از صامت و ناطق هرچه بود مصادره  
نمود .

زمانیکه سلطان مسعود در آغاز شاهی خود ، از هرات به بلخ عزیمت کرد ،  
چون به خواجه احمد حسن نظر نیک داشت فرمان داد خواجه از جبس رها  
واز قلعه کالنجر به بلخ بیاید ، خواجه نزد مسعود آمد و بو زارت او برداشته

شد ، خواجه پدوره سعو دستخت بالاحترام و حشمت می زیست و تازمان مرگ که  
خواجه سعو د وی را با احترام مینگریست و بیگفت : خواجه بزرگ ما را  
په نز له پدر است « خواجہ در محرم ۲۲۳ در هوات بر یعنی شد » و بعد  
از چندی وفات کرد ؟

خبر برگ خواجه در نیشاپور به سعو د رسید و سخت متأثر شد و فرمود :  
در یغا احمد یگانه روزگار چنون کم یافت میشد و بسیار تأسف خورد ، و تو جع  
نمود ، و علاوه کرد اگر باز فروختنی مارا هیچ ذخیره ازو ، درینج نبودی .  
بیهقی گوید : برگ این سختم شهامت و دیانت و کفایت و بزرگی بمرد .

**حسنک هیکال** : ابوعلی حسن بن محمد بن عباس که به حسنک معروف  
بود ، ازو زراء نامور سلطان محمود و از رجال بزرگ آن روزگار است ، وی  
از خاندان بیسکا لیان بود که همه افراد آن اهل علم و دانش و مردمی  
سختم بودند ، حسنک نخست رئیس نیشاپور گردید ، و آوانیکه خواجه  
حسن بیمندی ازو زارت برافتاد ، محمود به علو نسب و کمال حسب حسنک  
دید وی را بوزارت مملکت برداشت محموم دار کمال مرحمت وی را حسنک  
سیخواند ، اما این و زیر با حشمت در عهد سلطان سعو د به فرمان وی در  
ظاهر به تهمت قرمطی شدنش و فتوای خلیفه بغداد بدار کشیده شد ، ولی در باطن  
دوستی حسنک با محمد علت اصلی بود که در همان هنگام محمودی نسبت به  
سعو د سخنان ناسرا هم بیکفته است ، علت اتهام قرمطی شدن حسنک  
این بود که وی در سال ۱۰۱۴ به سرکردگی قافله حاجاج به کعبه مسکر مه  
رفت ، هنگام مرا جمعت به سبب عدم امن عالم در سرزمین خلیفه عبا سی  
از راه مصر برگشت و خلیفه فاطمی الظاهر ، ازوی پذیرائی گرمی نموده خلعتی  
هم بیو عنایت کرد و خلعتی به سلطان فرستاد ، گرچه هنگام توصل حسنک

به غز نی میمود با ثر اعتر اخ خلیقه عباسی همان خلعت ها را به بعد اد  
فرستاد و سوختا ندشد، مگر محمود از حسنک حمایت کرد این حادثه در زمان  
سعود، دوباره روپکار شد و سعود به تهمت قرمطی شدن حسنک وی را  
بدار کشید سال ۲۴۰ هجری ییهقی تذکرده که بمرگ حسنک همه مردم زارزار  
میگر پستاندزدیلک بود شور شی بربا شوداما سواران مداخله کردند آتشور را نشاندند.

ابو نصر مشکان: ابو نصر مشکان دیربادانش و میاستی بود که تا هنوز  
که هنوز است دیری بسویه او در افغانستان بوجود نیا مله است، در قدیم  
شخص تا داشمند عقول وستقول و با داشتن میاست مداری از ادب عالی باخبر  
نمی بود ابدآ بدیری پادشاهان انتخاب شده نمی توانست.

ابو نصر مشکان در سال ۳۰۰ در خدمت دولت غزنی داخل شد و مدت  
سی سال این عهد را با کمال لیاقت، کسفا پیت و حشمت انجام داد، وی از  
خیر خواهان و ناصحان سلطان محمود، و سعود بود و آن هردو پدر و پسر  
در کارهای مهم باوی شو ره می نمودند و بر رأی و تدبیر او اعتماد داشتند  
خلاصه این دیر بزرگ و دانا از دانشمندان و نویسندها بزرگ و یگانه  
عصر بود، پارسی و عربی نامه های نوشته، و در رثای احمد حسن  
میوندی قصیده عربی معروفی گفته که درینجا بورد ندارد.

ییهقی در مرگ وی گفته است ( ختمة السکفایة و البلاعنة والعقل ) بعد  
ازین این بیت را می نویسد:

الْمُتَرَدِّيُونَ الرَّسَائِلُ عَظِيلٌ—بِنَقْدِهِ أَقْلَمُهُ وَ دَفَاتِرُهُ

ابن اثیر در السکافل ذیل حوادث سال ۳۳۱ در باره وی نوشته است:  
درین سنده بونصر مشکان کاتب دارالناسای محمود، و پسرش  
سعود رخت از جههان بر بست وی از نویسندها نمغلق بود، و نتری در

کمال جودت داشت فقط.

و به اثر تحقیقی که مولف نموده است قریه موشکان قریه موشک غزنوی ،  
قریه موشکی قرباغ سلک ز رخربد یا اقطاعی بونصرشکان بوده است .

### عامای بزرگ عهد سلطنت غزنویان

شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا - ابو ریحان البیرونی، ابو سلیمان خطابی ،  
احمد بن ابراهیم پستی ، عبدالمملک بن علی هروی ، ابو منصور تعالیی ، ابو نصر  
احمد بن علی میکال، شیخ ابن عبد الرحممن سلمی ، ابن بکر احمد بن  
حسین بن علی البیهقی ، احمد بن محمد عبد الرحمن باشانی، آدم بن احمد بن  
اسد هروی ، ابو عبید عبد الواحد چوزجانی ، ابوالخیر خمار ، ابو نصر عتبی  
عبدالجعی بن ضحاک تردیزی ، ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحید  
غزنوی بوده اند ، وغیره ....

از اینجمله دانشمندان عهد غزنوی، بنابر تقریب بخش هزارم سال بیرونی که در فظر است  
بشرح حال مختصروی در ذیل می پردازیم :

ابو ریحان محمد بن احمد البیرونی : البیرونی پگفته اکثر نویسندها تاریخ  
از ( برون ) خوارزم است تنها اما م فخرالدین رازی در تفسیر کبیر خود  
وی را از هرات خوانده است ، زندگی و احوال ابتدائی او چندان روشن نیست  
سلطان محمود وقتی خوارزم را فتح کرد ، او را از آنجا با خود بفرزنه آورد ،  
ولی پگفته عروضی سمرقندی پیش از کشیدن خوارزم بنسنمه محمود، سلطان  
غزنه نماینده بخصوصی بخوارزم اعزام کرد ، و از نزد علی پسر ماسون  
خوارزم شاه البیرونی و این سیناء را خواهش نمود که آنها را بفرزنه بخدمت  
سلطان بفرستاد ابوعلی نیامد و ابو ریحان با کمال خوشی بخدمت محمود در غزنه حاضر شد  
از آنجا که ابو ریحان از دانشمندان و هنرمندان بزرگ و محققان عصر

بود ، سلطان بحمو د و پسرش سسعود باوی از عنایات و مراحم شاهانه در پیغ  
نه نموده دائماً او را از انعام و اکرام بهره مند بیگردانیدند ، البیر ونی درینکی  
از قصاید عربی خود عنایات و انعماات سلطان را یاد کرده و ابراز ممنونیت  
نموده است ، در سو رد حبس او که تو پسته چهار مقاله ذکر کرده از مقام  
حاکیم دور بنظر میرسد . از تحقیقاتی که بدیع الزمان فاضل معاصر در آنباره نموده است زان  
برمی‌آید که این داستان مبالغه آمیز است ، زیرا سلطان ، ابو ریحان را در سفر  
همای خود بهند می برد و بوی موقع میداد که در سورد عادات ، اخلاق ،  
علوم و آداب هندوان تحقیقات وسیعی نموده و آن معلومات را بشکل کتابی  
جمع و تدوین نماید .

ابوریحان البیرونی به سلطان ارادت داشته و در کتاب تحقیق مالهند  
محمدود را شیرجهان و نادر زبان خوانده است ، چنان که استاد ئرا نمایه  
( خلیلی ) نیز این حقیقت را در اثر خویش ( سلطنت غزنوی پان ص ۳۷۵ )  
تأثیر نموده است .

اینکه با ابوریحان الحق واژه ( البیرونی ) چه مورد ، دارد ؟ از تبعات  
تو پسته گان بر می‌آید که وی از باشندگان ( برون ) خوارزم بوده نه از ساکنان  
شهر خوارزم یا اینکه محلی که سقط الراس آن حکیم فرزانه شناخته میشند  
( بیرون ) نام داشت ، بدانجهت ابوریحان البیرونی شهرت یافته است .

### تاییفات حکیم

۱ - تحقیقات مالهند ، کتابی است که از عقائد هندوان در باره مأواه  
الطبیعه ، جغرافیا ، نجوم و هیئت در آن اثر سخنرانه شده و حسکیم این کتاب  
را در ( ۲۲۱ ) تالیف نمود .

۲ - الآثار الباقیه عن قرون الخالیه ، موضوع این کتاب مشتمل بر ذکر  
تواریخ ملل مختلف از قبیل طوایف آرایی و یهود ، و صابئان و عرب و قبطی

ویونانی و روس و مبادی آنان است، حکیم ما این اثر را در سال ۳۹۱ با تمام رسائید.

۳ - کتاب التفہیم لاوایل صناعة التجھیم .

موضوع این اثر نجوم و شناخت ستارگان و دو اثر فلکی و سدارات و حرکات آنهاست ولی از ریاضی بویشه حساب و هندسه نیز در آن سخرازده شده است، حکیم این کتاب را در ۴۲ ه تالیف نمود .

۴ - کتاب الاستیعاب فی صنعة الاسطرا لاب .

این کتاب نیز بزمیان عربی نگاشته شده و آنرا ابو ریحان در سال ۳۹۱ تالیف کرده است .

۵ - مقالید علم الھیئت .

این کتاب در موضوع علم هیئت نگاشته آمده و الپرونی آنرا در سال ۴۲۷) تالیف نمود .

ابو ریحان در سال ۴۲۷ در غزنه فات کرد و همدران بلده طیبه به خاک سپرده شد ، ولی مدفن حکیم مشکوک و طوریکه شاید آشکار نیست ، برخی از نویسندها معاصر غزنه از مدفن وی سخنها بیز نند مگر مع الا سف تحقیق آنها نیز ناتمام و در خور اعتماد نیست مولف این اثر در پیدا کردن و کشف مرقد آن حکیم فرزانه وطن ما لها زحمت کشید و لی به نتیجه قطعی نرمید ، چون غزنه در اثر تخریبات جها نسوز ، و اردوی خو نخوار چنگیزی و کرت سو م بسبب حمله مغولهای فارس عليه تر ماشرین چفتائی بکلی از بنیاد ویران گردیده است بدان علل قبور بعض سلاطین از قبیل مودود مسعود ثانی و شاهزاده ارسلان شاه و خیره نیز منقوص الا ثرند امیدوار بهم در اثر جدو جهد اراکین باستان‌شناسی وزارت جلیه اطلاعات و کلتور روزی مدفن ابو ریحان در غزنه کهن کشف و آشکار شده بتواند .

امپراطوري و مدنیت افغانستان در عهد محمد بزرگ در تمام آسیا بخود نظر نداشت این عظمت و شوکت افغانستان در عهد غزنویان پیشین تا دو صد سال باشکوه و عظمت و خوبی باقیماند تا بالآخره حسرو ملک آخرين پادشاه خانواده آل ناصر صحنه را به سلاطين افغان غوري خالي کرد . با آغاز دوره سلاطين غوري سلسله شاهان آل ناصر منقطع گردید ولی نام شمشير و قلم و فیاض و وطن دوستي و آثار جاورد سلاطين موصوف در تاریخ وطن تا ايد زنده و باعث فخر و مباراهات فرزندان - افغانستان است .

در سطور آينده از آثار و متروکات آرامگاه سلطان محمود زابلي تذکر میدهيم :

- ۱ - مضمون کتابه روی سنگ ایستاده قبر سلطان محمود طرف غربی بخط کوفي به عنین عبا رتچنین است : « غفرانا من الله لا میرا الجل السيد نظام الدين ابي القاسم محمود بن سبکتگین غفرانه » .
- ۲ - کتابه طرف شرقی روی سنگ ایستاده بر قدم سلطان محمود بخط مقلی (۱) اينست :

« توفي رحمة الله عليه نور حفتره و يض و جه عشيته يوم الخميس بقيه من شهر ربیع الآخر سنہ احدی و عشر (ر بعة مائة غفرانه ) .

- ۳ - نبیته دودائمه که روی دیوار خارجی قبة محمود کبیر نگاشته آمده است :

نخست دائرة اول بخط کوفي :

« بسم الله الرحمن الرحيم ، ربنا ارحم لنا ، نورنا و اغفر لنا با لنبی واله » .

دائرة دوم بخط کوفي :

« بسم الله الرحمن الرحيم غفرانك ربنا و اليك المصير » .

(۱) مقلی شیوه نخستین خط است که این مقله در سنه ۲۸۹ هجری خط کوفي را بآن تغییر و تحول داد و بعد از آن اساس خط بر دائمه نهاده شد .

۲ - چهار محراب که در چهار گوشہ قبة مزار اعلیٰ حضرت محمود نصب شده است :

محراب اول نزدیک بدخل قبة مبارکه :

« بسم الله الرحمن الرحيم - تبارك الذي بيده الملك و هو على كل شيء قادر ن الذي خلق الموت والحيات » .

بسم الله الرحمن الرحيم : حسبي الله وكفى » .

« شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة والعلم قائم بالقسطنطلا العالى الا هو العزيز الحكيم »

محراب دوم :

« بسم الله الرحمن الرحيم : كل نفس ذاية الموت و انما توفون اجركم يوم القيمة » .

« بسم الله الرحمن الرحيم : ذو العرش قل الروح من أمر ربى » .

محرام سوم :

« بسم الله الرحمن الرحيم : مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تذلل من تشاء بيدك الخير » .

« بسم الله الرحمن الرحيم : بسم الله كافي ان الله يغفر الذنوب جمیعا »

محراب چهارم :

« بسم الله الرحمن الرحيم : كل نفس ذاية الموت و انما توفون اجركم يوم القيمة لا الله الا حسبي و كفى عنده باذنه » .

سنگ دیگریکه بر دیوار قبه نصب شده تاریخ این سنگ : سنه احدی عشره و سبعماهه نگاشته آمده که ظاهرا سه صد سال از فوت سلطان محمود بعد تراست و برآن چنین نگاشته آمده است : العبد المذنب محمد بن ....  
الذین ضعیف عباد الله » .

قلیل عمرنا من دارد نیا و بر جننا الی بیت التراب  
 له سلک بنادی کل یوم لدوالموت و بنوالآخراب  
 در حاشیه و دور ادور سنگ مذکور سوره تبارک الدی ..... الخ بخط کوفی  
 خفی نظر گردیده است » .

گفتیم کشک شاهی ناصرالدین سبکتگین بدائمه شرقی کوه بین روضه و غزنه  
 حالیه بجوار افغان خال واقع آمده بود در ابتداء جلوس محمود بن سبکتگین  
 نیز در همان ساحه عمارت و قصر های جدیدی بر کاخهای عهد ناصرالدین  
 سبکتگین علاوه گردید برای چندی محل نشیمن سلطان یمین الدوله محمود  
 کبیر نیز اتخاذ شد و لی در ما بعد وقتی سا ختما نهای نوباغ و قصر  
 فیروزی محمود در موضع « روضه » حالیه تکمیل گردید دیگر کشک سابق  
 یعنی عمارت شاهی عهد ناصرالدین سبکتگین متrouch مانده و محمود بنویاغ  
 و قصر فیروزی نقل مکان نمود ، چون مرقد اعلیحضرت امیر سبکتگین در موضع  
 کشک سابق بدائمه شرقی کوه بین روضه و غزنه و قوع دارد چنان پناظر  
 میرسد که سلطان سبکتگین نیز طوریکه سلطان محمود در یاغچه سبب زار قصر  
 فیروزه مدفون گردیده است . دریکی از عمارت کشک سابق خودش مدفون  
 گردیده باشد « در یاغچه آکنون مرقد سبکتگین افتاده است » و ازین دو مقبره  
 یعنی دفن سلطان محمود در یاغچه قصر فیروزه و امیر سبکتگین در کشک خودش  
 چنان آشکار شود که سلاطین آل ناصر عادت داشتند هر کدام در عمارتیکه  
 بزمیان زندگی نشیمن میکردند بعد از وفات هم در همان محل مدفون می شدند  
 به حال این یک نظریه است ، کتبیه روی سنگ مرقد امیر سبکتگین الان ~  
 دارای این جملات میباشد :

« لا اله الا الله محمد رسول الله ، العظمة لله لا اله الا الله محمد رسول الله »

الكبيراء لله كل نفس ذاية الموت ثم الينا ترجعون ، بسم الله الرحمن الرحيم ، من عمل صالحًا فلنفسه ومن أساء فعلتها . « الأمير العارب الأجل أبو منصور سبكتةگین » .  
بقعه مباركه :

سلطان مسعود شهيد « عليه الرحمه » دروسط باستانهای قریه معروف به بهلول حالیه وقوع دارد اماز اربعین بی انصاف راه آمد و شد زیارت سلطان موصوف را ( واقع در زمین های مزروعی آنان ) مسدود کرده اند فعلاً مزار مسعود اول راه ند آرد مو لف رو زیکه همراه استاد خلیلی رئیس مستقل مطبوعات همان عهد هنگام بهار سنه ۱۳۳۲ هجری به زیارت سلطان مسعود قصبه رفتن نمودیم چون راه نداشت نخست بیک با غ داخل شدیم قبه سلطان معلوم میشد ولی چون راه نداشت استاد از عقب گنبد بیام بالا شد و از آنجا بسمت مدخل قبة سلطان بیراهه فرود آمده از راه می پرسید اخیراً از گوشة با غ راه باریکی پیدا شد که جانب روضه سلطان منتهی میشد حاصل اینکه بخدمت زیاد بمعیت استاد خلیلی به آرامگاه مسعود شهید رسیدیم دیدیم بالای مرقد گنبد نسبتاً فوساختی از اجر تعمیر شده کوشیدیم اما تاریخ پنا واسم پانی آن بنا معلوم نشد بالای مرقد صندوق بلند و نقیسی از سنگ مرمر سرخرنگی تعییه شده روی سفحه صندوق مرقد لوحی دیده شد که روی آن بخط کوفی این جملات متقویر گردیده است :

بسم الله الرحمن الرحيم « كل من عليها فان و يقى وجه ربك ذو العجلان والاكرام كل نفس ذاية الموت والينا ترجعون » در بخش زیرین سنگ مرقد آیدا لکرسی نقر شده ، سال فوت سلطان مسعود اول در آنجا بنظر نرسید .  
بقعه سلطان ابراهیم : اب السلاطین ( رح ) در کنار راست جاده بین روضه

وغزین حاليه واقع آمده گيبيكه بالاي سرقد سلطان ابراهيم برياست کوچك  
وازيارچه های اجرابنيه شهر قدیم عمران گردیده است بعقيدة مولف این بقעה  
را باين کوچکی در خور شهرت و بزرگی چنان سلطان عظیم الشانی مانند -  
ظهيرالدوله ابالملوک ابراهيم بن مسعود بن يمين الدوله محمود بزرگ نميبيند  
شاید اصل بناء مرقد دراير حوادث و گذشت زمانه ويران شده بهجای آن اين  
گند کوچک از پارچه های آجر شهر قدیم عمران گردیده است - مزار ابراهيم  
در بين عوام غزین بسلطان حلقوم شهرت دارد وجه تسمیه او به « سلطان حلقوم »  
نيز چنین بيان گشته که وي از بطن مادر از راه حلق تولد شده است - چون  
گفتئ عوام حدس محسنه از قيمت « عقوليت عاري ديله ميشود آنرا اعتبار نميتوان داد  
حقیقت این خواهد بود که نظر به گفتئ سو رخين مقبره سلطان ابراهيم نيز  
مانند روضه يمين الدوله محمود و پسرش مسعود اول از دستبرد حوادث مصون  
مانده و تخريب نشده است و همین بقעה از ظهيرالدوله ابراهيم است - تاريخ  
وفات ولوح ندارد - اما بداخل گند در وسط دیوار سمت قبله بقעה موصوف  
محراب سنگي وجود دارد که نيمه آن در زیر دیوار مدفون شده و نيمه دیگر  
آن نمودار است . روی سنگ محراب مذکور بشکل نيمه دائره يخط کوفی و  
ثلث چنین نگاشته آمده است :

« و انتصر سلطان الاعظم ، ابا سعيد مسعود خلدا لله ملكه » روی حاشیه  
زیرین منگ نيمه معلوم محراب مذکور بهدو طرف آية الکرسی نقر شده است .  
ازوضیعت چنین برمیآید که باني محراب سلطان مسعود « ثالث » پسر  
سلطان ابراهيم است زيرا از جمله ( خلدا لله ملكه ) برمی آيد که باني محراب  
مسعود اول پسر يمين الدوله سلطان محمود بزرگ نبوده است زيرا مسعود اول  
مدتی قبل از سلطان ابراهيم در ماريگله بشهادت رسیده بود اينکه روی سنگ

محراب (ابا سعید مسعود) کنده شده حال اینکه کنیه مسعود ثالث «ابی سعد مسعود» بوده است آقدر فرق درین «ابا سعید» و ابی سعد موجود نبوده شاید ابا سعید، ابی سعد یا ابی اسعد، ابا سعید نوشته آمده - این محراب چنین پنظر میرسد که در روزگار حیات مسعود ثالث ساخته شده و بتقریبی بمز ارس ظهیرالدین الدوله ابراهیم پدر مسعود سوم انتقال یافته است علاوه تاریخ دیوار های درون قیرون بقعة ابراهیم و سنتگر فرش های هردو طرف بدخل گند سلطان ظهیرالدین الدوله ابراهیم بعضی سنتگهای منتش و از هم شکسته دیده میشود که روی هر کدام بخط کوفی و ثلث یگان کلمه کنده شده که یک بدیگر سناست و پیوستگی تدارد حدس میتوان زد که این سنتگهای سفیداز هم شکسته از جاهای دیگر باین بقعه آورده شده اند چنانکه بریک تکه سنگ «خلد الله سلکه» و روی دیگری قد استمسک - وقس علی هذا نقر گردیده تاریخ ندارند.

مقبره علام الدو له ا مسعود ثالث و اسردم درگشته از شهر قدیم در جوار منار ها نشان میدهند شیخ محمد رضا نیازار زیان مردم غزین دریاد داشتهای موسوم به (روضه اللوح) خطی خود که (نژد سرخوم منشی علی احمد شالیزی دیده شده) نیز مقبره مسعود ثالث را جانب شرقی شهر حالیه غزین به نزدیک منارها نشان داده است ولی آثار قبری الوح اکنون در آنجا موجود نیست شاید بقیه ولوح سزار او در فطرت سلطان علام الدین حسین غوری با هماجمات مغلان فارس علیه تو ما شرین چغتا نی حکمران غر نه ا زیما ن رفته و سردم غزین بنابر عننه محل وقوع قبر او را میدانند و از آن معلومات میدهند «والله اعلم».

در مقابل گنبد سلطان ابراهیم مزاری موسوم به «ابوجعفر» واقع آمده که پوشش ندارد بر لوح روی سرقد اواین جملات کنده آمده است:

«قبالغایز عمل الاحد، السيد ابو جعفر بن علی الخاص غفارانه - هذل»

الحجر بتا ریخ شهرالله المبارک رمضان ثلث وخمسماهه ٥٠٣<sup>هـ</sup>)

## منارهای غز نین:

عو ام الناس غزنه ساختمان این دو مناره را که درین شهر حالیه و روپه سلطان محمود دو قع آمده در کنار جاده به اعلیحضرت یمین الدوله سلطان محمود زابی نسبت بید هند حال اینکه این حد س صحبت ند ارد حقیقت امر چنین است که مناره اول بجانب و پس واقع است و آنرا مسعود ثلاثین سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود کبیر بر پادشاه است و بناره دوم که بطرف شهر حالیه غز نین کنار جاده است از اثار ساختمانی بهرام شاه بن مسعود کا لاث میباشد با عث برآ با دی هردو مناره جزیادگار بعضی فتوحات هندی شاهان صدر الذکر دیگر حادثه بنظر نمیرسد نوشته هائیکه دور هر کدام از دو مناره بصورت برجسته بخط جملی کوفی در سواد ساختمانی صنعت ور وی گنج کشته شده بود اکثر دراثر مروزمان ریخته و شکسته است چنانکه نیمه بالائی هردو مناره در قدیم باز زلزله فرو افتاده و نیمی از هردو مناره با قیمانده است قرار علوم بعرض جلوگیری از خرابی مزید سر هر یک از دو مناره بامرا وارد اعلیحضرت امیر حبیب الله خان شهید آهن پوش شده است پس نوشته هائیکه با قیمانده و دور استوانه مانند استدارت پیکر منارهها بصورت پر جسته خوانده میشود حسب آنی است:

مناره اول جانب روپه :

«بسم الله الرحمن الرحيم : السلطان المعظم ملك الاسلام علام الدولة والدين ابوسعون ظهير الد وله ابراهيم خلد الله ملکه»،  
نوشته مناره دوم که بجانب شهر کنونی غزني واقع است :  
«بسم الله الرحمن الرحيم : السلطان المعظم ملك الاسلام یمین الدولة و اینین  
المله ابوالمظفر بهرام شاه خلد الله ملکه» -

نا گفته نمایند که «یمین الدوله و این الملک» القاب رسمی اعلیحضرت - سلطان محمود بن سبکتگین میباشد که بهرامشاه نیز بین همان القاب جد اعلاه خود ملقب بوده است و همین اشتراک در القاب می باشد که عوام الناس سا ختمان ساره هارا سلطان یمین الد وله محمود بن سبکتگین نسبت میدهدند حال اینکه نوشته استداره ساره که بنام بهرامشاه یانی آن است به شکل جلی خوانده میشود .

### عرصتگاه شا بهار

محلیکه در غزنه کهنه به عهده غزنویان سورخین و شعراي نامدار ازان ذکر و توصیف تمام نموده اند میدان شابهار بوده است حرکات سفری عساکر و سان پیشی سپاه غالباً از طرف شخص سلطان بهمین عرصتگاه شابهار بعمل میآمد. شابهار چنانکه دونفر استاد نظم و نثر از ان بمبالغه ذکر کرده اند (ابوالفضل بیهقی و فرخی شاعر نامدا ر آندورم) میدانی است از قرا رگا ه شاهی که از جمعیت شهر و قشله های سپه باید دور نباشد آن میدان در تمام دوره دو صد ساله سلطنت فرماند هان آن ناصر غزنه محل پذیرائیها و اجتماعات بزرگ ملکی و عسکری جشن گیریها ، آتش افروزیهای معمول اتخاذ می شد ه آورده اند که در اکثر فصلهای سال این میدان سبزداری بوته های نباتات و گل بوته های خرم بوده اطراف آنرا نیز نباتات زیبا و درختان کوتاه قد احاطه کرده تمرینات نظامی سان پیشی ها و سوقیات عسکری نیز از همین میدان بعمل میآمده واژین جهت بود که نام شابها رو عرصتگاه به آن داده بودند .

هکذا وقتی سلاطین مذکور بعد از انجام فتوحات و سافرت ها بگزینیں مراجعت میکردند جای پذیرائی اهالی مرکز همین میدان بود و وقتی سلطان

سعود کرت اول بعنوان سلطنت از طریق بلخ بفرزین عزاجلال ارزانی کردند  
اهمی پایتخت محمود باعزازو استقبال پسرش سعید اول ازین پستند خوازه ها  
ساختند جمعیت انبو از مرد وزن برای خوش آمد امیر به شابها رشدند تا اینکه  
بر حسب گفته نویسنده تاریخ آن دوره امیر نماز پیشین پسرا پرده شاهی فرود  
آمدند و سردم چه خورد و چه بزرگ با حرارت کامل پسر محمود را پذیرائی  
کردند تاریخ این پذیرائی پوره ۶۳۰ سال پیشتر در غزنی اتفاق افتاده است.

پنااغلی پروانه ( یکی از نویسنده گان غز نه باین عقیده است که این  
دشت در زمین های هموار حصه جنوب شرق غزنی و افع آمده بود ولی نویسنده  
محترم محل آنرا نشان نمیدهد که در کجا بوده است حق هم دارد زیر قبه  
و وسعت شهر باستانی معلوم نیست تا چه رسید بعیدان تمرینات آن (!) شا پد سلطب  
پروانه از دامنه کوه باد گرفته قلعه سردا رتا حوالی روضه حالیه که آنرا  
هم تصریح نکرده است میباشد بعقیده بنده این دشت در د و موضع از سر زمین  
غزنی حدس میتوان زد اول دشت تلخکزار حالیه واقع درین معبر دهنده شیرو مزار  
خواجه ابویکر بلغاری سرروضه موجوده .

ثانی در موقع شیار قربان غزنی که تا کنون بنا م شیا و که تغیر اسم  
شا بهارست شهرت دارد چون موضع اول الذکر در زیر نهر بند زنه خان واقع آمده  
است سریزی این میدان را که ذکر کرده اند شاید با عتبه ر وجو د آب نهر  
زنه خان بوده است .

درینباره پنا غلی منشی علی احمد خان شا لیزی مولف تاریخ خطی غزنی  
معتقد است که دشت تلخکزار در طول دوره شاهان آل ناصر غزنیه داخل منطقه  
شهری بوده است هرگاه این عقیده را قبول کنیم و دشت مذکور را گوشه شمال  
آبادی شوون باستانی خزنه بد اینهم مشکل است، اذاجز اینکه دشت شیار قربان

را از جمله ملکا مشاهی پدایم دیگر چاره نداریم . زیرا دیگر همچو «جاییکه» و اطراف  
حوزه شهر باستانی غزنه برای همچو یک عرصگاه شاهی موزوئیت داشته باشد  
ظاهرا بنظر نمیرسد جلگه رودخانه که تا شهای شلکر را دربرمیگیرد برای زراعت و  
باغ ها اختصاص شده است دیگر گوشید رین حدود دیده نمیشود که میدان سان  
بینی و محل حرکات نظامی قرار داده شده بتواند .

این حدس ثانی را وجود بعضی میدانها عرصگاهای تاریخی در افغانستان  
تأثیر میکند علاوه بر تاریخ افغانستان بنامهای شبار، کل بیهار، شیر، خمیر  
نویهار، شا بهار را موضع متعددی ذکر شده که ریشه قدیم استه آریائی دارد  
واز بسیار قدیم بهمین نامها موسوم بوده اند استاد جیسوی درباره اسم (شا بهار)  
تحقیقات عمیقی با خوددارد که دلائل او بر اساس علم اشتراق و تصریف نهانی  
ستند و علمی استوار است مادرین جاد و صدد شرح تحقیق تحولات ادبی و سیاسی این  
کلمه نیستیم صرف بصواب نزدیک اینرا میدان شابهار باید عبارت  
از دشت (شا بهار) قربان غزنی بوده باشد ویس .

استاد فرنخی قصیده سرای بزرگ دربار غزنه در وصف شابهار چکامه شیوانی  
دارد که طور نمونه چند بیت از آنرا در زیر نوشتیم :-

پامن به(شا بهار) بهم بود چاشتگاه سامن آنکه رشک بروزد دو هفتنه ماه  
گفتا فراخ پهنا دشت کشاده چیست گفتم که عرصگاه شاهی عده سپاه  
گفتا چه خوانم این شاهزاد وابنام گفتم یمن دولت «محمد دین پناه  
گفتا کنون کجاست سراده از و خبر گفتم بزیر آن سهیں رایت سیاه  
گفت آن هزار هفت صد و اندریل شاه  
گفت آن زره و ران زیر هر یکی کمند  
گفتا که سردخوانشان یامه تمام

گفتا که عرصگاه شد این دشت خرم است  
 گفتم بلی و نیست چنین هیچ عرصگاه  
 گفتا چنو اگر بجهان هیچ شاه بود  
 گفتم زم میرس به شهنامه کن نگاه  
 گفتا که شهنامه دروغ است سر بسر  
 گفتم ترواست گیر و دروغ ازیان بگاه  
 گفتا ملک همی چه ستاند رخسر وان  
 گفتم ولایت و سپه و گنج و تاجگاه  
 قصیده فرنخی کشمال است در ینجا بیهین قدر اکتفا شد ضماد صور تیکه  
 تفصیل و شانی از عرصگاه شاهی شابهار با خودنداریم از اشعار فرنخی چیز ها ثی  
 راجع بین میدان پرسیت می آید از قبیل سر سبزی و سعت می پا بان میدان  
 جمعیت سپه در حالیکه به تمام سلاح آما ده فرمان شاهی میباشدند و فیل های  
 جنگی به تعداد معین در گوشة میدان موجوداند .

درین پاره داشتن شنیدگرامی استاد حبیبی رانیز عقیده برین است که شابهار در محل  
 (شیار) حا لیکه به فاصله‌ای ۵-۶ کیلو متر از شهرک حالیه غزنه در طول  
 جاده قندهار و قوع دارد بوده است استاد از ریشه عمیق این واژه یعنی شابهار  
 شیار : شبر خیر و امثال آن تحقیقات عمیق تاریخی با خود دارد که معقول  
 و مستدل شناخته میشود و بادرینجا به تفصیل آن مورد نداریم ولی موقعیت  
 و قسمت سا هه «شیار» حالیه مید اینی است و سیع که بطریق گو مل  
 (راه هند) نزدیکتر از دیگر حصص غزنه و صلاحیت بودن عرصگاه تاریخی  
 «شابهار» را نیز دارد اما کدام سندي که موقعیت واقعی آنرا تعیین کند  
 از مورخین غزنویان عجالتا در دست نیست .

### بخشی از تاریخ هنری هنرمندانه

آثار و متروکات مدنیت دوره آل ناصر غزنه از قبیل : آبدات خرابه های  
 کوشکها و کاخها و جامع عروس الفلك خطوط روی الواح مزارات سلاطین  
 عرقا ، شهزادگان ، علماء و بعضی از رجال نامی و جنرال های بزرگ و رجال

قلم و شمشیر آند ور وطن و بعضی تلهای رویهم ریخته و نظریه کشف موجود بودن آثار شهری رقبه قدیم و ساحة خراب آباد ، شهر باستانی غزنین قدیم وغیره ، در آینده شرح اختصری به عرض میرسد :

(مؤلف غلام جیلانی جلالی)

### ما بقیی بخش هزاری

#### آبدات و مفتر و کات مد نیت آل ناصر غزنه

باتاسف باید نوشت که در اثر عوارض و حوادث گوناگون روزگار و عدم توجه اینان زبان یادگارهای بس گرانبهای دوره مدنیت آل ناصر غزنه که پیش اهم قرون وسطی را در شرق تشکیل میداده از قبیل آثار عمرانی : - ساختمانها ، صنایع مستظرقه ، نقاشی ، خطاطی ، حجاری ، تذهیب ، شبکه - کاری ، میناتور ، و دیگر نمونه های بسیار قشنگ و نفیس آن مدنیت بزرگ شرقی افغانی که در خارج از بطن زمین روی دیوار های دخمه ها و لوح سنگهای مقابر و بزارات سلاطین آنخاندان معظم و علماء ، عرف و ادب باقیمانده بود و در اطراف هر کدام مردمان غزنه افسانه ها میخوانندند بسرعت از میان رخت بربرست و بوسائل متعدد و عوارض بیرحمانه از سیان رفت و نابود گردید .

چهل سال قبل که نویسنده در آنوقت بستقطالراس خودم (غزنه) بود و باش داشتم بکرات و هرات بچشم میدیدم که برخی از اهالی شهر موجود غزنه سنگهای بسیار نفیس بزارات مخربه را کنده به خانه های خودشان نقل میدادند و در آنجا ظلم دیگری را ارتکاب میکردند یعنی نوشته های بسیار نفیس خط مقلی کوفی را از روی سنگهای مرمر مذکور بзор چکش بیرحمانه حک مینمودند بعد از صفا کاری و فالش آن سنگها را در حمامهای خانگی خود مصرف میکردند که تا هنوز این ستم بر تاریخ غزنه جریان دارد . علاوه آوانیکه پای مردمان

اهل فرنگ بوطن ما آزاد شد و سردمان بی فکر با همیت آثار تاریخی پی بردنند از کتابهای قلمی گرفته تامسونگهای نفیس و نقاشی قدیم که مخطط بخطوط عالیترین کوفی نویس های قرون وسطی یا ثلث عربی و فارسی بودند . بشمن بخسن بالای فرنگیها میفرموده ختنند در آن جمله بهترین کتابهای حدیقه دواوین شعراًی متقدین و سنگ هما و ادوات حجری از سیان رفت و تمام آن نفایس گرانقیمت را که هر پارچه و هر برگ آن با جواهر برابر بود به بهای بسیار ناچیز به خارجیها فروختند . هکذا حکام وقت و زمان نیز از غزنه کتابهای خطی و نایاب را در دوره حکومت خویش برای خود ذخیره میکردند و هنگام تبدیل آن گنجینه های داشت و ثقافه را با خود میبردند دیوان خطی بسیار قدیم سناش را من شاهد بودم که یکی از روسای شواروالی نزد پنده آورده وقتی آن دیوان را با دیوان چابی سناش که در تهران طبع شده مقابله کردیم با اندازه دو هزار پیت در دیوان خطی شواروالی موجود است که در دیوان چابی اثری ازان بنظر نرسید شخص شواروال همان دیوان را بیکسی از حکام اعلیٰ غزنه هدیه کرد چون حاکم وفات نمود پسران او که ذوق ندارند برای گان آن گوهر نایاب را ضایع یا اتلاف خواهند نمود .

بهین طریق همه ساله در ایامیکه مردم گوچی های دامانی ما در بازار گشت پائیز از کوهها و چراگاههای ناهور ، مالستان ، دایه ، دایزنگی بعدود غزنه میرسند با اثر بغا همه که بیشتر با بعضی اشخاص چالاک و مجاور آن بعمل آورده اند ، شبانگاه با اشتراخ خویش در برابر سنگ نفیس (آبله) تاریخی سبز میشوند و در بدل چندسکه سیاه یا سفید ، سنگ شده کور را بالای مرد که کوچی میروشد او نیز بعد از تقاضن فی البد لین سنگ مذکور را با لای اشتراخ خود حمل نموده بجانب دامان میبرد و معلوم نیست که بعد ازان سنگ مذکور چه میشود و بچه مبلغی

آنرا بالای دوستداران آثار بفروش میرساند.

چهل و پنج سال قبل از امروز بندیچشم خود قبر بونصر مشکان را مقابل قلعه موشکان غزنین کنار جاده عمومی در میان یک محوطه گبید فرو ریخته دیده بودم و مانند بنده پسیاری اشخاص بزیارت آن میامندند سنگ سفیدی بانو شته های قشنگ کوفی بالای قبر استاده بود ولی سی سال قبل که بغزنه رفتسم دیدم جز قبر بازیمن همبستر از سنگ بالای سرآن اثری بر جانمانده و آنرا برده آند شخص مسئولی هم شناخته نمیشد دیدبانی و پاسبانی هم نیست . پرسیدم معلوم نشد که چه بلائی بالای سنگ مذکور و همانند آن وارد آمده است . نویسنده هنگام نگارندگی روزنامه (سنائی غزنی) تاجائیکه توanstم از همین جور سنگها را که ظاهرا بالای سازرات دارای مجاور بوده و در دشتها و تپه ها بدست میامد همه راجمع کردم و در روضه محمود آنهمه را در یک اطاق کلانی رویهم ریخته بمحاور روضه میفرم در آن میان سنگهای قیمت بهایی موجود است اکنون بشاروالی غزنی آن سمعووه را بحیث موزه پذیرفته شنیدم در محافظت آن میکوشند .

شک نیست آثار و آبداتیکه بصورت شاذ و نادر باز هم با عوارض زیان مقاومت میکند و بیک اندازه از سیار کمی تا کنون باقیمانده است آنهم دارد در اثر بیخبری و عدم اعتنا یا مفقود یا از هم خوردشده در تادابهای عمارت جدید مصرف میشود و از نظر ها تا پدید میشوند عاقلان دانند که این ضایعه بذات خود لطمہ بسیار شدیدی است که بیرحمانه بدون اراده بربیکر مدنیت قدیم و منابع تاریخ قرون وسطی وطن ما نواخته میشود .

نویسنده چند سال قبل که نگارنده روزنامه سنائی و در غزنی بودم چنین تجویز نمودم که عجالتا پفرض جلوگیری از ضایعات بزید آثار و متروکات

مدنیت درخشان دوره آل ناصر غزنه باید در روزنامه‌ستونی برای نشر و احیای آبدات آن عصر اختصاص بدهم این کار را کردیم و آن چنین بود که بنده و قریب محمد خان حسرت سعاد و اخبار و مولانا باقی یکی از فضلای غزنه هیات سه نفری تشکیل داده در حوزه مخروبه شهر کهن غزنه به گردش و تبع پرداختیم درین ساحة خاموش خط مtarه ها ، سنگها و لوایح مزارات عهده قدیم تابائیکه خوانده بیشود و از عوارض و حوادث محفوظ بانده و ماسه نفر بدیدن آن توفیق یافتیم ، آنهمه را حل و باخود پاداشتها گرفتیم سپس آن کشیفات را بشکل مسلسل در روزنامه سنایی انتشار داده رفتیم و مطلب از این زحمت و تبع این بود که می‌باشد این بقیه الباقيات نیز در اثر عوارض ازین رخت بریند دویا از همان مدنیت بزرگ نمونه هم پادست نداشته باشیم .

این تبع و کنجکاوی و خواندن لوایح و نوشته های گوناگون مدت چهار سال وقت گرفت آنچه در ظرف مدت فوق الذکر می‌سرمان شد در ذیل بنام خدمت بتاریخ مدنیت افغانستان تقدیم می‌شود :

از مزار سلطان محمود جانب جنوب غربی پست مtar دوم بفاصله یک کیلو متر بکار چه جاده بین روپه و شهر کنونی غزنی روی یک پشته که آثار عمارت قدیم بالای آن ہویداست درین تازگی قبر و لوح مزاری از زمین برآمده (کشف شده ) لوح مذکور بقدر یک نیم متر ارتفاع دارد برعلاوه چند سانتی . و عرض مناسب ارتفاع - بالای سر مرده نصب شده این سنگ از مرمر سفید اعلی است ولی نوشته روی سنگ در اثر عوارض از هم ریخته و خوانده نمی‌شود یا بعدا حک شده است ؟ سنگیکه روی سرقد افتاده و از جنس رخام اعلی است بران بخط کوفی این مضمون تقریب شده است :

بسم الله الرحمن الرحيم : غفران من الله للشيخ السيد العالم (ابوالفتح) طغرل  
الحنفي انا والله برهانه وبيض وجهه ونور حفته) ناگفته نماند که لفظ طغرل  
الحنفي قدری بمشکل خوانده میشود .

پایانتر از سنگ استاده روی اصل قبر در مرتبه دوم حاشیه قبر که آنهم  
سنگ سفیدی است دور آن چنین نظر گردیده است : « کان وفات السيد غدوت  
الجمعته غرہ محروم سنه احادی و تسعین و أربعه مائه » درینجا نباید اسم صاحب  
این قبر که طغرل حنفي است باطغرل سالار خائن دوره سلطان عبدالرشید  
این محمود اشتباه کرد زیرا چنانکه ایسال وفات این شخص که بسال ۹۱ هـ  
هجری قمری اتفاق افتاده از رجال مابعد دوره سلطان عبدالرشید بوده و طغرل  
سالار خائن که سید خود عبدالرشید را بقول منهاج سراج جوز جانی و یا ز دفتر  
شهرزادگان آل ناصر را بانهايت بيرحمي و ناجوانمردي يقتل رسانيد و خود بر  
تحت غزنه جلوس کرد قبل ازین شخص دار حدود سال (۳۴۴) چهارصد و چهل و  
چار بد ستسالار خربخیز س لارهند کشته شده است . از القاب این شخص -  
علوم میشود که سالاری بوده از سادات که دارای مزیت شمشیر و قلم بوده  
است .

### مدفن ظهیر الدوّله سلطان ابراهیم غزنوی :

سزار سلطان ابراهیم از دروازه بهلول شهر غزنی کنونی بافصله یک کیلو  
مترا جا نسب شمال شرقی بمنار اول نارسیده بکنار راست جاده ، بین غزنی و روضه  
وقوع دارد صاحب این سرقد بنابر اشتباه عوام سلطان حلقوم شهرت دارد و  
معتقدند چون از راه حلق از شکم مادر بدنیا آمد لذا به حلقوم موسوم شد (.)  
به حال تعییر عوام در خور عوام است . حقیقت تاریخی اینست که اینجا  
مدفن سلطان ابراهیم بن سلطان سعید بن محمود است که بیگویند علاوه

برفتحات و غزوات زیادی که در هند نموده است بحدی متدها و خداجویوده  
که در سال یک نسخه قرآن کریم را با آب طلا بخط خود می‌نوشت چون  
انجام می‌شند آنرا در لباسهای حریر پیچانیده پرخ منحتم نبوی صلعم (یکسال بمکه  
مکرمہ و سال دیگر بمدینه بنوره می‌فرستاد و آنرا وقف می‌کرد) بالای مرقد این  
سلطان نامدار گنبد خردی از اجر و خشت خام آباد شده تاریخ و بانی این آبادی  
علوم نیست . شاید پرور زبان اصل بنای مقبره سلطان ویران شده و  
پدوره تیموریان بنای موجوده بالای مرقد او تعمیر گردیده است . در وسط دیوار  
سمت قبله این گنبد محرابی از سنگ رخام با خط کوفی قدیم نصب است اما  
علوم نیست که این محراب را از کجا و بکدام تاریخ در اینجا آورده واستاده  
کرده اند نیم پایان این محرا باین حصة با لا ئی آن جد اشده و بخدا معلوم که  
آن نیمه دیگر مستخوش چه عوارضی شده است . از شاهده حصه باقیمانده معلوم می‌شود که  
این بخش حصه بالای محراب مسجد شاهی بوده است . بالای سر منحنی شکل  
محراب در سنگ اعلی سفید رخام بخط بسیار درشت نیمه ثلث بطور افقی  
عبارات آن بشکل برجسته کنده شده که همین بخش آن بصورت واضح خوانده  
می‌شود :

«انتصر السلطان الاعظم البا سعید مسعود خلد الله»

باقیمانده نوشته اگر وجود هم داشته بسبب اینکه سنگ از میان شکسته  
و مفقود است یعنی درینجا نیست و بدورة این نیم محراب آیه الكرسي بخط پوره  
ثلث کنده شده و برجسته خوانده می‌شود اسکان دارد این بخش محراب قسمت  
بالائی یکن از جمله سه محراب معروف که بنام سلطان مسعود اول این سلطان  
مسعود زیانزد خلق است بوده باشد . سنگ این محراب از سنگهای عادی نبوده  
بلکه از جنس رخام سفید و مواج است و خیلی قشنگ هم تراشیده شده است

بع الاسف در حال حاضر بحراب مذکور از طرف مجاوران آن بصورت پایینه  
چه اغ تیل شر شف استعمال میگردد که از اثر دود و چر بی تیل سیاه آلو ده و  
غیر نظیف بنظر میرسد من وقت مجاوران را ازین رویه اخطار دادم و لی بقین  
نداشتم که مجاوران رویه نامطلوب خود را ترک بگویند : آثارنا تدل بنا فاعتبروا  
یا اولوا (البصار) در خارج گبد سلطان ابراهیم سنگهای خرد و ریزی فوش کرده  
اند و برخی را در دیوار گند گرفته اند معلوم میشود از دیگر جا آورده شده  
زیرا بالای گوشة از اکثر پارچه های سنگی بخط کوفی جملاتی کنده شده  
است چون در سنگفرش کدام ترتیبی بکار نرفته لذا ممکن نشد جملات سنگها  
را باهم نواخت داده ازان مطلبی بروان آورم ولی فهمیدم که سنگهای مذکور  
برای سنگ فرش نبوده و از جای دیگر باینجا آورده شده است .

### تر ازدی لوح قبر بو نصر مشکان

قبر بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت محمود و مسعود بفاصله چهار کیلو متر  
از شهر کنونی غزنه در شمال شرق ده معروف بمشکان بکنار راست جا ده بین  
کابل و قندهار در یک محوطه بغزویه که نشان میداد سابق گنبدی بوده است  
شخص نویسنده کشف کردم و لوح سنگ آنرا نیز که بخط زیبای کوفی  
روی سر اعلی و برآق کنده شده بود خواندم ازان تا ریخ تا کنون چهل  
و پنج سال میگذرد اما وقتی در سال ۱۳۳۲ به ذکار نهادگی روزنامه سنتی و رداد آن دیارشدم  
وسرازاول بها رضو ورت ضبط و اهمیت آنرا و متوجه کات دوره آل ناصر غزنه رادر که کرده  
د رصد جمع آوری و طبع و نشر آن برآمد اولتر بزار بونصر به ده مشکان  
غزنه وقتی و لی با هزار افسوس جز وجود علامه قبری از لوح سنگ آن اثری  
یجا نمانده بود بدون شبه کدام ناجوانمردی آن لوح قیمت دار را از جا پیش کنده  
برده است باهن طور ضایع شد .

## استقبال پر حرارت اها لی غز نه از فر ۱ هم آوردن آثار باستانی

باید اعتراف کرد که مدارک رجوع هیأت پیدا کردن آثار و متروکات دوره آل ناصر تها و تنها منحصر بجدجهد ما نبوده بلکه مردم شریف غزنه که بگذشتہ اجداد خویش بنظر ارادت فوق العاده می بینند و از آن بدلت و جان فدا کاری هم سینما یند برخلاف آن عده محدود دی که آثار باستانی را بفتح شخصی خود حیف و سیل میکنند سواد اعظم غزنه درین کار خیر یعنی جمیع آوری آثار و احیایی مجده آن ذریعه حل کتابه ها و آبدات باستانی مشوق و سحرک خوب ما شدند زیرا آنها و بخصوص خوانندگان محترم «ستانی یگانه روزنامه شهر ایشان» با یقین روح کنجکاوی که در هر انسان طبعا موجود است بکسب نکته از احوال و شرح حیات رجال علمی و عرفانی و ادبی تاریخ باستانی این سرزمین شوق و علاقه زیادی از خود شان نشان میدهند زیرا می دیدیم وقتی در روزنامه تحت عنوان آثار و متروکات دو راه آل ناصر غزنه از چگونگی بعضی آثار و خطوط روی احجار والواح قبور مزارات متبرکه سلاطین مجاهد خانواده محمودی و بقایای متروکات شکسته و از هم ریخته و پارچه های ساقرو و برجسته و یا دگار های مذهبی قدیم و ثقافة آن عهد و زمان کم و بیش سطوري بطبع سیرمید ولو این نشریات ما جز چیز های اندک و نامکملی از سیار جز اندک بیش نبود بسا بواقع می رسید که در فرصت نشر اخبار جوانان صاحب ذوق و مردان باهوش واندیشه غزنه در گرفتن اخبار و خواندن، ضایعین آن یک بود پیگر پیش دستی میگردند و بسا که روزنامه را از سر ماشین چهاب می ریوتدند بمصداق این مقوله فارسی : « مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد »

بنابران ساهم دامن طلب را از کف رها نکرده تا جاییکه خود از سیر علمی و کنجکاوی و جستجوی شبانه روزی خود از آبدات اطلاع بدست آورده می‌توانستیم و یا از ارباب دانش و با معلومات غزنه یاد داشتها را سودمند بما سیرسید بدون وقفه از فرصت استفاده نمیکردیم و برای هر شماره از همین جنس معلوماتی بهم میرسانیدیم و در روزنامه فردانشر نمیکرد یعنی تاستون مقر رای معلومات نمانده باشد. اینکه بگمل آقای فضلی یکجوان بادردغزنه را جمع به رمضان بن یوسف معلومات آتی را عرض نمیکنیم :

مرقدیکه بداخل قبه عارف غزنه حضرت (سنائی) وجود دارد و نظر به تخمین یا عننه عوام بمرقد سلطان یا شهزاده روم شهرت یافته و بجاوران توصیه نمیکنند که حسب توصیه (سنائی) باید اولتر زائر بمرقد او دعا بخواند این همان قبر است که نزدیک مدخل قبه واقع آمده است و تام مرقد سنائی تقریباً هفت متر فاصله دارد. شرح آمدن این عارف را بغزنه چنین عننه دارد نه آوانیکه سنائی از غزنه بسیر شهرهای خراسان سفر کرد و مدتی در آنجا ها ماند تاج اولیا که مزارش نشان داده شد خواهرزاده سنائی جهت آوردن ماسای خود بغزنه بدنیال سنائی رفت و دریکی از شهرهای آسیائی با سنائی تصادف نمود کراماتی از هردو عارف بظهور پیوست سلطانی از سلاطین روم ترک دنیانموده نزد سنائی ارادت و ملازمت اختیار کرد و با سنائی بغزنه و در غزنه بکسب مقامات عالیه پرداخت تا اینکه بعد از برگزش بهمین جا دفن شد این افسانه دائر در بین عوام است ولی طوریکه پناخی فضلی بحواله نسخ قلمی قدیم تحقیقات کرده و سنگ مرقد این شخص نیز همان تتبیح را تأیید نمیکند از مجموع چنین بر میآید هنگامیکه سنائی از غزنه به بلخ و از آنجا بر سرخس واز آنجا به نیشاپور و آخریا

( بمرو ) وارد شده مدتی هم در شهر اخیرالذکر توقف ورزید در برو مردی پارسا مشتری موسوم به رمضان بن یوسف بجاده لطائف قلبی سنائی عاشق گشته بعارف غزنه دست ارادت داده است .

این شخص در طول توقف حکیم در سروش سلازست مرشد داشته د رسلاک سریدان خاص از انفاس سنائی کسب فیض مینمود وزمانیکه سنائی از سروجانب غزنه مراجعت میکند ظاهرا رمضان بن یوسف که سرید صادق بود تاب جدائی سرش بزرگوار خود را آورده نتوانسته با ایشان عازم غزنه گردیده و از مسقط الراس خود(برو) بغزنه آمده است ویرای همیشه با پیر خود درین شهر و دیار باقی ما نده است این مرد حقیقت پرست در غزنه بقیه حیات را در حلقه سنائی بکسب فیوضات سپری داشته اخیراً طوریکه از سنگ مرقد ش پیدا است در سنه (٩٥) هجری زندگی فانی را پدرود گفته به رحمت ایزدی شناخته بهمینجا آرمیده است . کلماتیکه برلوح مزارش متقویر شده چنین است :

« هذه الروضة الببار كةالرمضان بن یوسف غفارله له ولجمیع امت محمد صلی الله علیه وآلہ واصحابہ وسلم غرہ محر م سنه تسع وخمس مائة (٩٥٠هـ) از جملات عربی لوح مذکور معلوم نمیشود که این تاریخ (٩٥٠هـ) تاریخ وفات رمضان بن یوسف است یا تاریخ کندن سنگ مزارش اگر این تاریخ وفات صاحب مدفن باشد غالباً چنین باید بود درین صورت اگر وفات سنائی را با خلاف سورخان (از ٥٢٥ تا ٥٣٥ هجری قمری) باصح روایت تصویر کنیم از سال اخیر الذکر رمضان بن یوسف سی و شش سال پیش از سنائی فوت کرده و سنائی ٣٦ سال بعد از وفات رمضان بن یوسف هنوز در قید حیات بوده است . این شرح باصول تحقیق و انتقاد تما م نیست ولی دیگر چاره‌ی تداریم . و اطلاعات ما دربورد سنائی نا تمام است تا چه رسد بمرید او ...»

روز دیگر هیات مایه حصه جنوب شرقی شهر حالیه غزنی به کنجهکاوی پرداخت  
درین پخش مسجدلی بنام (شاه ابوالفتح) وجود دارد در جوار مسجد مذکور  
متصل بدیوارش دریک حجره خلوتی سرقد عزیزی را باقیم که بعقیله عوام  
یکی ازا کما بر داشتمندان وزراء در با رسلاطین متقدم  
آل ناصر بوده است و عدد وزارت او را بد و راه بین الدوله  
سحوم منسوب سینما یند مرقد قدری با ایل بطریش قریباً در وسط گنبد قدیمی که  
تاریخ ساختمان آن معلوم نیست و قوع دارد روی این قبر سه طبقه سنگهای  
رخام نهایت شفاف مواع و اعلی استاده که هر طبقه آن سبب تغییر رنگ از  
دو طبقه دیگر امتیاز خاصی دارد بطوریکه سنگ استاده بالای مرقد سفید زرد  
رنگ ... و طبقه هموار دوی سفید مائل به سیاهی و طبقه سوم پایانتر از دوی  
سفید براق و مواع است .

روی سنگ استاده رخام زرد رنگ بخط ثلث عربی این جملات بصورت  
پرجسته کنده شده است :

«الشيخ الأجل عميد الدولة أبو الفتح مسعود محمد بن سعيد خفر الله له  
ولو الدله» پایانتر از همان سنگ استاده روی مرقد سنگ دیگری از جنس رخام  
سفید مایل به سیاهی بعرض یک متر و هم ار روی مرقد گذاشته شده حواشی  
این سنگ با قوش بدیع و شبکه کاری آراسته گردیده و در وسط شبکه بخط  
کوفی قدیم گلدار درشت و زیبا آیات قرآنی کنده شده هیأت ما با وجود اینکه  
حر و ف گلدار کوفی بشکل برجسته مانند نقره روی رخامی درخشیده لی بسب  
عدم مهارت بخواندن کامل آن اتفاق کرده نتوانستیم پایان تر از سنگ شده کور  
روی مرقد سنگ شبکه دار و نقشی دیگری بعرض یک نیم متر از جنس رخام  
سفید پیر نگ نظر را جلب میکند که بد ور آن نخست آیه الكریمی بخط ثلث

اعلى بشکل بر جسته کنده شده و لى در زیر کتابه مذکور ريد و ر همان سنه  
برتبه سوم بخط کوفی نهايت زبيا ولی پدر شتی از خط روی سنگ طبقه دوم  
نازکتر است بعضی آيات قرآنی کنده شده که ما سه نفر به علت عدم مهارت  
کافی بخواندن صحیح آن سوق نشیدیم از خود مرقد ابو الفتح مسعود گذشته  
بقدر يك فاصله جانب سر و پای مرده دو سنگ استوانه بی بشکل منارهای  
سنگی نصب شده این دو استوانه مصنوع حجری بعثت نا معلوم از مابین بریده  
پاشکسته شده اند که طرف سر آن از میان رفته و بیش آن دو استوانه بتر تیپ  
بطول یکنیم متر و به قطر نیم متر بر جای خود باقی مانده است.

روی این استوانه سنگی نیز حر و ف نقر شده و بخط کوفی مضمونی  
نگاشته آمده است اما چون آنکه حفص آن از روی سنگ ریخته بکوشش زیاد  
این جملات آنرا حل کردیم : استوانه اول : بو سعید این صدر الامام الاجل  
عمید یاعمالملة فی خمسه وعشرين ومن ذي قعده الحرام سنه ستمائة (۶۰۰ھـ) .  
استوانه دوم : والدین اقضی القضاط ابی سعد مسعود اطال الله بقا ئه پرحم  
اسلافه الکبار و کانت فی .... دیگر از هم ریخته است.

چنان حدس زده میشود که این سنگ استوانه محایی باشد زیرا روی ده ران  
بخط کوفی این جملات خوانده میشود : لا إله إلا الله رب العالمين : السلطان  
الاعظم مالک رقاب الاسم سلک الاسلام نظام الدنیا والدین ..... عجب اینست  
که نظام الدین لقب سلطان محمود بوده چنانه روی سنگ افتاده مرقد آن -  
پادشاه کنده شده است : ازین کتابه حدس میتوان زد که استوانه های سنگی  
مذکور از دیگر جا و احیاناً از کتاره های محرابی به این بقعه انتقال داده اند ...  
از سنگهای اصل مرقد و اصالت جنس و خطوط زیبای کوفی آنجان آشکار میگردد  
که اینجا حظیره و زراء واعیان در بار غزنه بوده و پتحمل بعضی از شهرزادگان

خاندان آل ناصر نیز بهمین سو خصع بخالک سپرده بیشند زیرا زمین موجوده شهر  
حالیه غزنین درگوش شمان غربی حوزه شهر غز نین عهد محمودی واقع و در آن  
زمان بحیث مقبره وزرا ، فضلا و اعیان و بزرگان غز نه قرار یافته بود این شهرک  
کنونی بعد از دو راه مغل ذریعه ترماسیرین چفتائی در مقابل مهاجمات قشون  
مغولهای ایران بکنار راست رود خانه غز نین روی تپه بلندی آبا د شلموبنای  
نخستین آن روی مقبره شهر کهن محمودی بوده است ازین است که مردم غزنه در  
هر خانه قبری یافته اند آنرا احاطه بسته و شبهای جمعه بنام سبز پوش ولی چرا غیری  
در آن محو طه می افروزند معلومات مزید به کنجهکاوی بیشتر احتیاج دارد .

حالا با بد تذکر داد که شیخ مهد رضاه مر حوم نو پیشنهاد اثر خطی « روضة  
الواح » که تقریباً مخصوص سال قبل مزار شنا هابوا لفتح راز یارت کرد راجع به مرقد چتین  
اظهار می تمايد :

این مرقد دارای سه مرتبه آتنی است باول بخط رقاع نگاشته شده است :  
الشيخ الأجل عمید الدواه ابوالفتح مسعود ، مهد این سعید غفرانله و لوا للدیه ». .  
مرتبه دوم بخط کوفی : کل نفس ذاته الموت والینا ترجعون ولبلو لكم  
باشروا الخیر والینا ترجعون » .

در مرتبه سوم مرقد بخط کوفی نوشته شده : «سم الله الرحمن الرحيم إن الذين  
قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة لاتخافوا ولا تحزنوا او بشر وا  
بالجنة التي وعد المتقون لكم فيها ما تشتهي انفسكم لكم فيها ما تدعون  
نذر لا من غفروا لرحيم « سنگهای مرمرسفید براق وزرد رنگ مواد این مرقد  
نهایت اعلی است . اکنون نویسنده روضه ال الواح راجع باین مرقد عقیده خود  
را چنین تصویری نموده است « این شخص ابوالفتح بستی است که تمام کتب تاریخ و تذکره  
ذکر او را نموده است استاد خنیلی رانیز عقیده براین است که : چون اسم و کتیبه و

تاریخ وفات « ابو الفتح » را سورخین ذکر نموده‌اند : « ابو الفتح علی این  
چندبستی » که وفات او به تصریح این‌اثیر وابوالقداد مهدفر ید وجدی در دایرة‌المعارف  
قرن ۲۰ در سال ۱۳۷۰ هجری قمری اتفاق افتاده و گویند ابوا لفتح در تجنبیس  
اختراعات دارد . و اشعار عربی و فارسی انشاء نموده است بساید صاحب همین  
بر قد باشد . بعقیده پنه هردو نو یسنده دانشمند یکمه همین قبر پهلوی مسجد  
شاه ابو الفتح مسعود را مدفن ابو الفتح بستی میدانند زمینه اند کی اشکال دارد  
زیرا وفات بستی در غز نه بوقوع نپیوسته گیرم به عادت قدیم افغانها بیت او را  
بغزه انتقال داده باشند در آن نصورت باز مشکلی دیگری در پیش است و آن اینکه  
صاحب این مدن فن ابو الفتح مسعود خوانده شده نه ابو الفتح بستی . همچنان  
روی محراب نزد یلک مقبره امام حداد نیز نام ابو الفتح مسعود ب Fletcher میرساد  
پس هرگاه هردونام یک شخص باشد چنان معلوم بیشود ابو الفتح مسعود تاسال  
۱۳۷۶ نیز در قید حیات بوده است ... هکذا دو عدد استوانه که در بقعه ابوالفتح  
مسعود وجود دارد اول روی یکی از آنها جملات: سعید بن صدر الامام الاجل  
عماد الملة في خمس وعشرين من ذي قعدة الحرام سنة ستمائة ( ۹۰۰ ) .  
و روی دوم آن ... والدين اقضى القضايات ابی سعد مسعود اطال الله بقائمه  
و رحم اسلامها الكبار وکانت في ... از هم ریخته است ، و اکثر بیت ابوالفتح  
بستی را در سال ۱۳۷۶ از بخرا را بغم نین نقل داده و این تاریخ انتقال بیت او  
باشد ، احتمال دارد ، والله اعلم .

از این دو نوشته دو استوانه آشکار بیگردید که این سعید وابی سعد مسعود  
نواده‌های ابو الفتح مسعود بوده اند که دو استوانه را از دو گوشه ای محرابی  
به بقعه‌جد خود انتقال داده و درست بدرو ره سلطان معز الدین محمد سام غوری

ز ندگی میکرده زیرا از سنه (ستمائه) همین چیز بدست میباشد ، علاوه بر این  
ابو الفتح که عوام او را شاه گرفت تلفظ کنندگانی بغاصله پ کروه از شهر  
کنونی غزنه بالای قریه نانی در قریه مو سوم به ابو الفتح به اسم شاه ابوالفتح  
آر اسگاه دیگری وجود دارد که اهالی در مشاهیر اعیاد در مزار مو صوف اجتماع  
میگنند نه و خیرات میبیرند معلوم نیست که آن شخص کدام ابو الفتح بوده  
است . هرگاه صاحب آن مدفن ابوالفتح بستی باشد چه تردیدی وجود دارد .  
چون بعد از دو ره غزنه نیا ن نخست به دوره غور یان و مغلهای شهر غزنه  
سه مرتبه احراق کردید باین وسیله طوریکه کاخها و کا بهای تخریب و بیساد  
فنا داده شده میار ات و بقاعت مشاهیر غزنه حتی بعضی از سلاطین آل ناصر  
نیز و پیران گردید کتابها سوخت یا به فیر و زکوه انتقال یافت دیگر نمی توان  
تصورت یقین قبر ابوالفتح بستی و ابوریحان بیرونی را در خرابه های غزنه که  
تمیز کرد پا بصورت قطع بدون وجود کدام آبله بمدفن کسی یقین حاصل کرد  
والله اعلم بالصواب .

لوح دیگر : در مقابل گنبد سلطان ابراهیم قبر سید ابو جعفر واقع آمده  
است . این مرقد در فضای کشاده واقع و پوشش ندارد . بر لوح سه ک این مرقد  
مبارک این جملات بخط ثلث کنده شده است :

«.... قبر الفایز یعمل الاحدالسید ابو جعفر بن علی العاخص غفارله ...»

هذا الحجر بتاريخ شهراه الله مبارک رمضان ثلث وخمس مائه (٥٣٥هـ) .

جمله بن علی العاخص کنایه از علی قریب حاجب بزرگ سلطان محمود  
باید شناخته شود که از طرف سلطان مسعود در هرات پیغمبر بر تخت نشاندن  
مهد این محمود برادر مسعود مو اخنه شد و در پکی از قلعه های غور سجوس  
و در آنجا وفات کرد ، علی قریب سپهسالار اعظم و به پاس حقوق محمود به

پرسش سعوود اطاعت کرد و رنه چنانکه بیهقی نوشته است بهتوانست باقشونی که در تگین آباد بزیر فرمان داشت تادر واژه بغداد قبضه کند پس ابو جعفر باید پسر علی خاص یا علی قریب باشد باز هم چون معلومات کافی در دست نیست جز حد سدلیلی نداریم .

### الواح سنتگی هما بر ۵ یتکر ۰۰

در ذیل این سطور پیشتر از اینکه پتوشن جملات روی الواح مقابر دیگر شخصیتهای اداری ، ادبی ، حربی و بعض شهزادگان خانواده آل ناصر غزنه بپردازیم اولتر از یک مقبره تاریخی شروع میکنیم که بالای کوهی ستروک مانده و محل آن از شمال شرقی بالاحصار حالیه شهر غزنی برآزندگی گرفته بشکل کوهی تار و ضه محمود استداد دارد و از آنجا بجانب شمال میل کرده داشت تلخکزار را در بر میگیرد و بجانب وادی کاو یان چرخ میخورد ، این مقبره کسه راست بر پسترن بلند کوهی بین غزنی و روپه وقوع داشته بقبور رجال مذهبی از قبیل : افاضی القضاها و قضاها و دانشمندان دوره آل ناصر تعلق دارد - چون قرارگاه شاهی (کوشک سبکتگین و محمود) در دامنه جنوی کوه مذکور کاین بود چنان معلوم میشود که بعلت ارتباط مستقیم با مرکز شاهی این قضات بزرگ در همین بخش بزندگی خوش سکونت هم داشته اند . و از اینکه همه آنها از صغانیان هستند یک معلومات دیگری هم بمامید هد که در آن اوقات علوم فقهی اسلامی در صغانیان (چغانیان) ترقی افزایی داشت که دانشمندان آنولایت بغزنه وارد و با سور قضاوت سلاطین خاندان موصوف شامل کاوشله اند در آنی قبور و الواح قضات موصوف را مطالعه میکنیم :

مقبره سر کوه مذکور : لوح ، هذاقبر شیخ الامام الزرا هدسلیمان بن احمد

صفانی رحمة الله عليه و نور حضرته سنه (سته و خمس ساله ۵۰۶ھ).  
لوح دیگر : هذا قبر امام الاجل الاعزام الخاقنین ( اقضی القضا و  
الحكماء این العلال و الحرام اختيار بن فخر بن اختيار الصفانی . تاریخ ظاهر آ  
ضایع و لوح مرقد در همین بخش شکسته است ولی مرد بزرگ و از ائمه  
زمان است .

لوح دیگر : هذا قبر الشیخ الفقیر السيد ابوالفضل محمد بن احمد الصفانی  
رحمه الله عليه نور حضرته ، تاریخ وفات ضائیع شده اما چون برادر سلیمان بن  
احمد است میتوان حدس زد که وفات او نیز در اوائل قرن شش هجری اتفاق  
افتاده است زیرا مرگ برادرش ( ۵۰۶ھ ) بود .

لوح دیگر : هذا قبر الشاب الزاهد محمد بن بدراالدین اقضی القضا -  
زین الملة والدین صفانی نو رالله سبجه - مع الاسف محل تاریخ از لوح سزار  
مذکور از هم ریخته است .

لوح دیگر : که نیمه آن از هم خورد شده و از نوشته کوفی مابقی آن  
همین جملات باقیمانده است :

« بتاریخ جمادی الثاني سنه ( سته و خمس و خمسین ۵۵۶ھ ) »  
لوح دیگر : غمرا نا من الله للحرت الجليلة السيدة ( د انش افروز ) بنت  
سلیمان بن محمد ظاهرآ تاریخ از لوح زدوده شده است .

لوح دیگر : کان وفات الشاب الا عدل و اکمل الانعام و ملاجاء الفضلاء  
الانعام منبع العجود و الكرم المؤثر بتائید الملك العلام شیر عدالت و مكرمت  
و در درج سعادت و سلطنت نتیجه الانباء والا ولیاء امیرک محفوظ بن حضرت  
قدس سره « سلطان مشائیخ الاسلام مفترت پناهی )) این شرح کسه فارس  
با عربی مخلوط است از مدفن امیرک گواهی میدهد اما تاریخ وفات بسبب مرور

و عوارض زمان از لوح ریخته است .

لوح دیگر : روضة الشیخ الاتا م اقضی القضاط ابی نصر احمد بن محمد بن سلیمان نورالله سجعه . تاریخ از روی سنگ مزار ضایع شده است اما چون نوه سلیمان است شاید در اوائل قرن ۷ درگذشته است .

لوح دیگر : هذا روضة الشیخ الامام اجل شجاع الدین عمر بن محمد بن احمد الصغانی تاریخ وفات ضائی شده .. ممکن این قبر احمد بن محمد والی صغانیان باشد که مسروح فرخی شاعر دربار غزنه بوده و امیر فرخی در ملح او قصیله بلند بالائی سروده است پس اینکه از خاندان والی مسروح فرخی کسدام مرد دیگری خواهد بود منشی مرحوم نیز بهمن عقیله بود .

میارات ترک سرپرتوترك حضرت و ترک علمدار نورالله مراقد هم نیز در اجام حظیره صغانیان بالای کسوه بین غزنه و روضه محمود و قصوع دارند و این هرسه بزرگوار دارای عمارت کشنه و از هم ریخته بوده درین توడه غزنه بنامهای مذکور شهرت دارند مورد آمد و شد زائرین بیاشند اهالی از کشف و کرامات آنان افسانه‌ها دارند اما با نهایت تأسف الواح ایشان ضائیع شده جز اینکه از قد مای عرفای غزنه هستند دیگر شرحی از ایشان از کتابهای تحت نظر عجالتاً پدست نیامد .

قب شیخ عبد السلام ( رحمة الله عليه ) : این بقعه درین تو ده نهایت شهور مورد آمد و شد زائرین مردان و زنان بیاشد در عقب کوه مقبره - صغا نیان در بغل پشته پس حصار غزنی واقع آمده زیارت کردن از مزار او در هفته روز معینی دارد که بهمان روز مردم برای خواندن دعا بمرقد موصوف میرود شیخی است از قد مای متصرفین غزنه روی لوح بالای مرقدش اول بسم الله الرحمن الرحيم وقل هو الله تا آخر و کلمه طبیه و آية الكرسي و کریمه

شهد الله تا به اخیر نگاشته آمده ( روی سنگ مز ار نقر شده ) و روی سنگ دوستگر راجع به تاریخ چنین کشته شده است : (سبع و تسعین و خمسماهه ۵۹۷) لوح دیگر در همان نزد یکی : بسم الله وبالله على سلط رسول الله الملك لله القدمة لله العظمة لله در سنگ کشته شده ولی اسم صاحب مدفن و تاریخ وفات او ظاهراً در اثر عوارض زمان از روی سنگ ریخته و ضایع شده است .

ساز خواجه محمد لاپخوا : این ذات از قدمای عرفای غزنه و پاتر روایات محلی و ذکر بعضی سورخین معاصر مجدد سنائی غزنی است وی از مردان وارسته زمان بوده به اوضاع و فعالیتهای ابراهیم بن مسعود اول بنظر استهزانه میدید و غالباً قبل از وفات سنائی در حمله ( خمسماهه سال ۵۰۰ هجری ) چشم از حیات پوشیده است .

خواجه لاپخوا ر باستانی نیز انسانه ای دار د چون خواجه همیشه در گلخن حمام پسر میرد و تا نشین ( خت ) نوشابه را پای دور حمام برایش می‌ورد و در آن گلخن وقت خوردن همان درد ، بزم شاهانه برپا می‌کرد و با گلخنی حرف میزد ، او رده اند کمه در عهد شا عربی خود سنائی قصیده بلند پسالاً بی در ملح سلطان ابراهیم بهم رسانید آنرا بدور بار می‌برد تا در برابر آن از ابراهیم غزنی جائزه در یافت کند اتفاقاً راه عبور او به عقب همان گلخن نشیمن خواجه لاپخوا ر بود خواجه در حالیکه سنائی پشت گلخن رسید بعدهم حمام گفت پرکن ساختم را بکوری چشم ابراهیم که هنوز غزنه را درست سرانجام نکرده راهی است شهر های دیگران را فتح می‌کند سنائی تو قف کرد خواجه دیگر باره بهمان لهجه رنداه به پای دو گفت ساغر دیگر پرکن بکوری چشم سنائی شاعر که هنوز نفهمیده او را برای چه آفریده اند فردا روز محشر که ازو پیر سند چه آورده برای چنین روزی این مرد تایبنا چه پراسخ -

خواهد داد .

این بولی اخیر خواجه در ضمیر سنائی چنان شور و هیجانی را مشتمل ساخت که دیگر یکقدم جانب در بار ابراهیم یا مسعودسوم برداشته نتوانست و از همانجا باقصبیده خود بازگشت و در زندگی او چنان تغییر فوق العاده‌ای رخ داد که دیگر از دنیا و اهل آن کناره گزید و روزی رسید که بهرامشاه همشیره عزیز خود را بز نی به سنائی عرضه کرده وی فوراً سعدوت خواست و پاسخ داد :

من نه مردزن و ز رو جاهم بخداد گز کنم و گز خواه  
گز تو تاجی دهی ز احسانم بسر تو کسه تماج نستانم  
برگز دیم بمزار خواجه لایخوار : قبر این مرد وارسته در نزدیک مزار -  
خواجه بقال موجود است و توده بعنونه قدیم آنرا مدفن (لایخوار) میدانند  
ولی لوح آن ضایع شده کدام ارادتمند صادقی نسگداشته قبر خواجه بدون  
لوح سنگی باشد ولی مع الاسف این مرید عادتیکه در مردم شهر ما معمول است  
لوح سنگ قبر دیگری را بمز از خواجه نقل داده و گذاشته است روی این لوح  
انتحالی چنین نظر شده است :

« وفات خواجه علام علی بن مهتر خلیل غزنوی فی الثنا ریخ یوم الاسبت  
ذی الحجه سنه اربع و سبعین و سبعماه ۷۷۲ هـ ق » این که لوح خواجه  
لایخوار شناخته نمیشود .

گختم که همشهریان ماعادت‌دارند مدفنی را که دوست دارند حتماً برای آن لوح سنگی پیدا میکنند و بدون درک و قاحت این روش آنرا از قبر دیگر گرفته روی قبر بطلوب خود بیگذارند چنانکه در همان فرصتیکه استاد خلیلی بزمان ریاست مستقل مطبوعات خویش بگزینی آمد با ایشان بزیارت روضه محمود

رفتیم در زمان بر آمدن قبر جدیدی در صفحه سر ای بیرونی کتابه قبر مذکور را باو از پلند قرا ائتم کرد معلوم شد به اوائل قرن پنجم هجری تعلق دارد این قضیه و لوله در هیأت رفاقت تولید کرد بنده نیز رفتم دیدم قبر تو است با تعجب در اینجا و بجستجو پرداختیم و قبر را احاطه کردیم درین وقت جوان روضه‌بیع باکمال ادب پیش آمد به بنده آرام زمزمه کرد این قبر از پدر اوست که یک‌هفتنه قبل فوت کرد و در اینجا پیخاک سپرده شد پرسیدم درباره این سنگ چه میگویند . باز هم پس طمانتی پاسخ داد این سنگ را از دیگر جا پیدا کرده و آوردم بالای سر مدفن پدرس نصب کرد که بی لوح نباشد همه خندیدند ... عین همین تجربه در مورد مدفن خواجه لاپخوار بعمل آمد که لوح خواجه خسال عسلی را آورده و بمزار خواجه گذاشته اند . فاعتبروا یا اولوالابصار ...

لوح دیگر : در میان زمین خلیفه محمد سیر در جوار بقیه معروف بخواجه بقال ( در نزدیک جنوب شرق ) شهر کنونی غزنی دیده شد که روی لوح قبر مضمون فارسی ذیل تقریله است :

« خداوند تبارک و تعالی بران بنده رحمت کنا دکه بر بیچاره گه کار دعا گویند بعد ازان این مصرع کنده شده است : سروستان سلاطین بسرفت آه پنجشنبه سنه ( سنه و خمساه ) سنگی است بسیار کهن و صاحب مدفن هم معلوم نمیشود کدام شهزاده است ولی نام او واضح نمیباشد همچنان روضه خواجه معروف ( بدیوار سوار ) در جوار مدفن اربابا علیه الرحمه که اخیرالذکر در آغاز کوه هجویر غزنین کهن دفن شده و عنده است که اربابا ( پدر بیز رگوار علی هجویری است بهر حال علی هجویری عارف شهور که مزاش در لاهو رو معاصر محمود کبیر بوده منسوب بهمین کوی ( گذر )

هجویر غز نه قدیم بسوده است و العاصل روی لوح خواجه دیوا ر سوار چنین

نقر شده است :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ - اشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ  
آمَنَّا بِنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِرْ عَنْ أَمْيَاتِنَا وَتُوفِّنَّا مِعَ الْأَبْرَارِ . دَوْهَشِيَّه زَبَرِين لوح بخط

ثلث نقر شده :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لِنَا فَقْلَابَهُ وَاعْفْ عَنَا وَاغْفِرْ لَنَا  
وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .

روی لوح دیگر که نیز در همین مقبره افتاده است آیة الكرسي و آیات کریمه  
» آمن الرسول « تا به اخیر نقر شده اما هر دو لوح دارای تصریح نامهای  
أَرْيَابْ دُوْبِدَفْ نَمِيَّا شَدْ تَنْهَا صَاحِبْ قَبْرِ اول به خواجه دیوار سو از معروف و  
درین توده شهرت دارد و الله اعلم بالصواب.

حضرت تاج اولیار واقع در یکنیم کسیلو مترا جنوب شرقی شهر کنونی غزنی  
بوده و تاج بعنوانه مردم خواهزاده منائی است بر لوح اندرون گُبداین بزرگ‌سو از آیه کل نفس  
ذَا ئَقَةَ الْمَوْتِ وَ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٌ وَيَقِنٌ وَجَهْ رِبَّكَ ذُوالْجَلَلِ وَالْأَكْرَامِ نقر شده تاریخ ضایع  
شده است لوح دیگر نیز که داخل بقعه مبارکه است روی آن چنین نگاشته  
آ مده است :

شَهَدَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأَوْلُو الْعِلْمِ فَأَئْمَابَا لِقَسْطِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٌ تاریخ ضایع شده .

لوح دیگر که از هم شکسته و خورد شده اما بیک پارچه آن بخط رقاع  
این جملات خوانده میشود :

العبد الاحد السيد ابوالفتح رازی . راجع باین ابوالفتح رازی در صفحه  
۹۶ تاریخ یيهقی چاپ تهران تعریف موجود است و ازان چنین برمی‌آید که

ابو الفتح رازی مردی بود از مستوفیان سلطان مسعود اول که در رتبه با طاهر و ابوالخیر بلخی مساوی شمرده بیشده احتمال میدهد که این لوح سنگ از همان شخص باشد این شخص آ و رده اند که با پوسهبل روزنی وزیر در وظیفه شریک و توام بود اما چون لوح مزار از هم شکسته است بنابران تاریخ وفات او بدست نیامد.

لوح دیگر در خارج بقعه تاج اولیا موجود است اما در اثر حوادث زمان از هم خورد شده تنها بریک پارچه آن جملات آتی خوانده میشود :

سبحان الله والحمد لله الخلقة لعمارة المحراب اقضى القضايا ابی المجد تاریخ وفات حک و شکسته است خوانه نشد .

لوح دیگر در عقب بقعه حضرت تاج اولیا ، بکنار چپ راهیکه بقلعه سرخوم برگد عبدالاحد میرود واقع آمده و بران چنین نگاشته آمده است :

« العبدالمذنب الى رحمة الله تعالى ابویکر الحسین المعروف دهستانی بتاریخ خرمه ماہ ربیع سنه تسع و تسعین و ثلثماه (۳۹۹ھ) .

لوح دیگر بنام محمد بن الیاس نور تربیته ولقنه معجبةاللههم اجعل حشوه مع حبییک و خلیلک محمد علیه السلام » مگر تاریخ آن ضایع شده است .

لوح دیگر دارای این کتابه است : لا اله الا الله محمد رسول الله على بشیر البغدادی بن الحاجی المسترشدی - الخامس والعشرين من شهر الله دیگر معلوم نشد . ولی از مسترشدی معلوم میشود از شهزادگان عباسی بوده است .

لوح دیگر دا رای این جملات است : هذا قبر الشیخ ابی الفرج بن الطائی - تاریخ آن ضایع شده است .

لوح دیگر : بقعه « شامیر فالیز وان » رحمة الله علیه بر لوح بالای صندوق درون بقعد این کلمات مقدسه ثقر شده است : لا اله الا الله محمد رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم - كُلَّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ ثم الْبَيْنَ تَرْجِعُونَ - قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ  
الله الصمد تا آخر - تاريخ لوح ضایع شده و بنظر نرسید شا میر از عسر فای قدیم  
است . و در میان بومیان آفسانه دارد .

لوح دیگر که در بین طاق بقعه شا میر استاده و بران این کتابه نگاشته  
آمده است :

بسم الله الرحمن الرحيم - هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ  
هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ تاریخ وفات واسم متوفی از لوح جدا شده و ضایع گردیده  
است :

### حظیره هوسوم به پشتہ با غ بهشت:

بنده در هنگام تحریر این اثر با نویسنده ایشان و اهل دانش خزنه تماس مستقیم  
داشتم و از معلومات و یاد داشتهای هریک که راجع بکشف یک آبده یا قبر  
کدام مرد خدا برایم می نوشتند ازان استفاده میکردم اینکه در یک زمانه  
شاغلی فضیلی چنین نوشته اند :

طوریکه از تذکره ها و کتب تاریخ معلوم میگردد امام احمد حداد، یک تن  
از آئمه ای حدیث و در عهد خویش از اجله علماء و اهل زهد و تقوی شمرده  
میشد راجع به مزار پرانوار این بزرگوار معلومات میدهم که مرقد امام حداد  
در حظیره معروف بقبرستان حدادیان در دو کیلو متری غرب شهر حالیه  
وقوع دارد که بسمت جنوب مزار سنتائی در دامنه عیبدگاه گفته میشود گرچه  
قبر شیخ احمد حداد بعلت اینکه لوح سنگی ضایع شده مشخص معلوم نیست  
اما چون در همان حظیره دولوح از صر عوارض سلامت مانده که یکی  
آن بنام محمد بن امام احمد - و دیگرش بنام محمود العامر ، این محمد بن  
امام احمد الحدادی میباشد ازین دو قرینه برمیاید که قبر امام احمد -

الحدادی نیز در حظیره مذکور بوده است و این مقبره خاندانی حداد یان است  
نوشته روی دو سنگ در حظیره حدادیان قرار ذیل است :

۱ - روی یک پارچه هجری ... ابو بکر محمد بن شیخ الا سام احمد بن محمد  
الحدادی رضی الله عنهم .

۲ - روی پارچه سنگ دیگری ... کل نفس ذاته الموت و الینسا  
ترجعون اللهم اغفروا رحم محمود العامری بن حداد ، بن محمد بن احمد ...  
آقای فضلی علاوه سیکند طوریکه در یک کتاب خطی مطا لعه کرده است  
نام ادبی این شخص حامدالحدادی بوده و با سلطان مسعود اول معاصر است  
وی در سال ۳۳۰ هجری قمری وفات کرده است .

معلو مات آقای فضلی هرچه هست در فوق برای استفاده اخذ شد جانب  
شرق همین حظیره قریه آهنگران واقع آمده واقعاً مسزار امام احمد احمدی  
باید در همین حظیره ده آهنگران باشد که سفر حدادیان است .

بهرحال معلو ماتیکه اینجانب از قبور ائمه حدادیان نگاشته آمد پاست در محل  
دیگر پسلسله آبدات نگاشته آمد و است درینباره بآن توضیحات رجوع شود .

جناب منشی علی احمد خان شالیزی وسیله نامه چنین نوشته اند :  
از چندی است میبینم که در روز نامه سنائی یک ستون را برای نشر آثار  
و آبدات دوره آل ناصر غزنه تخصیص داده اند باری درین حصه با دیگر  
چیز نویسان غزنه تجویز نیکسوی مدیر فاضل روزنامه را قابل قدر دیده وظیفه  
خود میدانم که درین پاره آنچه معلومات و یادداشت ها دارم باید از تقدیم  
آن بغرض نشدر روزنامه سنائر دریغ نکشم ، اینکه بنای این منظور مبنیگارد :  
در سنه ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ هجری شمسی به نوشتن تاریخ غزنی مصر و بودم  
برای تحقیق و تدقیق سنگای سبیر که مسارات غزنی شخصاً خودم نیز بسیار

کوشیده است و هم برای تصحیح و تحقیق همان معلو مات گرد آورده خوبیش  
بیاد داشتهاست روضۃالالواح مرحوم شیخ محمد رضا کسه آنرا در سال ۱۳۳۰  
هجری قمری با مراعای علیحضرت سراج الملة والدین شهید از روی نقش لوح  
سنگهای مقابر از خطوط اکوفی قدیم، رقصان، ثلث وریحان و مقلی وغیره درینباره  
جمع کرد. از جمله همان ذخایر بعضی یاد داشتها تا حال در نزد من موجود  
است اکسنون بازدید دعوت مدیر بیت مطبوعات میخواهم آنرا جسته جسته ترتیب و  
تدوین کرده پیش از بازاره روز نامه تقدیم کنم، اما چون جتاب بر حومه علی احمد خان  
سر منشی اعلیحضرت شاه امان الله خان در اثر فشار و تبعیع و نوشتن تاریخ غز نه  
که تا حال خطی مازده از بصارت چشم عاجز شد بجز برخی از یاد داشتها  
که ارسال کرد ذیگر موفق نشد حقوقاً نامه منشی بر حوم را به شیوه‌هه قدر  
شناسی درینجا درج نمودم. الحق بعضی یاد داشتها ایکه در سورد آثار و  
ستر و کات دو ره آن ناصر غز نین بمن داده اند همه در خور استفاده است. از  
آنچمله نوشته اند:

قبابو الحسن شهید بلخی در حظیره سنائی واقع است سرقد شهید بقا صبله  
۲۵ متر از گنبد سنائی و قوع دارد (۱) بر اوح سه قبر شراین جملات بشکل  
برجسته کنده شده است:

«ابو الحسن شهید بلخی بن حسین ... تاریخ از سنگ زده شده است.  
این قبر در بیان مردم عوام غز نی با اسم قاضی دار الشفاء شهرت دارد منشی  
شرح حال شهید بلخی را قادری بتفصیل نوشته اند و بزرگانی طبع او این  
بیت فخری سیستانی را گواه آورده است:

---

(۱) مطلب گنبد قدیم است که از بیان رفته است.

از دل آرائی و نظری چون غزلهای شهید ازدلا اویزی و خوبی چون ترانه بوطیب  
بنده معلو مات منشی مرحوم را با سنگ از ارشهید تطبیق کردم عیناً هما نظرور  
است که در فوق نسگا شننه آمد ولی اکنون قبر او در اثر پختکاری قبر نوی  
از اعیان غزنه از میان رفته تنها سنگ مزارش باقیمانده است لوح دیگر که  
ظا هر تاریخ وفات ندارد ولی روی آن این جملات کنده شده اند :

«غفرا نامن الله للشاب السعيد الصالح العابد دهستی غز نوی فی يوم الاثنين  
من شهر جما دی الثاني تاریخ ظاهراً ضایع شده است .

لوح دیگر : که فعلاً از هم خرد شده ناقص و شکسته است تاریخ ضایع  
شله بر یک با رچه سنگ این جملات خوانده میشود : هذ المحبس المبارکه  
المیمونه الرفع العادلی المظفر المنصور ... ظاهراً نوشته از سنگ محبس یا د  
سیده دلوی صفات ما بعدش با آن جو در نمی آید شاید پا رچه از سنگ  
مسجدی باشد . والله اعلم .

### سنگهای هرمواج قصر شاهی غز نه

در غز نه دونوع سنگهای سفید رخام حجاری شده و با بهترین پرداز و صنا کاری  
در هر هر جا نظر را جلب میکند نوعی از همین سنگها همان است که در میان  
نقشکار پهبا شکلی همانند به سحر اب و سیر نیز روی آن دیده میشود اینگونه  
سنگها بر بو ط بفرش صحن وزمین و بیزاره رواقهاي جامع عروس الفلك محمودی  
میباشد که بعد از و برای آن بنای مقدس بعد اکثر در زیر خاکتو ده ها  
مدفون گردیدند و بعضی از آنها از سوی صحن اصلی کنده شله دمت بدست در  
اکثر حبص سنگفرش صحن مزارات و بعضی مساجد تیت و پرآگله شده اند .  
قسم دوم همان نوع سنگهای بر اق و سویاج دیوارهای قصر محمودی بنظر  
میرسد که آنهم باو بیان گردیدن همان تالارها و دیوارهای منتش قصه شاهی

در اطراف غز نه متفرق شده و نظری حسن فنی که دارد سردم این سنگها را اهمانند یاک تحفه مقدس نگهداری کرده است.

روای این نوع سنگها شکل جنگل و نباتات زیبا، حیوانات از قبیل اسب، فیل، آهو با آدم ملبس بالباس نظافتی - خود، و ژوپین کننده شده است این سنگها در برخی از سرا رات از قبیل عما رت مزار خواجه احمد (سید احمد) سکی و بعضی سلاطین پیدامیشودند این همان سنگهای تالار قصر فیروزی محمود است که بیهقی از آن تعریف و فرم خی در یک چکامه مشهور خویش از آنها وصف کرد و اند واقعاً این سنگها جزوی از سختیات کاخهای شاهنشاهی واز بقا یای ادوات خانه‌ای پراز نقش و نگار قصر فیروزه و نوباغ سلطانی بوده است.

بند و چند عدد از همین گوئنه سنگها که ظرف الصنع را از غزنه بموزیم کا بل انتقال دادم که در سوزیم موجود است و باعث حیرت تماشا کنند واقع میگردد روی همین جور سنگها تصویر از مرد سوا ر مسلح بر اسب بانیزه ژوپین دیده میشود که برآهو حمله نموده و در گوشه دیگر سنگ درنیان غلوی گل و پرگش که به منتهای ظرافت و قشنگی نقش و کنده شده کلمات آتنی نظر را چسب میکند؛ زیاده جمال.... و کمال. یکتا از همین عد دستگها الا ان در پیازه دیوار خارج عمارت سزار شیخ سید احمد سکی که در ساین شهر جدید غزنه افتاده نصب است روی این سنگ نیز شکل جنگل سوا ر مسلح باز و پیش آهورا تعقیب میکند بند برای اینکه سنگ را از آنجا کنده در جمله دیگر آثار و متروکات دوره آل ناصر که در رو خیه گرد کرده بود م بگذارم به ملا امام و مجاور گفتم این سنگ دارای اشکال آدم و حیوان بوده باعث کراحت نیاز

میگردد . اگر بد دیوار مسجد نصب باشد خوب نیست این تبلیغ بنده بجا نفع ضرر کرد زیرا ملنگ مجاور زیارت سنگ مذکور را از دیوار کنده بخانه خود بردو سخفی کرد... در ما بعد سنگشید کوز بر حمت بدلست آمد که آنرا از غونه بموزیم کابل آوردم و در آنجا با هنر صنعت خیره کننده که دارای آن است موجود میباشد .

واگر در اطراف روضه محمود که محل قصر پیروزی بوده حفریات و کاوش های علمی صورت گرد به یقین میتوان حد من زد که یک شمار زیادی کشف خواهد شد بنظر بند ه اینگونه مسنگها بهترین نمونه متروکات آن دوره بشمار بیرود .

### بقعه سید حسن علوی

در کنار راهیکه از جامع معروف بجمع اولیا بطرف شمال خارج باره شهر حالیه غزنه امتداد یا فته بقعه ای بطرف راست جاده واقع آسده که اهالی غزنه طور عنوی در آن بقعه قبر سید حسن این ناصر علوی رحمة الله عليه را نشان میدهند .

این مرقد مبارک هر روزه مورد زیارت اهالی مرد و زن غزنه قرار یافته از قبر هما ن بقعه بند و خرد میگیرند و تبرکاً با خود میبرند این مرقد از قدیم محل نیاز و دعای توده قرار گرفته بولایت و سیادت صاحب مدفن معتقد ند . قبل از قبر از دارد و سنگ آن در اثر عوارض و حوادث زیان از بیان رفته است .

اهل تاریخ وفات سید حسن علوی را هنگام سفر حج در ارض راه بازگشت پسروزین ایران (جوین) حالیه نشان میدهند ولی یک عنانه تا ریختی و ملی مردم غزنه که بوجود این قبر بصورت واقعی از سید حسن علوی گواهی میدهد همانا اینست که اهالی افغانستان از زمانه بسیار قدیم جسد مرده های خود را در خاک بیگانه نمی گذارند و بهر طور ممکن شده بتوانند آنرا ولو بعد

از سالهای باشد بمسقط ا لر اس مرده بر میگرداند افغانها در اثنای مباریات خارج از سرحد افغانستان هم مرده یا مقتول را به قومتی که تمام میشود در اسارت دیگران و خاک اجنبی نمیمانند و اجساد مقتولین خود را خواه فاتح باشند یا شکستی باخود بوطن اصلی نقل میدهند درینواره با مخاطرات پیچه نرم میکنند ولی این سنت باستانی را بجا میکنند بهمین یا عث طوریکه جنازه احمد حسن میمندی و از ابو نصر مشکان و بواسطه بسته را از هرات و بخارا بیمیند و غزنه نقل داده اند و بقیات این مردان در عین مسقط ا لر اس ایشان حاضر و موجود است بد ون تردید جنازه سید الحسن علوی را نیز از خارج بغزنه انتقال داده و آورده اند چنانکه زائرین ملی درین قضیه ا بدآ تردید ندارند که این قبر از سید حسن نباشد و حدس آنها بی دلیل نمیباشد .

### شخصیت هفتاد و سیم حسن عاوی :

دانشمند مرحوم فاضی (برکت) بعوا له یک تذكرة خطی در شرح زندگی سید حسن این ناصر علوی غزنوی نوشته است (شماره ماه میزان ۱۳۲۶-۲۶ شمسی سنائی ) :

سید حسن علوی در حمامه سرا ئی یکه تا این سیدان است قضیه او که باین سلطع آغاز میشود :

داده جهان که قرتالین پیغمبر شایسته میوه دل زهراو حیدر از جا نب بلقانی ، کمال اسماعیل واخرین آذری استقبال شده و قبل از سید کسی به پختگی چنین قضیه نسرو دهاست ، وی واعظ بزرگی بو ده و بسمح موعظه های او هفتاد هزار نفر دریای منبر خطابه او جمع میشدند . سلطان ایران هم را این شهرت سید خوش نیامد و دو شمشیر را در یک غلاف جا داده نزد سید فرستاد . سید رنجید و از غزنه بقصد حربین رفت و قبی بزیارت روضه

آنحضرت صلعم مشرف گردید قصبه ذیل عرضه داشت :

يا رب اين مائيم اين درگاه صدر انبیا است

يا رب اين مائيم اين خاک جناب مصطفی است (ص)

در بازگشت از سفر حج چون سید بولا بیت جوین رسید در قصبه (از آریا آزاد) داعی اجل را لبیک گفت وفات ۱ و درشهو رسنه : سنه و سین و خمساهده (۵۶۰ ه) اتفاق افتاد و در همان قصبه بخاک سپرده شد .... از وجود مرقد ا و در غزین بموضعیکه ذکر شد چنان معلوم نیشود که مخلصین سید را از جوین پنهان آورده اند و بهمین سوچ دفن کرده اند. زیرا افغانها عادتاً جسد مردها را خود شانرا بخاک دیگران نمی گذارند و حتی آنرا بسته طالراس خود شان نقل نمیکنند و این یک عننه افغانی است .

### جامع جمع اوایما یا عکوشه از جامع عروس الفاك:

در غزین حا لیه جامع جمع اویاه از مقدس ترین مقامات قدیمی غزنه شمرده نیشود و از صبح تا پاس اول شب یوبیه درج نما ز خوانان « طبله علوم دینی فزاوار قرار نمیگیرد ..

جامع جمع اویاه ، و ضوان الله تعالی علیهم در جوار در ازوه شلگرد بجنوب بقیه معروف بمعزار سید حسن علوی واقع آنده بنای سا بق آن که خا لیا ز بقایای جامع عروس الفلك محمودی بوده چندین کرت تجدید شده و اکنون بهشتم دید نویسنده این سطور نیز تجدید شد محراب قدیمی که درین جامع نصب است حتی یکی از محرابهای فرعی همان جامع محمودی بوده است که دارای کتابه ذیل میباشد :

« لا اله الا هو ... تا سریع الحساب این کلمات مقسسه بخط کوفی قدیم کنده شده است بعد ازان روی سنگ سحر اب بخط ثلث این کلمات مقد سه

تقر گردیده اند :

و بسم الله الرحمن الرحيم : انما يعمر مساجد الله من ا من با الله واليوم الآخر  
واقام الصلواة وآتى الزكوة . سپس سنگیکه در دیوار مسجد نصب شده روی  
آن جملات زیر را کنده اند : الهم ارحم واغفرالحسين المبارك شکستگی ها  
دا رد و در حاشیه با لاثنی کنده شده بخط رفاقع : ا لسلطان ظهیرالدوله ...  
سابقی از هم ریخته هکذا روی گوشها سنگ بخط نقلی چنین تقر گردیده است :  
« الله - محمد - ابوبکر - عمر - عثمان - على - الحسن و الحسين (رض)  
بخش با قیمانده سنگ محراب از بیان رفته ولی آشکار میگردد که این محراب  
نه محراب اصلی و مرکزی جامع مسحود است و نه در زمان « محمود و مسعود  
ساخته شده بلکه بسبب کنده شدن نام ظهیر الدلوله ابرا هیم روی -  
سنگ با قیمانده از محراب مذکور چنین برمیاید که این محراب بدورة سلطان  
ابرا هیم تهیه شده است . زیرا لقب ظهیرالدوله که روی سنگ موجود است  
مرا ن سلطان را بوده است .

سنگیکه بر دیوار سمت چپ موضع نصب است محرابی داشته که از هم  
شکسته بر پا رچه ازان این جملات بخط رفاقع کنده آمده اند :  
« الهم ا لنصر احمد بن امام الاجل الاعزالانص العالم العادل السکبیر المتقى  
شرف الملة والدين ذی علم .

### الواح مقابر :

لوح دیگر - صاحب قبرد و بین توده سید « میر نجات » مشهور است این  
مرقد زیر قلعه سرمهگ در میان مجری رود غزنه واقع آمده است . راجع به  
کرامات این مرد خدا اهالی غزنه متوا نر لواهی مید هند که در هنگام طغیان  
آب رود خانه هر قدر سطح آب با لا میشود به دو بخش از هم جدا میگردد و از

جوار شرقی و غربی مرقد میگذرد و بمرقد تما س نمیگذرد گرچه سطح قبربلندی  
ندا داده از آب بی گزند بماند ولی با وصف آن قبرازآب خارج است و پسروی  
پان عاید نیست (عرف هذا من کر اما ته) قبر میر نجات لوح سنگی ندا دد  
لذا تا ریخ وفات میر علوم نیست ولی در یکجانب مرقد سنگی خورد موجود  
است که روی آن بخط ثلث این کلمات باقی مانده است :

هذا الروضة صبيع السالك المسا لك .... این سنگ چون لفظ میر یا مید  
بران کند ه نشه و تا ریخ وفات را نیز یو م الجمعة سنه ( سنه و همانین و  
تسعماً ) نشان مید هد خالباً شخصی برواج مذموم اهالی غز نه این سه که را  
از جای دیگر آور ده و بمرقد میر نجات هدیه داده است و الله اعلم .  
محراب یا منبر داخل بقعه حضرت سنائی حیثیت تاریخی دارد و با لای آن  
چنین کنده آمده است :

« هذا المنبر الشیخ العزیز الشهید الزاهد لا ينتمي الى محمد اکبر ابو بکر بلخی  
رحمۃ اللہ علیہ ، خدای عزو جل بران بنده رحمت کناد که عم حکیم را بدعا  
یاد آور دی عم حکیم ، شابد ویرا عم خوانده باشد .

لوح دیگر : در پیش روی روضه حکیم سنائی که بداخل معجر شان  
وقوع داد روی آن بر وش برجسته این جملات نقر است : «هذا القبر العبد الذليل  
الراجی الى رحمة الله على بن محمد حسين البلخی » .  
تاریخ ندارد با خائع شده است اما این شخص از قدسای « او پندگان شعر  
فارسی بوده و از معاصرین استاد دقیقی بلخی است .

لوح دیگر : در عقب بقعه سنائی و بر روی آن این کلمات کنده شده است :  
« کل نفس ذا نئۃ الموت ا لشیخ الجلیل مظفر الحسان العزیز ابن السنائی  
تا ریخ ندارد اکثر نویسندها نمعتقداند که این مرقد قبر پسر حضرت سنائی

میباشد ولی اشکال اینست که بنام پسر سنائی در هیچ تذکره چیزی بمطالعه نرسیده از اشعار خود سنائی نیز مفهوم میگردد که هوی اصلاً زن نگر فته است تا چه رسد به داشتن پسر سنائی را یابین اعتبار نمیتوان این قبر را از پسر سنائی یقین کنیم احتمال میروند مرید صادقی بوده که حضرت او را پسر میخوا ازده است . اینهم خیلی اهمیت دارد و آنکه اعلم .

**لوح دیگر :** هذا القبر ابو طالب بن ابو الحسن بن ابو العباس البعلبکی : «بسم الله الرحمن الرحيم ، كل نفس ذاتة الموت شهد الله انه لا إله الا هو والملائكة و اولو العلم قائماً بالقسط ، لا إله الا هو والعزيز الحكيم » نوشته محراب نزدیک مقبره امام احمد حداد رحمة الله عليه :

« الامیر السید الملک الموئذ شهاب الدوّلہ و قطب الملة و فخر الاممہ ابو الفتح بن مسعود اطالب الله عمره ، حروه سن شهر ربیان سنیسته و اثنین و اربع ما ئة ( ۳۶۳ هـ ) باید گفت که لقب سلطان مودود این سلطان مسعود شهید نیز ابو لفتح بود که در سال ( ۳۲۱ هـ ) احدواربعین و اربعمائه پر حوت مرقد ا و بجوار سعید شاه گلفت غزنه وقوع دارد ، ا قبلًا در باره او صحبت کرده ایم - ناگفته نماند که این محراب را از جایش کنده و در جامع - عید ناه غزنه نصب کرده اند .

**لوح دیگر :** معروف بیزار قاضی دارالشفا روی لوح آن : خدا بران بند و رحمت کند که دعا بر بندگان گنهگا رکند .

### لوح مرقد مبارک مجده و دسته سنائی

باید گفت که مرقد متبرک مجدد سنائی دولوح سنگ دارد یکی همان است که بعد از وفات حکیم بفاصیله کسی بیزار بر انوارش نصب کرده اند و روی

آن این جملات نقر شده :

«هذا قبر الفقر الى رحمة الله مجدد السنائى خفر الله له » همین قدر ... لوح سنگ  
دیگری که بطن خالب بعد از مرور سالها از وفات حکیم بدروه سخولها یاتیم ریان  
بر قبر سنورا یشان ایستاده کرده اند و روی آن چنین کندeshde است :  
کسان وفات شیخ العالم الفاضل شمس العارفین قطب المحققین طو طی  
شکرستان فصاحت بلبل بوستان بلاغت مظہر اظهار معانی بکریه مطلع ا نوار  
الفاظ فکر یه اعني مجدد سنائی خمس و عشر ون و خمسما ته ( ۵۲۵ ه ) .  
در اطراف همین سنگ نقر کرده اند :

ا لهم صلی على سیدنا و مولانا و نبینا و حبیب ربنا و شفیع ذنو بناو شفاء  
صلد ورنا وقرة اعیننا سولانا مهد وعلی آل مهد بلخ العلی بسکماله کشف الدجی  
بجماله ، حسنت جمیع خصالله ، صلوا علیه و آله ، الف الف تحیة و الف  
الف سلام بعدد انفاس الانام و قطرات اغمام علی الدوام الى يوم القيام -  
وصلی الله علی خیر خلقه و نور عرشه و مهبط وحیه و مظاہر لطفه مهد علیه  
الصلوة والسلام .

سلام علی خیرا لانام و سیدی؟ حبیب الله العالمین مهد(ص)  
بشير نذیر هاشمی مکرم عطوف رؤف من بسم باحمد  
سلام علی تراب الذي اظهر جسمه فیا خیر سیدی ویاخیر مشهد  
درینجا پاید پاد آوری کرد که بگواهی آثار خود سنا ئی و نویسندان محقق  
چون صاحب مجمع الفصحا و مفات سنا ئی بگفته صحیح ترد ر ( ۵۲۵ ه )  
هجری ) اتفاق افتاده است . اکنون که با مر ا علیحضرت هما یون

( محمد ظا هر شاه ) بنای مقبره سنا نی بطر ز جد ید تعمیر و آهن پوش  
گردیده است لوح نوی هم علاوه بر دو لوح قدیمی بالای سر مرقد نصب -  
کرده اندوروی آن شعر دوستم محمد ابراهیم خلیل کنده شله دران شعو سال ۵۲۵ هجری  
قمری برای وفات سنائی تأیید شده است نویسنده با وفات آن مرد بزرگی که در ۵۲ هجری  
وقوع یا قته باشد اتفاق ندارد بلکه وفات حضرت سنائی را بشهادت آثار خودش  
در ( ۵۲۵ ه ) اصح میداند .

### باقیه حظیره هاشمه با غبغ بهشت غز فه :

لوح دیگرها لساجد ة العابدها غه بوبونت المغفور للمبور شرين .. تاریخ ندارد .  
لوح مرقد مبارک پسر امام احمد حداد رحمة الله دارای این جملات است :  
« ا بی بکر محمد بن شیخ الامام احمد بن محمد الحدادی رضی الله عنهم »  
تاریخ ضایع شده است .

لوح دیگر در همان مقبره : ده آهنگرا ن محتوى این جملات است : کل نفس  
ذائقه الموت و الينا ترجعون : الهم اغفر و ارحم محمود العا بر بن حداد بن  
احمد ، تاریخ ندارد .

لوح دیگر : روی آن این جملات خوانده میشود : بخط کوفی قدیم ان الشهداء  
خالدین ماقی شکسته .

لوح دیگر : قد ارتجلته من دارالدنيا الفانيه ، عز يز الاولیاء فخر المستورات  
المسماة اغنه ملکی بنت خوا جهسا قی سیستانی فی يوم الجمعه من شهر  
صفر تسخ و تسعون و خمسماهه ( ۵۹۹ ه ) .

لوح دیگر : هذا قبر الصالح ا سالك ا ستابد حا جی محمد این ا نم حوم  
استاد محمد الغزنوی فی ربعه و عشرين من شهر ربیع المرجب سبع و ثمانين  
و خمسماهه ( ۵۸۷ ه ) .

لوح دیگر : هذا قبر الصالح الامير الاجل نظام الملك و قوام الدوله ابي  
جعفر محمد بن ا الصاحب ا لاجل الشهيد انار الله مقابلهما » در زیر متابقه کتابه  
چون بخط مشکل کوفی کنده است خوانده نتوانستم به متخصص ضرورت  
دارد :

الواح متبرکات موضع معروف بجهل سجد که بجوار مقبره امام احمد  
حدا د عليه الرحمه وقوع دارد از پس شکسته و از هم ریخته است به الفاظ  
مختلف المعانی انسان گیر نماید که یک بدیگر ارتباط ندارد از پارچه های  
این مقبره چیزی دستگیری سان نکرد .....

لوح مزار امام محمد اعرابی خائع شده اما محرابی در آنجا موجود است  
بجوا رمقد امام محمد اعرابی که روی آن چنین کنده آمده است :  
سلا ذا الدوله والدين مغيث المسلمين المظفر ابراهيم - محمد اعرابي سalar  
ارد وي عرب و كرد سپاه يمين الدوله محمود نيز در تاريخ مقام بلند نظا مى  
دارد ولی نمیتوان بيقين اظهار كرد که صاحب این قبر همان محمد اعرابی  
سالا ربوده است یا دیگری تفصیل در دست نیست . بعضی از اهالی جمله  
(محمد اعرابی را ) امام محمد غزالی تصور میکنند که حقیقت ندارد .

حظیره معروف به پشتہای باع بیشت واقع در جنوب شهرک حالیه که  
مزا رخواجہ احمد مکنی را هم در بر میگیرد و بغرب جاده شاهی کابل و  
قند هار وقوع دارد ( بغرب جاده شاهی )  
درین حظیره روی پلک سنگ چنین کنده آمده است :

بسم الله الرحمن الرحيم : كل نفس ذاتية الموت ، إنما توفون أجوركم يوم القيمة  
ا لهم اغفرو ارحم الشیخ لا جل السید ابی بکر محمد بن علی رحمة الله عليه  
نورا لله قبره ليلة الخامس والعشرين من شهر رمضان المبارك سنة اربعين

وستین : اربعائة . ( ۳۶۷ ه )

لوح دیگر به خط کوفی : بسم الله الرحمن الرحيم : آیه کریمه شهد الله  
یاسین والقرآن الحکیم تا مصحون روی سنگ استاد کند هامده است، ماروی  
سنگ افتاده ذیز جملاتی به خط دشوار کوفی نظر شده که بسبب عدم تخصص  
یخواندن آن توفیق حاصل نشد تاریخ ندارد .

لوح دیگر که از هم شکسته و ریخته در پارچه های آن جملات باقی  
ما نده است بخط رقابع هذا لقب ... لمتو فی ... خطیر ... رحمة الله عليه تا ریغ  
ضایع شده است نزا ر معزوف بخواجه کلبی از کتابه لوح همین قدرا قیمانه  
است : سلام عليکم بما صبر تم فنعم عقبی الدار، تاریخ ندارد .

لوح دیگر : سلام عليکم ... طبیم فادخلو التجة بما کتتم تعملون « . »  
لوح دیگر : مریوط برقد خواجه باغبان رحمة الله عليه روی سنگ مرقد :  
الهم اغفرو السهل محمد الباغبان الھروی کان و فاته من شهر ربیع آخر  
سنه سبع و اربعین و اربعائة ( ۳۶۷ ه ) .

د رجوا رسار امام سید احمد سکی رحمة الله عليه بر سنگ قبری جملات آنی نظر شده است:  
« وفات شیخ العمید الجلیل السید ابوالمعانی محمد بن علی الطوسی نور الله  
حضرته بتاریخ بوم الخميس التاسع من شهر الله تعالیٰ رمضان سنه سبعین و  
اربعماه ( ۳۶۰ ه ) معروف بمزار باباطاهر آب شناس ... در عرف خواجه  
روشنائی سنگی است که روی آن آیه الکرسی تا آخر بخط ثلث کندشه  
روی پارچه دیگر بخط کوفی السید ... و روی پارچه دیگر : الرحمة والرحمة  
لنا صرالد ولہ الا نام نبیث المسلمين خلیفۃ اللہ » کنده شده چون پارچه های  
پک لوح نه بلکه قطعات چندین لوح بهم را میخنده مطلب کافی از یکی  
آنها بدلست تمن آید تاریخها ضایع شده با وضع حا ضر جز اینکه بگوئیم تقدمة

رجال بزرگی بوده است ولی سنگهای مزار ایشان بعلل طول زمان و عوارض آن از هم ریخته و تاریخها ضایع شده اند . دیگر معلوماتی داده نتوانستیم . کتابه قریه رامک دهک که در خارج مسجد بدیواری استناد دارد دارای مضمون آنی است :

بناء هذا المسجد المبارك في دولة السلطان المعظم معاذ الله نيا والدین ابو المظفر محمد بن سام خليفة الله ابيرا للمؤمنين بتاريخ النصف من شهر الله المبارك سنة اربعه و تسعمائه و خمسماه ( ٥٩٣ - ٥٩٤ )  
از روی این کتابه روی هر سنگی که جمله خلیفه الله نظر شده بریوط بدروه سلطان سحمد سام است .

### سنگ چندیده قدم سلطان شهاب الدین غوری و صندوق مر مرین آن:

درین اوخر بتاریخ ۱۹ ثور سنه ۱۳۳۲ هجری شمسی در اثر تو جه به مفاخر ملی پادشاه اراده پادشاه ترقیغواه ما اعلیحضرت محمد ظا هر شاه ( خلد ملکه ) سنگ مرقد اعلیحضرت سلطان شهاب الدین محمد سام غوری از طرف ریاست مستقل مطبوعات کشور بفابریکه حجاری و نجاری فرمایش داده شده و لوح و صندوق مرقد همایون آنسلطان غازی از سنگهای بها دارماعا دن کو هسارت وطن باصول هرچه تمامتر زیبا وقتی تهیه شده ذریعه نماینده ریاست مستقل مطبوعات و مدیر روز نامه سنا نئر از کا بل به ( دهک ) محل و نوع مرقد آن پادشاه بزرگی افغان انتقال داده شد و در محل وقوع مرقد بحضور عده از روحانیون، علماء و اعزمه ( دهک ) با تشریفات مخصوصی روی مرقد سلطان گذشتند آمد اطراف صندوق روی مرقد ذریعه معمار ریاست مستقل مطبوعات که از کابل با آن پدهک آمد بود با مواد پخته کاری و سنگ

جمله استوا رگردید در حمل و نقل سواد پخته کا روی استواری صندوق روی مرقد اطفا ل خو رد سال پیونجی محلی دهک با شوق تمام فعالیت مینمودند وابراز احساسات میکردند در انجام کار از جانب علما و روحانیون محلی و مدیر مطبوعات غزنه خطابها ی جذابی ایجاد شد و هر کد آم از توجه ریاست مستقل مطبوعات کشور در سورد احیای مقاشر ملی و عمران اماکن و بقاعات رجال بزرگ تاریخ وطن قدر دانی نمودند این صندوق (آبدة روی قبر) عبارت از یک تکه سنگ مصلق سبز و نگ معدنی و قیمت بهاست که با مها رت فنی بعرض و طول مناسب تراش و صیقل شدهای میباشد که حواشی آن برآمدگی و میان آن فرو رفتگی مقبولی دارد و طوری صنعت گردیده مثلیکه آنرا در قالب ریخته باشند و زن آبده بیش از یکصد سیر کابل است و تنها ذرعه یک لاری قوی تا مزار سلطان آورده شده توانست . چون لوحیکه استاده باشد آقدوها در مقابل عوارض دوام ندارد بنابران مضمون زیر روی سطح برجسته آبده نقر گردیده است اینک :

الملکتہ : سلطان شهاب الدین - غوری خا زی شهید :

شها دت ملک بحرو بر شهاب الدین کزانبدای جهان همچو اونیامدیک  
سوم زخره شعبان بسال ششصد و دو فتاد در ره غزنی بمنزل دهاء<sup>(۱)</sup>  
ا بن بنا بفرمان پادشاه دانشمند افغانستان اعلیحضرت المתו کل علی الله  
محمد ظاهر شاه در سال (۱۴۳۱ شمسی) آغا زود رسال (۱۴۳۲ شمسی) انجام  
یافت .

اها لی دهک در رو ز آبده گذا روی آمرقد سلطان مکرر به نسبت تعمیر

---

(۱) صحیح آن دهیکه در خلعة جهعلم پنچاب واقع و جای شها دت هم در آن معلوم است .

بعنای سلطان اولوا اعزام و بعمر که آرایان میدان جهاد و آزادی افغانستان سانند  
بنای مقبره غازی سلطان معزالدین محمد سام افغان غوری ابراز احسا سات و  
از حکومت ملی خود اظهار قدر شناسی مینمودند.

## با آغاز قرن ششم کم کم تغیر هجری هدایت غز نه از مشاهده آثار ما بعد محسوس میشود

این یک قضیه سوسيولوژیک است که با سقوط مؤسس و شوق و مریب یک  
مدنیت ظلت دفتا از هم خرد نمیشود زمین نمیخورد اما این طبیعی است دو اثر  
تمدن خل دستها یا اوضاع ضد و منفی درجه تغیر و ناتوانی در همه آثار مدنیت  
آغاز میگردد و کم کم خود را نشان میدهد مدنیت مروج عهد غزنویان هم  
پس از صلح برآمد آخرین سلطان آن خاندان پزروک بشل مرئی و غیر  
مرئی طریق ناتوانی و کاوش خود را دنبال کرده است تا بکلی از بیان  
رفته است از مشاهده آثار بنائی و روش خط و سه کششی و بعض متراوکات دیگر  
برمیاید که در عهد غوریان و غالباً ایشان نه تنها در نیمه اول بلکه  
در نیمه دوم قرن هفتم نیز از تاثیر طرز غزنویان در امور ساختمانی و سنگتراشی  
نکاسته و کدام تفاوت فاحشی در آن بنظر نمی رسد اگر از یکطرف کوشکها  
و کاخهای یاغهای بحمدود یا ن در عهد غوریان واقع در شمال غربی غز نه  
از التفاوت دستگاه سلطنتی برگشته رساند یا مستروک شد غالباً بهمان سبک و روش  
دربخش جنوب شرقی شهر غز نه بخصوص در تاسن و رامک و علاوه (د هک)  
ذرعه همان هنرمندان و مهندسین ساختمانی و همان مواد مروج وقت وزمان  
کاخها، کوشکها و باغها طرح و پیریزی شده که در زبان حکمرانی  
شنا هان آن ناصر معمول بوده است از حدود قریه تاسن هم آکنون از یک دیوار  
با راه شهری آجری از زمین برمیاید که هر دانه آن بدرازی سه چهار رک و به

عرض نیم گز شاه میباشد.

طرح و همواری سطح عرصه سلطان با غ نزد یک دهاء بهما ن نقشه است که در با خهای محمودیان رواج داشته است البته چنگیز غزنی را سانند دیگر شهر های افغانستان تخریب و قتل عام کرد ولی چنین طوفانهاى زو دگذر هم نمیتواند دفعتاً ریشه های یک مدنیت را که بعمق در اذ هان فرو شده از هم متلاشی گردداند یا بکلی از میان پیر د مدنیت اسلامی اندلس را بشها دت آثار و یا د داشتهای شیخ العرویه احمد زکی با شا-هسپانوی ها در قرون مابعد بلکه تا به امروز تقلید میکنند.

از چندین نمونه مدنیت و متروکات دوره غوریان که در دست ماست بشکل صریح آشکار میشود که آثار دوره غوری در نباله همان سبله سنگ تراشی و خط و کتباً مروج عهد غزنویان است طبعاً نباید چنین باشد که تغییر قوی در شکل آن مورد ندارد.

چون بعضی دهک و رامک که باشگاه دستگاه سلطنتی غوریان قرار گرفته بود تا کنون کاوشهای علمی اجرا نشده و آن را آندره در زیر تنها رویهم ریخته مدد فون سانده است بنابران ما از عهد غوریان از مدنیت ایشان برگه های سیا ری ندا ریم تا بحیث گواهان عرضه نمائیم این مشکل زبانی صورت حل بخود میگیرد که ذ ریعة کاوشهای علمی آثار دوره غوریان از خرا به ها استخراج و مورد مقایسه قرار داده شوند.

در ذیل این سطور ما علاوه بر آبدات عهد غوریان قرن هشتم و نهم و دهم هجری مدنیت غزنه را نیز دنبال میکنیم تا خوانندگان محترم آثار قبل از دو ره مغول غزنه را با دو ره مغول و عهد تیموریا ن نیز طرف غور و مقابله و مقایسه قرار داده بتوانند:

الف- آثار و آبدات قرن هفتم هجری از مدنیت غز نه :  
 لوح سنگی سفید مرمر : وفات خواجه اجل اکرم معزالدوله والدین خواجه  
 رحمة الله روز پنجم شنبه ۶ ربیع الاول تاریخ سنه : سنه وستما (۶۰۶) .  
 لوح دیگر : این لوح سنگی از هم شکسته هر روی یک پارچه بخط رقاع  
 این عبارت کنده شده که واضح خوانده میشود . بتاریخ سابع والعشر بن  
 شهر شعبان سنه سنه وستما (۶۰۶) .  
 الواح اطراف روضه محمود :

لوح دیگر : در نزدیک روضه محمود که روی آن چنین نظر شده است :  
 « هوا لرحمن الرحيم هذا القبر السيد المغفور المرحوم المبرور المسماي امير  
 على بن اميرلا لا عظم افتخار الامراء والسا دات . امير سيد عالم شفرا الله لهم . تاریخ  
 ضایع شد ه اما از تاریخ فوت نواده اش معلوم میشود که در حدود سنه  
 ۶۵ ه وفات یافته است زیرا نوه او سید شمس الدین بن سید علی اکبر بن  
 افتخار الاولیاء والسا دات امیر سید عالم در سنه ثلاث و خمسین و  
 سبعماه (۷۵۳ ه) وفات یافته که در آثار قرن (۸) خواهد آمد .

### بقیعه سلطان شهاب الدین غوری:

باقعه این سلطان نا مدار افقان در علاقه (دهک) بفاصله (۳۰ کیلومتر)  
 جانب شرق جنوبی شهر کنونی غز نه واقع آمده این محل بکنار راست جادة  
 بین غزنی و گردیز موقعیت دارد این مرقد بموجب عنده مردم (دهک)  
 وسند رجات صفحه (آخر) مجلد هم الكامل این اثیر جزی و بدليل وجود  
 سوراب جاسع قریه رامک که بنا صله یعنیم کروه راه از مرقد سلطان افتاده  
 است بائبات رسید و بر سنگ سحرا ب جامع رامک مذکور چنین کنده آمده  
 است :

« بناء هذه المسجد المبارك في دولة السلطان المعظم معزالدنيا والدين، ابو لـ ظاهر ، محمد بن سام خليفة الله اميرا لمؤمنين بتاريخ منتصف من شهر الله المبارك سنة : اربعه و تسعون و خمسة ( ٥٩٣ هـ ) .

**بـ- آثار و آدات قرن هشتم هجرى از هدایت غزنه :**  
لوح سنگی در اطراف روضه محمود: هذا القبر الاخير المعموظ المبرور المغفور  
والمرحوم سيد شمس الدين ابن سير على اکبر بن افتخار الاولاء والسداد امير سيد عالم  
الغزوی غفار لله بتاريخ يوم السبت «مع من شهر ذي قعده الحرام سنة ثلاث و خمسين  
وسبعينما ته ( ٧٥٣ هـ ) لوح دیگر : این مرقد سه مرتبه دارد اما روی لوحی که  
استاده است این جملات نقر شده است :

« ولا تقولو المن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشرفن ،  
اشهد ان لا اله الا هو العزيز الحكيم ، شهادت الا سير في شهر رمضان سنة  
تسع و اربعين وسبعين ( ٧٦٩ هـ ) هذا القبر الشهيد عبدالرحمن الصبغاني .  
روى حاشيه مرتبه دوم نقر شده است :

کریم بروت الارض فیض خمامه	سخنی صاحب الدنيا فلم يبق بعده
کذا کک کسوف البدر عند تمامه	فضلامات الم و اختم با لعلی
بر جی زاسمان معانی خراب شد	آیهات خلد دریخا سرا ب شد
ماه تمام چرخ بز برق شکست	سر ویز بوستان معانی فرو شکست
د مرتبه سوم سنگ مرقد بخط وقای نقر شده باینطور :	

« هذا مرقد اميرا لامام صدر الشهداء العظام الكرام ملك العلماء والحكام  
سلالة الصدور العظام اقضى القضايا والحكام ناشر الاحكام و ناصر المذهب  
النعمانيه افصح الخطباء و اشجع الشجعان وارت الانبياء و لسلطين جلال  
الملة و الدين عبدالرحمن بن ملك القضايات جمال الدولة والدين سليمان بن احمد

الصيغاني نور الله سجعه كان شهادت الامير في يوم الجمعة . »

حا حبا بن قبر که ابن سليمان بن احمد الصيغاني خوانده شده است سليمان موصوف در رسال ستة و خمساته ( ٥٠٦ هـ ) مرده و بدوره سلطان ابراهيم میزیسته وبهما ن در ورث نیز فوت کرده باین حیث عبدالرحمن پسر سليمان نیز از باز مائدگان امرا و عهد سلاطین آن ناصر معلوم نیشود مگر یک شکل وجود دارد و آن اینکه: در حالیکه سليمان بن احمد چغانی در رسال ٥٠٦ هـ مرده باشد و پسر او امیر عبدالرحمن باید از مرگ پدر ( ٢٣٣ ) سال بعد زندگی کرده باشد تا در سال ( ٧٩٦ هـ ) بشهادت رسیده است و این از روی عقل مستحبی شمرده نیشود درینباره جزا اینکه سليمان الصيغاني را که در ( ٥٠٦ هـ ) وفات کرده شخص دیگری و سليمان پدر عبدالرحمن صاحب سرقد را مرد دیگری بشنا سیم که خیلی ها بعد مرده و با اول الذکر هم نام بوده است دیگر چاره نداریم .

بر لوح مرقد دیگر چنین «لنده شده است :

«غفرانا من الله الشاب ا لسعید الشهيد فخر الاولاد سيد المرسلين . الامير الكبير سيد سبیح بن الامیر المغفور المیر و را المخلص بر حمة الملك الغفور الا میر بزرگ کلام ا لكرام الغزنوی کان وفاته يوم الخميس عشر من شهر ربیع المرجب سنہ: ثمان وعشرون وسبعمائة ( ٧٢٨ هـ ) .

«المحتوم الد وله والدین ا حمد بن ابیکر سنہ: احدی وعشرين وسبعمائة لوح دیگر که روی آن چنین نقر آسده است ( ٧٢١ هـ ) .

لوح دیگر: هذ ا مرقد امیر زاده معظم سکرم . مخلف امیر را ده میر ا حمد بن امیر معظم امیر طوغان فی تاریخ خمس شهر ذی قعده سبع وسبعين وسبعمائة ( ٧٧٧ هـ ) .

لوح دیگر : هذا قبر امیر زاده مکرم مشهور الا قران امیرزاده برهان بن امیر  
معظم امیر طوغان شاه نور الله مرقدہ فی تاریخ سیع و سبعین و سبعماه  
( ۷۷۷ ) .

لوح دیگر : کان وفات السالک العابد العارف استاد جعفر بن المر حوم المغفور  
استاد حیدر الغزنوی فی تاریخ لیلة الجمعة خمس عشر من شهر شعبان ثلث وثمانین  
وسبعمائة ( ۷۸۳ ه ) .

ج : آثار و آبدات قرن نهم هجری از مدنیت غزنه :  
در جوار منارها :

لوح دیگر هذا روضة المیمونة بمت الامیراچل مقبول الخواتین والاعاظم  
والسلاطین محمد بن السلطان خفرا لله لهما یوم الجمعة شهر ربیع الاول سنہ  
احد وثمانین وئما نیتما ( ۸۸۱ ه )

لوح دیگر : هذا القبر اجل السعید المرحوم والمغفور امیر الاعز جلال الدین  
محمد بن محمد اکرم سلطان شاه بن محمود تاریخ یوم سه شنبه سنہ تسع  
واثنین وثمانیمة ( ۸۳۹ ه )

لوح دیگر :- در وسط کشتزارها پیش روی دروازه شلگر غزنه کنونی استاده  
است .

«کان وفات الشاب المرحوم المبرو وکمال الدین احمد بن خواجه کمال  
الدین الغزنوی فی سایع وعشرون من شهر ربیع المرجب سنہ: سیع و سبعین  
وثمانیمة ( ۸۷۷ ه ) . »

لوح دیگر : هذا قبر اثنا ب السعید الشهید المرحوم المغفور یوسف بن  
مرد الشاه الغزنوی طیب الله مرقدہ فی تاریخ خمس و عشرين من شهر الله  
سنہ خمس و خمسین وثمانیمة ( ۸۰۵ ه ) .

لوح دیگر : بجوار مرقد بابا حیدر پهلوان از مربوطات خطیره تاج او نیاروی اوح :  
«هذا القبر لضعيفة الصالحة الصائمة الساجدة آغه بی بی بنت نواجہ  
محمد کمال وفاتها فی تاريخ ثمان وسبعين وثمانیماة ( ۸۷۸ ) .

لوح دیگر : مربوط بخطیره نزدیکی آزو روی آن چنین نقر گردیده است :  
«غفران من الله الصمد الاحد شاه حسین السلطان بن نیک محمد بن توغا ن  
شاه بالطف الله طیب مشواه وجعل الجنة مقامه فی سنہ اربعین وثما نیمة  
( ۸۳۰ ) .

لوح دیگر : الهم اغفرا رحمك الكامل اللبيب العاقل الفاضل الحبيب مهدى  
ارباب المتنق بالصيف والمخريض ولينا استاد فی شریعة الحق الملته ولد بن  
عثمان بن محمد يوسف المنسوب الى شیخ قبیر السالک الغز نوی تغمده الله بغفرانه  
واسکنه فی دار جنا نه خمس عشر من شهر ذی حجه الحرام ثمان وستین  
وئما نیمة ( ۸۶۸ ) .

(۵) آثار و آبدات قرن ۵ هم هجری از مد فیت غز فه :  
در سحوظه روضه محمود ( رح ) :

لوح داخل با غچه سلطان محمود واقع و بر روی آن چنین کنایشده است  
( بخط ثلث ) .

کان وفات السالک العارف الفاضل العايد الصالح الکامل افضل  
العلماء واعیان اشرف الامائی والاقران المختص بجوار رحمة الملائكة الاحد  
شیخ محمد ابو طالب بن العالم الفاضل شیخ عبدالعلی روضه بی فی تاريخ  
یوم الخميس ائمی عشر من شهر ربیع ا لمرجیب سنہ سبع و شانین وتسعمائة  
( ۹۸۷ ) .

لوح دیگر : غفرانا من الله لعالم الفاضل الكامل جامع ا لعلوم الزکیه

**كاشف النعمة التابع الايات والشريعة الشهيد في مات الطبيته ضياء الد بن بن مولينا صل الله الروحى فى ليلة اثنين فى وقت صلوة العشاء فى عشر من شهر شوال سنة خمس وسبعين وتسعمائة (٩٧٥ھ).**

**لوح ديكرو : غفرانا من الله الزيدت الصالحة العا رف السالك العابد الراهد الكامل البلغا و الاها لى المدعوى جوار الملك المتعال نتيجة الشيشايخ المشايخ المرحوم شيخ على بن شيخ محمد الروضه بي فى تاريخ يوم الخميس من شهر ربيع الثاني سبع وسبعين و تسعمائة (٩٧٧ھ).**

**لوح ديكرو : در پیشوای درواز ئیرون روپه محمود رحمة الله عليه بالای صفحه :**

**« غفرانا من الله للشاب السعيد الشهيد عبدالعلى ابن المرحوم المغفور شيخ ابو طالب كان و فاته فى تاريخ يوم الجمعة اثنى عشر من شهر رمضان المبارك سنة تسع وثمانين و تسعمائة » (٩٨٩ھ).**

**لوح ديكرو : بالای همان صفحه نزدیک دروازه دوم بیرونی .**

**« غفرا نا من الله الشیخ السالک الصالح الصائم العالم الفاضل الكامل المختص بمواهب الملك الغفران قادر تحمل من دارالدنيا الى حريم الجنان و ارا دالا قمة بجوا ر رحمة الملك المنا ن نتيجة الشیخ المشايخ شیخ يوسف بن المرحوم المبرور شیخ محمد روپه بي فى يوم الخميس عشر من شهر صفر منه : منه وسبعين و تسعمائة (٩٧٦ھ).**

**روپه محمود : جلو گنبد سلطان عبدالرزاق ابن الغیبک تیموری مرقد معروف بخواجه کو توال :**

**« غفرانا من الله سعيد الشهيد حاجي الحرمين الشريفين حاجي درويش ضياء الدين بن فقير د رویش سيف الدين روپه بي تاريخ يوم الادباء من شهر**

شوال المكرام اثنان وتسعمائة من هجرة النبي صلى الله عليه وسلم سنة (٩٠٢ھ).

لوجه دينگر : غفرانا من الله الصالح العابدالله أهد خواجه روضه بي شنه عشرين وتسعمائة (٩٢٥ھ).

**مزارات واقع در ساحه پیش روی گنبد سلطان ابراهیم :**  
لوجه دینگر : هذاقیر الشاپ السادات ذی سعادت منبع الكرم والسخاوة  
محب الفقرا ملجاه الضعفاء اعني السيد عبدالاحد بن الامير الاعظم المغanim  
المبرور المرحوم ميد ميرولی الغزنوی في تاريخ يوم الاثنين الثاني وعشرين  
من شهر ذى قعده الحرام سنة ثمانين وتسعمائة (٩٨٠ھ).

لوجه دینگر : قد ارتاحل من دارالغرور الى دارالسرور الشيخ الاجل الامام  
الاكميل نور حدائقه المهدی و نور حدائقه التقى العالم الريانی والمرشد  
الصمد انى سلا لة العلماء و نتيجة الفضلاء كهفا لاما و شيخ لا سلام  
وال المسلمين کمال الدین مولانا عبدالفتاح بن المغفور المبرور المختص بعنایات  
الملك الغفور مولانا عبدالاول بن فاضل الكامل راشد الشريعة الغرواہادی  
طريقه لزا هر الساکن بحوزه الجنان نورالدین مولانا عبد الرحمن الغزنوی  
سنة اثنان و تسعون و تسعمائة (٩٩٢ھ).

### **الواح واقع در پشتگاه جنگل :**

لوجه دینگر : غفرانا من الله الخواجه مغفور المبرور خواجه اسدالله الغزنوی  
این خواجه عثمان ای خاص غفارله لهم كان وفاتهم في يوم الثلث الثامن عشر من  
شهر محرم الحرام سنة : تسع وستين وتسعمائه (٩٦٩ھ).

لوجه دینگر : كان وفات خواجه الاعظم المرحوم المغفورة لمخترم جامع للطف  
والكرم المختص بعنایة الملك الاله عبدالخالق بن خواجه عبدالله الغزنوی المشهور  
بنعوا جه عبدالی تغمده الله و يغفر له يوم الحمیس ثلث عشرين شهر ذى قعده  
الحرام سنة سبع وعشرون وتسعمائه (٩٢٧ھ).

لوجه دیگر: غفرا نا من الله الشاب السعید المغفور المرحوم مولانا محمد بن مولانا فخر الدين الغزنوی کان وفاته فى يوم الخميس شهر شعبان سنه اربعه واربعين و تسعه ما (٩٣٣ھ).

لوجه دیگر: غفرانى من الله الشيخ الصالح السالك العارف العابد خواجه على بن الحسن المرحوم المغفور خواجه عبد الكريم الغزنوی بتاريخ اثنى عشر من شهر شوال سنه احدى وثمانين و تسعه ما (٩٨١ھ).

لوجه دیگر: اللهم اغفر وارحم المتنى الدوران معین الصعناء والاغيان العارف السالك الهدى المختص بمواهب الملك الشكور مولينا عبد الغفور جامع المعقول والمنتقل حاوي الفروع والاصول مولا ناعبد الله الغزنوی سنه ربيعة وثما نين وتسعمائة (٩٨٣ھ).

يقعه معروف بمقبرة محمد شریف خان باين گنبد عظیم بر پله جنوب شرقی مز اربهلوں عليه الرحمه واقع آئده درون گنبد بهارت تمام نقاشی شده با تذہیب که از هنر عصر خود بوضا حت نمایندگی میکند وباندرون بقعه روی دیوارها ی دا یروی آنسو ره اتفاقاً هنالک فتح حسابناتاً اخیر بخط ثلث جلی نقاشته آمده استوروی کچ پخته به منظور کتابه این سوره سارکه فرانی شهکار هنری بیاد گذاشته است در صحن گنبد چند مرقد (بر پله) دیده میشوند غالباً لوح منگر دارند که روی آن جملات آتی تقریبه اند:

لوجه اول: غفرا نا من الله الامام الا جل یار محمد بن امير الكبير المختص بر حمد الملك القوى امير یار محمد غزنوی شهر ذی قعده سنه (٩٦٦ھ).

از عنوانات ۱ هالی (چنانکه خانواده او تاکنون در غزنیه ناسدار مانده) چنین بر میاید که محمد شریف خان که مقبره بنام اوست از امر ایزرک در بار جلال الدین محمد اکبر بو ده اند اواین بقعه رادر زندگی خود آباد کرده بود نسب اورا

چنین ضبط کرده اند : محمد شریف خان ولدیار محمد خان ملقب به محمد کلان خان از امرای بزرگ در بار ظهیر الدین محمد بایر شاه بوده است تفصیل این گفته و احمدقا سم هند شاه در تاریخ فرشته ضبط کرد ه است.

چون درین مقبره لوحی با اسم شخص محمد شریف خان وجود ندارد و سه قبر بر بیر سو جو داند آشکار میگردد که باللوح او ضایع شده و یا نام اصلی وی یا رامحمد بود که روحی لوح اول کنده شده و پسر امیر کبیر امیر یا رامحمد ملقب به محمد کلان خان است .

لوح دیگر : هذا المرقد المرحوم محمد بيك بن اسارت شعار جلال الدين بن امير ابراهيم في سنه تسعة و خمسين و تسعماه ( ٩٥٩ھ ) .

لوح دیگر : كان وفات سيدة النساء الزمان خديجة الدوران الساجدة ثمرة الشجرة طه ويسين و فخر عترة سيد المرسلين المسمىة صفية بنت الملك سيد مرتضى بن سيد المعظم المكرم امير سيد الغرزى ثم الاصفهانى فسی تاریخ شهر جمادی الثانی من المنتظم في سلك الشهور سنه اثنان و تسعين و تسعماه ( ٩٩٢ھ ) .

لوح دیگر : كان وفات سيدة النساء الزمان و ملكة الدوران المغفورة المبررة المسمىة ( معصومة ) بنت سيد الامير معظم سکرم الكبير سید مرتضی الھوقیانی ( از هنریان پروان ) ثم الاصفهانی فی شهر ذی قعده الحرام في سلک شهور سنه سبع و ثمانون و تسعماه ( ٩٩٧ھ ) .

لوح دیگر : هذا قبر الصالحة السيدة الصائمة فخر المستورات وزين المقدرات شجره آل طه ويسين نتيجة لاولاد سيد المرسلين المسمىة بی بی صنویس بنت سيد السادات منبع السعادات الامیر الكبير امير سید حیدر بین المرحوم المغفور المکرم المجتبی امیر سید مرتضی الھوقیانی فسی تاریخ یوم الخميس ار بعد من شهر ذی حجه الحرام سنه : خمس و تسعين و تسعماه ( ٩٩٥ھ ) .

لوح دیگر : غرفان اسن الله الشاب السعید الشهید المقتول امیر حسن بن امیر علی بن سیر درویش محمد کاپلی غفران الله بتاريخ ثانی شهر جمادی الاول سنہ خمس و تسعہ ( ٩٥٠ھ ) .

لوح دیگر : غرفان من الله الاحد الاسیر نتیجہ لاولاد المصطفی قصداً الا حفاد مرتضوی المدعسوی رحمة سلطان الصمد شهاب الدین بن سیر سید محمد ابن المرحوم المغفور سید السادات امیر شاه الغزنوی سنہ ثلث و سبعین و تسعہ ( ٩٧٣ھ ) .

لوح دیگر : هذا الر وفة السيد العالم العامل الفاضل الكامل السيد - السادات و سند اهل السعادات السالك مسالك الدين و فاسك مناسك يقين زيد ا لا ولا د طه ويسين قدوا اولاد سيد المسلمين هادي عباد الله المخلصين خلاصة النقبا سلالة الانبياء المختص بعنایت الله امیر محمد رضا ا بن امیرالکبیر العظام منتخر اولاد سید الانام سیدا لحسیني الغزنوی غفر الله لهما و عطر شهاده كان وفاته في يوم الخميس اتنا عشر من شهر صفر سنہ : ثلث و سبعین و تسعہ ( ٩٧٣ھ ) بدققت این تاریخ ( اثنان و سبعین والف خوائی شد ) .

لوح دیگر : واقع در حظیره پایان : روی آن چنین نظر شده است :  
هذا قبر سید الشهید در ویش حسین ابن خواجه مهتر خلیل الغزنوی  
فى تاريخ يوم الاربعاء وعشرين من شهر شوال سنہ : سبع و سبعین  
و تسعہ ( ٩٧٧ھ ) .

لوح دیگر : هذا قبر العفیفة الصالحة العابدہ فخرالمستورات و تاج المخدرات ( معصومہ ) بنت مولینا . معظم خواجه خلیل الله الغزنوی ائمہ عشر من شهر جمادی الآخر سنہ سبع و سین و تسعہ ( ٩٦٧ھ ) .

لوح دیگر : قبر شاه کاپل : غرفان من الله .... و امیر کرد بعمارت ... .

کمال الدین نواب سلطان محمد بن نواب سلطان فی شهر ذی حجه سنہ  
سبع و تسعماة ( ۹۰۷ھ ) .

لسوح دیگر : سر بوط بمقبرة باخ حرم روی آن نقر شده .

« هذَا بِرْقَدُ الْأَمِيرِ الْأَفَاقِ الْغَيْبِكَ بْنُ سُلْطَانِ مُحَمَّدٍ بْنِ طُوْغَانِ شَاهَنُو رَالَّهُ بِرْقَدَه  
فِي تَسْأَرِيْخِ خَمْسِ عَشْرِ مِنْ شَهْرِ جَمَادِيِّ الثَّانِيِّ سَنَهُ اثْنَيْ وَعَشْرِينَ وَتَسْعَمَاةَ ( ۹۲۴ھ ) .  
نَاهِيْتَهُ نَمَادِ اَيْنِ الْغَيْبِكَ غَيْرِ اَيْنِ الْغَيْبِكَ پَسْدُرِ سُلْطَانِ عَبْدِ الرَّزَاقِ تِيمُورِيِّ عَصْمَمْ  
بَا بِرْ شَاهَ اَسْتَ .

لسوح دیگر : غَفَرَ اَنَا مِنْ اَنَّهُ اَعْفَيْتُهُ اَسْجَدَهُ الصَّالِحَةَ جَهَانَ سُلْطَانَ بَنْتَ  
خَدَا دَادَ الغَزَنِوِيِّ فِي سَنَهِ ثَمَانِيَّهِ وَارْبِعِينَ وَتَسْعَمَاةَ ( ۹۳۸ھ ) .

عَدَدُ اَذْمَانِ شَاهِيْخِ وَفُضَلَائِيِّ كَبَارِ آذَانِيْكَهُ اَكْثَرُ سَنَيْنِهِ اَذْمَانَ اَرَاتِ  
اِيشَانِ ضَاعِيْ شَاهِيْنِ اَقْدَانِهَا دَرْزِيْرِ مَطَابِقِ شَاهِرِ تِيكَهِ دَرْتُوْدِ دَارَنَهِ تَكَاشَهِ آسَهِ : اَكْثَرُ  
اَزْقَدَمَا وَمَرْدَانِ مشْهُورِ اَنَّدَ .

( ۱ ) شیخ اجل سرور زنی علیه الرحمه: مز ار این سرد خدا در شمال غربی  
مزارستانی بفاصله دو کیلومتر در یالخضای سریاز وجود دارد محضرت که محوطه نسبتاً  
مستطیلی را در پسر اُرفته قدریمی بمنظور میرسد مرقد از زمین بلند و بقدر نیم قد آدم  
بلندی دارد سنتگ نیشه پسر قبرش وجود ندارد در توده کرامات این بزرگ او  
مشهور است مولوی جلال الدین محمد بلخی از این سرخدارا در مشنوی دستانی  
دارد وهم درباره او نفته اند که در ایام حیات بریاضات شاقه مصروف بیشند  
بطوریکه بچای نسان بسرئ تاک تناول میکردان بیرون او را سرور زنی خوانده اند وی  
در زمان زندگی خویش در حال سنتی از عشق سرید آرزوی رویت داشته و با خدای  
عزوجسل راز و نیاز میکرد: بیاری هر کاه تواردید هنتوانم از وجود چه لذت خواهم  
سرد . چون قضیه رویت سوسی نی (ع) را میسر نشده و در دنیابه قانون الهی برای

هیچ بنده امکان ندارد رویت باری حاصل شود شیخ اجل سرزی سه دفعه از قله کوه گیردن مسجد (کسه به ۵ ه کیلو متری مزار حالیه اش واقع آمده است) خود را بزرگ آنداخت ولی در هر دفعه پنهانه مردم سلامت به داشته کوههای کرت دوم و سوم همین کار را تکرار نمود چون نتیجه نگرفت منزوی شد و احتیاجات انسانی خود را بعد از ساخت چنانکه بجای غذا از برگ انگور سه جوع سیکرد از جمله قد مال است .... دیگر اطلاع ثقه راجع به زندگی این مرد خدا عجالتا در دست نداریم ...  
مولانا جلال الدین رویی در اثر ناسدار خویش مشتوفی معنوی از ایشان یاد کرده  
اند با پیار احترام .

### رضی‌الدین علی لالا رحمة الله عليه :

علی لا لاز خلفای حضرت شیخ نجم الدین کبری است و در قرن هفت هجری قمری مسی زیسته اندروی پسر سعید غزنوی است که با حضرت سنائی نسبت این عصم داشته است دیوان اشعار خطی نیزیه علی لامنوب است که در غزنه نزد ازیاب تصوف یافت میشود .

من از رضی‌الدین علی لالا در شرق غزنین حالیه بفاصله دونیم کیلومتر و قوع دا رد اسحاق سنگ نبدارد اما گنبدی بالای مرقد ش پریاست که آبادی آن از دوره حکومت تیمو ریه هند تجاوز نمی کند قبر این مرد خدادار محظوظه باع قدیمی که رشتہ دیوار آن بچشم بیرون افتاده بدور و بیش گنبدی قبور بعض سرداران بزرگ افغان موجود است .

در سمت جنوب قبر علی لالا ده آبادی از مجاوران و متولیان او دیگه میشود -  
علومات مفصلی درباره زندگی او عجالتنا در دست نداریم .

حضرت خواجہ بقال روح: مزار این مرد خدا در یک نیم کیلومتری جنوب شرق

شهر حالیه غز نه در میان کشتزارها و اشجار شمر واقع شده نظر بعنونه مردم از مشایخ باستانی غزنه بوده اند احوال و شرح زندگی این سرد خدا در تذکره های خطرو مشا پیغ غز نه که زیر نظر است دیده نشد بحدی که حتی نام اصلی او را هم پیدا کرده نتو انسنم لابد بعنونات مردم از وی با اسم خواجه بقال نام بر دیم زیارت وی غالبا بورد آمد و شد ز وا رسیا شد که از بقیه اودیدار میکند و دعا ویخوانند عجالتآ درباره اودیگر چیزی نداریم.

### هزار اربابا علمیه ۱۰۰۰ لر حمه :

حضرت اربابا در آغاز خرابه کوی هجویر غزنه قدیم بقعده ای از اجرداده برای بجا آوردن عبادات و ریاضات اطاقی برای اربعین (چله خانه) هم دارد مردمان و اولته در مزار اربابا صاحب همیشه دینه میشوند که با این ریاضات مصروف میباشند محل و قوع این بقعده در جوار گنبد خواجه بقال بفاصله یک کیلومتری شهر حالیه غزنه است که بکشتزارها و باغهای اهالی احاطه شده است. قرار عنونه مردم غزنه (اربابا) صاحب پدر بزرگوار شیخ علی هجویری صاحب کشف المحجوب بوده از مشایخ متقدم و از معاصرین ابو منصور سپکته گین میباشند. در کدام تذکره چا بی یاخطي در باره این بزرگوار چجزی بمنظرن رسیده اما از ایده که در غزنه کثوفی شهرت ولاست دارند و کوی هجویر غزنه کهن نیز بوجود بقعده او شناخته میشود اشکار میگردد که شهرت بزرگی اربابا صاحب از زمانه باستان بتوارث آمده والی یوسناهذا مورد احترام فمزار ایشان محل نیاز و دعای اهالی قرار گرفته است.

### در اطراف روضه همود :

مزار امام شهید: روی یک سنگ شکسته قبر امام چنین کنده آمده است : «هذا مرقد الامیر امام صدر الشهداء العظام الکرام ملک العلما والحكام سلا لة

الصدور العظام اقضى القضاة والحكام ناشر الاحكام ناصر المذهب الشعانيه اقضى  
الخطيبا وشجاع الشجاعا وارث الانبياء والسلطانين. جلال الملة والدين عبد الرحمن بن  
سلك القضايات جمال الدولة والدين سليمان بن احمد صغانی نور الله ضبجه كان  
شهادت الامير فی يوم الجمعة... تاریخ ضایع شده است .

### قبور آدم :

این قبر در خارج دروازه شلگر غزنه بفاسیله نیم کیلو متر در میان باجهای اهالی  
وجود دارد بالای سرقد گنبدی نیست شخص از قدمای مشایخ غزنه و نظریه عنونه  
مردم این قبراز پد و حضرت سنائی بیباشد در کدام تذکره بنظر نرسید اسم و اللہ  
سنائی نیز آدم بوده است و حتماً این مرقد مربوط به آدم پدر سنائی باشد در حال حاضر  
این مرقد بحدی فرسوده و از هم ریخته است که اگر بلایه غزنه توجه نکند بزودی با  
زین هموار و یاغداران جای آن نهالها غرس خواهد کرد چون بیک مرد بزرگ تاریخ  
نسبتی بهم میرساند اقلاب دور قبرش مجری باید ساخته شود .

### هزار خواجه سجز پوشان :

صاحب قبر شیخ با کراسات و از قدمای مشایخ غزنه بوده است مرقد سبز پوشان در  
زیر بالاحصار غزنه اقتاده لوح سنگ پوره ندارد اما روی یکهار چه منگ شکسته  
این جملات کنده شده است: خمس و عشرون من شهر جمادی الثانی .

### هزار حاجی با با طوطی :

در میان مسجد خطیبی شهر غزنه واقع و اهالی صاحب قبر را از قدمای مشایخ غزنه  
مداداند مرقد لوح ندارد مگر در جوار مسجدی که میان بازار واقع است سنگی بشکل  
محراب نصب شده و روی آن بخط کوفی کریمه: شهد الله تا اخر نقر شده است در  
تذکره های روی دست از تابا چیزی علمون نشد .

## زیارت دیگر :

شهری سیدعلوی دارای لوح شکسته و بیربارچه بخط رفاقت این جملات کنده آمده است: هزاروست ابن حسن ابن علی ..... والله اعلم لوح دیگر که از همشکسته و ناقص است واقع در جوار حضیره حدادیان روی سنگی بخط کوفی چنین کنده شده: بسم الله الرحمن الرحيم . ان الشهادا ..... خالدین دیگر فهمیده نشد که حتی اسم صاحب قبر چیست ....

لوح دیگر: این مرقد ولوح دارد استاده وافتاده روی لوح استاده تقریله: بسم الله الرحمن الرحيم . کریمه شهد الله ..... یسین تا مقمحون ..... روی لوح افتاده نیز کلماتی کنده شد خط هرد ولوح کوفی است ولی اسم صاحب مرقد و تاریخ وفات او بدانست نیامد.

قبراقضی القضاة یوسف حدادی در قریه شالیز (حوزه شهر کهن غزنی) واقع است گرچه لوح مرقد را از عوارض ازیان رفته اما شاه شخص سوصوف از جمله کبار دانشمندان و قاضی القضاة مسعود ثالث بوده است سنائی پعبارات بسیار عالی از این مردوصف کرد هاست تویسته و شاعر محترم مانظر محمد سروش دریک مضمون خود که بناءً سنائی انتشار داده اند چنین نوشته اند: علاء الدین ابو یعقوب یوسف بن احمد الحدادی الشالیزی الغزنوی گذشته از نیکه سنائی او رادر کارنامه باع منظومه خوبیش ستوده اند درینچ قصبه دیگر مندرج دیوان سنائی شخص ابو یعقوب یوسف الحدادی و پسرش ابوالمعالی احمد و ایزدح کرده است نام ابو یعقوب (یوسف) و نام پدرش: احمد است کنیه او ابوالمعالی ذکر کرده اسم این دانشمند در رجال خانواده امام احمد (حداد) در اشعار سنائی پیغم دیده میشود چنانکه بیاید.

مزار یعقوب حدادی که او نیز یکی از قاضی القضاة دور غزنویان است لوح ندارد

و قبر او بفاصله یک کهزار متر از سرقد یوسف حدادی در شرق همان قریه موجودد  
میباشد هکذا امر قدس بارک ابوالمعالی احمد الحدادی در قریه زیوج بفاصله ۱۵ کیلو  
متراز شهر حالیه غزنین و قوع دارد که آنهم لوح سنگ نذارد اهالی این سه دانشمند  
را بنام خواجه گان یادمی کنند اما در حقیقت هرسه نفر از بزرگان رجای عدالت و قضای  
ملائکت بوده معروف ترین شخصیت های سرشناس دوره غزنی میباشد.

بازارات مشایخی که در منظمه زیر نام برده شده لوح سنگ نذارند باین قرار:

سنائی در کارنامه بلخ اثر خطی خویش چنین گوید:  
ساخت علم درج در بینی عرصه دین رشروع پر بینی  
حد دین با هزار آزادی خاصه از خاندان حدادی  
مجلس ابدار چون اتش استی بافقیه است خوش  
آذکه همنام یوسف خویست یوسف صد هزار یعقوب است  
در یکی از تصانیف سنائی فرماید:

چون جمال گوهر حدادیان یوسف کداو پیشک حجت بر سر اعدای دین حداد و از  
در قصیده دیگر گوید:

خورشید زمین یوسف احمد که فلک را چون اویگه علم چامد دگری نیست  
و در همین قصیده است که سنائی سلطان مسعود رانیز استوده است اشکار میگردد  
که: یوسف احمد در زمان او (۸۰-۸۵۳ هجری) اقضی القضاة سمالک سربوطه و  
ظاهراً پس از قاضی القضاط عبدالودود باین منصب نائل آمده است که سنائی در  
زان اقا مست خویش دو بلخ و دری از غزنین با زهم اورا نیکو توصیف کرده است. واژه نکه سنائی در چندین قصیده پدر  
و پسر را با هم توأم ستوده اند معلوم میشود که ابوالمعالی در حیات پدر هم

اقضی القضا و شهرت علمی بسیاری داشته مختاری غزنوی نیز ازوی چنین  
توصیف نموده است . -

فقیه آبیت و صدر هدی مجاهددین  
نظام شرع ، اخلاق امام روی زین  
اماں عالم اقبال یوسف احمد  
بطیع اختر علم است پشت قوت دین  
همی کنند به عمر گشته بر فریان  
سخن شناسان از لذت فصاحت تو  
کنون ز بھر تو گر اقتدا کند شاید  
زین کعبہ بمحراب و مسجد غزنوی  
هکذا : نجم الدین ابوالمعالی احمد بن یوسف بن احمد الحدادی الشالیزی غزنوی  
از خاندان حدادیان و ماتنده پدرش سمت اقضی القضا تی داشت نام و کنیه او در این  
سنائی بدینگونه ذکر گردیده است . -

احمد حمود خصلت خواجه کامروز کرد از سخن چشم عدوی احمد مختار تار  
بوالمعالی احمد بن یوسف بن احمد انک او اسمان داشت و اقتاب روزگار  
این دانشمند در مرکز امپراتوری افغانستان باستان (غزنی) مرد بزرگ و سخت مری  
بوده و سنائی را در ملح وی و پدرش یوسف بن احمد قصائد معروف است در کارنامه  
بلغ هم که ظاهر آ اولین مشتی او بیاشد و همچنان در حدیقه اینها را توصیف کرده  
علاوه تاریخه قطعه ورباعی (ص ۲۸۰، ۲۸۵) او را مژده گفته اشکار میگردد که وفات  
او نیز کسی قبل از وفات سنائی اتفاق افتاده بقیعات این مردان دانشمند عصر طوری که  
قبل اشاره شد در نقاط ذیل شالیز غزنه و قوع دارند . -

بقیعه ابوالمعالی یوسف بن احمد در جوار قلعه شیر محمدخان شالیز و قوع دارد  
بقیعه ابوالمعالی یعقوب نیز بجانب دیگر قلعه شیر محمدخان « ». « .  
در میان این دو بقیعه تقریباً هشت صد متر فاصله موجود بیاشد حال آنکه :  
بقیعه ابوالمعالی احمد بن یوسف دوقریه زیوج واقع در دو کیلومتری بجنوب پسرقی بقیعات  
این دو مرداندار موجود است این سه دانشمند غزنه قدیم در میان اهالی بخواجگان

سروف و سازات پر تاثیری دارند.

شیخ پادشاه ولی - میر سید محمد غازی - سید احمد صابر - شاه عبدالقادر شامسکندر - سیر عبد الرحمن - این حضرات در قریه قربانی غزنی بفاصله ۱ کیلومتر طرف جنوب شهر کنونی غزنی به آرامگاهای ابدی خویش غنوده اند - از تذکره های روی دست احوال ایشان معلوم نمی شود.

### هزار پر انوار خواجه ابو بکر بلغاری :

این بقعه شریفه از روپه محمود بسمت شمال غربی بفاصله یک کیلو متر در محل با هوای قصای کشاده و قوع دارد چشمہ باصفای در آنجاری است که آب زلائش شغا دهنده بیماریها شناخته شده باراوالی غزنی کافی رادر مزار سو صوف آباد کرده در اوقات گرما همیشه پرازدحام و جای آمد و شد زوار و چهان گردان است.

حضرت ابو بکر بلغاری از قدسای مشایخ غزنه است دارا شکوه در اثربود از فیوضات خواجه بهرمند شده و در شبی که بمزار خواجه مانده سخن از وجود حال و مکافیه میزند مزار خواجه و صوفه ها و مقابله های آب چشمہ با مر جلال الدین محمد اکبر گورگانی سرد و باره آباد شده زیرا در یک طرف مرقد روی سنگی بقاوی شرح زیر نوشته شده است.

«عون عنایات الهی ویمن دولت پادشاهی شهنشاه ملک و بت فلک منزلت گردن بسطت. کیوان رفت. بهرام شوکت. سرینجه شیرشکارش مفتاح امن و امان و لغة شمشیر ابدارش سرانجام اسباب نصرت راضمان. سنان جانستائش به املان صدر من الله بزیان تیز و پرجم نوای کشور کشايش به نسایم فتح دولت و حزم شاهیش خامن تشید و اعدملک و ملت المؤذن المجاهد ابوالغازی و ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله تعالی ملکه ... جلال الدین محمد محمود ساعی تعمیر این بقعه شد لی شهور سنه اربع و سنتین و تسعه ماهه (۹۶۵)

از شرح بالامعلوم شد که مزار آنحضرت دویاره بزمان امیراطور آکبر اباد شده است.

### هزار شمس العمار فین:

گنبد معروف به مزار شمس العارفین رحمة الله عليه جانب غرب رود خانه غزنه واز خط جاده ایین کابل و قندھار دو کیلو مترا فاصله دارد از مجاوران پدور گنبد حضرت دهی ایاد شده است.

این مزار بخصوص در سیم بها رخیلی سردم میباشد و زوار ذکر و روانات از جا های دور دور بزیارت و دعاختاندن میرسند حضرت شمس العارفین در اوخر قرن (۷) هجری بدروه تسلط نخستین غوریها در غزنه زیست میکردند و بقاری که استاد خلیلی تذکر میدهد وی با شاه ق سورگردیزی معاصر بوده و با ایشان مکاتبه میکرده است در غزنه ولی با کرامات و خرق عادات معروف است ولی چون اثار آن دوره همه در کام حوادث فرورقه و نابود گردیده اند در باره زندگی و مدارج عرفانی این سرددان نیز معلوم نیسته داده نمیتوانیم.

بداخل بقعه شمس روی مرقد لوح سنگ پنطرون میرسند ولی در اند زدن گنبد حضرت کتابه ای موجود است که روی آن چنین نوشته اند:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، حَمْدُ رَسُولِ اللَّهِ، الْعَبْدُ الْذَلِيلُ إِلَى رَبِّ الْغَفُورِ بِتَارِيخِ خَمْسٍ وَعَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانِ الْمَبَارَكِ عَظِيمِ اللَّهِ بِرَكَتِهِ سَنَةً أَحَدِي وَسَمَاءَةً (۶۰۱) هـ) وفات حضرت شمس پکسال قبل از شهادت سلطان معزال الدین محمد سام غوری اتفاق افتاده و این نوشته داخل بقعه واقع از وقت شمس خبر مید هدچون شهادت محمد سام غوری در سنه اثنین و ستماه (۶۰۲) هـ بوده لذوق فات شمس پکسال قبل از آن اتفاق افتاده.

### در جوار بقعه علمی للا غز نوی:

مرقدی وجود دارد که لوح سنگ قبر طوری از هم شکسته که پارچه پارچه

شده است بریکنی از آن پارچه هایی مضمون کنده آمده است:

«هذا قبر الا سیراجل العالم العادل شمس الدولة المجاهد .....»

و روی پارچه دیگراین کلمات کنده شده است: شمس بیک نورالله مرقده سال

وفات معلوم نمیشود، بموجب عننه مردم یکی از شهرزاد هاست.

لوح دیگری که روی دیوار خارج بقعه حضرت سید شهباز زیرقریئه پیرزاده نصب است

بخط کوفی چنین کنده شده است: اللهم اخفر لابی بکربلا بن محمد بن عبدالمالک

ولجمیع المؤمنین در حاشیه این سنگ بخط خفی نوشته شده که تزدیک

بمحوشدن است. الفرقاء والمساكین سننه خو امده نشد.

لوح دیگر که روی دیوار بقعه سید شهباز نصب است بخط مقلی در چند جای چنین

نقر شده است اسمای مقدس محمد - وعلى بشکل سویع منقوش است .

در حصه زیرین سنگ بخط ثلث کنده شده است :

«شأگرد استاد سلطان حیدر بن . . . . سپارلک این لوح از روی خط مقلی برصغیر آن اشکار

می‌سازد که لوح سنگ شخصی است که بدورة سلطان ال ناصری ریسته است .

لوح دیگر: بسم الله الرحمن الرحيم بخط کوفی کنده شده بعد از آن ان الشهدا

خالدین بعد ازین بعلت از هم ریختن لوح سنگ چیزی اشکار نمی‌شود اما بقریئه خط

قدیم بیتوان حدس زد که صاحب قبر مردی از پیشینیان بوده است .

بقعات و مزاراتی که در ذیل این سطور بیکنیم از جمله فضلا و عرفای قدیم

خزنه بوده اند اما چون به مردمان لوح سنگهای قبور آنها ضایع گردیده است بجهودیم

هر کدام انها را بهمان نام ذکر کنیم که درین اهالی شهرت پیدا کرده و در حقیقت

همین عنعنات توده سرچشمہ تمام معلومات میباشد از طرف دیگرچون تاریخ عرفای

خوزنی تا کنون تحریر و چاپ نشده لذاما بجز اینکه از فضلا مذکوریه نا مهای موجود

توده تعبیر نمائیم دیگر منبعی با خود نداریم، اینکه بنوشن همین بخش اغماز نمودیم :

قبر معروف به با بامیری و مرقد مشهور بخلیفه عالم رحمت الله عليه مادر جوار مناره  
بظرف شهر حالیه غزنه و قوع دارند هر دولوچ منگن دارد امادر توده بنا مهای که  
ذکر رفت شهرت دارند .

### بیهدهم مهر وف به بهلول دانما :

این مزار پرانوار در خارج دروازه بنام بهلول شهر غزنی در میان دهی بزرگی روی  
تپه بلندی واقع آمده است اما چون بهلول از متقدیین وبا هارون الرشید معاصر و در بنداد  
می زیست چطور بزارا و باشد در غزنی باشد اما از عننه عمومی توده هم که در بعضی  
اوقات حکم توافق راسی گیرد اذکار دشوار بنظر میرسد برخی میگویند که مرقد معروف  
به بهلول از شیخ عثمان ذام عارف دیگر است اما عننه توده بجزاینکه همین مرقد  
ذاتاً از بهلول است دیگر هیچ دلیل رانی پذیر داشته اندین قرن پیشتر که بدورو  
قریب روی احجار تقریشده از بهلول و قریه بهلول به تکرار یاد شده است به حال اینکه  
به لول معروف در غزنی دفن شده باشد سندی پیدا کرده نتوانستم چون برگه دیگری  
در بقعه موصوف وجود ندارد تاریخ وفات این مرد خدا معلوم نشد .

در اثنای ذگارش این اثر بخصوص درباره وجود بهلول در غزنی بگنجگاوی مصروف  
بودم که روزی از جا نب (زهیر قند هاری) مکتو بی از قند هار وارد آمد او چنین  
نوشته است :

«از چندیست که پلک جلد دیوان قلمی مشتمل بر (۵۰۰ بیت) با قبول زحمات زیادی  
بدست آوردم که شاعرو گوینده آن (به لول) میباشد قرار یکه درباره دیوان موصوف بادیگر  
فضای قند هار بمنا کرده پرداختم دیوان مذکور را (از بهلول دانای غزنی) تسلیم  
کردند یعنی گوینده این اثر نفیس بهلول است این دیوان در سال ۱۰۱۰ هجری قلمی  
گردیده اشعار ان خیلی شیرین و سلیس و ملواز کلام عارفانه است تصمیم گرفته ام که این اثر  
نفیس را در داخل ویا خارج بچاپ بر سانم در ضمن این نامه بناغلی قند هاری از بندۀ توپیخات

مزید در شرح زندگی بهلول خواسته بود و نمونه اشعار بهلول را غزل ذیل نشانده است :  
 تاعکس اقتاب رخش درجهان فتاد  
 شور و شری ز عشق بکون و مکان فتاد  
 چون خواست تامشا هدۀ عشق خود کند  
 مرات حسن دوست با نسان عیان فتاد  
 در آب و خاک چو نکه تجلی عشق بود  
 در گلستان نسیم سحر چون و زیده بود  
 با را مانع ارض و سما بر تدا شتند  
 زانرو بجا ن بلبل عاشق فغان فتاد  
 اخر بجسم ما همهٔ خاکیان فتاد  
 هر چند گوش کردم ازان چشم و ابروان  
 بلهول از قضا و قدر کا تب از ل  
 انجه قلم رقم زده بود انجانا ن فتاد

راجح باین اثر در غزنه از قصاید انشمندان پرسیدم ایشان از وجود دیوان خطی  
 بهلول دا نای غزنی در غزنه نیز معلومات مشتبه دارد و باین عقیله بودند که دیوان  
 مذکور بال همین بهلول است که بالای تپه معروف به (بهلول) دفن شده است و بس .  
 دیگر تفصیلی از زندگی و مشرب عرفانی و تاریخ بهلول از هیچ طرف حاصل نشد تا  
 بدوسیت قند هاری ازان پاسخ بدhem از انجا که شعر و روشنادی این دیوان چنان که  
 از نمونه ایان بید است بسیار عالی نمیباشد که با شهرت بزرگی بهلول نسبتی بهم  
 برساند چنان بنظر بیرسد این دیوان مال یکی از صوفیان موسوم به بهلول بوده و با  
 افتادگی اشعار شقدمت هم ندارد . شاید شاعر متصرفی متخلص به بهلول در غزنه  
 میزیسته که با شرب عرفانی شعرهم میسر و دولی بهیچ گونه این دیوان را ساخته  
 و پرداخته همان بهلول معاصرهارون الرشید عباسی که تقریباً در اخیر قرن دوم هجری  
 و احیاناً اوائل قرن سوم هجری میزیسته شناخته نمیتوانیم عجالات معلومات نویسنده  
 دریاوه بهلول دانای غزنی خیلی محدود و ناچیز است و جزا نیچه از عننه نوده  
 و بلا حظه دیوانی بنام بهلول در فوق نوشته دیگر چیزی در حال در ینمورد

## پنجم نسخه رسیم .

مرقد سبارک پیر پاره دوز که بجوار مرقد معروف بحضرت بهلول افتاده و قبرهای معروف بهدو نفرازدال از مریدان با کمال حضرت بهلول بعرف مردم یاشیخ عثمان در همین مقبره بهلول وقوع داردند که هر کدام بهشاخ گاو «ترپنر» شهرت داردند مردم راجح به این دویزر گوارا پتواتر چنین حکایت کنند که این دویزر گوارا شد خود بهلول وابنشاند ادان خرق عادات گستاخانه از مون نمودند مرشدیا همان بهلول علیه الرحمه همان چیز خارق العاده را که ازوی درخواسته بودندشان داده بعد ازان ازیشان اظهار ناخوشنودی نمود مریدان صادق که تبا ازار مرشد خود شان را نداشتند بزاری وساحت متول شدند پیر غوجمارت انان را پشرطی پذیرفت که دو نفر مریدش مadam الحیة بنامها یک که برایشان خواهد گذاشت ذلیلانه قبول کنند پرسیدند آن نامهای جدید چه خواهد بود بهلول فرسود: نام تو (مخاطب بهلول) شاخ گاو واسم اندیگر را «ترپنر» کردام مریدان این تادیب مرشد بزرگوار خود را قبول کردند بنابران هردو یکی به شاخ گاو و دیگری به (ترپنر) موسوم گردید انان وقتی همین نامها را که جزای جسارت خود انها بود پذیرفتند پتوجه و دعای پیره ریک به درجه ابدال عامل نائل امد بعضی متصوفین این گروه را سه نفر گفته اند که ثالث آن دویه «گوش خر» موسوم گردید قبر اوظا هرا اشکار نمیباشد این عنعنه را چنین نظم کرده اند :

شاخ گاو ، ترپنر با گوش خر      هر یکی زیشان با بدالی شمر

مقبره نصر خندان و نصر گربان حاوی دو قبر کهن است و قبر سوم این محظیره بمرقد جانشین و خلیله حضرت بهلول شهرت دارد این مقبره در خارج بقعه بهلول وقوع دارد اهالی غزنه برد و زن به زیارت این مسجد نفر مریدان خدا میر وند و دعا میخواهند وای متوجه که سنگی یا مقوله تحریری

در کدام تذکره بسطالعه نرسید عجالتاً جزا یعنیکه مهنه فر مو صوف را از متصرفین  
با ستانی تصویر کنیم دیگر سندي در دست نیست درینمو ر دتواتر گفتارو آمد  
و شد دسته های توده را بچشم مرد بدم و نوشتم و الله اعلم . قبر دیگر  
معروف به مرقد خواجه خباز در اطراف بقعه حضرت شاه بیرونیز و آن بهمین  
شهرت وجود دارد عجاله درباره او که ام تفصیلی در دست نیست .

قبر معروف بمرقد باپا یحیدر پهلو ان که مجاهد بزرگی بوده است شاید  
مدهف یکی از صاحب منصبان مجاهد و شجاع دو ره یکی از سلاطین ال فاطمی  
بوده که نام شجاعت و پهلوانی او در توده نسل به نسل بیادانه و نمر قدش  
با هترام زیارت میکنند و بر وی هرود می فرستند عجاله دیگر معلو است  
بلست نیامد .

قبیر معروف بمرقد سید قریب علیه الرحمه متصل دیو از زیارت باپا یحیدر  
و جو دارد اهالی بمزار این مرد خدا ارادت دارند و درود می فرستند .  
قبیر حضرت ( شاه بیل افگن ) یا شاه بیل علیه الرحمه به مجاهده و زور  
آزمائی با مخالفین مشهور است . جز همین نام دیگر چیزی راجع بزندگی  
این مرد خدا بلست نیامده است .

قبیر معروف بشاه کابلی جز عننه مردم که یکی از پادشاهان  
قدیم کابل است دیگر سندي بنظر تو سید یحتمل قبر یکی از لویکان غزنه  
یا از جمله کابل شاهان باشد . هرگاه این حدس صحبت داشته باشد باشد  
دوره زیست او را بالغ از تهضیت ائمہ مقدس اسلام تصویر نمائیم والله اعلم .  
قبیر معروف بخواجه سبز پوشان علیه الرحمه که بجه از مرزا رشاده  
کابلی و قوع دارد اهالی بوی عقیده و لایت و بزرگی دارند والله اعلم .  
قبیر معروف بخواجه حمد الله ( تو و مرقد ) در خطیره قریب پیرزاده

افتاده سردم برای بر قبرش پند میکیرند و در گردن بیمار می پندند و دگو پند علاج  
مجرب است از مطا لعه تذکر های خطی مر بو ط به مزا رات غزنه در  
باره این مرد خدا چیزی بدست ما نرسید تنها همین عقیده توده نسبت  
؛ یشان است و بس . والله اعلم .

مرقد معروف فرشته شاه کابلی غیر از شاه کابلی فوق الذکر است که بیرون  
در و آزه شلگ شهر حالیه غزنه و قوع دارد بلکه در پیرزاده افتاده است اما  
جز عننه مردم دیگر معلوم ماتی در کف نیست .  
قبیر معروف بمرقد خواجه غیب داد و حطیره قریه پیر زاده افتاده  
است اها لی بز یا رت او سیر وند و د و د بروی سپهر مستند عجالة از شرح  
زندگی او اطلاعی در دست نیست .

پنجه بارگاه سید شهباز یامیر شهباز پسفا صله  
شش و نیم کیلو متر از شهر کنو نی غزنه بسا حل چپ رو دخانه غزنه  
و قوع دارد بالای قبر سید گنبد بزرگی از اجر برهاست این مرقد برای  
گذرا ندن چله محل مخصوصی دارد چون در وسط دهات کلان کلان  
اسپنه، آرزو و شالیزو پیرزاده وزیرین افتاده همیشه زوار برای ادادی ادامه پند  
مردم پیر زاده که پسادات حسینی شهرت دارند منسوب باولاده سید شهباز  
میباشند بداخیل گنبد عظیم سید کدام آپده که از روی آن تاریخ و فاتح  
فهمیده شده بتواند وجود ندارد شیخ بزرگی گذشته است .

مرقد معروف ببابا جمعی علیه الرحمه در زیر قریه بزرگ ده خدا داد  
و اقع آمد هاز شرح زندگی این بزرگوار نیز جز شهرت عوام اطلاعی نداریم .  
قبیر خواجه هشیار در حطیره قریه شا لیز و کیلو متری شهر حالیه غزنه  
و قوع دارد چ شهر تیکه به فارستگی و همین نام در تزد تو ده دار د دیگر  
چیزی از زندگی و مشرب عرفانی او عجالة بر ما مجھول است .

میزارت علماء و عر فای باستانی غزنی که مر اقد پر بر کات ایشان  
بد ا خل شهر کنو نی غزنی و قوع دارند درین تو ده بنامها و شهروتهاي  
ذيل سعر و قند :

قبر معروف پشاوه شهید در چوارچله نظامی جنب بالا حصان غزنی  
و قوع دارد . اينکه نام او چه بود به کدام زمان ازدست که پشهادت  
و سید ، عجلا له جواب نداريم .

قبر معروف بخواجه احمد سبز پوشان در زير بالا حصان غزنی  
مو جود است بريشك پار چه سنگ داخل بقعد نقشده : الخامس و عشرون  
من شهر جمادی الثانی ..

قبر معروف بشهید راه خدا در نزد يك مسجد جامع غزنی و قوع دارد .  
مرقد يا حظیره معروف به « چهل تن » و مرقد شهو ر بقد منگاه در  
پشت ديو او شهر کنو نی غزنی افتاده است از هويت آنها در حال بعلت عدم  
اثار معدودت مي خواهم .

مرقد معروف به باياعلى در وسط بازار کنه و ستر و لک شهر کنه غزنی  
و قوع دارد .

مرقد معروف به حاجی بابا طوطی در میان مسجد خطیبی غزنی افتاده است .  
مرقد دیگر نیز معروف بسبز پوشان بخواجو ار مسجد خطیبی موجود است .  
مرقد معروف بخواجه عبد الله انصاری رحمت الله عليه نيز در غزنی  
وجود دارد چون مزار خواجه د رگا ز و گاه هرات و افع آمده اين جا شايد  
با صطلاح نظر گاه خواجه و يا شخص دیگری است که ما از شرح زندگی  
او عجلا له معدود ريم .

مرقد معروف بقبر امير عبد السلام که در باغ قلعه زرين پاقزده كيلو متري

شهر حا لیه غز نه جنو با وقوع دارد بالای یک پارچه سنگ شکسته وی  
قبر چنین نقرشد:

«شمس الدوّله والدین امیر الا سلام والملّمين الا میر ا مقالن بن اجل  
الامیر الموصول .....»

معلوم نمیشود از امرای کدام دوره است اما چون نام امیر عسقلان است و لی روی پارچه  
سنگی مذکور؛ جمله امیر ا لاسلام نقر شده است مردم اثر امیر عبدالسلام  
خوانده و قبر او بنام قبر امیر عبدالسلام حد من زد داند رحال راجع به چگونگی  
حیات این شخص جز اینکه از امرا و جنراها بوده است دیگر معلوماتی نداریم.  
میزارتیکه از قدسی خز نه در اطراف کوشک مسعودی واقع آمده اند چون  
واح ند ارندا ذیلا بد کر نامهای مبارک ایشان آکتفا جستیم اینست:

مرقد حضرت سید خمار، مرقد معروف بحضرت سلک پار پرند م مرقد حضرت  
سید شاه، مرقد اول شاه، مرقد معروف بحضرت جلال شاه (رح)

قبر قد شرف وقد هو. که در توده بنام قد قد هو شهرت دارند.  
مرقد معروف بخواجه علی نی تاز که در سطیاغهای قریه خواجه احمد  
بکنار چپ جاده بین کابل و قندھار واقع آمده صفا بلندي دارد بدون گنبد.

مزار حضرت ابو الفتح که بتلفظ عامه شاه گفت عليه الرحمه بقا صلسه  
۲۱ کیلومتر از بازار شهر کنونی غز نه جنو با بکنار راست جاده بین کابل و قندھار  
با لا ی ده کلان نانی در اخر واغذی قوع دارد این مرد خدا از قد ماي عرقاي  
غزته بوده به شاه گفت و اغذي موسوم و نامیده میشود گنبدی بساخت قدیم دارد  
بن موقدم جمع اجتماع اهالی و در ایام عید میله جا و اطراف آن بطور بازار مکاره  
استعمال میشود ولی چون دریخت مریوط به ابو الفتح بستی و ابو الفتح مسعود  
نیز قبله به مزار این مرد خدا مختصر الشاره نموده ایم از ۱ کا بر جال شناخته

شد ه میتو آند .

مزار معروف بهشا هیرا نه یا شاه ویرانه بفاصله ۲۷ کیلومتر از شهر غزنی حالیه بست جنوب غربی بالای قریه هفت اسیاب واغظ وجود دا رد صا حب مرقد بولایت و مشیخت مشهر و از جمله عرقای قدیم است در جوار قبر اوچشمہ جوشانی بر خاسته در اطراف مزار چنگل طبیعی واشجار مشری که مردم نشا ند اند پنهان میرسد مردمان وارسته شب و روز دران مو پخ بعبادت مشغول دیده میشوند اصلا مزار در یک موضع بلند کوهستا نیوجای خوشاب و هوائی کاین امده در ایام عید محل اجتماع اهالی چها را طرا فقرار داده میشود . از رو زگار زندگی و نام اصلی او عجاله چیزی عرض کرده نتوانستم مردم اطراف از کرامات شخص افسانه ها میگویند و چوب چنگل قبر او را قطع نمیکنند .

شاه مزار : این زیارت بفا صله چهل کیلومتر از شهر غزنی بست جنوب در دامنه کوهی افتاده است اسم وزبان زندگی او معلوم نیست اهالی از زبان گذشتگان خویش صاحب این مدفن را یک پادشاه خا زی معروف میکنند این قبر در اوقات مخصوص محل اجتماع اهالی و ساعت تیری قرار داده میشود عجاله متا مسا نه درباره این بقیه جزا ینکه بروایت مردم از قد ما سیت د یک گرو اطلاعات داده نمی توانیم .

مزار سلطان شهاب الدین غوری در علاقه داری دهک وبقریه مشهور به دهک و قوع دارد راجح بشخصیت سلطان سعزالدین محمد سام غوری صاحب این مدفن قبله بقدر اینکان شرحت فو شده ایم این موضع تقریبا بفاصله ۲ کیلومتر در جنوب شرقی خزمن حالیه وقوع دارد .

مرقد معروف بمیر سید محمد شا زی در خطیره قریه رامک و قوع دارد این مرقد در عرف اهالی پیر امام سید حاجی نیز شهرت دارد بفاصله ۸ کیلومتر

بکنار چه جاده غزنه و گر دیز در چوب شرق غز نی تعیین شده بیتواند.  
قبر معروف بخواجه بهاء الحق یا بیهق در محل مقبر غزنه پسند را است  
جاده کابل و قندھار بدانه کوهی واقع آمده است بعض از توصیف‌گان غز نهایت  
سرقد را به ابوالفضل بیهقی سورخ معروف دوره غزنیان و معرف کتاب تاریخ  
مسعودی اختصاص سید هند آنها بجای نام مشهور توده یعنی خواجه بهاء الحق  
افن قبر را از خواجه بیهقی تعبیر می‌کنند چون لوح سنگ خواجه دیده نشد  
و در تذکره هانزد مولف نیز راجح بمدفن ابوالفضل بیهقی چیزی بمنظور رسیده تما نمیتوان  
این مرقد را با ابوالفضل بیهقی شناخت عجالت در مغاره کوه‌زار موصوف عده از  
متصوفین چهل می‌کشند. قبر دویلک احاطه مربا زی افتاده و در جوار آن متولیان  
برای بو دویاش خودشان خانه‌ای سکونت ساخته اند آب و هوای خوش‌دارد بهر  
حال این بقعة شریفه یادگار عز فای دوره ال ناصر غز نه شناخته می‌شود و سنگ  
های سفید همان دوره پدیده شده بودند.

#### مزار سید حیدر ولی علیه الرحمه :

این مرقد بصمت جنوب شرقی ده معروف سرده که از دهات باقی‌مانده غز نین  
قدیم است و قوع دارد مرقد درینها ره کوه بلندی است واژشهر کنونی بفاصله  
۶ کیلومتر در جنوب گفته می‌شود یک تعداد اهالی سرده خود را باز پاساند گان  
این سید بو گو او میدانند سردم چهار طراف از کرامات سید افسانه  
هادارند را طراف قبر سید کدام آبد و وجود ندارد که از روی ان زمان وفات او قهقهه داشته  
باشند اما نظر بیک افسانه که سند گفته نمی‌شود سید را از عرفای قدیم تصویر می‌کنیم و الله اعلم  
مرقد معروف به پیر پایما لد وزیر با لا حصار غز نین و قوع  
دارد در بخش شمالی شهر مذکور نشانی از تاریخ وفات و روز کار زندگی  
شخص موصوف در بقעה واطراف آن دیده نمی‌شود صرف اهالی اور از عرفای دو و آن ناصر

غز نه بشما رسید هند . عجا لة ما نیز چز عنعنه مردم در باره پیر پا بیما ل  
کدام معلومات مستند نداریم .

خطیره کوشک مسعودی غزنه : و قبور متفرق در اطراف شهر غزنه  
لوح دیگر : غفران من الله لخواجه الصالح العابد خواجه داد محمد بن  
خواجه ناصر الدين الكوشکی توفی رحمت الله عليه فی يوم الحبست تسعة من  
شهر جمادی الاولی سنہ ثلث و سین و تسعما ته . ( ۹۶۳ھ )

لوح دیگر : بتاريخ ۱۷ ربیع المرجب که سید یار محمد بن شیخ والی یک  
عمارت راوف خواجه حکیم سنائی نمو دفی تاریخ ( ۹۶۰ھ ) عمارت خراب  
شده و بجای آن همین سنگ مانده است . از جملات منقوصه این سنگ معلوم میشود  
که شخص خیر دوستی کدام عمارت شخصی خود را برای زو ار مزار سنائی  
وقت کرده بود که ازان رایگان استفاده نمایند .

لوح دیگر : غفران من الله لشیخ الصالح الغنی خواجه حسن الغز نوی  
الحسینی قادر تحل من دارد ذی الی حريم العقبی یوم الخميس اندی عشر من شوال  
سنہ سیح و تسعین و تسعما ( ۹۹۷ھ )

لوح دیگر مربوط به رکن معروف بخواجه تویند رحمت الله عليه روی لوح  
این قبر نقر شده است : « هذاقبر عابد الصالح السعید خواجه علی بابا الغز نوی  
غفرانه ذنویه من شهر شعبان سنہ ثلث و تسعما ( ۹۰۳ھ )  
مزارات واقع در خطیره غیب قلندر زیرقلاتی علیا : روی یک لوحة سنگ نقر شده  
هذا قبر درویش السالک الفاروق الغیبی قلندر بن درویش شهباز قلندر غفرانه  
لهم او کان وفات دفعی تاریخ یوم الشلتا شهر ربیع الاول سنہ بسته تلثین و تسعما ته  
( ۹۳۶ھ )

اطراف بقعة بهلوان داشت

غفرانها من الله لشيخ العابد السالك شيخ دولت علی بن سرحوم المحفور مولانا  
شيخ دوست بهلوانی فی تاریخ یوم الخميس اربعه عشر شهر ربیع الثانی سنه:  
سته وثمانین وتسعمائة ۵۹۸

لوح دیگر: هذا قبر الا عز الا خص الامجد الاکرم المسمى شیخ بنده علی بن  
درحوم شیخ برها ن بهلوانی بو م الخميس الثانی من والعشر ون من شهر ذی  
حجۃ الحرام سنه: ثلث وتسعمیں تسعماہ (۹۹۳ھ) آپدات وسنجگها ئیکه در زیر  
نگاشته آمد اند گرچہ تاریخ ان قرن دهم هجری یا از قرن دهم نیز تجاوز میکند  
اما مواد این سنگها در عهد سلطنت ال ناصر تهییه شده و در قرون ما بعد از قرن  
ششم کم دوره مسلسله و سلطنت ال ناصر بست غور یا قطع گردید با زهم مردم  
خرننه در اباد یا و قبور اسوات خود شان از همان سنگها ی متروکه محمودیان  
بچند نوع استفاده کرده رفته اند شلاچون کدام معدن سنگ رخام و دیگر اجر  
کر یمه در غزین وجود ندارد و سردم می دیدند که مقابر دوره ال ناصر و سنگها ی  
رخام مفید و خطوط متنوعه مقلی - کوکی - ثلث - ریحان و غوره تزئین  
شده اند اینها نیز بهوس آمده در ابادانیها ی خوش سنجگها ی سابقه را برای فرش حمامها  
ولوح سنگها ی عهد محمود یان را برای الواح مقابله کاربرده اند این استفاده از متروکات  
ال ناصر بطريق لازمی بعمل نیامد بلکه بعضاً قوش و خطوط کنده کی الواح سابقه  
را بзор چکش حک کرد و اند بعد بخیال خود بلوح سنگی کوربالا ی قبرمیت خود  
بنحوی که حاجت داشت مضمون نوی کند و ان لوح را بر قبر متوفا ی تازه خود نصب  
کرد و اند اینکه قبر پاک دانشمند، پاک هنرمند یا پاک سلطان را بی لوح سنگ ساخت  
ولوح ان مرقد را بمصرف شخص خود زد بمعامل چنین کارفرق نمیکند البته ضایع  
الواح مزارات دانشمندان عهد ال ناصر خزنه بتاریخ کشو رخساره است نه بشخصی  
که برای قبر عزیز خود که تازه بسنگ ضرورت دارد.

با تا سف باید گفت که بعض هموطنان مابرخی از سنگهای منقوش و مخطوط مزارات  
 دائشندان تاریخی غزنه را بی با کانه از جاهای دور در حمل میکنند و بدون اینکه  
 خطوط سابق انرا پیرانند و حک نمایند از ابهمان طوری که هست بالا قبر عزیزان خویش نصب  
 نمایند و قبا حتاًین راحمن نمیکنند که باین کار خود تاریخ دو قبر را با اشتباه روپردازی  
 کردند خست از قبری که لوح گرفت مجھول ماندثانی این تازه عزیزان قبز بعد از مرد تی به جای  
 همان مرقد سابق که این لوح بان مریبوط بود از روی سنگ شناخته میشود.  
 همچواعلاط در حظیره های عصر اخیر غزنه بنظر میرسد که سنگ تعمیر کدام  
 کاخ سلطنتی یا زمان پیشین را بد ون تمیز بالا قبرگذاشته اند اهالی غزنه  
 طوری که بعد از دوره اهل ناصر غزنه و تخریب شهر باستانی تا امروز از خشت پاره  
 های اجر قدیم خانه های جدید برای خود میسازند رغصب با استعمال اوح سنگهای  
 زمان گذشته برای اغراض کنونی خویش نیز خودداری نمیکنند باید بالا قبر عزیزان  
 خویش لوح نصب کنند از هر قبر دیگری که میاورد مانع ندارد و باین رویه خود  
 تاریخ غزنه را جریحه دار ساخته اند مشلاً بوریجان البيرونی در سنه ٢٠٣ه بخزنه  
 وفات کرده در انجاب خاک سپرده شد اما آنون قبر او معلوم نمیشود علت اینست که غالباً  
 لوح قبر رونی را برداشت و روندی از اباصرف خودش رسانیده است در جلوگیری از  
 همچوشت بناهای غزنه نزد تاریخ و اجتماع مسئول شناخته خواهد شد.  
 بالا صفحه بین دروازه دوم و دروازه سومی و برونی بقعه محمود کبیر : لوحی وجود  
 دارد که روی آن چنین نقر شده است :

«کان وفات الشیخ اسالاک المالک الشریعة و واقف اسرار طریقة کاشف الدقايق الحقيقة  
 شیخ درویش بن یوسف الروضه بی فی شهریع الثانی سنه خمس وalf (٥١٠٥)  
 در اطراف قریه روضه محمود :  
 لوح دیگر . - بزبان فارسی روی آن چنین نقر شده است :

«وفات سرحوم المغفور فضيلت پناه شیخ عبدالغفور ولد شیخ محمد رحیم غفرانله در تاریخ غره شهر رجب المرجب احدی والف (١٠٠١) هـ

لوح دیگر : در خارج قریه روچه : کان شهاده الشاب انسعید الشهید امیر عبد العلی بن نظام الدین سلطان علی ارغون فی تاریخ یوم الجمعة - دیگروی همان پارچه سنگ باقیه اند ه که ازین پارچه جدا شده در اطراف قبر دیده تمیشود .

لوح دیگر . دارای این کتابه است : قدان کسر نخل العیات هذالمیت فی اوان الشاب با مر سلک الوهاب والیه یرجع و هو حسام الدین بن کمالات انتساب المغفور المبرور شیخ عثمان الروضه بی فی تاریخ یوم الجمعة خمس عشرون من شهر محرم سنه ثلث والف (١٠٠٣) هـ .  
خطیره پشتہ جنگل غز نه :

لوح دیگر . مولینا عبد اللطیف الشریف الغزنوی الخطیب سقی الله روپته من یتابع الجنان و نور تربته بانوار المغفرة والرضوان بتاریخ شهر ذ قعده سنه خمس والف (١٠٠٥) هـ . کان وفات مولانا الاعظم الامام معظم کهف الانام المتورع المجتهد لتحریر عالم الهدی عامۃ الوری الاکابر والاعاظم منبع الفضل والکرم العالم الكبير والعلامة الفرد قطب الاولياء ووارث الانبیاء صد والشریعة ومحی السنة وقامع البدعة سلطان العلماء المتقدمین الملك المشائخ الاسلام والمسلمین میں العائی النعمان ثانی بر هان الحقائق کشف الدقائق الشریف العجیب مولانا عبد اللطیف بن مولینا عالم ربائی والمرشد الصمدانی مولانا ابی احمد الخطیب الغزنوی سنه . خمس والف (١٠٠٥) هـ

لوح دیگر . - غفران من الله الشاب الشریف الحنیف العالم الصالح العاولد مولانا السماء خواجه یار محمد بن خواجه همس الدين الغزنوی کان وفاته فی شهر جب المرجب سنه : ستھ والف (١٠٠٦) هـ

لوح دیگر . - غفران من الله الشیخ السعید الشهید الرشید نتیجه ای اکابر والاعیان

سلالة الافتخار الدوران سفتخر الاقران في الزمان المختص بعنابة الملك المنان  
الشيخ عبد القهار بن حاجي الحرسين الشريفين شيخ العالم العابد حاجي ابوالفتح غزنوبي  
وفاته يوم الجمعة ١٤٦٠ هـ وعشرين من شهر صفر منه . - تسعون والـ (٩٥)  
لوجه دينه . - بالاي صفة دروازه دوم بقمه سلطان محمود . -  
كان وفات الشیخ السالک الملک الشریعہ وواعظ اسرار الطریقہ کاشف الدقا یق  
الحقیقتہ شیخ درویش بن یوسف الروضہ بنی فی شهر ربیع الثانی سنہ خمس والـ (٥١٠٠)  
دربرون قریدروضہ . -

لوجه دینه . - قادر تحل من دارالدنیاء الفانیۃ الی حریر العقبی الباقيہ الشاب السعید  
الشهید محمد علی بن شیخ محمد رحیم غفاری لله له تاریخ غر شهر رجب المرجب  
اربعہ وعشرين والـ (٢٣١٥)

لوجه دینه . - قادر تحل من دارالدنیاء الی حریر العقبی الشیخ الصالح العابد المجاهد  
الدین معین الضعفاء من القراء المعتصم بجعل الله الملک الصمد شیخ پائیده  
محمد ابن المغفور المرحوم شیخ ابوالفضل الروضہ بنی . کان وفاتہ فی تاریخ يوم  
الاربعاء عشر من شهر ربیع الثانی سنہ . سیع وستین والـ (٦٧١٥)

لوجه دینه . - غفراناً من الله الشیخ العالم الصالح السعید الرشید المسیمی قاضی  
محمد حسین بن المغفو ر المرحوم ... ، قاضی ابوالحسن الغزنوی کان وفاتہ فی يوم  
الاثنین خمس عشر من شهر محرم الحرام السنہ ثما نیہ وخمسین والـ (٥٨١٥)

لوجه دینه . - غفراناً من الله للشابة الساجدة الصالحة تاج المستو رات المسماة  
اغد شهربانو بنت المرحوم المغفور المبرور المرحوم بعنایہ ملک الغفور محمد الروضہ بنی  
الغزوی شهر صفر لمنظر سنه ستہ وخمسین والـ (٥٦١٥)

لوجه دینه . - هذ القبر المخدومة الولیة المغفور المبرور المستورات ماهیگم بنت

فاغسل العاقل سولا فاغسل الروضه بي يوم الجمعة سنہ ستہ وعشرين والف (١٠٢٦) لوح دیگر : در خارج بقعة رضی المدین علی لا لا : المختصر بعنایة سلک المتنان الشیخ الصالح العابد اسعید محمد زهر خان ا بن رستم خان در آئی علیز ائی خلو رزائی کان وفاته فی شهر صفر المظفر ختمه بالغیر والظفر المنتظم فی سلک شهو رئۃ نیۃ وئما ذین واللف (١٠٨٨ هـ)

لوح دیگر : غفر اننا من الله الشیخ الصالح العابد النکامل حامی الضعفاء ومری الققر المسمن مشیخت مابن محمد ابن المرحوم المغفور علی الغزنوی کان وفاته فی تاریخ یوم السبت غرة من شهر رمضان المبارک سنہ خمس و خمسین واللف (١٠٥٥ هـ)

لوح دیگر : غفر اننا من الله الشیخ الصالح القانع الراسکع الساجد العابد زیدۃ الا قران و مفتخر الا خوان المنتظر الى جوا ر رحمة الملک القوی صوفی معصوم علی بن خواجه رحیم داد غز نوی کان وفاته فی یوم خمسة و عشرون من شهر ربیع الثانی المنتظم فی سلک الشهو رسنہ : اربعۃ و سبعین واللف (١٠٧٣ هـ)

**الواح جوار بقعه سلطان براہمیم علیہ رحمة :**  
لوح دیگر : هذا لروضة الشاب السعید الرشید المرحوم الراجی الى مر حمة الملک الصمد شاه قلی بن در ویش محمد الغزنوی ارتحل فی شهر ربیع المرجب سنہ : ستہ اللف (١٠٠٦ هـ)

لوح دیگر : غفر اننا من الله الكریم الرحیم المغفور الشیخ الصالح العابد الساجد العالم العاشر العارف بمعارف لا لهیة الكاشف بحقائق اسرار الله متقن القوانین و مہین العلی الحجج المبرهن معبط الا نوا را الجلیل محمد اسماعیل ارباب بن خواجه المغفور المرحوم خواجه نیک محمد ارباب کان

و فاته يوم او بعدها من عشر من شهر سبتمبر الحرام سنة اربعين و ثالثين  
و ألف ( ١٠٣٢ هـ )

لوح ديكير : قدار تحل من دارالدنيا الى حرير العقبى العفيفة الصالحة المستورة  
فخر المستوراة وتاج المخدراة بلقيس الزمان وخديجة الدوران المسماة ما هم ائمه  
بنت المغفور المرحوم المبرور السعيد الشهيد باينده حسن الغزوي ليلة العشرون من  
شهر جمادى الاول سنة : عشرون والفال ( ١٠٢٠ هـ )

لوح ديكير : قدار تحل من دارالغرور الى دارالسرور فى جوار حمة الملك الغفور اعظم  
السلطان العظام الخوانين الكرام المختلف باخلاق الكرم والاحسان ميرزا ان بيزن  
بن المغفور نادعليخان كان وفاته يوم الاربعاء سبعة وعشرون من شهر ربى الثاني خمسة  
وثالثين والفال ( ١٠٣٥ هـ )

لوح ديكير : هذاسقيره امين الدولة والدين امير العالم قتل سنه مغضوش است .

لوح ديكير : هذالقبر الصالحة الساجدة الصائمة نازك اغنه بنت ميرخداقلی المیدانی  
كان وفاته فى يوم الجمعة من شهر رمضان المبارك سنه سبع وعشرون والفال ( ١٠٢٧ هـ )

لوح ديكير : بزيان دري - خدايار بن ترسون سنه ( ١٠٢٢ هـ ) اثنى وعشرين والفال .

لوح ديكير : ميرزا قرين بن نادعليخان سنه ( ١٠٣٦ هـ ) سنه و ثالثين والفال .

لوح ديكير : وفاتمرحوم ميرزا محمد اثار بن ميرزا محمد بخاري ٥ محرم سنه ١٠٩٢ هاثناو  
تسعين والفال .

مقبرة بالاتر ا زين لوح اخرى مربوط بشهز ادگان مغول بو ده است .

لوح ديكير : قدار تحلت من دارالغرور الى جوار رحمة الملك الغفور الرضية المرحومة  
بمشيت الله وارادته ..... . السيدة امعصومة والشريفة المرحومة  
فخر المستورات وزين المخدرات - نتيجة السادات العظام نسبة عزيزا الامراء الكرام جميعا  
المسماة ( بي بي جهان سلطان ) بنت المغفور المرحوم الملك الشربة  
الفرد الملك المناسك الطريقة الزهراء مخدودة منا و مولانا -

يار محمد الغزنوی فى شهر رجب سنہ (١٠١١ھ) احد عشر والف .

لوح دیگر: غفرانا من اللہ السلطان الاعظم صاحب اللواي المجدوالکرم صاحب السيف والقلم معهد احکام السلطنة مشید ا رکان المسماكة عضد الدولة السقاھرہ یمین الملۃ ا لباھر جامع الشرع والدین قدوة الامراء والسلطانین عمدة الوزراء والخوانین المشیخون بغران ملک الغفور المؤبد بعنایات اللہ الصمد مولانا یار محمد غزنوی کان وفاتہ فى شهر ربیع الثانی سنہ: الثاني عشر والف (١٠١٢ھ)

لوح دیسکر : قدار نحل من دارالدینی دار العقبی الصالح السالک . . . الزاھد زین الملة والدین کھف اعلام المسلمين الشیخ الاکرم الامجد مولانا عبد الصمد ابن المرحوم المغفور شیخ حاجی محمد نورالله مرقدہ کیوں یوم القيامة واسکنہم فی الجنة الی یوم القيامة بالفضل والکرم۔ کان وفاتہ فی یوم الخميس السابع من شهر صفر المظفر سنہ: سبع واربعین والف (١٠٣٧ھ)  
لوح دیگر : الساجدة الصائمة الجاهدة اغه نھال بنت خضری الغزنوی سنہ (١٠٨٣ھ) ثلث وثمانین والف

لوح دیگر: کان وفات الشاب الصالح العابد المسمی به عبدالسلام بن المتعلم العالم الشریعة نتیجہ المشایع العظام شیخ یوسف الغزنوی یوم الجمعة اربعہ عشر من شهر شوال المکرم سنہ. ستد وثمانین والف (١٠٨٦ھ)

لوح دیگر: هذاروضته الصالحة الشیدة الصايمة العابدة ا لسا جدة انتخار المستورات وتاج المخدرات بلقیس الزمان و خدیجۃ الدور ان نتیجہ السادات العظام سلالة الائمه الکرام عزیزة الاولیاء الحسماة ییکم یی . . . بنت السيد السادات منبع الجود والکرامات زیدہ آل طہ ویسین وقدوة الاولاد حضرت سید المرسلین امیر مسید محمد الحسینی الغزنوی فی یوم الثلث خمس عشرين شهر

ذى قعدة العرام سنه احدى وثمانين والف (١٠٨١) هـ

لوجه ديگر : هذامرقد حاجى الحرمين حاجى خداداد الغزنوی ابن مرحوم المغفور

خضري الغزنوی بتاريخ شهر رمضان المبارك سنه (١٠٨١) هـ

لوجه ديگر : المبرور المختص بعنایت الله الملك الرشید مولانا بايزيد الغزنوی فى

تاريخ شهر صفر تسع وعشرون و الف (١٠٢٩) هـ

لوجه ديگر : درخانج بقده حضرت شاه میر عليه الرحمه :

غفرانا من الله الغفور الرحمن الرحيم الشيخ الزاهد الراکع الساجد الشهيد السعيد

العبد المسعوق الرحمة العزيز الحميد المدعوالى جوار رب المشرقيين محمدحسين فى

يوم الاثنين اربعين شهر رجب المرجب سنه اثنى عشرمائة والف (١١١٢) هـ

لوجه ديگر : غفرانا من الله الشابة الصالحة الساجدة الصائمة بلقىس الزيان

و خديجة الدوران المسماة فاطمه سلطان بنت المغفور المرحوم المبرور المختص

بعنایت الملك القوى المسمى خواجه ولی محمد الغزنوی كان وفاته فى يوم الاربعاء

الرابع عشر من شهر رجب العرجب سنه اربعين وثمانين والف (١٠٣٨) هـ

لوجه ديگر : قد ارتتحلت من دار الدنيا الى حرير العقبى الصالحة الساجدة الصائمة

المسمى بلقىس الزيان و خديجة الدوران المسماة «اغد صنوبر» بنت المجاهد

معين الشعفاء المسمى سلا ولی محمد الغزنوی يوم الاربعاء المنتظم فى سلك

شهر سنه (١٠٣٦) هـ

لوجه ديگر : خواجه قربان بن عبد الحكم سنه: سبع وأربعين والف (١٠٣٧) هـ

مقبره معروف بقبرستان پيرزاده واقع در کنار چپ رو درخانه غزنه بفاصله پنج كيلومتر

از دروازه شلگر شهر کنونی غزنی در جنوب شرقی .

لوجه ديگر: قد ارتتحل من دار الدنيا الى حرير العقبى الشيخ الصالح العايد الراکع

الساجدسيادت ونجابت دستگاه میرعلی بن میرالله داد بن سیر قمبر بن شاه اسماعیل  
بن میرشهباز (قلندر) تاریخ وفات هزاروسی و پنج (۱۰۳۵ ه)

نا گفته تمامند لفظ (قلندر) با اسم حضرت میرشهباز از جمله العحات بنظر میرسد زیرا  
لقب (قلندر) با پیرشهباز که در حدود پشاور مدفن دارد از جانب مخلصین او ذکر  
میشود و یی از تقدمین است و با پیرشاه بسبب اینکه مزاوا و محل اجتماع مخالفین وی  
قرار گرفت خراب کرد بعد از بازدید ویاره تعمیر گردید پس لفظ قلندر را بدنبال نام  
پیرشهباز با به تقلید لقب پیرشهباز قلندر است. اساساً از شرح زندگی سیدشهباز شر نوی  
علوم میگردد که شخص متقد و متورع و متشرع زیسته از قلندری و شیوه آن دور بوده است.  
لوح دیگر: قد او تحلت من دارالدنیا الى حریم العقی السيدة الصالحة المستورة  
المرحومۃ المغفورۃ فخر المستورات وزین المخدراة نتیجه السادات الكرام سلالة اولاد  
المشایخ العظام المسماة بی بی گل ماه بنت المرحوم المغفور شیر  
شهباز الغزنوی کان وفاتها فی شهر جمادی الاول من هجی و ماته والف (۱۱۰۷ هـ)  
لوح دیگر: سنگی است مربوط به قدوaque دریاچه مولینا آزاد الکلام باقی غزنوی در سواد  
نخاستان زیر زمین بقی بھلو که مرقد مذکور بقبر شیخ خدادار حمۀ اللہ علیہ درین  
عوام شهرت دارد ولی روی سنگی مذکور چنین کندۀ شده است :

عفرانی من اللہ الغفور الشاب الاعز الاخص الامجد ان کرم فخر الانوار و زین الانخواں  
المسیحی خواجه نعمۃ اللہ بن المجاہد معین الضیغفان و الفقراء المسمی خواجه اکرم الغزنوی  
کان وفاته فی يوم الخميس سنه شرمن شهور رجب المرجب المتقطم فی سلک  
شهر سندسته و نیمی وalf (۱۰۳۶ هـ)

لوح دیگر: الراجی لشفاعة رسول الله المسیح محمد مسیح بن المغفوراً لمرحوم  
محمد شجاع ازیکی الغزنوی غفرالله له کان وفاته فی يوم الاربعاء ثان من

شهربيع الاول سنة ١٤٥٠ ميلادي :-  
الواح جوار كوشك هسعودي :-

لوجه دينه ! قد ارتحل من دار الدنيا الى حريم العقبي السالك العالم العابد الصائم  
البادل زيدة الاتزان والامائل المختص بعنابة الملك الولي المسمى داد على  
المشهور عبد العزيز بن المغفور خواجه امير داد الكوشكى وكان وفاته في ليلة  
الجمعة التي وعشرين من شهر ذي الحجه الحرام سنة خمسين وalf (١٤٥٠هـ)  
لوجه دينه ! قد ارتحل من دار الغرور الى جوار الملك الغفور الشهيد المظلوم المرحوم  
السمى خواجه على بن حسن الكوشكى ثم الغزنوى كان وفاته في يوم الجمعة  
عشرين من شهر جمادى الاول سنة خمس واربعين وalf (١٤٣٥هـ)

لوجه دينه ! قد ارتحل من دار الدنيا الى حريم العقبي الصالح الساجد نتيجة  
الامائل والا فرق ان المختص بعنابة العنان المسمى غلام على بن المغفور المبرور  
خواجه الكوشكى الغزنوى وكان وفاته اربعة عشرين شهر رمضان المبارك  
سنة احدى وعشرون وalf (١٤٢١هـ)

لوجه دينه : وفاة الشاب السعيد زيدة الاولاد مصطفوى قدوة الاولاد المرتضوى  
المسمى سيد محمد بن سيد سيراحمد بغدادى الغزنوى في يوماثنين من شهر  
رجب المرجب سنة . مخشوش . . .

لوجه دينه :- درخان روج روشه حضرت سدائى عليه الرحمه :-  
قد ارتحل من دار الدناء الى حريم العقبي العفيفه الصالحة الساجدة الراكمه  
فخر المسئو رات وتاج المخدرات نبي بي جهان بنت المرحوم المغفور محمد حسين كان  
وفاته في يوم الخميس احدى وعشرون من شهربيع الاول سنة ستة وسبعين وalf  
(١٤٧٦هـ)

لوح ديكر :- قدار تحل الى روضة الجنان زيدة الامائل والولايا المسمى خنجرى  
ملقب بخواجة ابراهيم خمس وعشرون والف (١٠٤٥هـ)

لوح ديكر :- سغرا نا من الله للصرا لحة الساجدة لطاهرة المسماة اغهه برويز  
بنت المغفور المرحوم المبرور شيخ مصلى الغزنوی كان وفاتها فى شهر صفر المظفر  
أحدى وستين والف (١٠٦١هـ)

لوح ديكر :- قدار تحل من دارالدنيا الى حريم العقبي الشاب الصالح السيد  
المجاهم عين الضعفا ولقراء فخرالاخوان وزيدة الاقران المغفور المبرور چهره  
على بن خواجه مير محمد الغزنوی كان وفاته يوم الاثنين من شهر جمادی الاول  
سنه ستة واربعين والف (١٠٣٦هـ)

لوح ديكر :- غقران من الله لشيخ الصالح العابد شرف الاخوان و زيدة الاقران  
المتinxr الى جوار رحمة الملك الغفور خواجه دوست محمد بن المرحوم خواجه محمد  
على الغزنوی كان وفاته يوم الخميس خمسة عشر من شعبان سنه (١٠٥٦هـ)

لوح ديكر :- قد ارتحلت من دارالدنيا الى دار العقبي زين النساء الصالحة العا بدء  
الساجدة زين المستورات وفخر المخدرات وفقها الله تعالى الى اداء الصيام والطاعات  
وكرمها بصوم الصيف واعطاء الصدقات الزمانها العالمة المكرمة في افضل الرضا  
المختصة بعنایت الملك القوى المسماة اغهه بانوبت بابايرلا الغزنوی كان وفاتها يوم  
اثنين من شهر ذى قعده العرام اثنان وثمانون والف (١٠٨٢هـ)

لوح ديكر :- قدار تحل من دارالدنیا الى حريم العقبي الشيخ الصالح الساجد  
العا بد شرف الاخوان وزيدة الاقران المتوكيل على الملك القوى اعني خواجه درويش  
محمد ابن المرحوم المغفور خواجه سلطان حسين البای قراء الغزنوی من شهر شعبان  
ماه والف (١١٠٠هـ)

لوح ديكر :- قد ارتحلت من دارالدنيا الى حريم العقبي الصالحة الساجدة الصائمة

خد يجة الد وران وبقيس الزمان المسماة اغه ماه ثوبت صلاح اثار خواجه نيلك محمد  
الغزنوی في شهر ذی حجه الحرام سنہ ثمان و ثلثین مائه والف (١١٣٨ھ)

لوح دیگر :- واقع در کتاب راه موضوع چهل بچگان :-

قد ارتحلت من دارالدینیا الى حریم العقبی الصالحة المستورۃ اغه شادمان بنت دریا  
خان القلاتی فی تاریخ شهر جمادی الاول اربعتواربعین والف (١٠٢٢ھ)  
لوح دیگر :- هذالروضة العقيقة الصالحة المستورۃ بلقیس الزمان و خدیجۃ الدوران  
المسماة پنجه ماه بنت محمد قلی القلاتی کان وفاتها يوم الخميس اربعین شهر شوال  
سیع و سین وalf (١٠٦٧ھ)

لوح دیگر :- قد ارتحل من دارالدینیا الى حریم العقبی الشیخ الصالح العابد  
المجاہد معین الضعنا و مری الفقراء المسمای محمد قلی بن خواجه الله قلی القلاتی  
کان وفاته يوم الثلث اربعة عشر من شهر محرم الحرام احدی و سیون والف (١٠٦١ھ)  
لوح دیگر :- قد ارتحل من دارالدینیا الى حریم العقبی الصالح العابد المسمای ناصر ابن خضر  
قلاتی کان وفاته يوم الجمعة الثنان من شهر ربیع الاول سنہ سیع و تسیون والف (١٠٩٧ھ)  
لوح دیگر :- فخرنا من الله العابد حاسی الضعنا و مری الفقراء عقبیوں الاخوان و شرف الا  
قرآن المختص بعنایت المنشی احمد محمد فاضل ابن المغفور المرحوم خواجه پائیده محمد  
القلاتی ثم الغزنوی کان وفاته فی تاریخ يوم السبت نفرة من صفرختم بالخير والظفر سنہ  
سیع و خمسین والف (١٠٥٧ھ).

لوح دیگر :- قد ارتحل من دارالعروف الى جوار رحمۃ الملک الغفور الصالحة العابدة المساجدة  
المسماة ما هرخ بنت المرحوم المغفور خواجه قیروز القلاتی الغزنوی کان وفاتها فی التاریخ  
الخامس من شهر شعبان سنہ سیع و خمسین والف (١٠٥٦ھ).

لوح دیگر :- بنام المسماة المعصوبیه سنہ ثمان و خمسین والف (١٠٥٨ھ)

**اطراف مزار بهماول عليهه اثر حمه :-**

لوح دیگر:- قادرتحل من دارالدینیا الى حریم العقی الشیخ الصالح العا بدالراکع  
الساجد المسئ شیخ بیره محمد بن شیخ قطب الدین البهلوی کان وفاته فی شهر ریحان  
سنه اربعین و مائده والسف (١٤٠٥ھ)

لوح دیگر:- غفران من الله الشاب الاعز الا خص الامجد الشجاع الشیخ یاره محمدین  
المغفور المرحوم ترسون بیک البعلخی توفی چهارشنبه خرداد سنه اثنی عشر وalf  
(١٤١٢ھ)

لوح دیگر:- قبر العبد الفقیر المحتاج الى الله الغفور الرحيم الصمد لایضی سید  
الغزنوی الخطیب بن ملا امیر محمد سنه خمس عشرہ لسف (١٤١٥ھ)  
لوح دیگر:- غفران من الله الشیخ الاجل الاکرم العالم العامل الفاضل حاوی المعقول والمتقول  
جامع الفروع والاصول سالک الشیعه عالم المعالم الفرعیه سولانا عبد الله بن الشیخ  
الصالح کمال الدین الغزنوی کان وفاته فی شهر ذی قعده سنه وعشرين والسف (١٤٢٦ھ)  
لوح دیگر:- قادرتحل من دارالدینیا الى حریم العقی الشیخ الصالحة السا جدة  
تاج العیدرات وزین المستورات بلقبیں الزیمان وخدیجه الد وران عصمت پناہ  
عفت دستگاه المسماة اغه سایم بنت المر حوم المغفور مو لنا عبد الله المفتی  
الغزنوی کان وفاته فی يوم الجمعة سبعة وعشرين من شهر ربیع الاول سنه واحد  
وثلثین والسف (١٤٣١ھ)

لوح دیگر:- کان وفات المستو و « حاجی نیکم » بنت حاجی علی بیک الغزنوی  
شهر صفر عشرين والسف (١٤٢٠ھ)

لوح دیگر:- غفران من الله الغفور الكریم ورضوان من ملك الرحمن الرحيم الشیخ الصالح  
المعروف بحسن النیة فی زیانه الموصوف بمکارم الاخلاقیین امثنا له واقرائه القائم  
بمصالح الاسر الرعایا الصارم بسلوك المسا لك المحجة بالبرایاء الراجی بعنایت

الملك الصمد القوى خواجه بیوند بن خواجه محمد الغزنوی کان وفاته فی يوم

الاثنين تسعة وعشرين من شهر شعبان سنه تسع وتسعين وalf (١٠٩٩ هـ)

لوجه دیگر بسریبوط بخطیره (پشتنه باع بهشت) قد ارتخل من دار الدنیا الى حریم  
العقیب السعید الشهید الصالح العابد فخر الاخوان وشرف الانقران المستقر الى  
جوار رحمۃ السلطان میر د وست محمدین المغفور خواجه حسن الغزنوی سنه  
ثمان واربعون والالف (١٠٣٨ هـ)

لوجه دیگر: قد ارتخل من دار الدنیا الى حریم العقیب الشاب السيد الرشید لمختص  
بعناية الملك القوى المنان المسمی بخواجه رمضان بن خواجه بایاع الغزنوی کان  
وفاته فی يوم الاثنين وثلاث من شهر صفر سنه مته وستین والالف (٦٦٠ هـ)

لوجه دیگر . - قد ارتخل من دار الغرفو الى دار السرور بجوار رحمۃ الملك الغفور  
الشيخ الصالح العابد مربی الفقراء المختص بحبل الله الملك القوى في الدارين  
خواجه خداداد الغزنوی فی قاریخ يوم السبت من شهر ربیع الاخر سنه خمس  
وستون والالف (١٠٦٥ هـ)

لوجه دیگر: قد ارتخل من دار الدنیا الى حریم العقیب الشاب الاعز الاخص الايجد  
المسمی میرگل ابن المغفور المرحوم خواجه حسین الغزنوی کان وفاته فی يوم الأحد  
خمس وعشرون من شهر ربیع المرجب سنه ستة وعشرون والالف (١٠٢٦ هـ)

لوجه دیگر: قد ارتخلت من دار الدنیا الى حریم العقیب الصالحة العابدة الراکمة  
الساجدة فخر المستورات العفیفة المسماة اغد ماهم بنت المرحوم المغفور خواجه  
نور محمد الغزنوی کان وفاتها ورحلتها فی يوم الخميس الثاني من شهر محرم  
العام سنه سبعین والالف (١٠٧٠ هـ)

لوجه دیگر. اللهم اغفر وارحم العالم الكامل اللبیب العاقل الفاضل الحبیب معلى الواضع والشريف مهدي ارباب الاعز بصیف والخريف مولينا استاد في الشريعة الحق والملة و الدين عثمان بن محمد يوسف المنسوب الى شیع فقیرالسالک - الغزنوی تغمده الله بغرانه واسکنه في دارچنانه . خمس عشر من شهر ذي حجه العرام ثمان وستين وثمانية مائه (٨٦٨-٥)

### یک ک تضییه تحقیق طلب گاریخ غزنه ..

نویسنده این اثر هنگامیکه بمساوه و تبع در چکونگی آبدات و متروکات دوره آل ناصر غزنه در خرابه های آن سرکز باستانی مدنیت وطن مصروف بودم همیشه قرار نصب العینی که داشتم کوشش میکردم متروکات ال تا صدروآل شنسپ را تا جاییکه از دستبرد حوادث و عوارض روزگار تا هنوز در آن سر زمین بصورت ناقص پاقیمانده از هر پارچه از پارچه های آن بمفاد تاریخ استفاده کنم، بهندگه همین مردم بزیارت قبور قدیمه و قشم، در خرابه های شهر باستانی غزنه گشتم، در دامنه کوه های ها و بقلل جهال دور و نزدیک آن شهرستان سیروگشت و گزار فرمودم، الواح سنگی متقوه و بر جسته مزارات دانشمندان، سلاطین، شهزادگان، اسراء، وزرا و رجیل حری و اداری آنجار اتماشا کردم نوشه ها و نقوش که روی سنگها بخطوط کوفی، مقلی، ثلث تام ثلث نیمه، ریحان وغیره باشکال کندگی و بر جسته باقی مانده و تا هنوز در خرابه های آن شهرستان نظرها را جلب میکندهم و همه را دیدم و ازیم اینکه مبادا این چیز کمی که از آن مدنیت عظیم بجای مانده اینهم بمرور زمان در اثر عوارض از میان برخیزد خواندم و خطوط آن را بکملک دونفر همکار دیگر خود حمل نمودم و نقوش هر کدام آن را روی کاغذ باداشت گرفته بعد از ترتیب و تعیین زمان و مکان و نوع خط و چیزگونگی صنعت طور مسلسل در روز نامه سنای هم طبع و نشر کرده رفتم.

علاوه‌تاً با اثربخشت کار و تعمق در موضوع یک‌تعداد لوحه‌ای متلوش و مخطوط طودارای کتابه‌ها پری روی سنگهارا که از بعض ویرانه‌ها و بخصوص از بعلها ی هردو نشیب جنوب شرقی و شمال غربی کوهپایه ای که در میان شهرستان کنونی غزنه و روضه یمین‌الدوله محمود زابلی واطراف نخلستانها ی بخش شرقی واطراف قریه روضه بدون صاحب یاقتن آنهمه را با هم گردآورده در محل محفوظ بداخل عمارت روضه سلطان گذاشتند و در آنرا قفل زده گلید آنرا بعد از اخذ است آن به متولی سپردم چون دیگر غور و خوض و تحقیق و تدقیق فنی درباره آثار و آبدات مذکور بعمل نیامده است این جمع آوری الواح سنگی و خطدار در محلی از روضه سلطان یک اقدام مقدماتی و ابتدائی صرف برای این بود چون آثار مذکور در کدام حظیره یا حفاظت کدام متولی نبودند و از خرابه ها و سرنوشهای محلی بسته آسه بودند در اثر حوادث مانند بسیاری اثاره منوع آن که ضایع شده نابود نگردند - اکنون این چیز باقیمانده که آثار مذکور از هم تفرق و بزمانها تقسیم و نقش آن حل و ترتیب گردید چون این مهم از بنده ناتمام مانده بنا بر آن در اینجا ازان یادآوری نمودم و بیقین گفته می‌توانم که با تحقیق و تحلیل از میان آن سنگها روزی معلومات قیمت داری برای از کشاف تاریخ فنی غزنه بسته خواهد آمد . . .

ناگفته نباید گذشت که در یکی از روز هایی که بتحقیق و تدقیق آثار و متروکات دوره های آل ناصر و غوریها مشغول بودم یک نفر از نویسندها محلی غزنه پس مژده داد که معاور سفید شیخ عبدالسلام بوی اطلاع داده که او مرقد مرد بزرگ تاریخ وطن غلامه البيرونی را یافته است .

گرچه نظر بمطالعه تاریخ البيرونی درسال (۵۳۳) پیش از وفات کرد و در مقبره آنجا بخالک‌سپرده شد اما اکنون مزار او پیدا نشده و مفقود الاثر است . . .

در بهار سال (۱۳۳۳) نظریه دعوت همان نویسنده محلی بوعده مجاور موسفی مزار شیخ عبد السلام بهوای سرقد علامه الپیروانی افتخار تاریخ افغانستان فو راً از اداره مطبوعات روانشیدیم بسرعت به مزار موصوف رسیدیم ولی چون مجاور دروغ گفته بود از اینکه کم نیاید خود را آنرا گرفت. در محلی که نویسنده سرقد علامه راشان میداد دیدیم قبرهای کهن بسیار بود از آنجا له محل دفن ملک الجبال غوری که علاوه‌الدین او را نیش کرده بغور برده بقرینه سنگ منقوری بمشاهده ما پیوست ولی از قبر علامه الپیروانی اثری بدست نیامد . . .

هکذامولینا آزاد الكلام باقی غزنوی به نویسنده این سطور مژده‌گانی داد که او سرقد مطلوب را در گوشة باع خود کشف کرده است باوی بیاع او واقع در نخلستان نزدیک مزار علی لااعزیمت نمودیم در انجا قبر کهنه‌ای برخوردیم که لوح سنگ آن از هم خرد شده بود اما روی یک پارچه کلمه الپیروانی خوانده شده بیتوانست که این الوح سنگی آکنون از انجا برداشته شده است. بهمین طور هم سرقد ابوالفتح پستی نویسنده شاعر و نویسنده زمان یمین الدوله بصورت قطع کشف نگرد پنه است گرچه ظاهراً در غزنه به سه محل مختلف از خرابه زار شهرستان کهن غز نه بنام ابوالفتح قبری ولوحی دیده میشود اما یکی از آن سه قبر جمله ابوالفتح طغل حنفی با خود دارد و دو قبر دیگر به نشانی ابوالفتح سعود معنون است. شیوه خط هر سه کوفی قدیم ولوح سنگهای برآق سواج و مرمر اعای دارند. قبر چهارم که آنهم به شاه ابوالفتح شهرت دارد آن يك لوح سنگ ندارد - استاد خلیلی و شیخ محمد رضا و مرحوم منشی علی احمد شالیزی راعقا ید بربین بود که سرقد واقع در جوار مسجد شاه گلft داخل شهر کنونی غزنه قبر ابوالفتح پستی میباشد مگر بعقیله بنده مشکل است باداشتن لفظ ابوالفتح سعود روی لوح مزار مذکور و تغییر و تناوت تاریخ

وفات هردو شخصیت مدقق موصوف را ازان ابوالفتح بستی بدائیم، بنظر اینجانب  
قبرا ابوالفتح (شاه گفت بنفاظ عام) که بفاصله بیست و یک کیلومتر بجنوب شهر  
حالیه غزنه وقوع دارد و دارای هیچگونه لوح سنگ نمیباشد بايد قبر ابوالفتح  
بسیار نویسنده معروف بوده باشد . قبر ابونصر مشکان پقرینه وجود ده موشکان در  
پنج کیلو متری جنوب شهر غزنه نمین کنونی کسه  
لوح قبر او را برده اند معلوم است . قبل از لوح سنگ سرقداده و خوانده شده و محوطه  
گنبد خروجی هم پلور قبر کهنه در مقا بلده موشکان دیده میشود . (والله اعلم)

### یك تپصره مجھل در مرد:

بعضی جاهای تاریخی شهر تاریخی غزنه کهن از قبیل روپه کوشک مسعودی  
و (دهک) قرار گاه سلطان معزالدین محمد سام غوری و تعیین موقعیت های دو محبس  
منتروک غزنیان قلعه (سو) و قلعه نای که هردو موقع محبس مسعود سعد  
سلمان شاعر معروف دوره غزنیان نیز قرا ریافتہ بود و پیش ازین تحقیق دقیق احدهی  
از آن آگاهی نداشت و هکذا بعقوله سولف برخی از معلومات تازه دیگر اهمیت خاصی دارد  
و سلماً از سطآلله قسمت های گذشته خوانندگان گرامی ما هیئت و هویت مختصر  
روپه کوشک مسعودی و برخی معلومات دیگر از وسعت شهر غزنه، سینارهای پیرون  
شهر حالیه غزنه و روپه و جامع عروس الفلك و دارائی تاریخی آن شهرستان وطن را  
در یافت کرده خواهند توانت . در ذیل این تبصره از (دهک) قرار گاه امیر اتوري  
سلطان معزالدین محمد سام غوری و محابی (سو) و (نای) که تا کنون مجھول مانده  
است و در هر دو موقع مسعود سعد سلمان شاعر معروف آن دوره (آل ناصر) مدت‌ها  
بسربوده بود تازه کشف و ازان شرحی مطالعه مینمایند .

## تبصره مجمل :

دهک غز نه و معز الدین محمد سام غوری

آیاقلعه سوونای محابس مسعود سعد سلطان در کجا بود ؟ :

تقریباً سال قبل جهه تبعیت و تعیین مدفن سلطان معزاً الدین محمد سام غوری در علاقه (دهک) که بسر راه غزنی و گردیز پهنه اصله (۲۰ کیلومتر) سمت جنوب شرقی شهر حالیه غزنه واقع است از جانب یک عدد فضلاً ساحر ماضیین مفیدی نگاشته آند که در مجله کابل طبع و نشر گردیده در انجمله از دانشمندان کشور شاید همچو اشخاص نیز شامل بودند که اصلاً دهک و مدفن سلطان شهید راند یا باز آوارو آیداتیکه در انجا وجود دارند اطلاع کافی حاصل نکرده بودند آنان صرف از روی نوشته های سورخین و تذکره نگاران متاثر امده و به قتل و پیروی از نظریات خد و تقیض متاخرین آنچه فهمیده توانسته اند چیز ها ئی نوشته اند ...

اما وقتی بسه عقايد و نظریات همان سورخین در سورد تعیین و تشخیص مشهد و مدفن سلطان با اختلاف سورخین برخورده اند (تذکره نگارانیکه صرف در نام منزلگاهی که سلطان درا نجاشها دت رسیده) هم اتفاق ندارند برخی آنرا دهمک، دیلک، رتهک، وعده ده میاک، دمهیک، دمیک و بالاخره (دهک) نوشته اند .....

رقام موضوع را مشکل دیده دیگر ازجا کمه و مقایسه طبقات سورخین و نقاط خد و قیضیکه آنان ذکر کرده اند (بعضی دهک غزنه را تادهک یعنی زردگه ویست اشتباه نموده اند ویک تعداد هم بدون اراده جناز سلطان را زدهک غزنه که مدفن اوست دویاره حمل کرده جانب مشهدش به پنجاب می برسد) در گذشته وی شرحیکه این اثیر جزوی درس (۸۳ جلد ۱) کامل داده است اعتماد کرده اند (باین دلیل که سورخ کامل بعض و قرع حادثه نزدیکتر است زیرا وی کتاب خود را در سال ۶۲۸ هجری انجام داده و نوشته نویسنده طبقات ناصری هم تقریباً با این اثر مطابقت دارد

وغیره) . . . حاصل اینکه آنان جنگیا ل و مطالعه روایات  
متوات را جا بجا گذاشتند و قوع مرقد سلطان را در قصبه  
( دهک ) غزنه یکی نی و صد آستان محقق دانستند . . . باو صاف آنکه  
همان عده فضلای بدون انجام تبع و تحقیق عمیق از نیم راهی بمنزل رسیله اند  
چون حق با ایشان است و سلف سلطان واقعاً قصبه دهک-غزنه بسیار شد سعی  
شان را مشکور بیخواهم چه به استناد همین تحقیقات بود که به امر وار اده  
اعلیحضرت همایونی پادشاه افغانستان بسایه قدر شناسی افزاید و بودجهال تاریخی  
کشور بالای مرقسلطان معزالدین گنبدی در خور تعییر و صندوقی هم از رخا م  
عالی وطن ساخت کار خانه حجاری و نجاری روی خاک او گذشتند آمد .  
اینهمه بوقت و زمان خود درست بود مگر از آنجا که نویسنده این سطحور  
را عقیده براین است که این تحقیق بدین موضع ( دهک ) و خر ا به قلعه  
( سوکوه ) که بالای قلعه سنگلاخی افتاده و مسعود معد سلمان شاعر دو ره  
غزنیان در حبسیات خود ازان یاد کرده والان نیز همان نام ( سوکوه )  
در بین بوسیان شهرت دارد و مشاهده رقبه باع سلطان که در گوشة جنو بی دهک  
به سلطان باع موسوم است از روی طریق انتقادی تمام شده میتواند و همین  
چیزهاست که دیدن آن باثبات موضوع دلایل اقامه میکند . بدآن منظور میل  
دارم این قضیه را روشن کنم و معلومات و مشاهدات خود را درین باره شرح  
دهم اما قبل از آن که بنده به تحقیق خود آغاز نمایم بیکه تبع نسبتاً عمیق  
استاد حبیبی بروخوردم که ایشان برمن کتاب طبقات ناصری اثر معروف  
منهاج الدین عثمان جوزجانی بصورت تعلیق نوشته اند اینست خلاصه  
تبع جناب « حبیبی » .

دھیک ، دھیک نام اینجا را که مشهد و مقتل سلطان معز الدین است  
در نسخ طبقات ناصری به اسلامهای مختلف نوشته اند . در نسخه خطی من یکجا

د میل و در دیگر مو ارد دمیک است. در نسخه خطی راورتی نیز چنین است ازینکه شهد این سلطان غیو ر دمیک یادهایک است شکی نیست ولی اینجا ی کجا بود؟ سوالی است که باید حل گردد و موقعت جفر افیابی اینجای تثبیت گردد.

از همه اولتر این واقعه را در تاریخ این اثیر مطالعه میکنیم چون وی بعضی و قوع حادثه نزدیکتر است و کتاب خود را در ( ۶۲۸ ه ) نوشته بنابران قولش نیز درین مورد ثقه تر خواهد بود و گوید :

« شب نخستین شعبان ( ۹۰۲ ه ) بسود که ابوالظفر محمد بن سام غوری پادشاه غزنه و خراسان از لهاور بر میگشت و در وقت نماز خفتن بمنزل ( دمنگ ) کشته گردید . »

چون این حادثه واقع شد بزرگان پیش موصده عدالی رفتند ( بن خو جا ) ( خواجه ) و در حفظ خزانین و امنیت کوشیدند. مخفف سلطانی را حرکت دادند چون به پرشا بور ( پشاور ) رسیدند اختلافی درین آنها پیداشد. غوریان بخواستند که از مسکرهان به غزنه بروند تا پادشاه پامیان بهاو الدین سام بر خیزد و خزانه را تصرف نماید ولی تورکان میل داشتند که از راه سوزان بر وند تا به مقر حکمرانی تاج الدین الدز که مملوک شهاب الدین بودند یکی جویند زیرا کسی وی درین غزنه و لهاور در کرمان ( غیر از کرمان مجاور فارس ) حکمداری میکرد باین وسیله خواستند تا خزانین سلطان غور بست تاج الدین باز افتاده بعد از کشمکش زیاد از راه سکرهان روی به کرمان نهادند و درین راه بسبب تاراج و حمله های تیراهیه ( سکنه تیرامو جود ) و اوغا نها محنت بزرگی را دیدند تا به کرمان نزد تاج الدین باز رسیدند. تاج الدین الدز از

بزرگترین علامان شهاب الدین بود (الکامل جلد ۱۲ ص ۸۳) و نزد سلطان منزلتی داشت. بعد از شهادت سلطان خواست که بر غز نه تصرف چوید بنابران خزاین سلطانی را بدست آورد، مصحفه شهاب الدین را به غز نه حر کرت داد و در تربتی او را دفن کردند که سلطان در حیات خوش داشته و دختر وی را هم در آنجا بخاک سپرده بودند این حوادث تا ۲۶ شعبان سال (۶۰۲ ه) پایان یافت (الکامل جلد ۱۲ ص ۸۳).

این بود خلص آنچه این اثیر ۲۶ سال بعد از شهادت سلطان شهاب الدین در الکامل خوش نوشته و درین مورد قول سنهاج سراج نیز با این مطابقت دارد زیرا سنهاج سراج نیز اختلاف فریقین را با بازآمدن بسوی کسر مان ذکر نیکنند (طبقه ۹، شرح حال علاؤ الدین محمد و طبقه ۱۸) مورخان و نویسنده گا نسی که بعد ازین راجع به این حادثه چیزی نوشته اند نام مقتول سلطان را بصورت‌های مختلف مینویسنند مثلاً:

ابوالفدا گوید: در شب اول ماه شعبان قبل از نماز خفتن بعد از عودت لاہور به منزل (دبل) شهادت یافت (و المختصر فی اخبار البشر جلد ۳ ص ۱۱۲) میر خوند متوفی (۹۰۳ ه) گوید که در منزل (دبل) فد اثیان اور اشیید کردندو عین دو بیت طبقات نسا صری را نقل کرده (روضۃ الصفا ص ۳).

غیاث الدین خوند میر متوفی (۹۳۱ ه) نام این منزل را (دبلک) نوشته با دو بیت مذکور (حییب السیر جلد ۲ ص ۱۵۶)، محمد قاسم فخر شته (رتهک) نوشته و داستان دیگر واقعی را مانند این اثیر و طبقات عیناً نقل کرده است (فرشتہ مقالت ۲ ص ۱۰۲، ۱۰۵). ولیم بیل انگلیس نویسنده مفتاح التواریخ (د هیلک) نوشته و گوید: دهی است از توابع غزنی در کنار

نیلاب (۵۱، ۵۲). قاضی فقیر محمد این رضا (دھیک) ضبط کرده (مجمع التواریخ ص ۲۱۵). غلام حسین گوید که در دهی از دهات خوز نین شهید شد. میرزا نصرالله اصفهانی (رتهک) گوید و آنرا بر سارحل راست نهر سند تعیین میکند. در تذکره بهادران اسلام (دھیک) متصل سوها رس پلچ جهلم پنجاپ نوشته شده است. حال اینکه دایرة المعارف اسلامی (دھیک) را بر ساحل دریای سند میداند (ج ۲ ص ۱۶۳). راورتی از اختلاف مورخان درورد نام مذکور گوید: بیویکس در ترجمة فرشته آنرا (بھیک) و (رہنک) خوانده است.

بعد ازین نویسنده به مقالاتیکه در مجله کابل راجع به این موضوع طبع شده اشاره نموده بصموم دانشمند گویا اعتمادی را خلاصه کرده تذکر داده که پناگلی گویا مقتل سلطان را (دھیک یا دھک) خسوانده و پاز (دھک) را بقول مقدسی و این حوقل منزلی خوانده است که در بین زرنج و بست و اقع بسود.

نویسنده با نگارش گو یا جزا ینکه (دھک) مقتل سلطان نه بلکه مدفن اوست و نیز مراد این اثیر ازین قول که گفته است: تاج الدین محفه سلطان را بفرزنه حرکت داد و در قربتی او را دفن کردند که سلطان در حیات خویش برپاداشته بود و دختر او راهم در آنجا بخاک سپرده بودند مطلب از (دھک) خزنه است نه دھک بین زرنج و بست. رجوع شد به (الکامل ج ۱۲ ص ۸۳).

با دیگر تفصیل گویا کاملاً موافقه ندارم.

استاد حبیبی مینویسد: اگر همین دھک (دھیک) را مدفن سلطان بدائیم که به قاصله شش کروه از شهر کنونی خزنه واقع شده بردن محفه سلطان

را باید از غزنیین بطرف هند و سواحل آب سند قبول کنیم زیرا کرمان و جبال تیرا و اوغانیه و باز هم کرمان محل حکمرانی تاج الدین بعد از همین دهیک بطرف شرق شمال افاسی ناحیت‌های غزنه واقع است و راه عبور و مرو را از غزنه به لاہور هم باید همین راه سمت جنوبی موجوده و تهل باشد پس بلا شبیه وریب بقول این اثیر و منهاج سراج باید (دهیک) مشهد سلطان ما سو ای (دهیک) کنونی غزنه و (دهیک) مسعود سعد سلمان و دهیک‌البیرون نی باشد.

بعقیده نویسنده این مضمون اینکه استاد حبیبی دهیک مسعود سعد سلمان را غیر از دهک غزنه محل تامیل تصویر کرده اند به قرینه و جو در خرابه دره و قلعه (سو) که فعلانه هم دره مو صوف بقلعه خرابه (سو) درین بومیان بهمین نام (سوکوه) شهرت دارد و قلعه (نای) یانا ی قلعه مقابله خرابه قلعه (سو) بسمت مغرب آن در شمال خربی قوه باع غزنه بعین نام موجود است و محبس مسعود سعد سلمان نیز همین قلعه (سو) (دهک) بوده است و پس این گفته وقتی خویتر متینق بیشود که بعلاوه داری (دهک) رفته نا مها ی تاریخی را که تا هنوز زنده سانده بعین موضع تطبیق کرده آیده (دهک) و خرابه قلعه (سو) بالمشاهده دیده شود.

البیرونی را که استاد بیان آورده او نیز در (الصیدله) چنین گوید:

اسطو خودوس از لنجستان بغزنه آورده بیشود که درین پرشاور و رض هند در بیان جبال افغانیه بطرف (دهک) واقع است (برگ ۶۶ - الصیدله) ازین تصریح البیرونی برمیآید که لنجستان درین پشاور و جبال افغانیه بطرف (دهک) در میان کوهستان سمت جنوبی افتاده بود که نسبت به

پشاور به دهک نزدیکتر فهمیده بیشود، علاوه‌تا هم اکنون در علاقه منگل در کوهپایه‌های بالای خوست کنونی ولایت پکتیا بنام (غلنگ) علاقه‌جداگانه وجود دارد که نظر به پشاور به (دهک) غزنه نزدیکتر هم بیشاد بتحمل همین (غلنگ) منگل بمروز زمان مفمن لنجستان شده باشد. نکته ثانی اینکه استاد از قول ذکری ولیدی توغان (دهک) را با داکه (دکه) حالیه یکی تصور نموده اند. بعقیده من توجیه پروفیسور توغان خیلی بعيد و با نظر سورخین و جغرافیا نگاران بهمیچ وجه مطابقت نشان نمیدهد (دهک) از قصبات غزنه بوده و اکنون نیز بهمین نام موجود و معروف است.

کرمان : راجع به کرمان و محل وقوع آن و پیداوار سرسیز و آبادی کرمان طوریکه شاید و باید پیش ازین شرح و تفصیلی بنظر نرسیده بخصوص که این ولایت و شهرستان آن در عهد غوریان از ملحقات غزنیان بود و در حادثه نقل محفه سلطان معزالدین غوری از (دمیک) هند به قصبه (دهک) غزنه نقشی داشته خوشبختانه اهمیت موضوع نظر نویسنده استاد حبیبی را جلب کرده و در جمله تعلیقات بر طبقات ناصری تحقیق ۳۷ راجع به کرمان است و در باره آن چنین تفصیل میدهد :

کرمان در عهد سلطان معزالدین محمد سام غوری از اقطاع تاج الدین الدزیکی از غلامان معتبر وی بوده است. وقتی سلطان موصوف در مقام (دمیک) بین سندوجهم به شهادت رسید هدی عبدالله منجری وزیری جسد سلطان را از مقتل برداشته برآ جبال تیرا واوغان به کرمان آورد و از آنجا به غزنه انتقال یافت.

نام این شهر یا ناحیت در هنگام تاخت و تاز مغل ذکر شده‌ها حینی بود در بین غزنه و هند این اثیر در حوادث ۶۰۲ ه گوید .

صفحه سلطان شهید را از ( دمیک ) از راه نگران به کرمان  
( غیر از کرمان فارس ) آوردند و در آنجا تاج الدین الدز مملوک سلطان بزرگ  
حکمرانی داشت از شرح این ائمہ بررسی آید که سواران و سکرهان و کسران  
بعد از جبال تپرا در نزدیکی یکدیگر واقع بودند و از بیان منهاج سراج و ابن  
اثیر به این نتیجه رسیدم که کرمان در باورا عصمت جنوبی موجوده کا بل  
بطرف شرق آن ولایت بعد از سرزمینیکه آکنون اقوام جا جسی و منگل در آن  
سکونت دارند واقع و تمام وادی کرم و دامنه های جنوبی سپین غر تامجری  
دریای سند را در بر میگرفت . مستر راورتی که غالباً این حدود را دیده بود  
شرح مستر فائی درین باره نوشته و کرمان را که آکنون به فتحه اول وراء  
ستله پنهتو گفته میشود تعیین موضع میکند چون شرح مذکور بقید بنتظر آمد  
درذیل آورده شد :

سرزمینیکه اقطاع تاج الدین الدز بشمار میرفت عبارت از دره ها و وادی ها ئیکه  
بدو طرف آن کوه ها و دریاهاست که از جنوب سپین غر آغاز گردیده و به  
سوی جنوب غرب تا نواحی جنوبی دره گوبل به درازا سی کشد و بطوف  
غرب تا سلسله کوهستان گردیده میرسد و شرقاً ب مجرای دریای ( سند ماکر )  
متصل میگردد حصه بزرگ این ناحیت از دریای کرم آبیاری میشود که  
ناحیت بالائی آنرا دره کرم و پائین آنرا در محاذات آب سند بنون و مرود  
گویند .

دره کرم چهل کروه طول دارد و شلوزان بطول هفت کروه از دامنه های  
سپین غر تا وادی پیوار افتاده اقوام توری افغان، بنوشی از اقوام جت در آن  
سکنی دارند . کرمان عبارت از دره های کوچکی است که آبها ای آن به  
شلوزان و دریای کرمی زند و من وجود شهر را درین دو ره درنو شته

های یکی از مولفین ندیده و نیافته ام . دره بزرگ دیگر این ناچیه ایریاب با ( ایر یوب ) قرار گفته حیات افغانی است که بطول دوازده کسروه بسوی جنوب غرب سپن غر جدا میشود و کوهستان آن دارای بیوه های خسوب است برون ازین دره نهری جاری است که به آب کرم می افتد .

دره دیگری پیوار است که دریائی داردودر جنوب با دیگر آبها یکجا میشود . آبهای دره های دیگر که بجنوب کرم واقع است مانند خسوبت ، دور ، میدان ، پاپکر خیل خوست نیز بدربای کرم می ریزد ، بدین تفصیل گویا نام تاریخی این دره های ناحیت جنوب سپن غر ( کرمان ) بوده که حالا بیک دره کوچکتر محصور شده و مدتاریخی خود را ازدست داده است و شاید در آن اوقات تمام این وادیهای سرسبز ( بکر ما ن ) بر بو ط بوده که شمالاً پسلسله جبال سپن غر و تیرا و غرباً بودیهای گردیز و غزننه و شرقاً بکنار آب سند و جنوباً بکوه سلیمان ( کسی غر ) محدود باشد . اما سو ران که در الکامل این اثیر ذکر رفته چنان بنظر میآورد که سر زین بود که با مر و اراده پادشاه محبوب ما اعلیحضرت همایونی بسایقه قدر شناسی از قوی بنام سورانی در همین ناحیت سکنه دارند که از نسل ( کرمان ) سو رانی شاه فرید شتلک ، بورث اعلای این طایفه شمرده میشود ، از دریای کرم تا مناطق شمال تهل تمام اراضی بهمین سورانیها تعلق دارد . مناطق سو رانی عبارت از تپه هند خیل ، تپه کهوتی ، تپه ولادین و تپه دلاخیل که همه این طوائف را پنوجی یعنی سکنه بنون گویند .

راجح بکرمان عیناً عبارت این اثیر چنین است :  
« مدینه کرمان و هی مدینه بین غزننه و هند و سکا نهاد قسم یقال لهم

ابنان ( افغان ) و لیست هله با للوایت المعروفة ( بکر ما ن ) .....»

دریاره خیات الدین غوری گوید :

« وفاض العدل وسارمن غزنه الى کرمان و شلو زان فملکها تم تعدى الى  
ماه الجند فمنعه من العبور فرجع عنه وقصد فرشا پور ( پشاور ) فملکها و پلیها  
من جبال الهند و اعمال الابغان » .

قراریکه از مردم ہوسی کرم معلومات کرده شد سه دره معروف کنونی  
آن وادی قرا ر ذیل است :

اول دره زیبران دوم شلوزان سوم کرمان به فتحتین .

این بود تحقیق استاد حبیبی که جسته ، جسته بعبارت خودش از تعلیقات  
برطبقات ناصری اقتباس گردید و در صحت موقعیت ( دهک ) مسفلن سلطان  
سعزالدین تردیدی هم بدلاً لئ سطقی در عین زبان فوقاً نگاشته آمد که استاد  
بان قناعت نمود و خیمون بنده در مجله آریانا نشر گردیده است .

**البمات تاریخی و هو قعیت جغرافیا ایلی قصبه ( دهک ) غزنه :**

در ساحه مخروب شهر کهن غزنی بعض ماکن تاریخی باوجود همان  
تفجیراتیکه در اثر عوارض و حوادث ناگوار روزگار در اوضاع ساختمانی اجتماعی  
آنها احداث شده است باز هم برخی از اماکن بعض همان نامهائی که در عهد  
آل ناصر و آل شنسپ دارابوده اند آکون نیز بهمان اسمی معروف وزیان زدوبیان  
میباشند از قبیل کاخ پیروزی یا پیروزه روضه محمود کبیر ، کو شک مسعودی ،  
کوی هجویر ، کوی آهنگران ( حدادیان ) کوی آهن ، قصبه چرخ ، قصبه خوار ،  
چرخ ( دهک ) وغیره .....

در آنجله قصبه ( دهک ) که مورد اختلاف سورخین سابق و اسبق قرار گرفته

درینجا موضوع تحقیق مارا تشکیل میدهد، دو محل دیگر که مطلب از قلعه (سو) و قلعه (نای) معاً بس مسعود سعد سلمان معاصر ظهیرالدو له ابرا هیم - بن مسعود اول میباشد نیاز از جمله قضایائی است که تاکنون درباره آن کنجدکا وی در خور عصل نیامد هوبا هیت آن دوجای رانیز در ذیل شرحی از (دهک) تاجائیکه معلومات بدست آورده ایم تفسیر مینما نیم :

د هک : عهدغور یان حالانیز با حفظ نام خود به قصبه (دهک) شهر ت دارد اسم این موضع بصورت قطع (دهک) است ونا مهائی از قبیل (دمبل) و (دمیک) (دمنک) و (رتهیک) و (دهیک) و (رتهک) و (دهیک) و (مهیک) وغیره همه وهمه نامهای من دراور دی تذکره نگاران بوده است که با واقع - سرمهی خورد و شاید تصرفات کاتبان در تغیر این نام هم دخل بسیا ری داشته - باشد بهر حال ذیلاً جفر افیاء این نا حیت تاریخی غز نین قدیم یعنی (دهک) راچین اختصار نمودیم :

قصبه د هک : از شهر کنونی غزنی بناصله (۰.۰ کیلو متر) در سمت شرق - واقع شنیده و تا گردیز هم تقریباً ۲۵ تا ۳۰ کیلومتر مسافت دارد . حدود چهار طرف د هک : غرباً سلیمان زائی (جهان آباد) دهبا لای وشی شرقاً تنگی موسوم به دولت خان ، شمالاً نخستان موضع شتم ریاط جنوبیاً موضع - سلطان باغ و اطراف آن — طول قصبه تقریباً (۱۵ کیلومتر) و عرض آن از ۶ تا ۸ کیلومتر میباشد .

پیداوار قصبه : گندم آبی ، جو ، جوار ، تربوز اعلی ، توت ، انگورو دیگر میوه های سرد و خنثی است .

راه ها : از غزنین کنونی سرک شوشه به (دهک) کشیده شده و از آنجا بگرد یز ابتداد دارد سرک خزنین و سرده و شرن از بخش غربی قصبه میگذرد .

ازده اک دو راه عسام جانب هند سیر ود یکی راه گردیز بسیر زکه و وادی کرم  
د یگری بسمت سلطان باع کشیده شده از آنجا بحکومت شرن و دره گومل  
بحوزه سند پائین میاید.

راه های دیگری هم جانب هند دارد از قبیل راه زرمت ، دره سید خیل  
جدران خوست ، کو تل قاسم که به وادی تهل و کوهات فروود میاید .  
و راه سر روضه ، ارگون ، وانه ، وزیرستان ، حوزه سند.

راه (قیر و چنگره) اپو زی (خورستان) بدهیره اسماعیل خان میگذرد. کوتاه ترین راه  
د هله بحوزه سند همین راه گومل است که غالباً سو قیات غزنو یان وغور یان  
از همین راه اتفاق می افتاد و از دره کرم نیز رفت و آمد به پرشا پو ر،  
پشاور (ولهور ، لاهور حالیه) جربیان داشته چنانکه مخفه سلطان محمد سام شهید  
را از همین راه از پنجاب به دهکش غزنی آوردہ اند.

قریه جات کلان کلان را مک از قبیل را مک ، ریا ط ، تاسن ، جهان آ با د  
هر کدام در حال برابر تعداد شهر کنونی غزنی جمعیت انسانی دارد.

### قلعه مخر و به (سو) محبس غز نو یان:

تنگی بسیار تنگ (سو) که حالا به (سو کوه) شهرت دارد در شرق جنوب  
دهله به فاصله تقریباً ۳ کیلو متر و قوع دارد راه تنگ که این قلعه مخر و به از  
تنگی کم عرض به سرپالائی به کو هی سنته میشود که در قله آن علامات  
قلعه (سو) نمودار بسودو درین مردم شهرت دارد که آنجا مجلس منزوی عهد  
غز نو یان بوده است تنگی (سو) آب کمی دارد در یالک پخش آن تخمیناً به تعداد  
(۷) خانه آباد بوده زراعت اندک دارند و قلعه مخربه سر کوه با تنگی آن  
فعلاً نیز به (سو کوه) موسوم و نزد بومیان شهرت داردسا ختماً نهای قلعه  
(سو) به سبب اینکه با خاک یکسان شده جز کاوشهای فنی بنظر بینند ة

عادی تشخیص شده نمیتواند ولی محبس (سو) عبارت از همین موضع بوده است. قبر سلطان ناصر الدین محمد سام غوری در یک باخچه رشته زار (دهک) واقع آمده و بطو ریکه نگاشته آمد در سال ۳۳۴ هجری شمسی با مر وا راده اعلیحضرت المتصوّل علی الله بقیه بسرا ئی ذریعه ریاست مستقل مطبوعات بالای مرقد سلطان باجر و سمنت تعمیر و صندوقی از سنگهای معدنی و طن در فابریکه حجاری و نجاری ساخته و پرداخته آمد و با لای مرقد سلطان شهید گذاشته شد.

قرار عننه بوسیان و بیان برادرزاده ملک بهادر خان بوسفید دهک قبر سلطان قبل از تعمیر گنبد ریان سردم بمزار شاهنشاهی معرفه بود و مردم و حیوانات را از خسرو دن رشته باخچه مزار باز نمیداشتند. جای اجتماع اهالی بو دهواز کرامات سلطان شهید داستانها حکایه کردند درین توده مورد بسالخترا م و مر ج حا جت قرار داشته است.

### هو قیمت تاریخی (دهک):

قرار گفته منها حسراج جوزجانی وابن اثیر جزئی و تحقیق استاد خلیلی و یادداشت‌های تاریخ خطی غزنه مولفه سرحو منشی علی احمد شالیزی و دیگر سورخین سابق ولسبق در سال ۵۶۹ یاد وحدود ۵۶۹ هجری چون سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد سام قسمیم ۱ میرالمومنین برضه استیلای غزان بر غزنه لشکر غور را به غزنه آورد بالمقابل امیران غزنه که در غزنه بودند بجنگه بیدان با غوریها بر نمی آمدند در جنگ از طراق سنگر مانند تعیبه مخصوص کار گرفتند ولی با وصف آن نتیجه جنگ بدفتح اردوی غور خاتمه یافت بنابر آن سلطان غیاث الدین تخت غزنه را به بردار خود شهاب الدین محسنا م ارزانی داشته خود به فیروز کوه مراجعت کردند.

بعد از عزیمت غیاث الدین وقتی شهاب الدین محمد سام به اسم سلطان بر تخت  
سحمو دی نشست از آنجا که در بین خانواده آل ناصر غزنه وآل شنسب غور  
از زمان سلطان محمود به حادثه محمد سو ری و بازیسب هجوم علاء الدین پخو غواصی  
دویرا در خود (قطب الدین محمد ملک افجهان)، و سيف الدین محمد که هر دو با اثر  
ظلم و بی حز من بهرام شاه غزنی بقتل رسیده بودند) دشمنی دیر پنه موجود  
بود و علاء الدین حسین غوری بنام انتقام غزنه را احتراق و قتل عام نمود لذا  
درین مرحله که سلطان شهاب الدین غوری برادرزاده علاء الدین جهان سوز  
پایتخت خود را با مربرادر به غزنی انتقال داد مناسب ندانست که قرار گام شاهی را  
روی کاخهای سخر و ب غزنی بیان سرازنو تاسیس نماید.

معز الدین محمد سام غوری از موضع کوشک مسعودی پشا صله  
(۳۰) کیلو متر از مراکز محمودیان بسته جنوب شرقی شهر غزنی قرار گاه  
شاهی و دستگاه سلطنتی خود را در قصبه (دهله) تاسیس نمود. (دهله) بسب  
چندین مناسب برای قرارگاه اتخاذ نمودن شاهنشاھ غوری موزوئیت داشت. نخست  
از متروکات و یادگارهای غزنی بیان برکنار بود. دوم از کوشک مسعودی بقدر  
پلکنیز ل پوره به هندو حوزه سند که هدف لشکر کشی آن سلطان بوده نزدیکتر  
دیده بیشدها لا خره شکوه سلطانی مانند شهاب الدین متفاصلی این بود که به فکر  
خود دستگاه و قرارگاه جدیدی برای خود احداث کرده باشد.

چها رم قصبه دهله از روی مشاهدات امروزی نیز در مسیبی و آبادی  
و جمعیت نقوس از بخش شمال شهر قدیم غزنه کم نبوده بلکه در برخی  
سمیعات این ازان استعداد بیشتری داشته و برای تقریر دستگاه شاهی  
بر تریها رد. منشی علی احمد خان شالیزی که عمری در تبعیغ تاریخ غزنه  
بسربرد، و نیز با این عقیده است و در یک مقاله خود که بروزنامه سنائی نشر شده  
چنین یاد داشت میدهد:

( دهک ) که شهرت تا ریخت خود را از دست داده در قرن ۷ هجری  
تختگاه و صیفیه سلطان شها ب الدین بود زیرا اینیه غزین عهد محمودیان در  
قفور علا عالمدن احراف و ویران شده و راه تجارتی ، سیاسی و اشکر کشی غزین  
و پنجاب همین راه گوبل بوده است و حظیره دختر سلطان که در ( دهک ) بود  
نیز د لیل بزرگی بر تملک اوست علاوه‌تاً دفن جسد خود سلطان موصوف در موضع  
( دهک ) بدات خود دایل دیگری است که در حیات خود با تحدود قرارگاه  
انتخاب نموده و دستگاه شاهی او هم در ( دهک ) واقع بوده و غیره ....  
بعقیده نویسنده‌این اثر دلیل قاطع بروقوع قرارگاه سلطنتی شهاب الدین محمد  
سام غوری در قصبه ( دهک ) همانا وجود و کشف آبده و کتابه آنست که  
روی سنگ سحرا ب جامع قریه رامک واقع در ۲ کیلومتری ( دهک ) کنده  
شده و بخط ثلث قدیم عبارت ازین جملات اند :

« بناه هذالمسجد المبارک فی دولة السلطان المعظم معزالدنيا والدين  
ابوا لمظفر محمد بن سام خليفة الله اميرها لموسيين بنا ریخت منتصف من شهرها لله  
المبارك اربع و تسعون و خمسما ته ( ۵۹۳ هـ ) »، بفکر بنده بمنظور مطالعه شواهد  
فوق میتوان اذعان حاصل کرد که هایتخت زمستانی آن سلطان شهید اعنی  
ابو المظفر محاسام غوری دهلي یا کدام مرکز دیگر هندی بوده و کرسی  
تابستانی او ( دهک ) غزین بوده است .

از طرف دیگر وقتی ما بجغرافیای محلی ( دهک ) می‌بینیم و بزرگ در آن  
فر و سیرویم پیدامت که قصبه مذکور بفاصله ( ۲۰ کیلومتر ) از شهرکنو نی  
غزین حالیه بسمت جنوب شرقی بر سییر سرک غزنه و گردیز و غزنه و شرن و  
گوبل ( نزد یکترین راه بهند ) واقع آمده فعلاً ( ۹ ) هزار خانه جمعیت  
دارد و از حیث وجود دهکده های کلان ، کلان بخصوص آبادی ده رامک

وده ریا ط د رشمار و کثرت نقوص و خانه واری هریک ببرجمعيت شهرکنوی غزنه مزیت و برتری نشان میدهد، علاوه‌تاً روستاهای تاسن، کند ر، جهان آباد و دیگر دهات مر بوط (دهک) بو فور مخصوصاً زرا عنی و سرد و خشی بمراتب از دهات پخش شمال غربی شهر حالیه غزنین امتیاز دارد. از وضع آبادی و سرسزی و حاصلخیزی کنوی روستاهای دهک آشکار میشود که این قصبه در قرن ششم هجری آبادتر و دهات کنوی آن با هم پیوست بو ده مرکز قرارگاه شاهی سلطان معزالدین محمد غوری را تشکیل میداده است.

اینکه مسعودی سرخ معروف در اثر خود تذکر داده است، گردیز به فاصله یک متزل از غزنین برسر راه هند افتاده است « بصورت حتم مسعودی فاصله را جانب گردیز از قصبه (دهک) در نظر گرفته زیرا اگر فاصله بین کوشک مسعودی یا روپه محمود تا گرد پیز بحساب اگر فته شود ظا هرآ بیش از (۴۰ کیلومتر) و از یک متزل بیشتر است. حال اینکه مقدار مسافه بین دهک غزنه و گردیز حدود (۲۰ کیلومتر) میباشد که همان یک متزل مسعودی صحت پیدا می‌کند. « پس مسعودی ساقه گرد پیز و غزنه را از دهک در نظر گرفته است. »

از جانب دیگر بقدر ده کیلومتر بطرف جنوب پخته جاده بین (دهک) و شرق محل معروف سلطان باغ و قوع دارد. این موضع از کوشک مسعود و محمود به فاصله (۳ کیلومتر) بکنار جاده پائین آمده است. « سلطان باغ » قرار عنده بو میان باغ سلطانی بود که از پند سرده آیاری میشده باز مشاهده ساحه وجود علامات معلوم میشود که باغ مذکور عرصه زیادی از زمین را در بر گرفته بود این باغ ظا هرآ به (دهک) نزد یک و به سلطان شها ب الدین مربوط بوده است چه با غهای سلطان آل ناصر از قبیل

صد هزار نوباغ و باغ شاه در حصة شمال عرصه مخروب شهر کهن غز نه به اطراف روپه و قلعه سردار و قلعه نو سر زیگ و قوع داشت که از سلطان باغ (دهک) خیلی دور اند.

از اینها که بگذریم در حدود ده تا من (دهک) از یک خط عریض و طویل ا جر بسیار ثقلی و د را ز و بر دار استخراج میگردد و اهالی آنرا از بقایای آبادی همین گوشه غز نین قد یم شمرده از آن در حمام های خانگی خودشان استفاده میکنند. چون شهر غز نه عهد غز نوبان را مورخین دارای دوازده هزار مدرسه یا مساجد خوانده اند و این مدا رس یا مساجد نیز بدا خل شهر غزنه موقعیت داشت این خود دلیل دیگری به و سعت آن شهر شمرده میشود چنان که یکی از گذ رهای خزین کهن بنام (کوی آهن) (کنون بفاصله . ۵ تا . ۶ کیلو متر) از شهر کنونی برآ قندهار واقع آید و به همان نام یاد میشود باین منظو و مانعی ندا رد که در آن عهد قصبه (دهک) گوشه ای از شهرستان مذکور بوده و داخل آن شمرده میشده است.

این وسعت غزنه را مورخین در عهد سلطنت آل ناصر و غوریها تأیید میکنند و میگویند که خزین در قرن (۴ و ۵ هجری) از معمور ترین و بزرگ ترین مراکز آسیا بوده با مدينة السلام بغداد همسری میکرد.

این مدنیت بزرگ افغانی از باخته الهام گرفته بود منحصر به غزنه نمانده بلکه با این فر تها و قشو ن کشی های سلاطین نایدرا رخانوا ده محمودیان و غوریان به تمام نیم قاره بزرگ هند پرتوا فگند و در نزد مردمان و ملل شرق سوره تجلیل و تقلید قرار یافته بود.

بر گردیم بر قصبه (دهک) اینکه قرارگاه شاهی و کاخهای سلطنتی سلطان

معزالدین چند سال در قصبه دهک بر چه منو ال بوده مؤرخین معاصر او هیچگونه معلوماً تی نداده بلکه از بیان ضروری ترین نکات اجتماعی سکوت اختیار کرده اند صرف منها ج سراج جو ز جانی از همه دیگر حوادث در گذشته از شرح و بیان او در طبقات ناصری برسی آید که متعددان قبیله کهکران وجود عصیان ورزیده بودند سلطان در آن ریاستان به هند آمد و متوجه دان آن طایفه را پذور خ فرستاد چون به غزنین سرا جعت کرد پلست فدائی (از کهکران یا ملا حلمه در منزل (دھیک) در شهر منه ائم و سنه شهادت یافت ویکی از فضلا درین معنی نظم کرده است :

شهادت سلک بحر و بر معزالدین کز ابتدای بهان شه چواو نیامدیک  
سوم زهره شعبان بسال ششصد و دو فتاد در راه غزنین بمنزل دهک  
منهاج سراج علاوه کند و آنچه اموال فروند و در خزانه غزنین جمع شد  
در خزانه هیچ پادشاه نشان نداشند و بقول خواجه اسماعیل خزا نه دار از  
جواهر در خزانه غزنین از یک جنس الماس که نفیس ترین جواهر هاست :  
پیکه هزار و پنجصد هن مسحود است دیگر جواهر و تقدیر را بر این قیاس همی باشد  
کرد .

چیز یکه از گفته ثبات مو رخین استنباط میگردد اینست که مسجع و مدفن سلطان سیر و در موضع (دهک) واقع آمده است گرچه در صحت املاء و رسم الخط این نام نیز اختلاف کرده اند برخی (دھیک) و (ر تھک) و (دھیک) و (دھیک) وغیره نوشته اند مگر این اثیر جزئی در بخش اخیر مجلد ۱۲ آنکا مل خود مدفن سلطان را در موضع (دهک) غزنه تعیین و

وتصویح کرده است هکذا احسان خان نویسنده ( خلاصه التواریخ ) که از اراکین دربار عالم گیر اورنگزیب هم بود مدفن سلطان رادر ( دهک ) از مضا فات نزدیک غزنی خوانده و گوید : سلطان شهاب الدین محمد سام در حطیة دخترش که پیشتر در آنجا بندقون شده بود بخاک سپرده شد .

میرخوند مؤلف روضة الصفا نویسید : سلطان شهاب الدین بتاریخ غره شعبان بلست فد ائیان که بر بشهادت رسید و جنازه سلطان را بود الملک بن خواجہ احمد سجستانی وزیرش به ( ۲۲ ) شعبان ( ۶۰۲ ه ) بموضع ( دهیک ) نقل داده و در آنجا بحطیه دخترش دفن کردند . واین همین دهک غزنی است که ما تا بت کردیم .

### قاخه نای یا، نای قلعه حالیه

از باب تاریخ میدانند که : قلعه نای و قلعه ( سو ) دو محبس مستحكم کسو هستا نی سلاطین آل ناصر غزنیه بوده در تاریخ یمینی و تاریخ ییلاقی و غیره مکر را این دو محل به این حیث یاد شده که پادشا هان آن دودمان احیاناً بعضی از شهزادگان و رجال سیاسی هملکت را در همین دو محبس سزاوی و دشوار گذ ر کوهی بند می فرمودند ولی بسبب گذشت روزگار و اقطاع آن مسلسله این دو قلعه یا دو محبس در اطراف و اکناف غزنین حالیه سقودا لاثر ونا کنون کسی از آنها سراغ نداشت یعنی محلی آنها را نمی شناختند تا اینکه سولف این اثر در سایه سعی و کوشش و گرد شهای مسلسل در جبال اطراف غزنیه اخیراً محل و آثار هردو قلعه فوق الذکر را پیدا کردم چنانکه موقعیت قلعه ( سو ) محبس شخصی سلطان ابرا هیم زمان شهر ادگی او و محل بند مسعود سعدسلمان

شاعر فام دار آن دوره همان است که در صفحه ۳۲۷ این کتاب نگاشته آمد  
و قلعه نای هم بغرب جنوب قلعه سو و قلعه ساحه شلگه رو باع غسرنے از «سو» در شرق  
بیجا نب غرب پیموده شود بفاصله ۶ کیلومتر بالای یکی از شعب سمت  
جنوب (گل کوه) افتاده که هم اکنون نیز به نای قلعه شهرت دارد این سوی  
یعنی نای قلعه جلگه سرسبز و آبادی است، که نزدیک به شهرت خانو ارجمعیت  
دارد ولی مخروبه «محبس نای» غزنویان بسمت غرب آن بالای کوهی از شعب گل  
کوه کائن است که آثار آن بر سرآذینه میشود گرچه محل مذکور اکنون  
غیرمسکون و نظام خود را به جلگه متصل آن نای قلعه داده است مگر مردم  
بوسی سخر و به مذکور رابه اسم محبس عهد غزنویان میشناسند، نیز آثار آبادی  
قدیم ان بشکل تلهای مخروب هویداست، ناگفته نماند قلعه (سو) بالای شعبه  
کوهی که از سین غر با خم و پیچ بجهوب استداد دارد، واقع آمده و قلعه نای  
روی یکی از شعب جنوبی هندوکش، موسوم به گل کوه کاین است.

کابل: ۲۹ نور ۱۳۶۷ «خاتمه»

## تقریظ انجمن تاریخ افغانستان

دا نشمند محترم غلام جیلانی «جلالی» از مولفان و محققان پیش قدم افغانستان اند که از مدت‌ها در رشته نویسندگی و تاریخ کار کرده و آثار متعدد و مفیدی را نوشته اندو در هر دوز بان پیشوادری از نویسندگان سابقه‌دار و پیر کار بصیر شناخته شده اند.

جناب ایشان اپنکه کتابی در تاریخ غزنو یان و غزنه و متروکات که دارای معلومات بسیار جالب بوده و اکثراً آبدات و متروکات این شهر باستانی را در این کتاب با تقدیم کتبیه‌های قدیم آنچه ثبت و حفظ کرده اند که برای شنا سایی و بقا پایی مد نیست این پایتخت بزرگ آن ناصر حقیقتاً یک اثر مفید و سود مند است و مخصوصاً تحقیقی که در آخر کتاب درباره قلعه تاریخی (سو)، (دهلک) و دیگر اماکن تاریخی غزنه کرده اند کاریست بسیار بخشنده و تازه که قبل از این کسی در آن باره بدین تفصیل و تحقیق وارد نشده بود.

این کتاب اگر چاپ شود برای معرفی غزنه باستانی بسیار نافع است و من تالیف چنین کتاب سود مند را به مولف محترم آن تبریک می‌گویم.

وقه الله بالخير

رئیس انجمن تاریخ :

پوهاند عبدالعلی حبیبی

**لطفاً قبل از مطالعه اغلاط ذیل و اتصحیح نمایید:**

صفحه	نادرست	سطر	درست	صفحه
۳۷	محمد	۱	محمود	۳۷
۷۰	۷۵	۷۵	۷۰ - ۷۵	۲ فتنوت عدد
۳۷	قايم گر داند	۱	قايم برداند	۸۷ فتنوت ۲ مقیر خالیقه ابو منصور .....
۹۵	گر دیزی از او لاده اسیر گر دیز بو ده است			مراد اینست که مقیر مذکور بگفته
۹۰	عباسی			رجوع شود به گر دیزی ( ۱ ) علامه ۲ پجاست
۹۲	عبدالدوله			بايد در اخیر فقره بالاتر رسی بود .
۹۸	عبدالدوله	۶	عبدالدوله	۸۵ فتنوت چاپ قزوینی ظاهر ا لفظ چهاردهی زاید است
۳۸	ان الذين قالوا ربنا الله الخ تگاشته آمده ، پخشی را ترک کرده است .			در اینجا همان حصه را نیز ذکر میکنیم که از قلم مانده است ....
	(کتمت توعده و ن ، نحن اولیاء کم فی الْحَیَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ - آیه			۳ سوره حم السجدہ .

۳۳۵ - درین صفحه تاریخ : ( ۲۹ ثور سنه ۱۳۶۷ ه ) به آغاز صفحه ( ۳۶ ) تقریظ انجمن تاریخ افغانستان ارتبا ط دارد ، لذا تاریخ مذکور مال نوشته صفحه تقریظ شناخته شود .

## فهرست

### عذایین کتاب غزنه و غزنیان

صفحه	
الف - پیش گفتار .....	الف - پیش گفتار .....
ب - غزنه و غزنیان ، نام کتاب وبرام مختصر کتاب	ب - غزنه و غزنیان ، نام کتاب وبرام مختصر کتاب
منظره اول این اثر وجیز	منظره اول این اثر وجیز
۱	۱
« =	الپنگین
۳ =	بلکا تگین
۵ =	سبکنگین
۸ =	یمین الد ولہ و امین الملة محمود بن سبکنگین
۱۳ =	خوا رزم
۱۵ =	سلطان افغانستان و نرگان مأوراء النهر
۱۷ =	ترکما نهای سلجوچی
۱۸ =	سلطان محمود ، وسر زمین هند
۱۹ =	فتح تور و قیرات
۲۰ =	مناسبات سلطان با آل زیار و بویه
۲۱ «	شا هنشاه افغانستان وآل بویه
۲۳ «	مقام دانش و فضیلت سلطان
۲۳ «	پارچه نر دری بقلم سلطان محمود
۲۴ «	غزنین وو جه تسمیه آن
۳۲ «	مسعود
۳۸ «	قبر سلطان مسعود شهید

## عنوان

### صفحه

- برخی از آثار و بتر و کات مدنیت دوره محمود ۳۸ «
- سلطان مودودین مسعود ۲۱ «
- فر خزر اد ۲۵ «
- ظهیر الدوله سلطان ابراهیم ۲۶ «
- مسعود بن ابراهیم ( سلطان مسعود ثالث ) ۲۹ «
- ارسلان شاه بن مسعود سوم ۵۱ «
- بیمن الد ولہ بھر امشاہ ۵۳ «
- آتش زدن در غزینین زیبا ۵۴ «
- خسرو شاه پسر بهرام شاه ۵۸
- خسرو ملک آخرین شاه خاذان آل ناصر ۵۸ «
- منظره دوم سیاست امپراطوری غزنویان پیشین از آغاز ۵۹ «
- دوره سبکتگین تا انجام اقتدار مسعود اول بن محمود
- منظره سوم تشکیلات نظامی غزنویان پیشین از آغاز دوره سبکتگین الى اخر سلطنت سلطان مسعود اول ۱۰۱ «
- دسته های مختلف اردو ۱۱۰ «
- تشکیلات ۱۱۶ «
- سلک های اردو ۱۲۵ «
- علایم و مراسم اردو ۱۲۹ «
- قواعد تعییه ۱۳۲ «
- قلعه ها و شکل محاریه موقع مستحکم سامان تعرض آنها ۱۳۷ «
- وسایط محاصره و ماشینهای انداخت ۱۴۰ «

عنوان	صفحة
قچ جنگی	۱۳۱ «
آتش یونانی	۱۳۱ «
اردوی غزنویان در استعمال کدام نوع اسلحه مهارت داشتند	۱۳۳ «
ذکر مختصر بعض از مباربات غزنویان	۱۳۵ «
طرز جریان حرکات	۱۳۷ «
دو نمونه از حرکات و تعبیه سلطان محمود غزنوی	۱۳۸ «
اول جنگ سلطان با ایلکت خان	۱۳۹ «
ترتیبات طرفین	۱۵۳ «
جریان حرکات	۱۵۴ «
نتیجه	۱۵۵ «
۲ - سفر سویمات	۱۵۵ «
پلان و حرکات	۱۵۶ «
ترتیبات سلطان و حرکت از غزنه	۱۵۷ «
طرز حرکات در سویمات	۱۶۰ «
عودت سلطان	۱۶۲ «
نیروی دفاعی افغانستان در طول تاریخ	۱۶۳ «
منظره چهارم - سکوکات	۱۶۹ «
امیر سبکنگین	۱۷۱ «
یمین الدوله محمود	۱۷۱ «
سلطان مسعود	۱۷۳ «
شهاب الدوله سلطان سودود	۱۷۴ «

عنوان	صفحه
عبد الرشید	١٧٣ «
طغرل خاصلب	١٧٥ «
سلطان ابراهیم	١٧٥ «
آخازستن نظره پنجم و سربوط آن	١٧٦ «
مسجد عروس الفلك غزنه	١٨٦ «
و سعث شهر غزنین به دوره آل ناصر شخصیت مختار سلطان محمود ، و دید بانی او از	١٩٦ «
قلمره امپراطوری افغانستان	٢٠١ «
شخصیت و اخلاق مسعود پسر سلطان محمود	٢٠٥ «
مختصری از مشاهیر رجال دوره محمود غزنوی	٢٠٨ «
<b>ار باب حل و عقد</b>	
ابوالعباس فضل بن احمد اسفرائیں	٢٠٨ «
خواجہ احمد بن حسن میمندی	٢٠٩ «
حسنک میکال	٢١٠ «
ابونصر مشکان	٢١١ «
علمای بزرگ عهد سلطنت غزنویان	٢١٢ «
البیرونی .....	٢١٣-٢١٤ «
کتابه های آر اسگاه سلطان محمود	٢١٦ «
کتابه های آر اسگاه سبکتگین	٢١٨ «
بقعه مبارکه سلطان مسعود شهید	٢١٨ «
بقعه مبارکه سلطان ابراهیم ( رح )	٢١٨ «
«٣٤٦»	

عنوان

صفحه

- ۲۱۹ بحراب سنگی پداخل بقعه سلطان ابرا هیم  
منارهای غزنهین (۱) منار اول جانب روپه  
(۲) منار دوم جانب غزنه با نوشته های بر جسته
- ۲۲۱ هر یک از دو منار مذکور
- ۲۲۲ عرصگامشاه بهار
- ۲۲۵ بخشی از تاریخ هنری منظره پنجم
- ۲۲۶ ماقبی بخش هنری ، متروکات مدنیت آل ناصر غزنه
- ۲۳۰ مدفن ظهیر الدو له سلطان ابراهیم غزنوی
- ۲۳۲ تراژدی لوح قبر ابو نصر مشکان
- ۲۳۳ استقبال پر خوارت اهالی غزنه از فراهم آوردن آثار باستانی
- ۲۳۴ الواح سنگی مقابر دیگر
- ۲۳۵ مقبره سرکوه بین روپه و شهر موجوده غزنه
- ۲۳۹ حطیره موسوم به پشتہ باغ بهشت
- ۲۵۲ سنگهای مرمر مواجه قصر شاهی غزنه
- ۲۵۳ بقعه سید حسن غزنوی (علوی)
- ۲۵۵ شخصیت ممتاز سید حسن (علوی)
- ۲۵۶ جامع جمع اولیاء یا گوشه از جامع عرومن الفلك غزنه
- ۲۵۷ الواح مقابر بزرگان
- ۲۵۹ لوح مرقد مبارک مجده د سنائی (رح)
- ۲۶۱ بقیه الواح حطیره پشتہ باغ بهشت غزنه

## عنوان

### صفحه

- سنگ چدید مرقد سلطان شهاب الدین غوری و صندوق مرین آن ۲۶۳
- آغاز قرن ششم و کم کم تغییر مدنیت هجری غزنه ۲۶۶
- الف - آثار و آبدات قرن هفتم هجری مدنیت غزنه ۲۶۸
- بقیه سلطان شهاب الدین غوری ۲۶۸
- ب - آثار و آبدات قرن هشتم هجری ۲۶۹
- ج - آثار و آبدات قرن نهم هجری ۲۷۱
- د - آثار و آبدات قرن دهم هجری ۲۷۲
- مرا رات واقع در ساحه پیش روی گنبد سلطان ابراهیم ۲۷۳
- الواح واقع در پشتہ با غنگل غزنه ۲۷۴
- عدة از مشایخ و فضلای کبار، آنانیکه اکثر سنگهای ۲۷۸
- مزارات ایشان ضایع شده ۲۷۹
- رضی الدین علی للا (رح) ۲۸۰
- مزار ارباباء (ح) ۲۸۰
- در اطراف روضه محمود مزار خواجه سبز پوشان ۲۸۱
- قبو آدم پدر ستایی علیه الرحمه ۲۸۱
- مزار حاجی بابا طوطی ۲۸۱
- زیارت دیگر معروف به سید علوی ۲۸۲
- علماء الدین ابو یعقوب یوسف حدادی اقضی القضاة ۲۸۲
- ابو المعالی احمد العدادی ۲۸۲
- امام احمد العدادی هرسه نفر رتبه اقضی القضاۓ داشته ۲۸۲
- مزارات ایشان در اطراف شالیز و قوع دارد الواح مراند -
- ایشان ضایع شده سنائی از ایشان مسح کرده است

مختلطات علوم اسلامی و معرفات فرهنگی  
۱۳۵۰  
کتابخانه دانشجویی

صفحه

۲۸۶



۲۸۶

۲۸۸

۲۹۳

۳۰۳

۳۰۷

۳۱۰

۳۱۲

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۶

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۳۳

۳۳۶

۳۳۷

عنوان

مزار شمس العارفین ( رح )

درجوار بقعه علی لالاغز نوی

بقعه معروف به بهلول دانا

مزارات علماء و عرفای با ستانی غز نه

الواح جوار روضه سلطان ابراهیم

الواح جوار کش لک مسعودی

اطراف مزار بهلول عليه الرحمه

یاک قضیه تحقیق طلب تاریخ غز نه

یاک تیصره مجمل د رمورد

دهک غز نه و معز الدین محمد سام خوری

ایاقلعه ( سو ) محبس مسعود سعد سلطان در کجا بود ؟

ایبات تاریخی موقعیت چهار ایائی قصبه دهک غز نه

دهک غز نه که نام تا ریختی خود را حفظ کرده است

قلعه سخر و به ( سو ) محبس غز نویان

موقعیت تاریخی ( دهک )

قلعه نای، یا ( نای قلعه )

تقریظ آنجین تاریخ افغانستان

غاط نامه یا تصویح اغلاظ کتاب

کمپینیں اے ناٹریٹن  
پیٹکیں ۲۵۰ میٹر

اچ ۳۵۰-۳۷۳ میٹر بھیکن ۵۰۵ میٹر

امسیل ۳۸۷-۴۹۷ میٹر بھیکن ۳۱۱-۳۷۲ میٹر

خیل ۱۱۰-۴۳۱ میٹر سعداول ۲۴۳-۱۰۳ میٹر

سرد ۱۰۴-۳۳۶ میٹر سعداول ۲۴۳-۱۰۳ میٹر

عبراٹی ۱۰۴-۴۴۰ میٹر علی ابرائی ۴۴۰-۱۰۴ میٹر

زرن زار ۴۴۳-۱۰۵ میٹر طوفل غاصب ۴۴۳-۱۰۵ میٹر

ایراکم ۴۵-۱۰۱ میٹر مسونڈالٹ ۴۹۲-۱۱۰ میٹر

شیرزاد ۸۰-۱۰۵ میٹر اسلام شاہ ۱۰۵-۱۱۰ میٹر

بڑا شاہ ۱۱۲-۱۱۸ میٹر

خروشاد ۴۷-۵۵ میٹر خروشاد ۸۰-۱۰۵ میٹر

۱۱۶ - ۱۱۸ میٹر

و سعی امپراطوری غزنویان در سال ۱۰۳۰ میلادی (ارکتاب غزنویان بوسورت)

نوت: درین نقشه خاکهای شحت الحمایه به خطوط شکسته نشان داده شده است.

